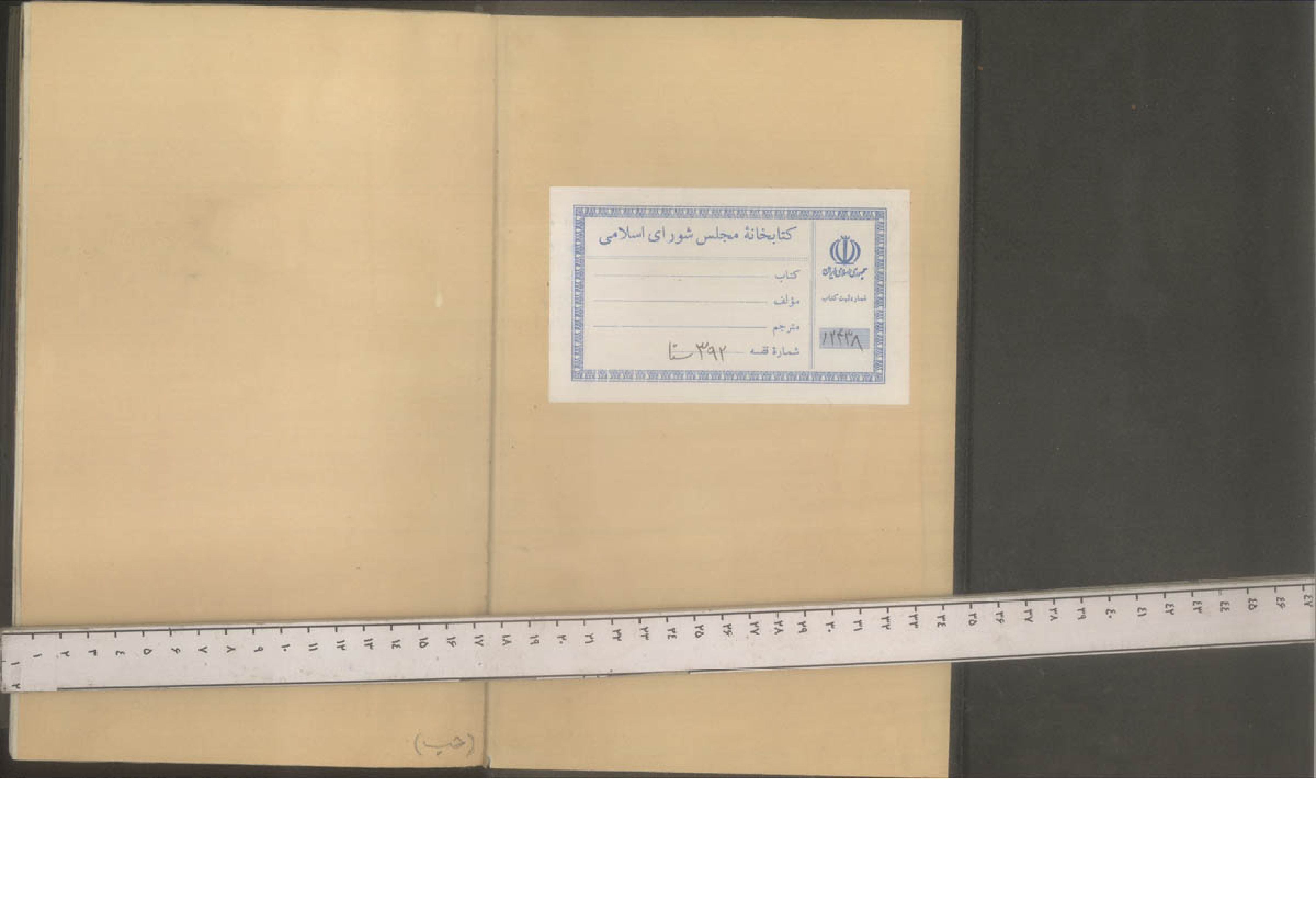
(حب)



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۱۲۴۳۸
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۳۹۲ سنا
(حب)

۲
ج ۲
۳۹۷

۱۲۴۳۸

۹۹

کتاب مستطاب وسیلة النجاة مشتمل بر مسائل ضروریه ملکیه

۹۹
۱۲۴۳۸
وسیلة النجاة طهارت تا خمس

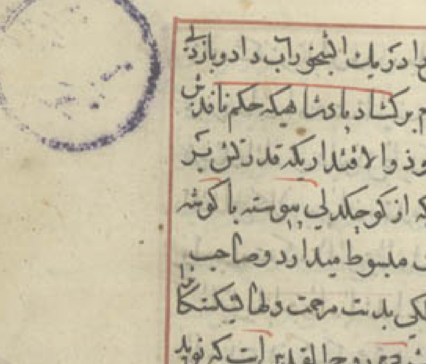
۳۹۲



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام
علی خاتم النبیین وسید المرسلین محمد وعترته المعصومین
اما بعد خادم شرع انور وجاکر ائمه اثنی عشر احمد بن محمد مهدی
ابن ابی ذر سامحهم الله یوم العرض الاکبر بعرض برادران ایمانی
میرساند که این کتابیست مسمی بوسیلة النجاة مشتمل بر مسائل ضروریه
وفروع مهمه عبادات از طهارت وصلوة وصوم وزکوة وحج
وجهاد که بجهة طالبین زاد معاد وسالکین طریق رشاد وسداد
برشته تحریر وتالیف کشیده شد وبنای آن بر دو مجلد کذارده شد
مجلد اول در مسائل مجلد دوم روزه وزکوة وخمس وحج و
جهاد وچون این کتاب مستطاب حسب الاشاره لازم البشاره
اعلیحضرت جمشید عظمت سپهر رفعت سلیمان مسند عزت وجلالت
وذو القرنین سریر ابهت واقبال یوسف خورشید طلعت مصر جاه
شاهنشاه زاوج شاهنشاهی همای همایون فال هوای تایید الهی

عادلیکه



عادلیکه راعی عدالتش کرک ومیش را در یک آبشخور آب داده وبازدست
کریمیکه جود دستش قفل در کنجینه کرم برکشاده پادشاهیکه حکم نافذش
در بسیط خاک نافذ وجاریست وذو الاقتداریکه قدرتش بر
ملوک ممالک ساری بزرکیکه از کوچکدلی پیوسته با کوشه
نشینان خلوت معنی بساط مباسطت مبسوط میدارد وصاحب
مرحمتیکه از اخلاق ملکی با سطوت ملکی بدست مرحمت ولطف شکستکا
مومیائی میکذارد نفحات خلق کریمش دم روح القدس است که نوید
رحمت بجهانیان دهد ودادای کوس عدلش صور اسرافیل است که روان
تازه بقالب صد نوشیروان دهد تیغش که طبیعت بدرجه طالع اعدا
رسیده تیرش سهم الموت که بحسب نسبه بخانه نکبت دشمن انجامیده
حسام خون آشامش بضاعت بخش بازار شریعت غرای احمدی وتیغ
سنان اثر فشانش فروغ ملت بیضای جعفری معیش در اقطار و
امصار کلمه حق ظاهر واشکاراست وازبرق تیغش در اطراف و
اکناف نور ایمان انتشار خاقان کشورکشا وروشن رای
ملک آرا پادشاه دادکر وشاهنشاه معدلت کستر ظل ظلیل
حضرت اله والمجاهد فی سبیل الله خدیو دین دار وشهریار معدلت
شعار سایه بلند حضرت آفریدکار السلطان بن السلطان والخاقان
بن الخاقان السلطان فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه واجری فی بحار
الآمال فلکه آفتاب دولتش از آفت زوال واختر عمرش محروس
از هبوط ووبال دوره ملکش بازهار زاهره وجود ملک زادکان

ازاي شكفتن وتابان وبرومند جلالش درافتتاح صباح اقبال روشن
وفروزان باد سمت تاليف پذيرفت اميد كه ثواب آن بروزگار
فرخنده آثارش همايونش عايد گردد و قبل از شروع در مقصود
افتتاح كلام به بيان مقدمه ميشود و آن اين است كه بر هر مكلفي
واجب است كه مسائل عبادات خود را بداند و بايد كه دانستن
مسائل يا باجتهاد باشد يا بتقليد مجتهد زنده و تقليد اموات
جايز نيست يعني كسيكه مجتهد نباشد نميتواند عمل بفتاوي واقوال
علماي اموات نمايد و همچنين نميتواند رجوع بكتب حديث وفقه
كند وانچه خود بفهمد عمل كند بلكه براو واجب است كه رجوع بمجتهد حي
كند و مسائل دين خود را از او اخذ نمايد و كسيكه نه مجتهد باشد و نه
مقلد عبادات او صورتي ندارد اگرچه مسائل خود را از كتب علماي
سلف ديده يا از غير مجتهد شنيده باشد و شناختن مجتهد بگفتگو
با او در مسائل علميه و رجوع بتصنيفات و تاليفات و ترجيحات
او و اين نوع شناختن مخصوص كسي است كه خود رتبه قريب برتبه اجتهاد
داشته باشد و غير او ميشناسد مجتهد را بشيوع و استفاضه اجتهاد
او ميان مردم خصوصا علما و ارباب تميز و ادراك و هر كه در ميان
علما و فضلا باجتهاد معروف و در السنه و افواه متدينين از فقها
و بان صفت مذكور باشد تقليد ان جايز است و بايد مجتهد بصفت
عدالت موصوف باشد و لازم نيست كه هر كس خود مجتهد را ببيند
و مسائل خود را از او شفاها اخذ كند بلكه جايز است قبول قول

يكعادل

يكعادل در فتاوي مجتهد بهر گاه واسطه عادلي خبر از فتواي
مجتهد زنده بدهد ميتوان بان عمل نمود و همچنين جايز است رجوع
بكتاب مجتهد زنده كه تصحيح آن شده باشد و مظنه سهو و غلط در آن
نباشد و احتمال ضعيف در بودن غلط ضرر ندارد و غايت سعي
در تصحيح آن ترك نبايد نمود چنانچه كسي مسئله را از مجتهدي اخذ
نمود بي‌واسطه يا بواسطه يا از كتاب او ديد ميتواند باو عمل نمايد
اگرچه راي آن مجتهد تغير يافته باشد مادام كه بفحص اطلاع
بر تغيير راي آن نيافته و لازم نيست كه از مجتهد سوال كند كه آيا رأيش
تغيير تبديل يافته يا نه و هرگاه كوچ دو ولايتي باشد كه در آن دست
رس بمجتهدي نباشد و كتاب او هم در آنجا موجود نباشد و واسطه
عادليكه مطلع از فتاوي مجتهد زنده باشد نبوده باشد مكلف
در هر مسئله هرچه را كه احتمال بدهد كه حكم الهي باشد ميتواند
عمل كند يعني مخير است در اختيار يكي از اموريكه احتمال الحكم بودن
را دارند و بعضي از علما در اينصورت احتياط را لازم دانسته‌اند
و شكي نيست كه احتياط مهما امكن اولي است و هم خيرات حكم
كسيكه بجهت تنگي وقت عبادت در آن وقت نتواند اخذ مسئله از مجتهد
كند يا آنكه در اثناء عبادت باشد و مسئله روي دهد و حكم آن را نداند
و چون انعقاد مقدمه بيان شد مجلد اول مشتمل است بر دو كتاب
كتاب اول از مسائل طهارت و در آن چهار باب است باب اول
در احكام آبها باب دوم در بيان نجاسات باب سيم در مطهرات

وکیفیت ازالة النجاسات واحکام پوستها وظرفها **باب چهارم** در احکام
وضو وغسلها وتیمم **باب اول** در اقسام آبها واحکام هر یک بدانکه
آب بر دو قسم است مطلق ومضاف ومطلق آن است که در عرف
محاورات آنرا آب توان گفت بدون احتیاج بقیدی یا اضافه
کردن بچیزی وآب مضاف آنست که در عرف آنرا آب نتوان گفت
بلکه موقوف باشد باضافه کردن بچیزی مثل آب گل وآب انار وآب
هندوانه وامثال اینها **اما قسم اول** که آب مطلق باشد بحسب
احکام شرعیه بر چند نوع است آب جاری وآب راکد یعنی
ایستاده وآب چاه وآبیکه در ازالة النجاسات یا رفع حدث
استعمال شده باشد وسؤر حیوانات وآب مشتبه وآب نجس
وآب عضو واحکام این انواع در شش فصل بیان میشود **فصل اول**
در آب جاری بدانکه آب جاری خواه بقدر کر باشد یا نباشد
بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه هرگاه رنگ یا طعم یا بوی
از نجاست متغیر شود نجس میشود وهرگاه بعض آب جاری متغیر
شود همان بعض نجس است وتتمه پاک است مطلقا بنا بر اقوی
وتغیر در غیر رنگ یا طعم یا بو باعث نجاست آب نمیشود وهمچنین
تغیرها از غیر نجاست اگرچه متنجس باشد واگر در آب مانعی باشد
از ظهور تغیر که اگر آن نمی بود آب از نجاست متغیر میشد مثل اینکه
خونیکه داخل آب سرخ رنگ شود بآن آب نجس نمیشود مگر
اینکه در جنب نجاست مستهلک شود بعد از آنکه آب جاری نجس شد

پاک

پاک شدن آن موقوف است ببر طرف شدن تغیر آن وممزوج
شدن آن بآب جاری پاک یا آب باران پی در پی یا آب کر یکجا
همان یکجا بر آن ریخته شود وآب باران متقاطر یعنی باران ریز
که پی در پی بیاید خواه بمجاری برسد که از ناودان ومثل آن
جاری شود یا نه در حکم آب جاری است در عدم ملاقات نجاست نجس
نمیشود واگر بر زمین بنحوی مثل آن که عین نجاست در آن باقی
نباشد بیارد پاک میشود خواه بر آن جاری شود یا نه واگر عین نجاست
در آن   بیارد که آن عین را ازاله کند باز پاک میشود وهرگاه
بر آب نجس ببارد وبا آن ممزوج شود آنرا پاک میکند **فصل دوم**
در حکم آب ایستاده بدانکه ایستاده بر دو قسم است یکی آنکه بقدر
کر باشد دوم آنکه کمتر از کر باشد وآنرا آب قلیل گویند
وکر بدو نوع شناخته میشود یکی وزن ودیگری مساحت
اما بحسب وزن بمن تبریزی بسنگ هشت عباسی که ششصد
وچهل مثقال صیرفی باشد که حال در اکثر اینولایات متعارف
یکصد وبیست وهشت من تبریز است به بیست مثقال کم واما بحسب
مساحت پس جمعی از علما گفته اند که کر آن است که مساحت مجموع طول
وعرض وعمق آن چهل ودو وجب وهفت ثمن یکوجب باشد وجمعی
دیگر گفته اند که کر آن است که مجموع مساحت آن بیست وهفت وجب باشد
وشیخ محقق ما بر آن است که کر آن است که مجموع مساحت آن سی و
شش وجب باشد واین قول از قرار یکه امتحان شده است نزدیکتر است

بوذنی که مذکور شد پس اگر آب ایستاده بقدر کر بوده باشد
بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه نجس شدن آن موقوفست
باینکه رنگ یا طعم یا بوی آن از نجاست متغیر شود بتفصیلیکه گذشت
در جاری گذشت و پاک شدن آن نحو پاک شدن آب جاریست
و بمتصل شدن آب جاری پاک بآن بدون امتزاج پاک میشود
و ضروریست در نجس نشدن آب کر بملاقات نجاست که آب همه در
یکجا بنحوی مجتمع باشد که پست و بلند نباشد بلکه بعد از آنکه اجزاء
یک کر آب باهم متصل باشد کفایت میکند اگرچه بعضی اجزا بلندتر
و بعضی پست تر باشد و اگر آب ایستاده کمتر از کر بوده باشد پس آن
بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود مگر اینکه آب وارد نجاست شود
که در این صورت بنا بر اقوی آن آب نجس نمیشود پس اگر آب قلیلی بر
چیز نجسی ریخته شود و آن چیز شسته شود غساله آن پاک خواهد
بود و همچنین اگر آب پاکی بزمین نجسی مثلا بریزد و ترشح کند
نجس نخواهد بود مگر اینکه متغیر بنجاست شده باشد و هرگاه آب
قلیل بلند و پست باشد یعنی بعضی اجزاء آن بالا و بعضی دیگر پا
بعضی از علما گفته اند که اگر نجاست بر اجزای بالا وارد شود
همان آب نجس میشود و اگر بر اجزای اسفل وارد شود همین اجزای
اسفل نجس میشود و اجزای بالا نجس نمیشود و حق آنست که باز
همه آن نجس میشود مگر اینکه اجزای بالا جاری و وارد بر اجزای
اسفل باشد پس اگر تنه آفتابه سوراخ باشد و سوراخ از آن محل

موم گرفته باشند و سوزن نجسی از آن موم داخل آفتابه شود همه
آب آن نجس میشود اما هرگاه آن آفتابه را بر جایی گذارند که آب
از سوراخ آن بچیز نجسی جاری شود مطلقا آب آن نجس نمیشود و
همچنین اگر آب آن آفتابه بر جامه نجسی ریخته شود آب داخل آفتابه
نجس نمیشود اگرچه همه آب آن متصل باشد و اگر آب قلیل نجس
شود پاک شدن آن موقوفست باینکه آب جاری یا آب باران
متقاطر با آن ممزوج شود یا آب کر پاکی یکبار بر آن ریخته شود
و با آن ممزوج شود بمجرد متصل شدن آب جاری یا کر بآن بدون
امتزاج پاک نمیشود و همچنین پاک نمیشود بریختن آب قلیل بر آن
که مجموع باهم بقدر کر شود و در اینمقام چند مسئله است که باید
بیان شود **مسئله اول** مذکور شد که ضروریست در آب کر که همه
آن بنحوی مجتمع باشد که هیچ بلندی و پستی در اجزاء آن نباشد
پس حوضهای کوچکی که در خانه ها یا حمامها میباشد و کمتر از کر است
هرگاه در فوق یا تحت آن ماده باشد که متصل بآن باشد و مجموع
بقدر کر باشد هیچکدام بملاقات نجاست نجس نمیشود و همچنین ضرور
نیست که همه آب در یکجا مجتمع باشد پس اگر یک کر آب در نهر باریکی
باشد که بقدر ده هزار ذرع طول آن باشد و آب آن متصل باشد
باز بملاقات نجاست نجس نمیشود **مسئله دویم** هم چنانکه اشاره بآن
شد شرط است در تغیریکه منشأ نجاست آب جاری یا کر شود که آن
تغیر محسوس باشد یعنی متغیر بودن رنگ یا بو یا طعم آن معلوم

شود و مشاهده شود پس اگر نجاستی که صفات آن زایل شده باشد مثل
بولی که رنگ یا بوی آن برطرف شده باشد مخلوط باب کر یا جاری شود
و آن آب متغیر نشود آن آب پاک خواهد بود و اگر چه آن بول بقدری
باشد که اگر برنگ یا بو خود باقی میبود آن آبرا متغیر میکرد و همچنین
اگر خود آب بد رنگ یا بد بو باشد و بآن جهت رنگ یا بوی نجاست
در آن محسوس نشود پاک نجس نمیشود و همچنین نجس نمیشود بتغیر آن
بواسطه متنجس یعنی چیزیکه خود نجس نباشد اما بواسطه ملاقات نجاست
نجس شده باشد پس اگر شیره نجسی داخل آب کر شود بنحویکه آب شیرین
شود نجس نخواهد بود مگر آنکه از آب مطلق بودن خارج شود مسئله سیم
هرگاه آبی متغیر شود و شک کنیم که آن تغیر از نجاست است یا غیر
نجاست شرعا آن آب پاک است و هرگاه در آبی شک کنیم که آیا بقدر
کر است یا نه پس اگر ابتدا میدانستیم که آن آب کر است و شک کنیم
در اینکه آیا کم از کر شده یا نه حکم بکر بودن آن میشود و اگر ابتدا
میدانستیم کر نیست و شک نمائیم که آیا بقدر کر رسیده یا نه حکم
بکر نبودن آن میشود مسئله چهارم یخ و برف مثل آب قلیل نیست که بمجرد
ملاقات نجاست تمام آنها نجس شود بلکه همین موضع ملاقات نجس
میشود و بس مسئله پنجم هرگاه مگس یا زنبور یا مانند اینها بنجاستیکه
تر باشد بنشیند و از آنجا برخیزند و بر آب قلیلی یا جامه یا بدن یا چیز
دیگر بنشیند تا یقین نشود که نجاست بآن مگس یا زنبور رسیده و پای آن
نجس شده آن چیزیکه بر آن نشسته اند نجس نمیشود و اگر یقین شد که پای

انها

آنها نجس شده آن چیز نجس نمیشود اگر چه شک داشته باشیم که در وقتیکه
بر آن چیز نشستند آیا رطوبت پای آنها باقی مانده بود یا نه مسئله ششم
چون دانستی که آب قلیل اگر وارد بر نجاست شود نجس نمیشود پس بنابر این
اگر کسی خواهد باب جاری یا کر یا غیر کر از دست استنجا کند پس
بدست آب از آنجا بردارد و بر خود بریزد و خود را متصل باب
نکند پاک میشود خواه آبرا بنحوی بریزد که از بالا بمحل نجس برسد
یا از تحت مسئله هفتم چون دانستی که در پاک شدن آب نجس شرط است
که با آب جاری یا کر ممزوج شود و مجرد اتصال کافی نیست پس
هرگاه آفتابه یا مانند آن که آب نجس در آن باشد فرو برده شود
باب جاری یا کر پاک نمیشود بلکه موقوف است بآنکه آب آفتابه
با آن جاری یا کر ممزوج شود فصل سیم در حکم آب چاه بدانکه
اقوی آنست که آب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود خواه آب
آن کر باشد یا کمتر از کر بلی هرگاه نجاستی بآن بیفتد که رنگ یا
طعم یا بوی آنرا متغیر کند نجس میشود و در این وقت طریق پاک ساختن
آن باین نحو است که آنقدر آب از آن بکشند که تغیر آن برطرف کند
و اگر بدون آب کشیدن تغیر آن برطرف شود باز پاک نمیشود بلکه
باید آنقدر بکشند که علم حاصل شود که اگر متغیر میبود تغیر آن رفع
میشد و اگر این علم حاصل نشود باید همه آبرا بکشند و چون بمجرد ملاقات
نجاست و وقوع آن در چاه مثلا نجاسات آن نمیشود پس آنچه از احادیث
رسیده که از برای هر یک از نجاسات معینه فلان عدد دلو کشیده

نه از جهة پاک ساختن چاه است و واجب نیست بلکه سنت است و اگر
کسی نکشد حرجی بر او نیست و آنچه سنت است که کشیده شود باین
تفصیل است که تمامی آب سنت است کشیده شود از برای مردن شتر
بزرگ یا کوچک نر یا ماده و گاو خواه نر یا ماده در چاه و از برای
افتادن منی و خون حیض و استحاضه و نفاس و شراب در آن و کشیدن
یک کر آب است از برای مردن اسب و استر و الاغ در آن و هفتاد
دلو است از برای افتادن مرده آدمی که او را غسل نداده باشند
خواه مسلمان یا کافر مرد یا زن کوچک یا بزرگ و پنجاه دلو یا چهل
دلو است از برای افتادن غایط آدمی که تر باشد یا خشک باشد
و از هم پاشیده شده باشد و چهل دلو است از برای مردن سگ یا
خوک یا گربه یا گوسفند یا آهو یا خرگوش یا روباه یا هر حیوانیکه
در جثه بیشتر یکی از اینها باشد و بول مرد یا زن و از سی دلو تا چهل دلو است
از برای خون بسیاری که غیر از سه خون مذکور باشد و افضل
پنجاه دلو است و سی دلو است از برای آبیکه مخلوط ببول و غایط و [illegible]
سگ شده باشد و ده دلو است از برای غایط آدمی که خشک باشد
و از هم پاشیده نشده باشد و هفت دلو است از برای موش مرده
که از هم پاشیده باشد و مردن مرغ خانگی و مطلق پرنده که از گنجشک
بزرگتر باشد و از برای سگی که بچاه افتد و زنده بیرون آید و سه
دلو است از برای موش مرده که از هم پاشیده نشده باشد و از برای
مردن مار یا عقرب یا وزغ و بول بچه که غذا خوار باشد و خون کم

که غیر از سه خون مذکوره باشد و افضل در خون کم ده دلو است
و یک دلو است از برای مردن گنجشک و هر چه مانند آن باشد و از برای
بول بچه شیرخوار و بچه هر حیوانی مثل بزرگ آن است اگر در اسم
شریک باشند و اقوی آن است که در سایر نجاساتیکه حدیثی در
حکم آن نرسیده مستحب نیست کشیدن آب مطلقا و اگر چند نجاست
در چاه بیفتد که مقدار آنها یعنی عدد دلوی که باید کشید از
برای هر یک مساوی باشند عدد یکی از آنها کفایت میکند
و اگر مقدار آنها مساوی نباشد همان عدد بیشتر کفایت از همه
می کند و مستحب نیست کشیدن مقدار هر یک جداگانه و هر جا که
کشیدن همه آب مستحب است و بجهة بسیاری آب چاه نتوان همه را
کشید چهار نفر مرد یا بیشتر دو بدو از طلوع صبح تا غروب نوبت
آب بکشند یعنی دو نفر آب بکشند و چون مانده شوند باز دو نفر
اول بکشند و چون آن دو مانده شدند باز دو نفر اول بکشند و
همچنین تا شام و باید در روز کشیده شود **فصل چهارم** در حکم
آبی که استعمال شده باشد و در حکم سؤر و آن آب قلیلی است
که دهن حیوانی بآن رسیده باشد و از رسیدن عضوی دیگر
غیر از دهن سؤر نمیشود و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
آبی که در استنجاء از بول یا غایط استعمال شده باشد و میتوان با
چیزی دیگر را شست و از آن وضو و غسل نمود بشرط آنکه متغیر
بنجاست نباشد و نجاستی هم از خارج داخل آن نشده باشد و اجزاء

نجاست دران متغیر وظاهر نباشد مسئله دویم غساله استنجا در اینکه
در ازاله نجاست استعمال میشود و از اغساله میکویند اکر متغیر بنجاست
شود نجس است باتفاق علما و اکر متغیر بنجاست نشده باشد قوی در
نظر حقیر آن است که پاکست مطلقا خواه غساله پاک کننده باشد
چون غساله جزء چیزی که باید متعدد شست یا غیر ومیتوان
دو باره بان ازاله نجاستی دیکر را نمود واما اقوی آن است که اکر ان
غساله آب قلیل غیر جاری باشد وضو وغسل از ان صحیح نیست
مسئله سیم آب کمتر از کر اکر استعمال در وضو وغسل غیر از غسل
جنابت شده باشد پاک و پاک کننده است ومیتوان ثانیا از ان وضو
وغسل ساخت واکر استعمال در غسل جنابت شده باشد پاک است
وازاله نجاست را هم دوباره میکند اما وضو وغسل نمیتوان از ان ساخت
واکر آب کر یا جاری باشد که از ان غسل جنابت شده باشد ثانیا
از ان وضو وغسل میتوان نمود مسئله چهارم غساله حمام یعنی آبیکه استعمال
میشود و در زمین حمام باقی میماند یا در میانه حوضی جمع میشود
مادامیکه یقین نباشد که نجاستی با آن ملاقات کرده پاک است
وهمچنین زمین حمام وفرش آن واکر جائی از آن علم بنجاست هم
رسد بریختن آب بر آن اکرچه قلیل باشد پاک میشود مسئله پنجم
بدانکه سؤر هر حیوانی در طهارت ونجاست تابع حیوان است که با آن
ملاقات کرده پس اکر آن حیوان پاک باشد سؤر آن پاک است واکر آن حیوان
نجس باشد نجس است ومیتوان سؤر حیوانات پاک را استعمال نمود و

اشامید و وضو وغسل از آن ساخت بلی مکروه است اشامیدن و
وضو وغسل ساختن از سؤر آب واستر وخر ومرغ خانکی وهر
حیوانیکه حرام کوشت باشد بغیر از کربه که آن مکروه نیست وهمچنین
مکروه است اشامیدن و وضو وغسل ساختن از آب قلیلی که مار یا
عقرب یا وزغ در آن افتاده باشد یا دهان زن حایض بان رسیده
باشد مکر اینکه زنی باشد که اطمینان بتقوی وطهارت آن بنماید
که اکر چنین باشد خوانا است که وضو ساختن از سؤر آن حرام است
و وضو صحیح نیست اما غسل وسایر استعمالات حرام نیست بلکه همین
مکروه است وهمچنین مکروه است اشامیدن وطهارت ساختن از
سؤر هر کسی که خاطر جمعی بتقوی وطهارت آن نباشد اما کسیکه اطمینان
بتقوی وطهارت آن باشد استعمال سؤر آن مطلقا کراهتی ندارد
فصل پنجم در احکام آب نجس ومشتبه ودر آن چند مسئلات مسئله اولی
هر آب نجسی اشامیدن آن حرام است مکر در صورتیکه تشنکی بنوعی
غلبه کند که خوف هلاک باشد وآب غیر نجس یافت نشود و وضو و
غسل از آب نجس صحیح نیست مطلقا خواه آب پاک یافت شود یا نه
وازاله نجاست از هیچ چیز نمیکند مسئله دویم هرکاه دو ظرف باشد
که یکی پاک دانسته باشد و دیکری آب نجس ومیکدیکر مشتبه شوند
واجب است اجتناب از هر دو واستعمال هیچیک جایز نیست واکر
آبی دیکر یافت نشود باید تیمم نمود واکر متمکن باشد از یکی وضو
ساخت ونماز کرد واعضا را شست واز دیکری وضو کرفت ونماز کرد

واجب نیست بلکه جایز هم نیست و باید البته تیمم کرد اما هرگاه یکی از آنها بنجس
ملاقات کند از نجس نمیکند بلی هرگاه هردو ملاقات با آن نمایند حکم
بنجاست آن میشود و اگر ظرفی دیگر با یکی از آنها مشتبه شود یکی از آنها را
میتوان استعمال نمود و واجب بودن اجتناب در صورتیست که اشتباه
میان دو ظرف باشد پس اگر اشتباه در میان سه ظرف یا بیشتر شود اجتناب
از همه لازم نیست بلکه همین لازم است که از یکی اجتناب شود و استعمال
باقی جایز است و همچنین اگر دو حوض که آب یکی نجس باشد و دیگری
پاک بیکدیگر مشتبه شوند اجتناب از هردو لازم نیست بلکه همین از یکی
اجتناب میشود مسئله سیم هرگاه ظرفی از آب پاک باشد و شک هم
رسد که آیا نجاستی داخل آن شده یا نه پاکست و شک شود که آیا چیزی داخل آن
شده نجس بوده یا نه پاکست شک شود که آنچه داخل آن شده نجس بوده یا نه آن
شک اعتبار ندارد و آن آب پاکست مسئله چهارم هرگاه دو آب که یکی
حلال باشد و یکی مغصوب بیکدیگر مشتبه شوند اجتناب از هردو لازم
نیست و میتوان یکی از آنها را استعمال نمود مسئله پنجم هرگاه دو ظرف
که یکی آب مطلق و یکی آب مضاف داشته باشد بیکدیگر مشتبه شوند احتیاط است
از هردو وضو یا غسل بعمل آید اگر آبی دیگر نباشد مسئله ششم اگر آبی
باشد و بدانیم که آب مطلق است یا مضاف وضو و غسل از آن صحیح نیست
و ازاله نجاست نمیکند مگر اینکه آبی باشد که میدانستیم که اول آب
مطلق بوده و شک بهم رسد که آیا مضاف شده یا نه در این صورت حکم
آب مطلق دارد فصل ششم در بعضی مسائل متفرقه که متعلق بآبهاست

ودران چند مسئله است مسئله اول بدانکه استعمال آب غصبی جایز نیست
وغسل کردن و وضو ساختن از آن صحیح نیست اما ازاله نجاست را میکند
اگرچه شستن چیزی با آن فعل حرام است و اگر آب غصبی باشد و نداند
که آن غصبی است و از آن وضو و غسل بعمل آورد وضو و غسل از آن صحیح است
و همچنین اگر ابتدا علم داشته بغصبیت و بعد فراموش کرده تا از وضو
یا غسل فارغ شد باز غسل و وضوی او صحیح است و باطل بودن غسل
و وضو در صورت علم بغصبیت است و احتمال غصبی بودن یا مظنه غصبی بودن
کفایت نمیکند پس اگر در جائی آبی به بینیم و یکنفر بگوید غصبیست اگرچه
عادل باشد یا چند نفر غیر عادل بگویند غسل و وضو از آن صحیح است
مگر اینکه از قول ایشان علم حاصل شود و اگر آب غصبی و مباح مخلوط بیکدیگر
شوند باز میتوان از آن وضو و غسل بعمل آورد و تحقیق آنکه غصبی بودن
آب بچند طریق میتواند شد اول اینکه کسی آبی را از نهری برداشته
باشد و در ظرف خود کرده باشد که مالک آن شده باشد و دیگری آنرا
بجبر از او بگیرد دویم آنکه کسی در ملک غیر بدون رضای او چاهی
حفر کند آب آن چاه غصبی خواهد بود سیم آنکه شخصی نهر آبی داشته
باشد و دیگری بدون اذن او متصل بنهر او نهری دیگر شق کند
و قدری از آب نهر او را بنهر خود جاری سازد چهارم اینکه قنات
یا چشمه آبی که مال شخصی باشد یا وقف باشد جابری از روی
جبر و عدوان ضبط کند و صاحبانش را از تصرف محروم و آب ممنوع
کند و اگر قدری از آن را غصب کند و قدری دیگر در تصرف صاحبانش

باشد پس اگر قدر مغصوب از غیر مغصوب ممتاز باشد باین معنی که معلوم باشد
که آب مغصوب در فلان روز معین است و غیر مغصوب در فلان روزها است و این
قسمت را صاحبان آب کرده باشند نه آنکه بعد از غصب غاصب با شرکاء
قرار داده باشد استعمال آن در روزی که مغصوبست جایز نیست و در روزی که
مغصوب نیست جایز است بشرطیکه آب مغصوب در مجری غالب نباشد و اگر
مغصوب از غیر مغصوب ممتاز نباشد در این صورت استعمال آن مطلقا
جایز نیست اگرچه غاصب با شرکاء سهام خود را ممتاز نکند و بعضی توهم
کرده اند که در قنوات یا چشمه که همه آن یا بعض از آن مغصوب باشد وضو
و غسل از سرچشمه صحیح است و از جائیکه غاصب آب می برد بزرع یا خانه
خود صحیح نیست و این سخن در وقتی صحیح است که بلی از آنجائیکه آب می برد
مغصوب بنا شد یعنی مالک آن هر تصرفی خواهد تواند کرد مثل اینکه
قنوات سرچشمه آن در قریه باشد و آب آن در قریه دیگر بزرع رود و غاصبی در
قریه دویم آب را تصرف کرده بزرع خود کند و تسلط بقریه اول نداشته
باشد و مالک اگر خواهد همان آب را در قریه بگرداند و نگذارد بقریه
دویم رود تواند و غاصب مانع آن نتواند شد اما هرگاه مالک بالمره
از آن آب مغصوب ممنوع باشد و از سرچشمه نتواند تصرف کند همه آن
قنوات مغصوب خواهد بود و از هیچ موضع آن استعمال صحیح نخواهد بود
و تفصیل حکم آب وقفی مغصوب و مجهول المالک مغصوب در مبحث
مکان مصلی مذکور خواهد شد **مسئله دویم** مکروه است وضو و غسل
و شستن بدن و غیر کردن از آبی که در آفتاب گرم شده باشد خواه

در

در ظرف یا در حوض و نهر باشد و خواه آب کر باشد یا قلیل و خواه آفتاب
بر آن تابیده باشد یا از نزدیکی آفتاب گرم شده باشد و خواه گرمی آن
باقی باشد یا بعد از گرمی سرد شده باشد و کراهتی نیست در استعمال آبی که
در آتش گرم شده باشد مگر در غسل میت که استعمال آن مکروه است مگر
هرگاه سرمای شدیدی باشد **مسئله سیم** کراهتی نیست در استعمال آبهای
گرم که از چشمها بجوشد بلی استعمال آنها بقصد استشفا کراهت دارد
مسئله چهارم هرگاه کسی محتاج بطهارت باشد و آب نداشته باشد اما نجاست
داشته باشد و تواند که از آن آب کند واجبست که آب کند و از آن تطهیر
نماید **قسم دویم** آب مضافست و در آن چند مسئلهاست **مسئله اول** هر آب
مضافی بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود اگرچه بقدر کر یا زیادتر از آن
باشد مگر اینکه بعضی از اجزای آن بلند و بعضی پست باشد و بر نجاست
جاری شود در این صورت اجزای بالا نجس نمیشود و وضو و غسل از آن
صحیح نیست و اگرچه پاک باشد و ازاله نجاست از آن نمیشود **دویم** هرگاه
آب مضاف پاک یا آب مطلق ممزوج شود اگر بعد از مزج مجموع را عرفا
آب مطلق توان گفت حکم آب مطلق دارد و اگر نتوان گفت بلکه اضافه
بچیزی شود آب مضاف خواهد بود **سیم** هرگاه کسی محتاج بوضو یا غسل
شود و اینقدر آب مطلق نداشته باشد که کفایت آن کند اما قدری
باشد که اگر قدری آب مضاف با آن ممزوج کند و از آب مطلق بودن
بیرون نرود کفایت آن بکند در این صورت واجبست که چنان کند
باب دویم در بیان نجاسات و احکام آنها و در آن دو فصلست **فصل اول**

در اقسام نجاسات بدانکه نجاسات بنا بر اقوی یازده چیز است اول و دوم
بول و غایط از هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده داشته باشد بغیر از پر
ندگان و مرغان اما بول و غایط و سرگین حیوان حلال گوشت مثل اسب و
استر و الاغ و گاو و گوسفند و شتر و آهو و گوره پاک است و همچنین هر
حیوانیکه خون جهنده نداشته باشد مثل مگس و زنبور و شپش و خبزه و کیک
و زالو و وزغ و عقرب و امثال اینها بول و فضله‌اش پاک است و همچنین
پاک است بول و فضله هر مرغی خواه حلال گوشت باشد چون مرغ خانگی
و کبوتر و کبک و غیر آن یا حرام گوشت چون پرستوک و طاوس و غیر اینها
و بهتر اجتناب است از بول و فضله شبکور از پرندگان و هر حیوانیکه اصالة
حلال گوشت باشد و بالعرض گوشت آن حرام شود چون گاو و مرغ نجاست
خوار فضله آن نجس است و دانه‌هائیکه با فضلات حیوان حرام گوشت بیرون
می‌آید چون عدس و جو و گندم و امثال اینها بعد از آنکه ظاهر اینها شسته
شود پاک است مگر آنکه بنوعی مستحیل شده باشد که اینها را در عرف غایط و
فضله گویند و هرگاه بول و فضله مشتبه شود که آیا از حیوانی است که بول یا
فضله آن نجس است یا پاک حکم بپاکی آن میشود سیم منی است از هر حیوانیکه
خون جهنده داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و مذی پاک
است و آن آبی چسبنده است که بعد از شهوت بیرون می‌آید و ودی نیز پاک است
و آن آب سفید تیره‌ایست که بعد از بول بیرون می‌آید چهارم خون است
از هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام
گوشت مگر خونیکه بعد از ذبح حیوان حلال گوشت در اعضای او باقی

میماند

بماند که آن خون پاک است خواه در شکم او باقیمانده باشد یا در میان گوشت
بشرط آنکه بعد از ذبح شرعی قدر متعارف از خون بیرون آمده باشد و بران
در مکان بلندتر از جای بدن نباشد و بجهة نفس کشیدن هم خون داخل
باشد که اگر در زمین منحدری باشد که سر آن در محل مرتفع باشد و یا بجهت
خونیکه باید بیرون آید بیرون نیامده باشد یا بجهة نفس کشیدن خون بباطن
خود جذب کرده باشد آن خون پاک نخواهد بود و خونیکه در بیضه مستقر است
حرام و نجس است و همچنین خون بسته که از نطفه حیوانات بهم میرسد و آنرا
علقه گویند نجس است و خونیکه در تخم مرغ حاصل میشود نیز نجس است و در نجس
شدن تخم علما اقوال است و بهتر احتیاط است و هر حیوانیکه خون
جهنده نداشته باشد خون آن پاک است و هر حیوانیکه شک بهم رسد که آیا
از خونهای پاک است یا خونهای نجس حکم بطهارت آن میشود پنجم مرده
هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد حتی انسان و جمیع اجزای او نجس است
حتی پوست آن مگر اجزائیکه حیوة نداشته باشد و آن پشم است و مو و کرک
و استخوان و شاخ و سم و دندان و بیخ ناخن و چنگال و پر بشرطیکه از حیوان
نجس العین نباشد و هر یک از این اجزا که از سگ یا خوک بوده نجس است
و اگر پشم یا مو یا کرک از حیوان مرده کنده شود شستن آن لازم است
و همچنین اگر از آن قطع شود و مایه بره و بزغاله و شتر بچه مرده حلال است
و پاک است و علاقات پوستیکه ظرف آنست نجس نمیشود اگرچه حیوان
پوست نجس است و همچنین تخمی که در شکم مرغ مرده باشد پاک و حلال است
خواه پوست بالا را پوشیده باشد یا نه و همچنین و ظاهر آن علاقات نیکم

مرغ نجس نمیشود و احتیاج شستن ندارد و شیری که در پستان حیوان مرده
مانده باشد نیز پاک و حلال است و هر جزئی از حیوان که حس داشته باشد
هرگاه از زنده آن حیوان بریده یا کنده شود نجس است و از آن جمله است
مشیمه یعنی بچه‌دان مگر اجزاء بسیار کوچک که از قبیل بثورات و ثالول و پوستهای
نازکی که از لب و غیر آن جدا می‌شود که اینها پاک است خواه از انسان
و خواه غیر انسان و هرگاه جزئی از انسان یا حیوان بجهة مرضی یا آفتی
بی‌حس شود بنحوی که مرده شود و متصل باشد ببدن آن پاک است و مرده
هر حیوانی خواه آدمی یا بجز آدمی اگر برطوبت با چیزی ملاقات کند
آن چیز نجس میشود و اگر با خشکی ملاقات کند نجس نمیکند اما اقوی
آن است که اگر دست ببدن میت آدمی برسد اگرچه با خشکی باشد شستن
دست واجب است اما چیزی دیگر غیر از دست چنین نیست و آن دست
هرگاه برطوبت با چیز دیگر ملاقات کند آن را نجس نمیکند و حق آن است
که نجاست بدن مرده آدمی موقوف بسرد شدن نیست بلکه همینکه مرد نجس
میشود اگرچه هنوز سرد نشده باشد ولیکن وجوب غسل مس میت بعد از
سرد شدن است ولیکن نجاست بدن مرده آدمی تا وقتی است که او را غسل
میت نداده اند و بعد از تمام شدن سه غسل میت پاک است ششم و هفتم
از نجاسات سگ و خوک است اگرچه سگ صید باشد که آن را تازی گویند
و جمیع اجزای اینها اگرچه حس نداشته باشد نجس است مگر سگ و خوک آبی
که اینها پاک است هشتم و نهم شراب و فقاع است و فقاع شرابی است که آن را
از شیره جو میگیرند و هر مست کننده که روان باشد نجس است دهم کافر است

خواه

خواه حربی باشد یا ذمی یا از اهل کتاب باشد یا غیر آن از هنود و مجوس و یهود
و نصاری همگی نجسند و همچنین غلاة که علی را خدا میدانند و خوارج
نواصب که دشمن اهل بیت نجس هستند و اطفال کفار که بحد بلوغ نیز نجسند
مگر اینکه ممیز باشند و اظهار اسلام نمایند و از دین پدر و مادر خود تبری
نمایند که در این صورت بنا بر اقوی پاک است و اگر مسلمانی کافری را اسیر کند
اگر آن اسیر اظهار کفر کند و بر دین خود باقی باشد نجس خواهد بود و اگر
اظهار اسلام کند پاک خواهد بود و هر که غیر از طوایف مذکوره باشد
که از فرق مسلمین محسوب شود پاک است بنا بر اصح اگرچه بجهة انکار یکی از
ضروریات دین باشد حکم بکفر او نشود مانند مجبره که جمیع افعال خیر و شر را
نسبت بخدا میدهند و مجسمه که خدا را جسم میدانند و همچنین طوایف اهل
سنت که ناصبی نباشند پاک است و جایز است ملاقات کفار برطوبت در حالت
تقیه و با آن حال نماز کردن و بعد از رفع تقیه تطهیر واجب است اگر ممکن
باشد و در آن حرج و مشقت نباشد اما قضای آن نماز لازم نیست و اقوی
آن است که اجزایی که حیات در آنها حلول نکرده از کفار چون مو و ناخن پاک
است یازدهم عرق شتر نجاست خوار که آن نیز بنا بر اقوی نجس است و در این
موضع دو مسئله است که باید بیان شود مسئله اول غیر از این یازده چیز که
مذکور شد دیگر هیچ چیز بنا بر اقوی نجس نیست پس چیزهایی که پاک است
شیره انگور و مویز و خرما که بجوش آمده باشد اگرچه هنوز دو ثلث آن
کم نشده باشد و همچنین پاک است عرق جنب از حرام ولی اجتناب از آن
سنت است و پاک است ولد الزنا و شیر دختر و قی و موش و خرگوش و دو پا

وحیوانات مسوخ واهن واعتباري بمخالفت بعضي علما در بعضي از امور
مذکوره نيست **مسئله دويم** هرگاه جامه با خشکي بسگ يا خوک زنده يا مرده
ملاقات کند واجب است بنابر اقوي که اب بران جامه پاشيده شود و اين
نه بجهة اين است که ان جامه نجس شده باشد بلکه اين امريست که تعبدا واجب است
اب پاشيدن بران اگر با خشکي ملاقات کند با بدن کافي بلکه هر نجاست
خشکي و با موش ووزغ وهم چنين است اب پاشيدن بجامه که شک در
نجاستان باشد يا شک بهم رسد که بول اب يا اسب يا الاغ بان رسيده
باشد و بجامه که مذي بان رسيده باشد يا عرق جنب دران باشد خواه از حلال
يا از حرام و سنت است ماليدن دست بخاک هرگاه با خشکي ملاقات کند
با سگ يا خوک يا کافر بلکه هر نجاست خشکي و با موش **فصل سيم** در احکام
نجاسات و دران چند مسئلهاست **مسئله اول** بدانکه حرام است خوردن و
اشاميدن چيز نجس و واجب است ازاله نجاسات از جامه و بدن از براي
نماز واجب وطواف ونماز با نجاست باطل است خواه نماز سنتي يا واجبي
مگر انچه استثناء شده هم چنانکه در مبحث لباس مصلي خواهد امد وهم چنين
واجب است ازاله انها از ظروفي که دران اکل وشرب ميشود و ازاله وضو
ساخته ميشود و از موضعي که بران سجده ميشود در نماز **مسئله دويم** حرام است
داخل نمودن نجاست در مسجد اگر ان نجاست نوعي باشد که بزمين مسجد
تعدي کند و انرا ملوث سازد و اما نجاستيکه متعدي نباشد داخل
کردن ان در مسجد حرام نيست بنابر اقوي پس اگر موضعي از بدن يا جامه او
نجس باشد که سرايت بمسجد نکند جايز است از براي او که داخل مسجد شود

وانچه

وانچه حرام است داخل کردن نجاستي است که زمين مسجد را ملوث کند اما ادخال
نجاستيکه بزمين مسجد نرسد اما بفرش يا سقف يا ديوار يا بعضي از الاتي
که در مسجد است سرايت کند حرام نيست اما احوط اجتناب است از داخل کردن
نجاستيکه سطح ديوار مسجد را که در داخل مسجد است نجس کند وهم چنين حرام است
داخل کردن نجاستيکه زمين انرا ملوث نسازد اگر چه با زمين ان ملاقات
کند مثل کثافات دستمال بنحوي که خشک باشد بروي زمين مسجد اگر
کسي نجاستي را داخل مسجد کند که بزمين ان سرايت کند يا ديگري داخل کرده
باشد وان شخص مطلع شود واجب است بر ان ازاله ان نجاست فورا اگر
ازاله نکند معصيت کرده اما خواه است که اگر ازاله نکند و مشغول نماز
واجب يا سنتي شود نماز او صحيح است اگر چه وقت ان نماز موسع باشد
سيم هرگاه چيزي با نجاستي ملاقات کند اما هر دو خشک باشند ان چيز
نجس نميشود و اما اگر يکي از انها تر باشد ان چيز نجس ميشود بشرطيکه رطوبت
تعدي باشد که از ملاقات اثري از ان چيز نجس بان چيز ديگر برسد پس اگر
بنحوي اندکي نم داشته باشد وجامه بان بخورد که اصلا اثري از ان چيز نجس
بان جامه نرسد نجس نخواهد شد **چهارم** تا ثير نجس در چيز ديگر در وقتي است
که در ظواهر بدن باشد اما هرگاه نجاستي در بواطن باشد باطن را نجس نميکند
پس هرگاه دهان خون شود و بظاهر لب نرسد داخل دهان و همينکه ازاله
عين خون شود از دهان پاک است و احتياج بشستن نيست بلکه اگر نجاست
خارجي هم داخل بواطن شود از دهان پاک است و احتمال در نجس شدن
باطن اشکال است و هرگاه دهان مثلا خونين باشد وجزء يا از خارج

مثل آنکه با چیز دیگر داخل دهان کوفی ما دامیکه آن داخل دهان است نجس نمیشود
اگرچه با خون ملاقات کند و اگر در همان داخل دهان ازاله عین خون از آن
بشود پاک است ولی اگر خون آلوده بیرون آید نجس خواهد بود و همچنین است
حکم در جمیع بواطن **پنجم** هرگاه دو چیز تر بیکدیگر ملاقی باشند و بعد از
ملاقی یکی از آنها نجس شود نجاستش سرایت در دیگری نمیکند مگر اینکه یکی
از آنها چیز مایعی یعنی چیز روانی باشد **ششم** هر چیز را که اول بدانی پاک
بوده مادامیکه یقین نجاستش نکنی حکم نمیشود بنجاستش و بمجرد احتمال
نجاست بلکه ظن نجاست هم نمیتوان حکم بنجاستش کرد و اگر یک شاهد عادل بلکه
دو عادل هم خبر از نجاستش دهند مادامیکه علم بنجاستش هم نرسد اجتناب
از آن لازم نیست مگر هرگاه مالک چیزی خبر از نجاستش بدهد قبول قول
او لازم است اگرچه عادل نباشد مگر اینکه بعد از استعمال آن چیز و تلف آن
خبر دهد از نجاست در این صورت قبول قول او لازم نیست و همچنین اگر
بعد از نماز کردن در جامه مالک آن چیز خبر از نجاستش دهد اعاده نماز
لازم نیست و اگر پیش از نماز کردن خبر میداد نمیتوانست با آن نماز کرد
هفتم هرگاه نجاست چیزی یقین شد حکم بنجاستش میشود تا یقین برفع
نجاستش شود و بمجرد احتمال پاکی یا ظن پاک شدن نمیتوان اکتفا نمود
اگرچه شهادت دو نفر عادلی باشد که علم از قول آنها حاصل نشود و اگرچه
اخبار کسی باشد که مباشر شستن آن بوده مگر اینکه صاحب آن چیز خبر از پاک
شدن آن بدهد در اینصورت قبول قول آن لازم است و بنابراین جامهها
و ظروفی که علم بنجاستشان نداریم هرچند نمیتوان بمجرد گفتن زنانیکه در خانه

هستند یا کنیزان یا غسالین حکم بطهارت آنها کرد مگر اینکه کسی یقین بصدق
آنها داشته باشد و اگر کسی جامه نجسی داشته باشد و خواهد حیله شرعی کند
از برای همان شخصی که مباشر شستن جامه است ببخشد یا بفروشد و بعد از
شستن و خبر دادن از پاکی همان شخص مباشر باز باو منتقل نماید **باب سیم**
در بیان مطهرات و کیفیت تطهیر با آنها بدانکه مطهرات نه چیز است آب
و آفتاب و زمین و استحاله و انقلاب و انتقال و اسلام و مسح بطاهر
و زوال عین پس در این باب چند فصل است **فصل اول** در تطهیر با آب و در آن
چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه در پاک ساختن چیزیکه نجس شده باشد
باب کمتر از کر شرط است که آب وارد بر آن چیز شود پس اگر آن چیز نجس را باب قلیل
بگذارند آن آب نجس میشود و آن چیز پاک نمیشود **دویم** هرگاه بدن کسی نجس
شود پس اگر در آب جاری یا کر شسته شود یکبار شستن با ازاله عین کفایت
میکند در پاکی آن از هر نجاستی و اگر در آب قلیل شسته شود پس اگر ببول آدمی
غیر شیرخوار نجس شده باید دو بار از آن شست و اگر بغیر بول نجس شده باشد
یکبار شستن کافی است و هرگاه جامه کسی نجس شود پس اگر در آب جاری
شسته شود از هر نجاستی باشد یکدفعه شستن کافی است و اگر در آب غیر
جاری شسته شود خواه کر باشد یا قلیل از بول غیر شیرخوار دو بار
در غیر آن یکبار باید شست و هر چیز که غیر از جامه و بدن باشد هرگاه نجس
شود یکبار شستن کافی است بشرط ازاله عین خواه ببول نجس شده باشد
یا غیر بول **سیم** هر چیز که آب در آن نفوذ میکند مانند جامه و پرده و دستمال
و مانند اینها هرگاه نجس شود بیکی از نجاسات هرگاه باب کر یا جاری شسته شود

فرو بردن انها ضرور نیست و اگر باب قلیل شسته شود فرو بردن لازم است پس اگر
چیزی باشد که یکبار باید شست شسته میشود و بعد از آن فرو برده میشود و اگر
چیزی باشد که دو بار باید شست مخیر است که فرو بردن را بعد از شستن اول
بعمل آورد یا بعد از شستن دویم و چیزیکه فرو بردن آن صعوبتی دارد مانند فرش و
لحاف و نمد و سنگ و چوب و امثال انها فرو بردن آن لازم نیست و لازم
نیست نیز کوبیدن انها و دست مالیدن مگر انکه ازاله عین نجاست بجوف
انها نفوذ نکرده باشد همان پاک است و اگر نجاست در آن نفوذ کرده باشد
همین ظاهر آن پاک میشود و اگر خواهی جوف آن نیز پاک کنی باید آب بران
ریخت تا از طرف دیگر آب بیرون رود **چهارم** در بول پسر شیرخوار فرو بردن
در هیچ چیز لازم نیست بلکه همین مجرد یکمرتبه آب ریختن بران کافی است اگر چه
آب جریان نکند خواه جامه باشد یا غیر آن بشرطیکه آن طفل بخواهش و اراده
غذا از شیر چیزی نخورده اگر چه بندرت باشد اما بخواهش خوردن مثل دوا
ضرر ندارد و همچنین است بول دختر اگر از شیر پسر دهند اما دختر اگر
شیر پسر بخورد حکم سایر بولها را دارد **پنجم** جامه که بچیز نجسی رنگ شده
باشد اگر آن چیز نجس عین داشته باشد باید انقدر شست که ازاله عین
نجاست از آن بشود و باقی بودن رنگ ضرر ندارد و اگر عینی نداشته باشد
بمجرد شستن پاک میشود خواه آن جامه و رنگ آن خشک شده باشد یا تر
باشد و خواه در آب قلیل شسته شود یا غیر قلیل **ششم** هرگاه زمین نجس
شود پاک میشود ظاهر آن بجاری ساختن آب قلیل بران با ازاله عین نجاست
و غساله آن نیز پاک است **هفتم** حوض است که غیر از آب از چیزها نگردان

هرگاه

هرگاه نجس شود مانند شیره و دود چراغ و هر روغن مایعی و گلاب و امثال
انها قابل پاک شدن نیستند و همچنین گلی که از آب نجس ساخته شده باشد
و خمیریکه از آب نجس خمیر شده باشد و نحو اینها نیز قابل تطهیر نیستند و همچنین
قابل تطهیر نیست مثل صابون و نان خشک که در آب نجس یا چیز نجس روانی
خیسیده باشد و همچنین مثل گندم و جو و برنج و نحو اینها که در چیز نجس
مایعی خیسیده باشد باطن اینها قابل تطهیر نیست اگرچه اینها را خشک کنند
و تا زیاد در آب جاری یا کر خیسانند و اما ظاهر اینها پاک میشود مثل
و طلا و نقره که از آب گدازند و هرگاه در حال گداختگی شده و در آن هنگام
نجاستی با آنها برسد دیگر باطن اینها قابل پاک شدن نیست بلی بعد از شسته
شدن اگر ظاهر اینها شسته شود پاک میشود **هشتم** گوشت نجس با آب قلیل
و کثیر پاک میشود خواه پخته باشد یا نه و اگر نجاست در باطن آن نفوذ کرده
باشد باید آب بباطن آن رسیده شود و هرگاه روغن یا شیره پخته شده باشد
و نجاستی در آن حال بان برسد همان موضع نجس را بر میدارند و تتمه پاک
نهم لازم در ازاله نجاسات زوال عین آن نجاسات و باقیماندن
رنگ نجاست یا بو یا طعم یا اثری دیگر ضرر ندارد و در باقیماندن چربی
یا لزوجت آن نجاست اشکال است ظاهر آنست که اگر رفع شود حکم بطهارت
نمیتوان کرد **دهم** هرگاه ظرفی آب قلیل داشته باشد و سگ از آن آب بیا
شامد آن ظرف نجس میشود و طریق پاک ساختن آن آنست که اول آن ظرف را
خاک مال کنند و احتیاط آنست که خاک پاک باشد و بعد از آن دو نوبت
باب بشویند و همچنین اگر آن آبی که سگ از آن آشامیده باشد بظرفی

دیکر بریسند باز پاك ساختن ان ظرف بهمین نوع است واکر انائی دیکر
غیر از اب بپاشاند احتیاط ان است که ان ظرف را بعد از خاك مالیدن سه
نوبت باب بشویند واکر عضوی دیکر غیر از دهان سك باب بریسد این حکم را
ندارد بلکه مثل سایر نجاسات است وهم چنین اکر ظرفی را بلیسد ودو نوبت
شستن در وقتی است که در اب قلیل شسته شود واکر در اب کر یا جاری شسته
شود یکنوبت کافی است واکر چند سك در یکظرف ولوغ کنند یا یك سك چند
دفعه ولوغ کند از برای جمیع یکمرتبه خاك مالیدن ودو مرتبه
شستن کافی است وهرکاه موش صحرائی بزرك در ظرفی بمیرد باید هفت مرتبه
شست وسایر موشها حکم سایر نجاسات دارد واز برای سایر نجاسات که
ظرفی بانها نجس شود ان ظرف را سه دفعه باید شست مکر هرکاه در اب جاری
شسته شود که یکنوبت شستن کافی است واب کر هم در غیر ولوغ سك حکم
اب قلیل دارد واکر چند نجاست در ظرفی واقع شود سه نوبت شستن
از برای همه کافی است مکر انکه یکی از انها وقوع موش بزرك باشد در ان
صورت هفت مرتبه باید شست ودر این احکام که مذکور شد فرقی میان
انواع ظروف نیست خواه از مس وچینی وکاشی باشد یا از چوب وخزف
وکدو یا غیر انها وطریق شستن ظرف باب قلیل ان است که اب در ان
ریزند بنحوی که اب بهمه ان برسد پس ان ابرا بریزند وهم چنین تا سه نوبت
یا هفت نوبت واکر ظرف نجس از ظروفی باشد که در زمین محکم کرده باشند
چون دیك وخم وامثال انها طریق تطهیر ان باز بهمین نحو است که ابرا
برکنند وبشویند تا سه نوبت یا هفت نوبت یا انکه ظرفی را اب کنند واز

بالا

بالا کرفته تا بپائین یا بر عکس وعکس بهتر است واب بریزند که اب بهمه
مواضع ان برسد پس انرا خالی کنند ونوبت دیکر چنین کنند

فصل دویم

در تطهیر افتاب وان پاك میکند زمین وحصیر وبوریا وهر چیز یکه منقول
نباشد از بناها ودرها ومیخها انکه در کار باشند وبجرها وچوبها انکه
داخل بنا باشد ودرختها ومیوهها انکه در درخت باشد ودانها انکه
در باد باشد از هر نجاستیکه جرمی نداشته باشد یا داشته باشد وعین
باقی نمانده باشد وهم چنین پاك میکند از نجاسات مذکوره سنك وکلوخ
وخاك واجر وریك وسنکریزه وامثال انهارا وشرط است در پاك
شدن انها از افتاب انکه خشك شوند ورطوبتها بر طرف شود وباید
خشك شدن انها بدون اصل افتاب بر انها باشد پس اکر از کرمی افتاب
خشك شوند پاك نخواهد شد واکر محل نجس با افتاب وغیر افتاب هر دو
خشك شوند پس اکر هر دو شریك در خشك کردن باشند مثل انکه افتاب
بچیزی بتابد ودر انوقت هم باد بران بوزد وان چیز از هر دو خشك شود
در این صورت پاك میشود واکر افتاب رطوبت از انکم کند اما در سایه خشك
کردد مثل انکه روز رطوبت ان کم شود وشب بالمره خشك شود پاك
نخواهد شد واکر بر عکس باشد پاك خواهد شد وخلاصه انکه بعد از انکه
رفع رطوبت بالمره در افتاب باشد پاك میشود واکر در سایه باشد پاك
نمیشود پس حکم تابع اخرین است واکر در سایه وافتاب هر دو خشك شود
ولیکن ندانیم که رفع رطوبت از کدام شده باید حکم را تابع اخرین میکنیم
پس اکر اخر اوقاتی که در ان خشك شده سایه باشد پاك نخواهد بود

واگر اخر اوقات افتاب باشد پاک خواهد بود وهرگاه یک چیزی ظاهر وباطن آن
نجس باشد ونجاست ان ظاهر بباطن متصل باشد مثل دیواری که از گل نجس بنا
شده باشد یا خشتی که از گل نجس مالیده شده باشد وافتاب بر یکطرف آن
بتابد وهمه انرا خشک کند مجموع ان پاک میشود بشرطیکه نجاست ظاهر وباطن
وهر دو رویه ان متصل باشد پس اگر انفصالی باشد مثل اینکه در میان
دیوار رخت پاکی باشد همان روئی که افتاب بران تابیده یا انچه متصل بان
است از نجس پاک میشود وانچه منفصل است پاک نمیشود واگر دو چیز نجس
بر روی یکدیگر باشد مثل دو رخت نجس که بر روی هم بگذارند تابیدن افتاب
بیکی از انها وخشک شدن ان دیگری پاک نمیشود واگر زمین نجسی باشد مثل
ان انکه غیر افتاب خشک شده باشد وبر ان آب بریزند وافتاب انرا خشک
کند پاک میشود بنا بر اقوی **فصل سیم** در تطهیر زمین بدانکه زمین پاک
میکند زیر کفش وچکمه ونعلین وته پا را بلکه ته هر چیزی را که بان قدم بر می
دارند مثل ته کوه وچوب وغیر انها بعد از زوال عین نجاست از انها
بواسطه زمین خواه براه رفتن بر زمین زایل نجاست شود یا مالیدن انها
بزمین ودر پاک شدن ببرداشتن خاک ومالیدن ان بر انها یا براه رفتن
بر اجر یا حصیر یا گیاه زمین یا چوب احتمالی هست واحوط عدم اکتفا بان است
وبعضی گفته اند اگر پای کسی قطع شده باشد وبجای پا از چوب چیزی
ساخته باشند ته ان چوب نیز هرگاه نجس شود از راه رفتن پاک میشود
واظهر ان است که پاک نشود وهمچنین پاک نمیشود ته عصا ونیزه وسم
چهارپایان براه رفتن وشرط نیست در پاک شدن انچه مذکور شد که ان

نجاستکه

نجاستیکه در انها هست جرمی یا اثر محسوسی داشته باشد پس اگر یکی از انها
ببول نجس شود براه رفتن یا مالیدن تا رطوبت ان برطرف شود پاک میشود
واگر بول خشک شده باشد باندک راه رفتن یا مالیدن بزمین پاک خواهد
شد وهمچنین شرط نیست که زمین پاک باشد وان چیز نجس پیش از راه رفتن
یا مالیدن خشک شده باشد بلی شرط است بنا بر اقوی که ان زمینی که بر آن
راه میروند یا بران میمالند خشک باشد پس راه رفتن بزمین تر یا گل باعث
طهارت نمیشود **فصل چهارم** در تطهیر باستحاله وانقلاب وانتقال اما استحاله
عبارتست از مبدل شدن حقیقت چیزی بچیز دیگر عرفا بنحوی که
اسم اول از ان برود واسمی دیگر برای ان هم رسد وبگویند که این ان چیز
اول نیست پس هر چیز نجسی که بالذات نجس باشد چون غایط وفضله حیوانات
غیر ماکول اللحم ونحو انها هرگاه باتش سوخته شود دود وخاکستر وزغال
انها پاک است واما چیزهائیکه بالذات نجس نیستند ونجاست عارض انها شود
که ان را متنجس گویند هرگاه سوخته شود دود انها پاک است اما احوط است
که خاکستر وزغال انها پاک نیست وبخاریکه از چیزهای نجس برمیخیزد پاک است
وبهرچه برسد انرا نجس نمیکند وهرگاه گل نجس را بپزند تا اجر یا سفال
شود پاک نمیشود بلکه هیچ چیز نجسی از پختن پاک نمیشود وکرمی که از چیز
های نجس حاصل میشود پاک است وهمچنین غایط اگر خاک شود یا انکه
بابافتد ودر انجا خاک شود پاک میشود ونطفه نجس چون حیوان پاکی
شود یا بول نجس بول یا شیر یا عرق یا لعاب حیوانی شود که انها از ان
پاک است پاک میشود وهرچه باستحاله پاک شده بود انچه بعلاقات آن

برطوبت نجس شده بود پاک نمیشود پس هرگاه غایط در زمین پاشد و اثر آ
نجس کند و بعد از آن غایط خاک شود آن زمین پاک نمیشود و اما مراد از
انقلاب آن است که شراب منقلب بسرکه شود خواه بخودی خود منقلب گردد
یا چیزی داخل آن کنند که آنرا منقلب کند بسرکه و گفته اند که پاک شدن
بانقلاب ظرفی که شراب در آن بود نیز پاک میشود و این بر حقیر معلوم نیست
بلکه ظاهر آن است که بر نجاست خود باقی باشد اگرچه سرکه را نجس نکند مثل
شیر در پستان مرده و مراد از انتقال آن است که خون نجسی منتقل
شود بشکم حیوانیکه خون آن پاک باشد چون خون انسان بشکم پشه و
و کیک و زلو و غیر اینها که بعد از داخل شدن خون بشکم اینها آن خون
پاک است اگرچه زمانی نگذشته باشد و بر پشه که آن خون را از بدن انسان
کشیده **فصل پنجم** در پاک شدن باسلام و مسح بطاهر و زوال العین اما
اسلام و آن ذکر کلمه طیبه شهادتین است پاک میسازد کافر را از نجاست
کفر و بمجرد پاک شدن آن اطفال صغیر بالتبع او نیز پاک میشوند و اما مسح
بطاهر عبارت است از چیزهای غیر آب که بآن استنجا از غایط میشود
و حجر را پاک میکند چنانچه خواهد آمد و اما زوال العین یعنی برطرف شدن
عین نجاست پس بواسطه آن حکم بطهارت انسان میشود یعنی هرگاه عضوی
از عضو نجس شود و آن شخص مطلع از نجس بودن عضو خود شود و قابلیت
آنکه خود را پاک کند داشته باشد و اینقدر پنهان شود از نظر که احتمال تطهیر
در آن برود چون حاضر شود عین نجاست و عین نجاست در عضو او باقی
نباشد حکم بپاکی او میشود اما هرگاه آن شخص مطلع از نجاست نباشد یا

قابلیت

قابلیت پاک کردن نداشته باشد چون اطفال صغیر پس حکم بپاکی نمیشود تا
علم بتطهیر حاصل شود و جمعی از علما این حکم را در هر حیوانی دیگر غیر از انسان
جاری ساخته اند چون گربه و امثال آن و اقوی عدم جریان است و هرگاه
علم بنجاست عضوی از انعام رسد تا علم بپاک شدن حاصل شود بر
نجاست باقی خواهد بود و بعضی دیگر از علما از جمله مطهرات شمرده اند
نقص را و مراد از آن ازالت که شیره انگور بعد از جوشیدن نجس میشود
و چون دو ثلث آن نقص میکند پاک میشود و ما چون اصل آنرا نجس نمیدانیم
نقص دو ثلث را از جمله مطهرات نخواهد بود و جمعی دیگر نیز از جمله مطهرات
شمرده اند تبعیت را و مرادشان آن است که از کم شدن دو ثلث دیگ و
سایر آلات پختن و دست و بدن پزنده و سایر مباشرین آن پاک میشود
و مخفی نماند که اگر قایل بنجاست انگور شویم هیچ دلیلی بر این تبعیت و پاکی
نیست و هم چنین از تبعیت دانسته اند پاک شدن طفل کافر را اگر مسلمی اسیر
و تحقیق آن گذشت **فصل ششم** در احکام پوستها و بقیه احکام ظروف
و در آنجا سه مسئلات **مسئله اول** پوست هر مرده نجسات و بدباغی پاک
نمیشود و هر حیوانیکه تذکیه و ذبح شرعی بر آن واقع نمیشود نیز پوست آن
نجسات اگرچه ذبح شود و هرچه ذبح شرعی بر آن واقع میشود پوستش از بعد از
تذکیه و ذبح پاک است و حیواناتیکه قابل ذبح نیستند خنازیر است و سگ
غراب و خوک و موش و خرگوش و خون و سوسمار و خرس و فیل و کرکدن
و حشرات الارض و هر حیوانی حلال گوشت قابل تذکیه هست و هم چنین سباع
یعنی حیوانات درنده غیر از کرک که پوست اینها بعد از ذبح پاک است و هم

چرا که قابل تذکیه باشد بعد از آنکه ذبح شرعی شد استعمال پوست آن
در هر امری جایز است ولیکن پیش از دباغی کردن خالی از کراهتی نیست مگر
آنکه حیوان حرام گوشت باشد که استعمال پوست آن در غیر نماز جایز نیست مطلقا
مگر آنچه استثنا شد چنانچه در کتاب صلوة بیاید و هر پوستی که معلوم
باشد از مرده است گرفتن و خرید و فروش و استعمال آن حرام است خواه
در دست کافر باشد یا مسلمان و اگر معلوم باشد که از حیواناتست که ذبح
شرعی شده گرفتن و استعمال آن جایز است اگرچه در دست کافر باشد
و اگر معلوم نباشد که آیا پوست حیوانیست که تذکیه شده یا نه پس اگر در دست
آنکه هست بگوید که این پوست مرده است باز استعمال آن جایز نیست مطلقا
و اگر آنکسی که آنرا دارد بگوید که از مرده است پس اگر آن شخص شیعه اثنی
عشری باشد مطلقا میتوان آنرا از او گرفت و استعمال آن جایز است اگر
چه بدانیم که از دست کافری گرفته و همچنین اگر آن شخص مسلمان غیر شیعه
باشد باز میتوان از او گرفت و استعمال کرد مگر آنکه در آن بلد کافری
باشد که آن نوع پوست را بفروشد در این صورت اگر آن مسلمان غیر شیعه
بگوید این پوست ذبح شرعی شده باز میتوان گرفت و اگر هیچ نگوید یا بگوید
نمیدانم حیوانست که از او نمیتوان گرفت و استعمال کرد و اگر آنکسی که پوست
در دست او هست بدانیم مسلمان است یا کافر پس اگر بگوید این پوست تذکیه
شده میتوان از او گرفت و استعمال آن حلال است و همچنین اگر آن شخص
در ولایت مسلمانان باشد یا ولایتی باشد که غالب اهل آن مسلمان باشند
باز میتوان از او گرفت والا نمیتوان گرفت و اگر پوست در دست یکی از

طوایف

طوایف کفار باشد نمیتوان از او گرفت و استعمال آن جایز نیست مگر آنکه
علم داشته باشی که آنرا از دست مسلمانی گرفته که در این صورت گرفتن آن
جایز و استعمال آن مباح است و آنچه مذکور شد در جمیع پوستهائی که قابل
تذکیه هست جاریست پس جایز است استعمال پوست بلغار و قزاقی و
بخارائی و امثال اینها مگر آنکه از دست کافری گرفته شود که بدانیم او از
مسلمان خریده یا در ولایت کفار از دست مجهول الحال گرفته شود یا مالک
آن بگوید که تذکیه بر آن واقع نشده **مسئله دویم** ظروف کفار پاک است و
استعمال آنها جایز است مگر آنکه علم حاصل شود که ایشان با رطوبت
با آنها ملاقات نموده اند و همچنین است حکم آنچه در دست ایشان باشد
حتی چیزهائی که وان که ما علم بملاقات آنها با رطوبت حاصل شود حکم
بطهارت آن میشود مگر پوست و گوشت چنانکه گذشت و جامه که کافر آنرا
بافته باشد هر گاه علم قطعی بملاقات آن با رطوبت باشد استعمال آن بغیر
شستن آن جایز نیست و الا جایز است **مسئله سیم** حرام است باتفاق جمیع
علما بر مرد و زن اکل و شرب از ظروف طلا و نقره بلکه بنا بر اقوی مطلق
نگاه داشتن آنها حرام است اگرچه بجهت زینت یا ذخیره باشد و همچنین
حرام است وضو ساختن از ظرف طلا و نقره اما اگر کسی از آن وضو گرفت
وضویش باطل نیست مگر آنکه قدرت بر ظرف و آبی دیگر نداشته باشد
و هر گاه از ظرف طلا یا نقره چیزی بخورد برداشتن چیزی از آن ظرف و
بدهان گذاردن و فرو بردن همه فعل حرام است اما هر گاه از آنجا بیرون
بیاورد بقصد آنکه بجائی دیگر بگذارد و بعد از آن از آنجا بردارد و بخورد

که عوام نگویند از ظرف طلا و نقره میخورد همین بیرون آوردن حرام است و لکن مگر
اینکه غرض او از بیرون آوردن منتفع شدن از آن چیز نباشد در آن وقت
بلکه خالی کردن ظرف طلا و نقره و استخلاص آن باشد که ظاهر آنست که
حرام است و چون مطلق استعمال ظرف طلا و نقره حرام است پس هر چیزی
نوع استعمالیکه دارد حرام خواهد بود پس حرام است استشمام از ظرف
غالیه و روشن کردن چراغ طلا و نقره بلکه در روشنائی آن نشستن هرگاه
انشخص امر بروشن کردن آن کرده باشد و در لگن نقره یا طلا دست شستن
که آب دست سوی داخل آن شود و مراد از ظرفیکه استعمال آن حرام است
اگر طلا یا نقره باشد هر چیزیست که آنرا در عرف آناء و ظرف گویند خواه
کوچک باشد چون تریاک دان و غالیه دان و چراغ دان یا بزرگ چون
پیاله و کاسه و آفتابه و باطیه و لگن و ظرف مشک ظاهر آنست که
ظرف نباشد و غلیان طلا و نقره استعمال آن حرام نیست و احوط اجتناب است
از میانه کردن نی نقره یا طلا و همچنین سر غلیان که همه آن طلا یا نقره باشد
اما طلا یا نقره بودن جزو آن ضرر ندارد و همچنین ضرر ندارد غلیانیکه
نعلبکی آن نقره یا طلا باشد و هرگاه ظرفی مرصع بطلا یا نقره باشد
یعنی بعضی اجزاء آن یکی از این دو باشد یا بعضی مواضع آنرا طلا کوب
یا نقره کوب کرده باشند و استعمال آن حرام نیست ولیکن واجبست
که اگر از آن چیزی بیاشامند دهانرا بر موضع طلا یا نقره نگذارند و
از آنجا دور کنند **باب چهارم** در آداب بیت الخلا و بیان وضو و غسلها
و تیمم و در آن چند مقصدست **مقصد اول** در آداب بیت الخلا و در آن

چند

چند مسئلاست **مسئله اول** هرگاه به بیت الخلا رود از جهت قضای حاجت
واجبست در آن حال بلکه در سایر احوال که عورت خود را از نامحرم
بپوشاند و پوشیدن زن عورت خود را از زنان نیز واجبست و اگرچه
از قبیل مادر و دختر و خواهر باشد و همچنین واجبست پوشانیدن
عورت با وجود علم یا مظنه باینکه نامحرمی عمداً یا سهواً نگاه خواهد کرد
و اگرچه بالفعل نگاه کننده نباشد بلکه باحتمال نگاه کردن نامحرم
نیز پوشانیدن واجبست **مسئله دوم** حرامست در حالت بول کردن
و غایط کردن رو بقبله و پشت بقبله نشستن خواه در صحرا یا بنا و هرگاه
بدن رو بقبله یا پشت بقبله باشد و عورت تنها را از قبله بگردانی رفع
حرمت نمیشود اما هرگاه بدن رو یا پشت بقبله نباشد و عورت را رو بقبله
بگردانی حرام نیست و اگر در جانب قبله را ندانند تفحص و سعی در
معلوم کردن آن اگر ممکن باشد و اگر تفحص هم معلوم نشود بهر جهتی خواهد
میتواند بنشیند و اگر مضطر باشد بر نشستن رو یا پشت بقبله حرمت نمی
میشود و اگر باید یا رو یا پشت بقبله بنشیند مخیرست که هر کدام را خواهد
اختیار کند **مسئله سیم** واجبست شستن مخرج بول باب و مالیدن
سنگ یا کلوخ کافی نیست و اگر آب قلیل بر آن ریخته شود واجبست
دو نوبت شسته شود و یکنوبت شستن کافی نیست **مسئله چهارم** هرگاه غایط
از مخرج تعدی نکند یعنی بسیار از جای خود تجاوز نکند و حوالی
آنرا آلوده نکند واجبست که مجموع آنرا باب شسته شود و غیر از آب
کافی نیست و همچنین هرگاه با غایط نجاستی دیگر مانند خون بیرون آید

با بمخرج را باب شست و هرگاه غایط مخلوط بنجاستی دیگر نباشد و از
حوالی مخرج هم بسیار تعدی نکرده باشد درین صورت مخیر است میان شستن
باب و ازاله کردن آن بمالیدن سنگ یا کلوخ یا لته یا پنبه یا خاک یا اشنا
یا غیر از اینها از هر چیزی که پاک باشد خواه تر باشد یا خشک مگر سرگین و
استخوان و خوردنیها هر چه باشد و هر چیزی که از احترامی باشد مانند
کاغذی که بر آن علوم دینیه نوشته شده باشد یا تربت مبارکه که اگر با اینها
استنجا کند فعل حرام کرده و محل پاک نمیشود و هرگاه موضع را باب بشوید
تعدد در انجا لازم نیست بلکه یکبار شستن با ازالة العین کافی است و همچنین
هرگاه استنجا بغیر سنگ کند باز تعدد آن بنا بر اقوی لازم نیست در کلوخ
یا یک لته کفایت میکند اما اگر بسنگ استنجا کند واجب است که سه سنگ
باشد خواه هر سه را بهمه موضع مسح کند یا هر کدام را بگوشه از آن که همه
بهم برسد و اگر بسه سنگ ازالة تمام عین نشود باید زیادتر استعمال
کند و یک سنگ که سه طرف داشته باشد کافی نیست و همچنین کافی نیست
یک سنگ را سه بار در یکوقت که هر دفعه بشوید و باز استعمال کند اما
یک سنگ را در دو وقت یا دو نفر در یکوقت میتوانند استعمال کنند
بعد از شستن و حد پاک شدن موضع خواه باب باشد یا غیر آن است
که عین نجاست زایل شود یعنی جرم غایط و اعتباری برنگ و بو نیست
پس اگر بعد از ازالة العین و حاصل شدن پاکی رنگی یا بوئی یا [illegible] بماند
مانعی ندارد و واجب نیست شستن ظاهر مخرجات و شستن باطن و ازاله
نجاسات از آن واجب نیست بلکه از وسواس شیطان است و مخفی نماند که استنجا

کردن

که استنجا کردن باب افضل است از سنگ و کلوخ و امثال آنها و جمع میان
هر دو کردن که ابتدا بغیر آب استنجا کند و بعد از آب بهتر است **مسئله پنجم**
سنت است که در وقت قضای حاجت بجهة غایط بموضعی رود که همه بدن او از
مردم پنهان باشد و کسی او را نبیند یا بنحوی که در بنائی یا کودالی یا پشت
دیواری یا موضعی که از مردم دور باشد بنشیند و همچنین سنت است
پوشانیدن سر در وقت قضای حاجت و اینکه از برای بول کردن موضع
مناسبی اختیار کند که بول ترشح نکند مثل مکان بلندی یا زمینی که خاک
بسیار داشته باشد و در وقت داخل شدن به بیت الخلا پای چپ را مقدم
دارد و در وقت بیرون آمدن پای راست را و کشف عورت نکند تا بزمین
نزدیک شود و در وقت کشف عورت بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و
دعاهائیکه وارد شده که در وقت اراده دخول بیت الخلا و وقت دخول
و وقت کشف عورت و نشستن و حدث کردن و نظر بغایط کردن و استنجا
کردن و فارغ شدن و بیرون آمدن و دست بشکم مالیدن وارد شده
بخواند و آن دعاها در کتاب ادعیه مذکوره است و چون در کتابهای دعا
احادیث در بعضی از فقرات دعاها اختلاف هست مخیر است در خواندن
بهر یک از نسخه ها **مسئله ششم** از جمله مستحبات قضای حاجت بول از برای
مردان استبرا کردن است باین نحو که سه دفعه از بیخ ذکر تا سر آن بقوت دست
بکشد یا آنکه اول سه نوبت از اصل مقعد تا بیخ ذکر را دست بکشد و احتیاط
آن است که هر دو نوع را بعمل آورد پس اول سه نوبت از اصل مقعد تا بیخ
ذکر و بعد سه نوبت از بیخ ذکر تا سر ذکر را دست کشد و غایط از آن است که بعد

اینها سه نوبت هم سه کو را بیفشارد و سنت است که استبرا بدست چپ باشد
و اگر بعد از استبرا کردن آبی بیرون آید که یقین نداشته باشد بول است پاک
و وضورا نمیشکند و اگر بعد از بول استبرا نکرده باشد و آب مشتبهی بیرون آید
نجس است و وضورا میشکند اما اگر مشتبه نباشد و بداند بول نیست مطلقا
نجس نیست و وضورا نمیشکند خواه استبرا کرده باشد یا نه و اگر اصلا آن رطوبت
بداند بول نیست اما مشتبه باشد که آیا چیزی از بول با آن بیرون آمده یا نه
پاک است و ناقض وضو نیست اگرچه استبرا نکرده باشد و اگر کسی شکی
کند که آیا استبرا کرده یا نه حکم آن دارد که استبرا نکرده باشد

مسئله هفتم

مکروه است قضاء حاجت کردن خواه بول یا غایط در سر راهها و جادهها
و بر قبرها و میان قبرستان و در در خانهای مردم که ملک ایشان نباشد
و اگر ملک ایشان باشد حرام است مگر با رضای مالک و فضاهای مسجد
که مسجد نباشد والا حرام است و در مواضعیکه قافله و مترددین فرود می
آیند و در کنار آبها که مردم آب برمیدارند مثل کنار نهرها و سر
چاهها و در زیر درختهای میوه‌دار اگرچه بالفعل میوه نداشته باشد
و هم چنین مکروه است بول کردن در آب خواه ایستاده باشد یا جاری
اگرچه از آبهائی که باشد که بجهت اصل بیت الخلا جاری باشد چنانکه
در شام متعارفست و کراهت در آب ایستاده بیشتر است و در شب بول کردن
در آب مکروه تر است از روز و اگر حالت ضرورت باشد مثل اینکه در کشتی
نشسته باشد یا ناخوشی داشته باشد که موقوف باشد دفع بول بدخول
آب کراهت برطرف میشود و مکروه است بول کردن در زمین صلب بلکه

در هر موضعیکه خوف ترشح بول باشد و در سوراخ حشرات چون مار و موش
و امثال اینها و در حمام یعنی هر جا که عرفا داخل حمام است مگر در محل مخصوص
محل غسل چنانکه بعضی گفته‌اند و ایستاده بول کردن و بر لب بلندی و انداختن
چون بام و کوه و چاه و هر جا که زیاده از قدری که بجهت اطمینان از ترشح
بلندی آن مطلوب است بلند باشد در وقتیکه بر هوا بول کرده شود اما
نه چنین که مثلا بر لب بام است بول کند و از ناودان و نحو آن بر هوا جاری گردد
مکروه نیست و مکروه است رو بقبله یا خورشید یا باد نشستن در حالت
بول کردن یا غایط کردن و همچنین است پا نها نشستن در حالت غایط کردن
نیز مکروه است و مکروه است در حال قضاء حاجت سخن گفتن بهر چیز که
بوده باشد خواه حرف دنیا باشد یا غیر آن مگر دعاهائیکه در آنحالت وارد
شده و آیة الکرسی و الحمد لله گفتن و حکایت اذان و هر سخنی که گفتن آن
واجب باشد چون جواب سلام و صلوات بر پیغمبر اگر نام مبارک او را
بشنود بنا بر قول بوجوب آن یا چیزی که باعث فوت امر ضروری باشد
و مکروه است در دست داشتن انگشتری که در آن اسم خدا و رسول یا چیزی
از قرآن نقش باشد در وقتیکه در بیت الخلا داخل شود اما اگر در دست
نباشد یا در غیر بیت الخلا قضاء حاجت کند مکروه نیست و مکروه است
بسیار نشستن در موضع قضاء حاجت از غایط و تعجیل در برخاستن کردن
و دستیکه بآن استنجا میشود آن دستی است که بموضع مالیده میشود نه آنکه
آب میریزد و در جائیکه احتیاج بدست مالیدن نیست چون مخرج بول
استنجا از دستی میشود که آب میریزد بر دو مخرج بول سنت است که از دست

جواب ریخته شود **مقصد دوم** در وضو و احکام آن و در آن چند فصل است
فصل اول در اسبابی که باعث شکستن وضو میشود و آن شش چیز است
اول و دوم و سیوم بول و غایط و بادیکه از موضع معتاد بیرون آید
چهارم خوابیکه بر چشم و گوش غلبه کند بنحویکه نه بیند و نشنود **پنجم** هر حالتیکه
عقل را زایل کند چون دیوانگی و بیهوشی و مستی **ششم** بعضی از افراد استحاضه
هم چنانکه **هفتم** مذکور خواهد شد و شکسته شدن وضو بهریک از اینها
در وقتی است که یقین بحصول آن داشته باشد نه بظن حصول اینها یا شک در آن
باعث شکسته شدن وضو نمیشود و هیچ چیز غیر از اینها مذکور شد وضو را نمیشکند
که بعد از آن وضو گرفتن واجب شود بلی بعد از چند امر مستحب است از سر گرفتن
وضو و آن امور بیرون آمدن مذی است و بوسیدن زن بشهوت و دست مالیدن
بفرج غیر از روی شهوت و خنده و قهقهه در نماز از روی عمد و خون آمدن
از بینی و قی و خلال کردن بنحویکه خون بیرون آید و بعد از استنجا کردن
اگر پیش از آن وضو ساخته باشد و بعد از بیرون آمدن آب مشتبهی از مخرج
بول بعد از استبرا و بعد از ظلم کردن و دروغ گفتن و زیاده از چهار
شعر باطل خواندن و غیبت کردن و غضبناک شدن **فصل دوم** در اقسام
وضو بدانکه وضو بر دو قسم است واجب و سنت اما وضوی واجب پس از
برای نمازهای واجب است غیر از نماز میت و طواف واجب و دست و سایر
اعضا بنوشته قرآن مالیدن هرگاه واجب شده باشد و گاه هم وضو بسبب
یا عهد یا قسم واجب میشود اما وضوی سنتی پس مستحب است از برای نماز
و طواف سنتی و نماز میت و دست بنوشته قرآن مالیدن اگر واجب نباشد

خواه از خط یا از روی قرآن و بجهة نوشتن قرآن و آویختن آن بخود و برداشتن
آن و داخل شدن مساجد یا هر مکان شریفی چون روضات متبرکه و غیر اینها
و بجهة با وضو بودن یعنی هر وقت وضو را شکسته شود سنت است که وضو
بسازد که دایم با وضو باشد و بجهة مهیا شدن از برای نماز واجبی پیش از
دخول وقت آن تا نماز را در اول وقت دریابد و بجهة پی مطلبی رفتن و
زیارت قبور مؤمنین کردن و خوابیدن و غسل میت دادن اگر غاسل جنب
باشد و میت را در قبر گذاشتن و کفن کردن آن پیش از غسل مس میت و جماع
کردن با زن آبستن و دو باره جماع کردن پیش از غسل و بجهة داخل شدن
عروس با داماد بر یکدیگر در شب زفاف و از برای نشستن قاضی در مجلس
حکم و پیش از هر غسل سنتی و بجهة وارد شدن مسافر بخانه خود و پیش از چیزی
خوردن و بعد از آن و تجدید کردن از برای هر نمازی یعنی اگر کسی وضو
از برای نمازی یا کاری دیگر ساخته باشد و آن وضو را داشته باشد و خواهد
نماز دیگر کند سنت است وضوی دیگر بسازد و مخفی نماند که واجب بودن
وضو ساختن از برای اینها مذکور شد که واجبات و سنت بودن آن در
مواضعیکه مذکور شد که سنت است بغیر از وضوی تجدیدی در صورتی است
که وضو نداشته باشد و اما اگر وضو داشته باشد دیگر وضو سنت نیست اگرچه
آن وضوئی که دارد وضوی سنتی باشد و خواهد نماز واجبی کند و از اینجا معلوم
میشود که یک وضو از برای جمیع اینها مذکور شد کافی است اگرچه ابتدا قصد همه را
نکرده باشد **فصل سیم** در افعالیکه در وضو واجبات و سایر واجبات وضو
و آن چند امر است **اول** نیت کردن و قصد وجوب آن قصد فعل است از برای

خدا و همین قدر در نیت وضو کافی است و قصد وجوب یا استحباب یا مباح بودن
نماز یا رفع حدث لازم نیست و باید قصد اول این باشد در این عمل از برای اطاعت
خدا است پس اگر بدون شعور رو قصد اعضای وضو را بشوید وضو نخواهد بود
و همچنین اگر بقصد وضو بشوید اما نیت قربت نداشته باشد مثل اینکه بریا
وضو بسازد وضویش باطل خواهد بود و همچنین اگر قصد قربت و ریا هر دو
داشته باشد نیز وضویش باطل است اگرچه در بعضی افعال واجبه وضو باشد
بلکه در اوصاف لازمه وضو مثل آب را بر بالا ریختن یا خوب بتمام اعضا رسانیدن
یا تخلیل لازم کردن اما قصد ریا در اوصاف خارجه مثل رو بقبله نشستن
یا از آب سرد وضو ساختن یا در مستحبات آن مثل مضمضه و استنشاق وضو باطل
نمیشود اگرچه فعل حرام کرده خواهد بود و اگر با قصد قربت قصد امری
دیگر غیر از ریا ضم شود مثل قصد خنک شدن یا گرم شدن یا از کثافات
بیرون آمدن یا پاک ساختن رو از گرد و غبار یا تعلیم غیر و امثال
اینها پس اگر این قصد مستقل باشد یعنی مقصود بالذات یکی از اینها باشد
و وضو ساختن بالتبع باشد وضو باطل است و اگر برعکس باشد صحیح است
و اگر اصل وضو از برای خدا باشد لیکن در بعضی از حالات آن قصد دیگر
داشته باشد مثل اینکه از آب گرم بجهة گرم شدن وضو بسازد وضو باطل
نیست و واجبات که در حکم نیت باقی باشد تا وضو تمام شود یعنی چیزی که
منافی نیت وضو باشد نکند مثل اینکه عمدا از شستن رو قصد قطع وضو
کند و ابتدای وقت نیت وقت شروع در افعال مستحبه است مثل
شستن دستها که مستحب است بلکه از ابتدای مقدمات وضو مثل برخاستن

ازبرای

از برای وضو یا آب برداشتن قصد وضو از برای خدا کند و تا آخر وضو نیت
منافی نکند وضویش صحیح است و آخر وقت نیت وقت شستن رو است یعنی
تاخیر آن جایز نیست پس اگر در وقت رو شستن قصد وضو نداشته باشد
آن شستن رو از وضو محسوب نخواهد شد دویم از افعال وضو شستن
رو است و حد آن در طول از موضع رستن موی سر است تا آخر زنخ و در عرض
قدر چهار انگشت بزرگ و میانی از او فرو گیرد و باید از هر طرف
قدری زیادتر داخل کند تا محل وجوب بیقین شسته شود و باید ابتدا
از بالا شود و جایز است که هنگام ابتدا آب بریزد که عرفا بگویند از بالا
رو ریخت کافی است اگرچه بالای حقیقی یعنی محل رستنگاه بالاتر از آن نباشد
و باید از بالا بریزد و دست فرود آورده سایر اجزای رو را بشوید و لازم
نیست هر جزو بالا پیش از جزو پایین تر شسته شود بلکه هنگام ابتدا از بالا
کافی است و باید دست بجمیع اجزای رو برسد و شسته شود و اگر چیزی مانع
آب رسیدن باشد چون قی چشم و بادهای لب و آب بینی که خشک شده باشد
و چرم و سمه و خال و امثال اینها ازاله کند و باید گوشها بچشم و اطراف بینی
دست بکشد که یقین برسیدن آب باینها حاصل شود و اما آنچه که در درون
می باشد نباید آب باینها برسد و اینها از روی و اگر موی ابرو و موی ریش
بآن احاطه کرده بنوعی که عرفا بگویند اینجا زیر موی است آب باینجا رسانیدن
واجب نیست اگرچه بعضی اوقات دیده شود اما هرگاه موضعی قلیل موی داشته
باشد اما نه بنوعی که بگویند در زیر مو واقع شده و مو بآن احاطه نموده آب
بآن رسانیدن واجبات و همچنین موضعی که اگر شک داشته باشی که آیا

انجا اعضا میکویند زیر موها است بآنها آب باید رسید و موهای مژه و ابرو
و ریش که در حد رو واقع است یعنی در حد طول از ذقن تجاوز نکرده و در عرض
از میان دو انکشت ابهام و میانی بیرون نیفتد شستن آن نیز واجب است
خواه مو تنک باشد که باید زیرا از امشت بآنها و واجب شستن ظاهر روی است
و آنچه از باطن محسوب میشود مثل سوراخ بینی و چشم و دهان شستن اینها
واجب نیست و از جمله بواطن است مواضعی که بعضی از زنان میکنند و بیل
و مثل آن پیچی کنند پس آب بزیر آن رسانیدن واجب نیست و سنت است
که دور ابدست را بشوید و لیکن این واجب نیست پس بدست چپ یا هر دو
دست نیز جایز است شستن رو مسئله ششم شستن دستها است و واجب است
که ابتدا از مرفق کند و اصل مرفق را نیز داخل کند و از انجا بشوید تا سر
انکشتان و در شستن دست جایز است که آب را فرو برد بنحوی که آب به همه
آن برسد بشرطیکه در فرو بردن ابتدا بمرفق شود و همینکه آب برسد کافی است
و احتیاج بدست مالیدن نیست و باید همه اجزای دست از مرفق تا سر انکشتان
شسته شود حتی موها انچه که در دست باشد که از ظواهر محسوب شود و
موها و زیر موها و لو کرچه بسیار باشد و ناخنها اکرچه از سر انکشتان تجاوز
کرده باشند اما زیر ناخنها اکر از بواطن محسوب باشد مثل [illegible] که
از سر انکشتان تجاوز نکرده است بآن رسانیدن واجب نیست و اکر از ظواهر
محسوب شود واجب است و اکر انکشتری در دست باشد باید یقین حاصل شود
که آب بزیر آن رسیده و کسیکه دستش قطع شده باشد اکر از پایین مرفق
قطع شده باشد واجب است باقیمانده را از مرفق تا پایین بشوید و اکر از مرفق

یا بالای مرفق قطع شده باشد سنت است که باقیمانده دست را تا کتف بشوید
و اکر کسی دست زایدی داشته باشد باید آن را نیز بشوید و اکر غیر از دست
زایدی باشد مثل انکشت زیادی یا سلعه یا پاره کوشتی اکر در مرفق یا پایین
تر باشد شستن آن واجب است و الا واجب نیست و در شستن رو و دستها
قدر واجب آن است که مسمای شستن بعمل آید یعنی در عرف آن را شستن
بکویند و آن وقتی بعمل می آید که جریان آب بعمل آید در هر جزئی از اجزای رو
و دست در همه احوال خواه حال ضرورت یا غیر ضرورت و اقل جریان که کافی است
و آن محقق میشود باینکه هر جزئی از آب از محلی بمحل دیکر نقل شود یعنی بجزء
آب بدو جزء بدن جاری شود مسئله چهارم مسح پیش سر است یعنی موی پیش سر
یا جای مو اکر مو نباشد و اکر موی غیر پیش سر به پیش سر آمده باشد مسح بر آن
جایز نیست و همچنین جایز نیست مسح بر آنچه از موی پیش سر که بلند شده
باشد بطوریکه اکر کشیده شود از پیش سر بکذرد و بر پیشانی ماده افتد و مسمای
مسح کافی است اکرچه ببعضی از یک انکشت باشد و سنت است که بقدر جای
سه انکشت در طول و عرض مسح کشیده شود مسئله پنجم مسح پاها است
و حد آن در طول از سر انکشتان است تا مفصل یعنی ابتدای ساق و در
عرض بقدر مسمی است اکرچه بیک انکشت یا کمتر باشد و سنت است که بهمه کف
دست مسح پاها کشیده شود در حالتیکه انکشتان دستها از هم کشاده باشد
و باید پاها را محکم کند و دست بر آن بکشد نه آنکه پاها را بر کف دست
بکشد و اکر پاها بسیار مو داشته باشد مسح جایز نیست اما موی کم که متعارف
است ضرر ندارد و جایز نیست در هیچیک از مسح سر و پاها که بر روی حائلی

باشد چون عمامه و جرم حنا و مقنعه و جوراب و چکمه و اگر بر روی اینها مسح
شود وضو باطل است مگر اینکه در حالت ضرورت باشد مثل حالت تقیه یا خوف
سرما یا خوف بازماندن از قافله یا رسیدن دشمنی که در مثل این صورت
مسح بر جوراب یا چکمه یا غیر اینها جایز است و وضو صحیح است و بعد از تعذر
رفع هم با آن وضو اگر باقی باشد نماز میتوان کرد و واجب نیست در
مسح سر کردن از بالا بپایین کشیده شود و نیز در مسح پاها که ابتدا از
سر انگشتان شود و بساق منتهی شود بلکه عکس هم جایز است و باید این هر دو
مسح بباطن دست باشد پس مسح به پشت انگشتها کردن جایز نیست و واجب
که این دو مسح ببقیه تری وضو باشد بلکه باید از رطوبتی باشد که در کف
دست از آب وضو باقیمانده پس جایز نیست مسح کشیدن به آب تازه که غیر آب
وضو باشد بلکه جایز نیست مسح کشیدن برطوبت غیر کف دست اگرچه از مواضع
وضو باشد پس اگر کسی بعد از وضو دست بصورت خود یا ریش خود بکشد
و از آن آب مسح کند وضوی آن صحیح نیست مگر اینکه رطوبت کف دست
خشک شده باشد که در این صورت جایز است که دست را از سایر مواضع
وضو تر کند نه از غیر انها و اضافه در تر کردن این واجب نیست داخل
موضع وضو نیست و اگر در سایر مواضع وضو رطوبت باقی نمانده باشد
باید وضو را از سر گیرد و نمیتواند از آب تازه مسح بکشد مگر اینکه بجهت باد
شدید یا حرارت هوا یا امری دیگر متعذر باشد باقی ماندن رطوبت
وضو که در اینصورت مسح از آب تازه جایز است و باید موضع مسح از سر و
پاها خشک باشد پس اگر تر باشد اگرچه بعرق باشد یا تری کمی باشد مسح

باطل

باطل میشود مگر اینکه موضع اندک بیشتر که از ضرر ندارد پس اگر در زیر
باران مسح کشیده شود باید احتیاط کرد که آب باران بدستها و موضع مسح
نرسد اما اصل وضو ساختن در زیر باران ضرر ندارد و هرگاه دست
بی‌اندازه‌تر باشد که آب بر موضع مسح جاری شود باز مسح صحیح است و واجب نیست
کم کردن رطوبت آن و اگر بعضی از کف پاها قطع شده باشد واجب است
مسح باقیمانده و اگر همه قطع شده باشد مسح آن ساقط میشود و سنت است
که مسح سر و پای راست بدست راست کشیده شود و مسح پای چپ بدست
چپ و واجب نیست چنین باشد **مسئله ششم** از واجبات وضو ترتیب
باین نحو که اول رو را بشوید و بعد از آن دست راست و بعد از آن دست
و بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح پاها و میان مسح پاها ترتیبی نیست
بلکه میتواند هر کدام را خواهد مقدم دارد یا هر دو را با هم مسح کند
و اگر سهوا یا از راه جهالت مخالفت ترتیب کند اگر همه اعضای سابقه
خشک شده باشد باید وضو را از سر گیرد و اگر همه خشک نشده باشد باید
از جاییکه مخالفت ترتیب شده بشوید **مسئله هفتم** موالات است و مراد
از موالات بنابر اقوی آن است که شستن هر عضوی را اینقدر تاخیر نیندازد
که جمیع اعضایی که پیش از آن است خشک شود پس اگر اینقدر تاخیر بیندازد
وضوی او باطل است اگرچه از راه اضطرار یا فراموشی یا جهل مسئله
باشد و اما تاخیر انداختن شستن عضوی نه بقدری که جمیع اعضای سابقه
بر آن خشک شود یا خشک شدن اعضای سابقه نه بجهت تاخیر بلکه بجهت
باد شدید یا حرارت مفرط یا نحو آن باشد باعث بطلان وضو نمیشود **مسئله هشتم**

انکه خود افعال واجبه وضو را بجا آورد و دیگری از افعال را بجا آورد پس اگر دیگری
دو پا و دستهای او را بشوید یا مسح او را بکند وضو باطل خواهد بود و این
در حالت قدرت است اما اگر مضطر باشد و خود نتواند افعال وضو را بجا
آورد اگرچه بفرو بردن عضو در آب باشد یا بر ادنای آن صعوبت داشته باشد
میتواند بدیگری امر کند که هر قدر را اگر خود میتواند او بجا آورد و انچه مذکور
شد در اصل شستن و مسح کشیدن است پس اگر دیگری آب بکف دست او بریزد
و ان خود اعضا را بشوید ضرر ندارد و اگرچه مکروه است بلکه اگر دیگری آب
بروی یا دستهای او بریزد باز جایز است بشرطیکه خود بقصد اجرا دست بکشد
و آب را بهر جزوی خود جاری نماید **مسئله نهم** انکه آب وضو آب مطلق پاک
باشد پس وضو با آب مضاف یا نجس جایز نیست **مسئله دهم** انکه آب وضو غصبی نباشد
پس وضو با آب غصبی باطل است و اگر اصل مکان و بیان آب غصبی مذکور شد
و خواهد آمد **مسئله یازدهم** انکه مکانیکه در ان وضو میسازد غصبی نباشد
اما فرش غصبی باشد و بر روی آن وضو بسازد یا آب انجا یا که غصبی کرده
باد در غصبی باشد وضو صحیح است و خلاصه انکه اگر آن مکان یا هوای تابع
ان که احاطه بان نموده در غصبی باشد وضو باطل است و اگر همین انجه را ان
قرار داده بتنهائی غصبی باشد وضو صحیح است و مشهور میان علما آن است که
باید اعضای وضو پیش از وضو ساختن پاک باشد که اگر نجس باشد و آب وضو
بر آن ریخته شود وضو صحیح نیست اگرچه آن موضع پاک شود هرگاه عین نجاست
زایل شود و آب بر آن جاری شود و یکبار شستن آن کافی باشد و اگر چیزی باشد
که باید دو بار شست یکبار از کفایت میکند و باید یکبار دیگر شست مگر انکه

بجهت

بجهت وضو دو بار آب ریخته شود بجهت وضو هم وضو بعمل می آید و هم موضع پاک
میشود اگر نجاستی باشد که باید دو بار شست ولیکن احتیاط آن است که موضع
وضو را پیش از وضو از نجاست پاک کرد اگر نجس باشد **فصل چهارم** در بیان مستحبات
و مکروهات وضو اما مستحبات آن چند چیز است **اول** مسواک کردن پیش از
مشغول شدن بوضو اگرچه یادش باشد و اگر فراموش کند مستحب است که بعد از
وضو مسواک کند **دویم** انکه از ظرف سر گشاده مثل کاسه و طاس و امثال
ان وضو بگیرد و او را بطرف راست خود بگذارد و آب از دست راست بردارد **سیم**
انکه پیش از وضو هر دو دست را تا بند دستها دو بار بشوید اگر وضو بعد از غایط
باشد و یکبار بشوید اگر بعد از بول کردن یا خواب کردن باشد و بعد از بادی که
جدا شده باشد یا در وضوی تجدیدی اصلا شستن انها مستحب نیست **چهارم**
انکه در وقت وضو ساختن رو بقبله بنشیند و از مواضعیکه مظنه نجاسات
احتراز کند **پنجم** انکه پیش از رسانیدن دست باب در وقت دست باب
کذاردن و وقت آب بر رو ریختن بسم الله بگوید **ششم** اینکه سه نوبت مضمضه
کند و سه نوبت استنشاق کند و سنت است که مضمضه مقدم بر استنشاق
باشد و بدست راست مضمضه و استنشاق بعمل آورد و یکمرتبه نیز در هر یک
کافی است که سه دفعه افضل است و بیک کف آب میتوان هر دو را بعمل آورد
هفتم دعاها انکه وارد شده از برای بعد از مضمضه و استنشاق و وقت
شستن و مسح کردن و بعد از وضو بخواند و هر جا انکه احادیث دعاها
مختلف باشد مختار است که بهر یک از طرق که وارد شده بخواند **هشتم**
انکه مردان در شستن دستها ابتدا بظاهر دست کنند یعنی اول ظاهر ذراع را

بشویند و بعد از ان باطن اورا و اگر دستها را دو بار بشویند و بعد از ان
در شستن اول چنین کند و در شستن دویم بعکس کند و امّا زنان مطلقا
ابتدا بباطن و ذراعین کنند و بعد از ان ظاهر انها را بشویند نهم انکه
مواضع شستن را خوب سیراب کنند دهم انکه هر یك از رو و دستها را دو بار
بشویند و جایز است که بعضی را دو بار و بعضی را یکبار بشویند و سه بار
شستن بجهة وضو حرام است اگرچه بمجرد اب ریختن بدون دست کشیدن
باشد امّا پیش از نیت کردن هرچه رو و دست بشوید ضرر ندارد و بعدد در
مسح نیز باشد بلکه اگر موضعی را دو بار مسح کند بقصد مشروعیت فعل
حرام کرده امّا وضو باطل نمیشود و امّا مکروهات وضو پنج امر است اول
انکه دیگری اب بدست او بریزد بدون اضطرار و عذر دویم خشك کردن
آب وضو بدستمالی امّا خشك کردن بدامن و استین و نحو انها کراهت
ندارد سیم افشاندن اب وضو از دست بعد از وضو چهارم وضو
ساختن از ظرفی که در ان صورت حیوانی نقش باشد پنجم وضو ساختن
در مسجد از حدث بول و غایط و مراد از مسجد موضعی است که از برای
نماز کردن مهیّا شده پس در صحن مسجد و حوضها تنکه در انجا از برای
وضو ساخته اند کراهت ندارد فصل پنجم در سایر احکام و مسایلی که
متعلق بوضوست و در ان چند مسئله است مسئله اول هرگاه عضوی از کسی
شکسته باشد یا زخم شده باشد یا قرحه در ان باشد اگرچه موضع فصد یا
حجامت باشد یا از قبیل ترکیدنها اگرچه خورد باشد پس اگر ان یا در موضع
شستن است یا در موضع مسح کردن خواه در بعضی از عضو یا تمام ان پس اگر

شستن باشد یا جبیره یعنی خرقه یا لته یا چوبی یا دوائی بر ان هست یا نه پس اگر
باشد یا ممکن است شستن زیر ان به برداشتن ان یا نه پس اگر ممکن باشد باید
برداشت و زیر ان را شست و اگر برداشتن ممکن نباشد یا ممکن است مکرر اب
بر ان بریزند یا از میان اب بگذرانند تا اب بزیر ان برسد یا نه پس اگر ممکن
باشد باید چنان کرد و اگر ممکن نباشد اطراف ان اگر جبیره ندارد باید شست
و روی جبیره را مسح نمود بدست تر و اگر در جائی باشد که باید ابتدا از انجا
شست باید اول ان را مسح کرد و بعد بقیه را شست و اگر جبیره بر ان نباشد و اب
بر ان ضرر رساند اگرچه اب گرم باشد ظاهر ان است که مخیّرست میان انکه خرقه
بر روی ان بگذارد مانند جبیره و اطراف ان را بشویند و ان را مسح کند بدست
و میان انکه همین اکتفا بشستن اطراف و سایر مواضعی که ناخوشی ندارد
بکند و میان انکه تیمم و دست تر بر همان موضع بدون جبیره کشیدن صحیح نیست
و اگر ان علت در موضع مسح باشد و بر ان جبیره باشد اگر توان برداشت
و توان اب مکرر بر ان ریخت یا میان اب گذارد تا از زیر ان تر شود مخیّرست
میان هر یك از انها و میان مسح بر روی جبیره و اگر نتوان آب بزیر آن
رسانید البته باید بر روی ان بدست تر از آب وضو مسح کرد و اگر جبیره
بر ان موضع نباشد البته باید تیمم نمود و انچه مذکور شد در حکم جبیره همه در
صورتیست که روی جبیره یا ان موضع که خالی از جبیره هست و اطراف ان پاك
باشد بلکه حکم چنین است بنا بر انچه ما اختیار کردیم از شرط نبودن پاکی
موضع در صحت وضو اگر نجس باشد نجاستیکه چرمی نداشته باشد که مانع
وصول رطوبت بر روی جبیره یا موضع یا اطراف ان باشد امّا اگر قابل

شرط بودن پاکی موضع وضو و تیمم یا از برای نجاست چیزی باشد و ازاله آن
ممکن نباشد پس اگر نجاست تعدی باطراف جبیره یا موضع هم کرده باشد باید
تیمم کند و اگر تعدی نکرده باشد احتیاط آن است که چیزی بر روی جبیره
بنحوی باشد که آب بر آن جاری شود یا نه و هم چنین واجب نیست که دست مجموع
روی جبیره را فرو گیرد که هیچ جزوی از آن بیرون نبود اگرچه احتیاط در
آن است و واجب نیست که اگر از برای جبیره خللی و فرجی باشد آنها را مسح
و نه اینکه اگر تا ترک کردن آن ممکن باشد تا ترک کرده شود مگر اینکه چیزی
بدون ضرورت و حاجت بر روی آن گذارده باشد که برداشتن آن لازم است
و اگر جبیره که بر موضع هست زیادتر از موضع جراحت باشد یعنی اطراف آن
قدری از موضع صحیح را هم فرو گرفته باشد هم چنانکه غالب این است اگر
توان زیرا برداشت واجبات شسته شود و الا آن نیز مثل جبیره در موضع
علت است و اگر در عضو هیچ ناخوشی نباشد اما چیزی بر آن چسبیده باشد
که مانع وصول آب بزیر آن باشد و ازاله آنهم ممکن نباشد مخیر است میان
اینکه بر روی آن مسح کند و میان اینکه تیمم کند و هم چنین است حکم در
جائیکه جبیره باشد بر روی علتی غیر از شکستگی و جراحت مثل ورمی یا
دردی یا نحو اینها و اگر در چنین حالی جبیره بر روی موضع نباشد و آب
ضرر بموضع رساند البته باید تیمم نمود و کسیکه با وضوی جبیره نماز کرد
دیگر اعاده نماز لازم نیست اگرچه عذر پیش از خروج وقت نماز رفع شود
وضو ساختن دوباره در کار نیست و جمیع احکام جبیره در جبیره در غسل
نیز جاریست **مسئله دویم** کسیکه صاحب سلس البول باشد یعنی نتواند

بول خود را نگاه دارد پس اگر آمدن بول او شدت و ضعف داشته باشد یعنی
از اوقات او را فرصتی بهم رسد که تواند با طهارت نماز کند یا احتمال بدهد
که اینقدر فرصت از برای او بشود باید نماز را تاخیر بیندازد تا وقت فرصت
اگر وقت آن معین نباشد تا آخر وقت تاخیر بیندازد و اگر در این صورت
اتفاق افتاد که بولی دفع شد وضو میسازد و بهر جائی از نماز که رسیده
بود از همانجا گرفته نماز را تمام میکند و اگر احتمال فرصت و سد بول
نیدهد وضو و تمام نماز نه دهد اما آمدن بول او مستمر نباشد بلکه بعد از
وضو بسازد و بعضی از نماز را بکند بول بیاید در این صورت نیز باید وضو
گرفته نماز کند و در هر موضعی از نماز که باشد و بول دفع شود وضو بسازد
و نماز را از همانجائیکه مانده میگذارد و تمام میکند و باید در وقت
وضو فعلیکه منافی نماز است مثل حرف زدن و از قبله گشتن و حدثی
دیگر کردن عمدا بجا نیاورد و اگر بول او مستمر باشد و آنقدر که وضو
و جزوی از نماز را بکند مهلت ندهد در اینصورت از برای هر نمازی
یک وضو میسازد و نماز میکند و باید بعد از وضو ساختن مبادرت بنماز
کند و با وجود مبادرت هر بولی که بعد از وضو تا فارغ شدن از نماز
بیاید معفو است و ضرری نرساند خواه پیش از دخول نماز بیاید یا در
اثناء آن اما باید بقدر امکان سعی کند که آن بول تعدی بجامه و موضع
دیگر از بدن او نکند باین نحو که عضو خود را در کیسه گذارد که غلظتی
داشته باشد و مثل صورت استمرار است بسیار واقع شدن حدث بنحویکه
اعاده و بنا گذاردن نماز باعث حرج و مشقت باشد و مثل صاحب

سلس البول است و صاحب بطن یعنی کسی که مبتلا بازاد شکم باشد که خود را
از غایط باید محافظت نتواند کرد و اگر کسی تواند حفظ بول یا غایط یا باد
بکند اما از جهت آن متضرر شود نباید حبس کند بلکه او را بحال خود وا می
گذارد تا دفع شود و حکم از این نوع که مذکور شد بجای آورد مسئله سیم
اگر کسی یقین داشته باشد که وضو گرفته و شک داشته باشد که آیا بعد از آن
حدثی از او سرزده یا نه حکم به بقای وضو او می شود و به همان وضوی اول
نماز میتواند کرد و اگر بر عکس باشد یعنی یقین به حدث داشته باشد و شک
داشته باشد که آیا بعد از آن وضو ساخته یا نه لازم است بر او که وضو بسازد
و همچنین اگر یقین داشته باشد که هم وضو ساخته و هم حدث از او سر زده
اما نداند که کدام یک پیشتر بوده بر او نیز لازم است که وضو بسازد و اگر
کسی یقین کند که عضوی را در وضو فراموش کرده اگر همه اعضای سابقه
بر آن خشک شده باشد باید وضو را از سر گیرد و اگر همه خشک نشده باشد
همان عضو فراموش شده را با آنچه بعد از آن است میشوید یا مسح می کند
مسئله چهارم اگر کسی شک کند که آیا عضوی را شسته یا نه اگر آن شخص کسی
باشد که بسیار شک کند که او را در عرف بسیار شکاک گویند شک
او اعتباری ندارد و بنا بر شستن می گذارد و اگر چنین نباشد پس اگر
بعد از فارغ شدن از وضو باشد باز التفات به آن شک نمیکند و بنا را
بر کردن می گذارد و فارغ شدن از وضو عبارت است از تمام کردن
مسح پاها اگر شک در غیر آن باشد و اگر شک در مسح پاها باشد فارغ
شدن از وضو با عراض از آن و از آن رو گردانیدن متحقق میشود و اگر

در اثنای وضو شک کند که عضوی را شسته است یا نه واجبست که آن عضو را
بشوید و اعضائی که بعد از آن عضو است نیز بشوید و اگر چه آنها را شسته
باشد مسئله پنجم و اگر کسی دو وضو پی در پی ساخته باشد و نماز هم کرده باشد
و بعد شک شود که یکی از آن وضوها معیوب بوده و نداند کدام یک بوده
نماز او صحیح است بلکه اگر بعد از هر یک از آن وضوها هم نماز کرده باشد
همه آن نمازها بنا بر اقوی صحیح است و اگر یقین کند که بعد از یکی از آن
وضوها حدثی از آن سر زده اگر یقین نداشته باشد که نماز بعد از حدث
بوده نمازها صحیح است و اگر بداند نماز بعد از حدث بوده همه نمازها
باید اعاده کند مسئله ششم حرام است بر کسیکه مکلف باشد و وضو نداشته
باشد که جزئی از بدن خود را اگر چه ناخن باشد بنوشته قرآن برساند اگر چه
بعضی از آیه آن بلکه حرفی یا مدی باشد که در قرآن باشد یا از آن منفصل
شده باشد و همچنین اگر لفظی از قرآن در جائی دیگر نوشته شده باشد
بشرطیکه احتمال غیر قرآن نداشته باشد و این در وقتی است که نوشته
متعارف باشد پس از خطوط غیر متعارفه مثل خطی که بر مهرها می کنند
و وازگونه یا در انگشتری میکنند بلکه اگر چه وارونه هم نباشد دست
به آن مالیدن حرام نیست بلکه تشکیک است در حرمت مس مهر بعد از
زدن آن بکاغذ اگر آیه در آن نقش باشد و احتیاط کردن بهتر است و بر
اطفال و غیر مکلف حرام نیست پس بر ولی ایشان منع ایشان واجب نیست مقصد سیم
در غسل جنابت و احکام آن و در آن چند فصل است فصل اول در بیان
سبب جنابت و آن یکی از دو چیز است اول بیرون آمدن منی خود

از مخرج در بیداری یا در خواب از مرد یا زن با لذت بجهد و ان و اگر اید
بیرون اید و مشتبه باشد که منی است یا نه پس اگر صاحبان مریض نباشد پس
ان بجستن و لذت و سستی بدن میشود یعنی اگر این هر سه با هم را داشته
باشد حکم بمنی بودن ان میشود و اگر هر سه را نداشته باشد حکم بمنی بودن
نمیشود و اگر مریض باشد جستن معتبر نیست بلکه هرگاه لذت و سستی با ان باشد
حکم می شود که منی است دویم جماع کردن بنحویکه غیبوبت حشفه شود
یعنی ختنه گاه پنهان شود در فرج زن اگرچه انزال نشود هم چنانکه درین
صورت غسل بر شخص فاعل واجب میشود بر مفعول هم نیز واجب میشود و همچنین
اناث که پنهان شدن ختنه گاه در دبر زن یا پسر بدون انزال موجب غسل
میشود و اقوی عدم وجوبست هرگاه دخول در فرج حیوانات و با علم بوقوع
سبب جنابت حاصل شود غسل واجب نمیشود و اگر کسی غسلی کرده باشد
و سبب جنابتی هم از برای او حاصل شده باشد و نداند کدام یک پیش بوده
اگر زمان غسل بر او معین باشد که چه وقت بوده باید دوباره غسل
کند و اگر معین نباشد غسل بر او واجب نیست و اگر جامه در نوبت
پوشیده باشند یا بر روی نهالی بنوبت خوابیده باشند و در ان منی
بیابند و ندانند از کدام است هر یک که آخر نوبت ان بوده احتمال منی
از او بوده باید غسل کند و اگر هر دو یکبار در ان مجتمع شده باشند مثل
اینکه بر روی یک نهالی خوابیده باشند و در ان منی یافت شود و معلوم
نباشد از کدام یک است بر هیچیک غسل واجب نیست و حکم بجنابت هیچکدام
نمیشود و یکی از ایشان بدیگری نمیتواند اقتدا کند و اگر کسی منی در جامه

مخصوص

مخصوص بخود ببیند و یقین کند که از خود اوست اما نداند چه وقت از او
بیرون آمده از آخر وقتیکه احتمال جنابت میدهد یعنی آخر خوابی که کرده
حکم بجنابت او میشود و نمازهائیکه بعد از آن کرده باید قضا کند و اگر
کسی احساس کند در نزد غلبه شهوت که منی میخواهد بیرون آید و خود را
نگاه دارد که بیرون نیاید غسل بر او واجب نمیشود و اگر بعد از ان بیرون
اید باید غسل کند خواه با آن شهوت باشد یا نه و خواه پیش غسل کرده باشد
یا نه و اگر کسی در خواب ببیند که محتلم شده و چون بیدار شود اثری از
منی در بدن و جامه خود نبیند غسل بر او واجب نیست فصل دویم در احکام
جنب و انچه سبب وجوب غسل جنابت یا انچه باو نمیشود بدانکه بر جنب چند
امر حرام است و چند امر مکروه اما انچه حرام است اول نماز کردن است
خواه واجب و خواه سنت سوای نماز میت که کردن ان از برای جنب جایز است
دویم طواف کردن و سیم خواندن ایه سجده واجب و خواندن سوره سجده
واجب بلکه خواندن بعضی از ان سورها بقصد تمام کردن سوره اما
بدون قصد اتمام بنابر اقوی حرام نیست چهارم مالیدن جزئی از بدن
بنوشته قران و بتفصیلی که در وضو گذشت و غیر نوشته قران از اسماء الله
و اسماء ائمه این حکم ندارد پنجم داخل شدن در مسجد الحرام یا مسجد حضرت
رسول صلعم در مدینه ششم درنگ کردن در سایر مسجدها اگرچه خوابیده باشد
اما گذشتن از انها باینکه از یک در داخل شود و از دری دیگر بیرون رود
اگرچه در بین عبور منحرف شود یا از راه دور تر در رود ضرر ندارد و اگر کسی
مضطر باشد در درنگ کردن در مسجدی با جنابت واجب است تیمم کند

هفتم چیزی که در مسجد گذاشتن اگرچه داخل نشود اما چیزی را نداختن در آن یا
برداشتن از آن حرام نیست و مواضعی که در مساجد هست از برای نماز کردن
چون دالان و لب حوضها و بام و مسجد و فضای مسجد که از برای نماز قرار
نشده ظاهر آن است که حکم مسجد نداشته باشد اما آنچه مکروه است اول
خواب کردن مگر بعد از وضو دویم خضاب کردن سیم روغن بر بدن
مالیدن چهارم جماع کردن اگر جنابت اول از احتلام باشد پنجم
خوردن چیزی و آشامیدن مگر بعد از وضو و اگر وضو نسازد اما دستها
بشوید دست شوید و مضمضه و استنشاق کند کراهت کم میشود و هرگاه مکرر
چیزی بخورد که میان خوردنها فاصله شود که عرفا بگویند بار دیگر چیزی خورد
وضو یا شستن دستها مکرر میشود ششم خواندن غیر از سورهای سجده
واجب از قرآن خواه از قرآن یا از حفظ و خواه هفت آیه یا کمتر هفتم رسانیدن
جزئی به غیر بدن به غیر نوشته قرآن از اجزای آن چون ورق و جلد آن هشتم
برداشتن قرآن و بخود آویختن آن اما آنچه سبب وجوب غسل جنابت میشود
یعنی غسل از جهت آن واجب میشود نماز واجب است و اجزاء فراموش شده آن
باید قضا کرد و سجده سهو و سجده که به جهت آیه سجده واجب کرده میشود و طواف
واجب و روزه رمضان هرگاه به طلوع صبح اتفاق رمضان باشد که غسل
کند و از برای هر چیزی که به جنب کردن آن حرام است اگر آن چیز واجب
شده باشد و اما آنچه سبب استحباب غسل جنابت میشود نماز سنتی و
طواف سنتی و خواب و قرآن خواندن و داخل مسجد شدن بر طهارت
بودن و مهیای نماز واجب شدن پیش از وقت فصل سیم در بیان

غسل

غسل و مستحبات آن اما واجبات پس باید آنکه در غسل چند امر واجب است
اول نیت و در نیت همین قدر کافی است که قصد کند که غسل میکنم قربة
الی الله و اگر قصد غسل جنابت کند بهتر است و دیگر حاجت بقصد وجوب یا
استحباب نیست و اول وقت نیت شروع در مقدمات غسل است و اما آنکه
نباید از آن تأخیر کند اول افعال واجبه غسل است که در غسل ترتیبی ابتدا
شستن سر کردن باشد و در ارتماسی ابتدای فرو رفتن و باید در حکم
نیت باقی باشد تا از غسل فارغ شود یعنی نیت منافی نکند و اگر ابتداء تفکر
قصد غسل کند و در آن اثناء عملی کند که احتمال غسل و غیر غسل داشته باشد
باید قصد غسل را در وقت آن عمل هم بکند پس اگر کسی بقصد غسل روانه حمام شود
باید در وقت آب فرو رفتن هم قصد غسل را بکند و اگر غافل باشد فرو رود
و برآید غسل محسوب نمیشود دویم شستن تمام بدن است بنحوی که عرفا
از راستن گویند و اقل آن چنانکه در وضو گذشت این است که بجریان آید
جزء بدن برسد و باید آب بجمیع اجزاء بدن برسد اگرچه از اجزاء زاید
باشد مثل انگشت زیاده یا سلعه و امثال آنها [illegible] که از ظاهر بدن باشد
حتی ناخن و زیر موها اگرچه موی بسیار در هم باشد و زیر بغلش و پیچهای
گوش و میان انگشتان و شکن شکم و زیر پستان بعضای زنان و ناف و شستن
مو واجب نیست مگر بعد یک از برای شستن زیر مو ضرورت دارد و واجب نیست
کشودن مویی که بافته باشد و همچنین شستن آنچه باطن است و از ظاهر بدن
نیست واجب نیست مثل داخل دهان و بینی و چشم و سوراخ گوش و فرج
و اگر گوش یا بینی را بجهة گوشواره یا حلقه سوراخ کند آنچه از سوراخ کرده

میشود باید شست و آنچه دیده نمیشود شستن آن واجب نیست و هم چنین موضعی
از بدن را که کسی کند و به نیل یا دوای دیگر پر میکنند هرگاه خالی کردن
آن مشکل باشد شستن داخل آن واجب نیست و هم چنین واجب نیست آب
رسانیدن بزیر آنها آنکه بجهت داغ در بدن میباشد مگر آنکه پوست بر آنها
بروید و از ظاهر بدن محسوب شود و هم چنین است شقی که در دست یا عضو
دیگر هم میرسد **سیم** ترتیب است باین نحو که اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن
سایر بدن را و مشهور آن است که در سایر بدن هم ترتیب لازم است باین نحو که
اول طرف راست را بشوید و بعد از آن طرف چپ را و احتیاط در این است
اگرچه وجوب آن بر حقیر معلوم نیست و بهتر آن است که گردن را هم با سر بشوید
و هم با سایر بدن و ناف و عورتین را هم با طرف راست بشوید و هم با طرف
چپ و اگرچه ظاهر آن است که با یک طرف شستن هم کافی باشد اگرچه قایل
شویم باینکه ترتیب میان طرف راست و چپ را بعمل آورد و ترتیبی میان آنها
و با این نیت میتواند بعد از آنکه سر را شست آنها را گرفته بشوید تا بدن
منتهی شود و اگر کسی اخلال بترتیب کند و سایر بدن را پیش از سر بشوید
اگرچه بجهت فراموشی باشد غسل او باطل است و آن در غسل ترتیبی است و
در این غسل باید آب بر بدن ریخته شود و فرو بردن عضو در آب صحیح
نیست و نوعی دیگر از غسل است که آن را غسل ارتماسی میگویند و آن باین نحو است
که اول نیت کند و یکدفعه در آب فرو رود بنحوی که در اثنای فرو رفتن تأمل
و تأنی نکند و در زیر آب دست بر بدن و سایر مواضعی که احتیاج بتخلیل
دارد بمالد لازم نیست در غسل ارتماسی که تمام بدن از آب بیرون باشد

همینکه

همین قدر که سر و گردن بیرون باشد کافی است و ظاهر آن است که تمام
دیگر از بدن هم بیرون باشد و کسیکه بعضی از آن در آب باشد و باید فرو رود
باید کف پاها را حرکت دهد که آب غسل بزیر آن برسد و اگر همه سر و بدن او
در زیر آب باشد و نیت کند و در زیر آب بمجموع بدن حرکت دهد ظاهر آن است که غسل
صحیح نباشد و مخفی نماند که در نوع اول که غسل ترتیبی باشد چنانچه مذکور
شد باید هر عضوی را آب بر آن ریخت و اگر عضوی در آب باشد باید بیرون
آورد و شست و در نوع دویم که ارتماسی باشد باید همه بدن را یکدفعه
باب فرو برد و قسمی دیگر غیر از این دو قسم صحیح نیست و بعضی از متأخرین
قسمی دیگر هم ذکر کرده اند و آن ترتیبی است باین نحو که سر و گردن را بشوید
پس طرف راست را باب فرو برد پس طرف چپ را و این نوع غسل در نظر حقیر
صورتی ندارد **چهارم** آنکه خود افعال غسل را بجا آورد مگر در صورت
عجز بتفصیلیکه در وضو گذشت **پنجم** آنکه آب غسل آب مطلق باشد و پاک
باشد و غصبی نباشد و در آب مضاف یا نجس یا غصبی غسل صحیح نیست و جمعی
از علما گفته اند که باید مکانیکه در آن غسل میشود نیز غصبی نباشد
که اگر غصبی باشد غسل باطل است و حق آن است که اگر آن مکانی باشد
که هوا تابع آن باشد و هوا غصبی باشد غسل باطل میشود اما اگر هوا
تابع آن نباشد مثل طاس حمامی یا آجر غصبی که در جائی فرش کرده
باشند یا گچ یا آهک غصبی بزمین مالیده باشند و امثال اینها غصبی
نباشد غسل باطل نیست و جمعی دیگر از فقها واجب دانسته اند که هر عضوی
پیش از غسل پاک باشد و حق آن است که این شرط نیست و پاک آب هم ازاله

نجاست وهم غسل متحقق میشود بتفصیلیکه در وضو گذشت واما مستحبات غسل
پس آن نیز چند امر است اول آنکه هر جائیکه آب بآن جاری شود دست هم
بمالد دویم آنکه در غسل ترتیبی موالاة یعنی پی در پی بودن را رعایت کند
ومکث طویل در اثنای غسل نکند واین واجب نیست پس جایز است سر و
گردن را صبح بشوید وسایر بدن را ظهر سیم آنکه پیش از غسل بلکه پیش از
شستن عورت سه مرتبه هر دو دست را تا مرفق بشوید چهارم آنکه پیش از
غسل و بعد از شستن عورت سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق کند پنجم
آنکه در رسانیدن آب بهر عضوی سعی کند ومبالغه نماید ششم آنکه در
غسل ترتیبی هر عضو را سه مرتبه بشوید هفتم آنکه دعائیکه در حین غسل
وارد شده بخواند هشتم آنکه پیش از غسل بول کند اگر منی باشد واکثر
علمای متقدمین بول کردن را واجب دانسته اند با امکان واین اقوی است
ولیکن اگر با امکان نکند منجر بغسل وغیره شد واگر بول ممکن نباشد
مستحب است که استبرا کند بدست هم چنانکه بعد از بول فصل چهارم
در مسائل چند که تعلق بغسل دارد مسئله اول دانسته که در غسل ترتیبی
اگر کسی در میان آب باشد باید هر عضو را از آب بیرون آورد و دوباره آن
برند و در میان آب حرکت دادن بقصد غسل بآب فرو بردن صحیح نیست
مسئله دویم هرگاه بعد از تمام شدن غسل معلوم شود که بجزوی از
بدن آب نرسیده اگر غسل ترتیبی باشد وآن موضع در سر یا گردن باشد
باید از آن بشوید با سایر بدن واگر در بدن باشد همان موضع را تنها میشوید
واحتیاط آن است که اگر در طرف راست باشد بعد از آن طرف چپ را نیز

بشوید

بشوید واگر غسل ارتماسی باشد حق آن است که باز اکتفا بشستن همان موضع
میکند واحتیاج باعاده غسل نیست اگرچه اولی است از سر نو غسل کند بهتر
باشد مسئله سیم جایز است در زیر باران ارتماسی ومیتواند ترتیبی هم
قرار دهد واگر باران کمی باشد البته ترتیبی قرار میدهد وناودان وآب
شار هم حکم باران دارد مسئله چهارم کسیکه روزه واجب داشته باشد
یا در احرام باشد سر را بآب فرو بردن حرام است پس اگر عمدا غسل ارتماسی
کند غسل او باطل است اگرچه روزه او صحیح است واگر بر سبیل سهو وفراموشی
غسل ارتماسی کند غسل او صحیح خواهد بود واگر روزه سنتی داشته باشد
غسل او نیز صحیح است اگرچه عمدا باشد مسئله پنجم اگر در اثنای غسل ترتیبی
حدث اصغر سر زند یعنی بول یا غائط یا باد جدا شود حق آن است که اگر
غسل جنابت باشد باید غسل را اعاده کند واگر غیر غسل جنابت باشد
غسل را تمام میکند وبعد از برای نماز وضو میسازد واگر در غسل ار
تماسی دوباره کند واز اول بکند و وضو نسازد احوط است مسئله ششم
اگر کسی بعد از غسل جنابت رطوبتی ببیند که از مخرج بول بیرون آمد
اگر بداند که آن بول است یا منی بحکم آن عمل می کند واگر مشتبه باشد
ونداند که منی است یا نه پس اگر بول واستبرا هر دو را کرده باشد یا بول
کردن ممکن نبوده وبا این جهت بول واستبرا نکرده هیچ چیز بر او نیست وبهمان
غسل نماز میتواند کرد واگر بول میتوانست بکند وترک کرده باشد باید
دوباره غسل کند واگر بول کرده باشد اما استبرا نکرده باشد باید وضو
بگیرد واین همه در مرد است اما زن اگر رطوبتی ببیند بعد از غسل مشتبه

باشد هیچ چیز برا او نیست و مخفی نماند که در صورتیکه باید دو بار غسل کند
یا وضو بگیرد عبادتیکه پیش از دیدن ان رطوبت مشتبه کرده صحیح است و اعاده
ان نباید بکند و این غسل دوباره هم حکم غسل جنابت دارد و احتیاج بوضو
ندارد و اگر ان را نکند و وضو بسازد احوط است و اگر ابی بیرون اید
و بداند منی یا بول نیست اما شکی داشته باشد که ایا جزئی از منی
یا بول همراه او بیرون آمده یا نه هیچ چیز برا و لازم نیست بلکه سنت هم نیست
و حرام است و با سایر غسلهای واجبی و سنتی وضو لازم است اگر اراده
نماز داشته باشد یعنی باید پیش از غسل یا بعد از ان وضو بسازد و
سنت است که وضو را مقدم بر غسل دارد **مسئله هشتم** هرگاه غسلهای
متعدد جمع شود یک غسل بنیت قربت از برای همه کافی است خواه همه
واجبی باشند یا سنتی یا بعضی واجبی باشد بعضی سنتی و خواه همه را نیت
کند یا نه بلکه اگر جنب بوده بعضی را هم بکند از ان بعضی کفایت میکند
مسئله نهم انچه مذکور شد در کیفیت غسل مذکور شد فرقی میان
غسل جنابت و غیر ان نیست بلکه سایر غسلهای واجبی و سنتی نیز بان طریقند
مسئله دهم هرگاه عضوی از کسی شکسته باشد یا مجروح باشد باید
غسل جبیره کند و تفصیل ان نحوی است که در وضو مذکور شد بعینه
مقصد چهارم در غسل حیض و در ان چند فصل است **فصل اول** در علامات
خون حیض و شناختن ان بدانکه خون حیض در اغلب اوقات خونی است
گرم و سرخ و تیره رنگ که بیرون میجهد و غلیظ دفع میشود با اندک سوزشی
و پیش از تمام شدن نه سال از سن نمیباشد پس هر خونیکه پیش از نه

سالگی می بیند حیض نیست و اگر سن او معلوم باشد و بعد از سن یأس هم
حیض نمیباشد و سن یأس در زنانیکه سیده نیستند پنجاه سال است و در
زنانی که سیده نیستند پدر یا مادر انها سید باشد نه شصت سال است
و اگر ازاله بکارت دختری نبود و خونی هم از او دفع شود و مشتبه باشد
که خون حیض است یا بکارت باید پنبه بخود بر دارد و اندکی صبر کند پس
بتانی ان را بیرون اورد و ملاحظه کند اگر خون دور پنبه را گرفته و
سرخ کرده حیض است و اگر مثل طوق بر دور پنبه حلقه است خون بکارت
است و اگر خون بیرون اید و مشتبه باشد که ان خون حیض است یا خون
جراحت است که از اندرون بهم رسیده باید پنبه بر دارد و بعد از بیرون
اوردن ملاحظه کند اگر از طرف چپ بیرون اید حیض است و اگر از طرف
راست بیرون اید جراحت است و اقل ایام حیض سه شبانه روز است که
پی در پی باشد که لا اقل در اول روز اول و اخر روز اخر و یک جزئی
از روز میان خون را به بیند اگرچه کم باشد پس هر خونیکه کمتر از سه روز
باشد حیض نیست و اکثر ان ده شبانه روز است و از این بیشتر نمیباشد و
هرچه زیادتر باشد از ان زیادتی حیض نیست و اقل طهر یعنی کمتر ایام پاکی
نیز ده شبانه روز است و از این کمتر نمیباشد و اکثر ان حدی ندارد و حق
ان است که حیض با ابستنی جمع میشود و هر خونیکه زن ابستن به بیند
که صفات خون حیض در ان باشد و در ایام عادت باشد خون حیض است
اگر ان زن ذات عادة باشد و اگر ذات عادت نباشد همین که بصفات
حیض باشد حکم بحیض بودن ان میشود و خونی دیگر یعنی خونی که بصفت

واگر هفت روز باشد یکروز یا دو روز یا سه روز مخیر او اگر شش روز یا
کمتر باشد یکروز یا دو روز یا سه روز یا بقدر یکه تا ده روز تمام شود
استظهار بترک عبادة میکند وبعد از ایام استظهار اگر خون منقطع
نشد عمل استحاضه میکند وعبادترا بجای آورد تا روز دهم عمل استحاضه
میکند پس اگر خون او با وجود استظهار از ده روز تجاوز نکرد و بر ده روز
یا قبل از ان منقطع شد حکم میشود بحیض بودن ایام استظهار وما بعد آن
تا ده روز مجموع خونیکه در ده روز دید حیض خواهد بود واگر ایام روزه
واجب باشد بر او واجب خواهد بود که روزه ده روز را قضا کند اگرچه
بعد از استظهار روزه گرفته باشد واگر خون از ده روز تجاوز کند خون آنست
که ایام استظهار را حیض قرار میدهد وما بعد از اگرچه قبل از ده روز
باشد استحاضه قرار میدهد وروزه که در ما بعد آن گرفته صحیح است و قضا
نمیخواهد اگرچه خون در این زمان بعد از استظهار بصفت حیض باشد
ودر ما قبل آن بصفت حیض نباشد واگرچه توان هر دو را حیض قرار داد
که دو حیض بوده باشد یعنی اقل طهر که ده روز باشد فاصله شده باشد
بلی اگر خون او پیش از عادت منقطع شود وبعد از ان وپیش از ده روز
باز عود کند ودر زمانیکه توان استظهار کرد واستظهار کند واز ده روز تجاوز
کند در اینصورت ایام استظهار نیز حیض نخواهد بود بلکه از روز انقطاع
خون حکم باستحاضه بودن میشود واگر زن صاحب عادت وقتی وعددی
پیش از وقت خون به بیند واز ده روز تجاوز کند ودر آخر وقت عادت
قطع شود مثل اینکه عادت او هفت روز اول هر ماه باشد ودر روز بیست ونجم

حیض نباشد ودر ایام عادت نباشد دراین خون حیض نیست **فصل دوم**
بدانکه زنان بملاحظه حیض بر سه صنف هستند **اول** مبتدئه وآن
زنی است که عادتی از برای او در حیض قرار نگرفته باشد خواه اول خون دیدن
او باشد یا پیشتر خون دیده باشد اما در وقت وعدد مختلف بوده وبسبب
هیچیک عادت بهم نرسانیده باشد مثل اینکه در اول ماهی سه روز خون
به بیند ودر وسط ماه دویم پنج روز ودر آخر ماه سیم هفت روز **دوم**
زنی که صاحب عادة باشد وآن بر سه قسم است یکی صاحب عادة وقتی
وعددی وآن زنی است که دو مرتبه خون حیض را در وقت وعدد موافق
ومساوی به بیند مثل اینکه در اول ماهی هفت روز خون به بیند وهمچنین
دو مرتبه خون را در وقت وعدد مساوی به بیند آن زن صاحب عادت
وقتی وعددی میشود اگرچه هنوز طهر دویم را تمام ندیده باشد
قسم دویم صاحب عادة عددی تنها نه وقتی وآن زنی است که دو مرتبه
در عدد موافق ومساوی به بیند نه در وقت مثل اینکه در اول ماهی
هفت روز خون به بیند وبعد از ان در آخر همان ماه یا وسط ماه دویم
هفت روز خون به بیند واین قسم در اول مضطربه خواهد بود قسم سیم
صاحب عادة وقتی تنها نه عددی وآن زنی است که دو مرتبه خون را در
وقت مساوی وموافق به بیند نه در عدد مثل اینکه در اول ماهی هفت
روز خون به بیند ودر اول ماه دیگر پنج روز خون به بیند واین قسم
در عدد مضطربه خواهد بود صنف سیم ناسیه وانرا مضطربه نیز کویند
واین نیز بر سه قسم است اول مضطربه بحسب وقت وعدد آن زنیست که

ابتدا

تا ماهی خون ببیند و بر هفتم ماه بعد قطع شود پنج روز اول را استحاضه قرار
میدهد و حیض را در وقت عادة میگیرد و اگر بر هفتم نیز قطع شد و تجاوز
کرد همان هفت روز اول ماه را حیض قرار میدهد و قبل و بعد از را استحاضه
و اگر بیش از ده روز تجاوز کرد و در اثناء عادة قطع شد مثل اینکه
همان زن در بیست و سیم ماه خون ببیند و بر چهارم ماه بعد قطع شود
چهار روز وقت را با سه روز قبل از ان حیض قرار میدهد و انچه مقدم
بر انها است استحاضه و اگر خون او هیچ داخل وقت عادت نشود مثل اینکه
در اخر ماه قطع شود عدد عادت را حیض قرار میدهد و اعتنائی بوقت
نمیکند و اما قسم دویم از این صنف و ان زنیست که صاحب عادت عددی
تنها باشد در ابتدای حیض مثل مبتدئه است یعنی هر وقت که خون دید
اگر بصفت حیض باشد ان را حیض قرار میدهد و اگر بصفت حیض نباشد حیض
قرار نمیدهد تا سه روز اگر خون تا سه روز هر روز دید حیض قرار میدهد
و در تمام حیض اگر از عدد و عادت تجاوز نکند همان حیض است و اگر تجاوز
کرد عدد عادت را حیض قرار میدهد و زیادتی را استحاضه اگر چه عدد ایام عادت
بصفت حیض نباشد یا زاید هم بصفت حیض باشد و سنت است از برای او
استظهار مانند صاحب عادة وقتی و عددی پس اگر خون او از ده روز
تجاوز نکرد همه را حیض قرار میدهد و اگر تجاوز کرد همان عدد را با ایام
استظهار حیض قرار میدهد و تتمه را استحاضه و اگر خون او استمرار
داشته باشد تا مدتی بعد از گذشتن حیض اول و فاصله ده روز طهر هر وقت
خون او بصفت حیض شود حیض قرار میدهد و ما بعد را استحاضه و اما

قسم سیم و ان زنی است که صاحب عادت وقتی تنها باشد پس این نیز مثل
مکر از اینکه عدد عادت را فراموش کرده باشد و حکم او خواهد آمد چه اگر
فراموش نکرده باشد همان قدر اقل عددی که مشترک میان دو وقت است
بنا بر اقوی عادت او خواهد بود مسئله چهارم هر زنیکه از صنف سیم
باشد ناسیه باشد که عادت خود را فراموش کرده باشد پس اگر از قسم
اول باشد یعنی عدد و وقت هر دو را فراموش کرده باشد یا از قسم دیگر
باشد که وقت تنها را فراموش کرده باشد در ابتدای حیض مثل مبتدئات
که هر وقت خون بصفت حیض ببیند ان را حیض قرار میدهد و اگر خون را
بصفت حیض نبیند تا سه روز پی در پی خون ببیند ان را حیض قرار
نمیدهد و اگر از قسم سیم باشد که عدد تنها را فراموش کرده باشد
و وقت را داند در ابتدای حیض قرار دادن مثل صاحب عادت وقتی
و عددیات و جمیع این سه قسم بعد از انکه خون خود را حیض قرار دادند
پس جمیع از اقسام اگر جمیع ایامی که خون می بیند از ده روز تجاوز نکند
همه را حیض میگیرند و از برای قسم دویم بعد از تجاوز از ایام عادت
استظهار بنحو مذکور سنت است و اگر خون در این سه قسم از ده روز
تجاوز نمود پس اگر صاحب تمیز هستند یا نه و معنی تمیز مذکور شد پس اگر
صاحب تمیز باشند قسم اول همه ایام تمیز را حیض قرار میدهد و تتمه را
استحاضه و اگر از قسم دویم باشد همان عدد عادت را از اول زمانیکه
حیض شد تمام میکند و در بقیه عمل استحاضه میکند و اگر از قسم سیم باشد
در عدد تنها رجوع بتمیز میکند اگر ممکن باشد پس وقت عادت را حیض قرار

مبتدیه هکذا و بقدر تمیز عمل حایض میکند و اگر صاحب تمیز نباشد پس قسم اول هر
ماهی هفت روز را حیض قرار میدهد و از اول زمانیکه حایض شده پی گیرد
و قسم دویم همان عدد خود را از اول زمانیکه حایض شده میگیرد و هر ماهی
بموافق آن عمل میکند و قسم سیم هر قدری از عدد را که نقصان دارد حیض
قرار میدهد و آنقدر را بآن ضم میکند که هفت روز تمام شود مسئله پنجم
بسیار اتفاق می افتد که عادت زنان مختلف میشود بحسب وقت یا عدد
یا هر دو مثل آنکه گاه هست زنی عادت او چنان باشد که در اول هر ماه
هفت روز حیض ببیند یعنی روز اول عادت او در اول ماه باشد و در
ماهی دیگر عادت او بگردد و در اول ماه پنج روز خون ببیند یا بعد از
گذشتن پنج روز از ماه هفت روز یا پنج روز خون ببیند پس اگر در ماه
دوم عود بر نحو پیش کند عادت او همان عادت سابق خواهد بود و اگر
عود بحالت سابق نکند بلکه باز بطریق ماه پیش ببیند که تغییر یافته
بود در این صورت عادت او گردیده و عادت ثانیه از برای او هم رسیده
و باید آن عادت ثانیه را اعتبار کند و در وقت تجاوز کردن خون از ده
روز رجوع بآن عادت کند نه عادت کهنه و همچنین اگر این عادت
نیز بگردد و عادتی دیگر نیز ثانیه بهم رسد باید رجوع بآن کند و گاه
نوعی از عادت می گردد و نوعی دیگر میشود مثل آنکه صاحب عادت
وقتی و عددی صاحب عادت وقتی تنها یا عددی تنها میشود یا
بر عکس و معیار در حاصل شدن هر عادت ثانیه از آنست که در دو ماه
یک نحو ببیند فصل چهارم در بیان احکام حایض و در آن چند

در احکام حیض

مسئلات

مسئلات مسئله اول هرگاه حایض خون او بحسب ظاهر قطع شود
و کمتر از ده روز باشد واجبست که استبرا کند باین نحو که بایستد و شکم
خود را بدیواری بچسباند و ظاهر آنست که یکپای خود را راست کند و
پنبه داخل کند و اندکی صبر کند و بیرون آورد اگر خون آلوده نباشد
پاک است و واجبست غسل کند خواه صاحب عادت باشد یا نه اگرچه
با ظن عود داشته باشد و عادت او این باشد که خون او در اثنای عادت
قطع شود و عود کند و اگر بعد از غسل باز پیش از ده روز گذشتن از اول
حیض خون ببیند آن پاکی و خون هر دو حیض است و اگر از ده روز تجاوز کند
حکم آن گذشت مسئله دویم واجبست بر حایض قضای روزه ماه رمضان
که در وقت حیض از او فوت شده باشد و در وجوب قضای نذر معین
که در وقت حیض اتفاق افتد خلافست و احوط قضای آنست و
قضای نمازها که در ایام حیض فوت شده واجب نیست خواه نماز یومیه
باشد یا غیر آن و اگر پاک باشد که وقت نماز داخل شود پس اگر آنقدر
پاک بوده که تواند یک نماز تمام در نهایت خفت بکند بلکه همین قدر
که تواند بیشتر از نصف یک نماز را بکند و پیش از نماز حایض شود باید
آن نماز را قضا کند و لازم نیست که آن وقت بقدری باشد که تواند
وضو نیز بسازد بلکه همین قدر نماز مخففی با شرائط کافیست در وجوب
قضا و اگر پیش از آنکه بقدر مذکور بکند حایض شود قضا بر او لازم
نیست و هرگاه زنی حایض باشد و در آخر وقت پاک شود و آنقدر از وقت
نماز باقی باشد که غسل کند و وضو و نماز را بکند باید هر دو را بکند

واگر انعقد یابد که یک نماز را بکند باید آنرا بکند و همچنین اگر انعقد را
وقت را دریابد که یک رکعت تمام نماز اول و یک رکعت نماز دوم را تواند بکند
باید هر دو را بکند و اگر همین قدر یک رکعت نماز دوم را دریابد
باید همان نماز را بکند و در جمیع این صورتها اگر اخلال کند بآن نماز
باید قضا نماید مسئلهٔ سیم هر زنیکه حایض است اگر آیهٔ سجدهٔ واجب را
بخواند یا بشنود بر او واجبست که سجده کند مسئلهٔ چهارم بر حایض
حرام است نماز کردن و طواف کردن و روزه گرفتن و بدن بنوشتهٔ قرآن
مالیدن و داخل مسجد الحرام یا مسجد حضرت رسول ص شدن و مکث کردن
در سایر مساجد و چیزی گذاردن در آنها و خواندن سورهای سجدهٔ واجب
بتفصیلیکه در جنب گذشت مسئلهٔ پنجم حرامست جماع کردن با زن حایض
خواه زن دایمی باشد یا متعه یا کنیز در قبل او یعنی در طرف پیش و اما وطی
در دبر او پس حرام نیست بلکه مکروه است بکراهت شدید و حرام بودن
در وقتی است که علم بحایض بودن زن داشته باشد پس اگر جاهل باشد
بآنکه زن حایض است مجامعت جایز است اگرچه احتمال حایض بودن را
بدهد بلکه اگر ظن آنرا داشته باشد بنا بر اعلم هر دو مسائل میتواند
جماع کند مگر آنکه زن خبر از حیض خود دهد که قول او در حیض و پاکی
مقبول است و باید قبول کرد مگر آنکه متهم بکذب باشد و ایام استظهار
تمام ایام حیض است و مجامعت در آن حرام است اما اظهر میان ایام استظهار
و ده روز واقع میشود حرام نیست و همچنین هرگاه زن از حیض پاک شده
اما هنوز غسل نکرده باشد میتوان با او جماع کرد بعد از آنکه فرج

خود را

خود را بشوید اگرچه مکروه است و همچنانکه بر مرد مجامعت با زن
حایض حرام است همچنین بر زن حرام است تمکین دادن مرد را از جماع
در حال حیض اگر تواند تمکین بدهد بلکه اینکه مرد عالم باشد بحیض بودن
با زن یا و گفته باشد اما هرگاه مرد ندانند که زن حایض است و زن هم باو
بگوید و تمکین بدهد هیچکدام بنا بر اقوی فعل حرامی نکرده اند و اگر مردی
بداند زن حایض است و عمداً با او جماع کند باید او را ادب و توبیخ نمایند
و او باید کفاره بدهد و کفاره آن در ثلث اول ایام حیض یک مثقال شرعی
طلای سکه دار است که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است و در ثلث دوم
نصف مثقال شرعی است و در ثلث آخر چهار یک مثقال شرعی اگر زنیکه
با او جماع شده آزاد باشد و اگر کنیز باشد کفاره واجب نیست بلکه سنت است
که بقدر سه مد از طعام تصدق کند و در کفاره کردن زن آزاد میتواند
باید خود همان طلای سکه دار را بدهد و قیمت آن کافی نیست اگرچه در
نصف و چهار یک باشد پس اگر بآن قدر از طلا سکه دار نباشد همان قدر بی سکه
سکه دار را میدهد و یا فقیر در زیادتی آن شریک میشود و اگر یکبار
جماع کرده باشد و دوبار جماع کند باید دو کفاره بدهد و اگر از
کفاره دادن جماع کند یک کفاره بدهد مسئلهٔ ششم سنت است
از برای زن حایض که در هر وقت نماز واجبی یومیه وضو بسازد
و رو بقبله بنشیند بعد از نماز بقدر آن معتاد بود و ذکر خدا کند
و لا اله الا الله و الحمد لله و نحو اینها مسئلهٔ هفتم مکروه است
از برای زن حایض گذشتن از مساجد غیر از مسجد الحرام و مسجد حضرت

رسول که گذشتن از آنها حرام است و خواندن غیر از سورهای سجده واجبه
از قرآن اگرچه کمتر از هفت آیه باشد و برداشتن قرآن و دست مالیدن
بحاشیه آن و میان سطرهای آن و خضاب کردن دست و پا و موها
بحنا یا وسمه **مسئله هشتم** جایز است از برای زن حایض غسلهای سنتی
بلکه سنت است که آنها را بجا آورد چون غسل جمعه و غسل زیارت و غسل
توبه و نحو اینها **مقصد پنجم** در غسل استحاضه و احکام آن و در آن
چند فصلست **فصل اول** در بیان اینکه کدام خون استحاضه است بدانکه
خون استحاضه در اغلب اوقات که مایل بزردیست و صاف کم نیست و
نازکست و در وقت آمدن سوزش چندان ندارد پس هر خونیکه همچنین
باشد و بدانی که از جراحت درون نیست یا خون بکارت نیست و
دلیلی هم بر اینکه استحاضه نیست نباشد حکم میشود باینکه خون استحاضه است
و جمیع احکام استحاضه از برای آن ثابت خواهد بود و همچنین هر خونی
که زن حایض یا صاحب نفاس بعد از ده روز از حیض یا نفاس ببیند
استحاضه است تا زمانی که دوباره حایض شود و همچنین هر خونیکه صاحب
عادت بعد از ایام عادت و استظهار ببیند بشرط تجاوز از ده روز
تا زمانیکه دوباره حایض شود استحاضه است و هر خونیکه بعد از ده روز
و پاک شدن و پیش از گذشتن ده روز پاکی ببیند باز استحاضه است
و هر خونیکه زن مبتدئه زاید بر ایام تمیز یا بر عادت خویشان اگر تمیز
نداشته باشد یا زاید بر هفت روز اگر خویشان او متفق نباشند یا خویش
نداشته باشد ببیند استحاضه است و هر خونیکه نفسا زاید بر ایام حیض

چنانکه گذشت می بیند متصل بایام حیض یا منفصل بشرط آنکه پیش از ده
روز پاک نبوده باشد باز استحاضه است و هر خونیکه غیر از اینها باشد
و بصفت استحاضه هم نباشد مثل خونیکه زن در کمتر از سه روز ببیند
یا بعد از ده روز با عادت در ایام استظهار ببیند و ده روز پاکی گذشته
باشد و حکم بحیض بودن آن نشود یا پیش از بلوغ یا بعد از سن یأس
ببیند در حکم باستحاضه بودن آن اشکالست و اظهر آنست که حکم باستحاضه
بودن نمیشود و احکام استحاضه از برای آن ثابت نمیشود **فصل دویم**
در اقسام استحاضه و احکام آنها و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
بدانکه زنان مستحاضه را عادت چنانست که پنبه بخود بر میدارند
و بر روی آن لته می بندند که آن پنبه نیفتد و باعتبار کمی خون و زیادتی
آن بر سه قسمند زیرا که خون استحاضه یا همین باطن آن پنبه را که تعبیه
باشد که متعارف اکثر زنانست که بآن قدر بر میدارند آلوده میکند
و بظاهر آن نمیرسد که تعبیه در پنبه فرو رود و اینرا استحاضه قلیله گویند
یا خون پنبه را سوراخ میکند و بظاهر آن میرسد و سرایت بجای دیگر
نمیکند یعنی بلته یا بخرقه نمیرسد و اینرا استحاضه متوسطه گویند یا از پنبه
میگذرد و تجاوز بچیز دیگر میکند و اینرا استحاضه کثیره گویند و اگر زن
پنبه بر نداشته باشد و خونی ببیند اگر داند که هرگاه پنبه میداشت چه
نوع میبود و از کدام قسم می بود همان قسم قرار میدهد و اگر نداند
و نتواند فهمید که از کدام قسم است بنا را بر کمتر میگذارد و استحاضه قلیله
قرار میدهد و اگر داند قلیله نیست و نداند متوسطه است یا کثیره متوسطه

قرار بدهد **مسئلهٔ دویم** هر زنیکه صاحب استحاضهٔ قلیله باشد واجبست
براو که در وقت ارادهٔ نماز ظاهر فرجش را بشوید اگر آلوده بآن خون
شده باشد و بعد از … رسیده باشد … از برای هر نمازیکه
اگرچه نماز سنتی باشد یک وضو بسازد اگر بداند که بعد از وضوی پیش
باز پنبه خون آلوده شده چون آن را اگر بداند و احتمال دهد که بعد از
وضوی اول خونی بنامده باشد همان وضوی اول او را کافیست
هیچ غسلی براو لازم نیست **مسئلهٔ سیم** هر زنیکه صاحب استحاضهٔ متوسطه
باشد باید ایضا از برای استحاضهٔ قلیله مذکور شد بجا آورد و علاوه بر آن
در هر یک شبانه روز یک غسل از برای نماز صبح بکند مادامیکه خون او باین
نحو باید **مسئلهٔ چهارم** هر زنیکه صاحب استحاضهٔ کثیره باشد در هر وقت
ارادهٔ نماز شستن فرج لازمست و باید در هر شبانه روزی سه غسل کند
یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی دیگر از برای نماز شام و خفتن و یکی
دیگر از برای نماز صبح و بجهت خون استحاضه هیچ وضوئی براو واجب نمیشود
بلی هرگاه حدثی از او سر زند که موجب شکستن وضو باشد باید وضو بسازد
و باید بعد از نماز ظهر بلافاصله مشغول عصر شود و همچنین شام و
خفتن و جایز است فاصله قرار بدهد تفریق کند ولیکن در هر وقت یک غسل
از برای نماز عصر و یکی از برای خفتن باید بکند که مجموع پنج غسل باشد
مسئلهٔ پنجم باید وضوئیکه صاحب استحاضهٔ قلیله یا متوسطه که از برای
نماز یومیه میسازد و غسلهائیکه صاحب استحاضهٔ متوسطه و کثیره میکند
بعد از دخول وقت نماز باشد پس اگر پیشتر بکند صحیح نخواهد بود و همچنین

باید

باید غسل مقارن نماز باشد یعنی بعد از غسل بلافاصله نماز کند و هیچ تاخیر
نیندازد مگر بقدریکه مشغول مقدمات نماز باشد از پوشانیدن عورت
و تحصیل قبله و اذان و اقامه و اما وضوی استحاضهٔ کثیره و متوسطه بنابر اقوی
لازم نیست مقارن باشد و همچنین واجبست بر صاحب استحاضه که بقدر
امکان سعی کند در وقت نماز که خون به بدن و جامه اش تعدی نکند باین
نحو که پنبه بگذارد و از آن محکم ببندد **مسئلهٔ ششم** وضو و غسلیکه برصاحب
استحاضه واجب میشود در صورتیست که بعد از وضوی سابق یا غسل سابق
سبب آن باز هم رسد اگرچه متصل بوقت نماز بعد باشد پس واجب بودن
سه غسل در کثیره در وقتیست که در بین دو نماز خون بعد کثیره ببیند
یعنی بعد از غسل صبح تا شام خون کثیره دائماً ببیند یا لحظه بعد از غسل
صبح و لحظه بعد از غسل ظهر نبیند و اگر بعد از غسل صبح خون کثیره بب
بیند و بعد از غسل ظهر هیچ خون نبیند یا خون قلیله یا متوسطه ببیند
دو غسل براو واجب خواهد بود و اگر بعد از غسل صبح هیچ نبیند یا قلیله
یا متوسطه ببیند همان یک غسل صبح براو خواهد بود و بس **مسئلهٔ هفتم**
اگر میان دو نمازی هر سه قسم را ببیند مثل اینکه از نماز صبح خون قلیله
ببیند و بعد از ساعتی متوسطه شود و بعد از آن پیش از نماز ظهر کثیره
شود باید هر سه قسم را بجا آورد یعنی از برای هر یک از نماز ظهر و عصر
وضو بسازد و از برای هر دو یک غسل کند و از برای نماز صبح اینکه
هم یک غسل بجهت استحاضهٔ متوسطه بکند **مسئلهٔ هشتم** هر وقت که یکی از
اقسام استحاضه حاصل شد حکم آن واجب میشود از برای نمازی که

عقب آن بجا آید اگرچه متصل بآن نباشد پس اگر پیش از آنکه حکم آن بعمل آید
از برای نمازی که در عقب آنست قطع شد همین حکم آن از برای آن نماز
واجبست و از برای نماز بعد از آن لازم نیست پس مثلا اگر پیش از نماز
صبح استحاضه قلیله هم رسید و پیش از وضو منقطع شد از برای نماز صبح
وضو میسازد و از برای نماز ظهر بخصوص خون استحاضه وضو واجب
نمیشود و اگر بعد از وضوی نماز صبح منقطع شد از برای صبح و ظهر وضو
میسازد و از برای عصر بخصوص استحاضه وضوی لازم نیست و همچنین اگر
متوسطه پیش از صبح حاصل شد غسل از برای نماز صبح میکند و اگر پیش از آن
غسل منقطع شود از برای نماز ظهر هیچ چیز لازم نیست و اگر بعد از غسل
صبح قطع شود باید از برای هر یک از نماز ظهر و عصر وضو بسازد و احتیاط
آنست که از برای شام و خفتن هم وضو بسازد و از برای صبح بعد هم
یک غسل بکند و اگر کثیره پیش از صبح هم رسید یک غسل از برای صبح میکند
پس اگر پیش از غسل منقطع شد دیگر بار غسلی واجب نیست اگرچه احوط
آنست که دو غسل دیگر را هم بجا آورده و اگر پیش از غسل صبح منقطع نشود
یک غسل دیگر از برای ظهر و عصر واجبست پس اگر پیش از آن غسل قطع
شود از برای شام و خفتن غسلی واجب نیست و احتیاط در غسل کردن
است **مسئله نهم** هرگاه صاحب استحاضه وضو یا غسل از برای نمازی
بعمل آورد بعد از آن پیش از آن نماز خون بیاید وضو یا غسل او شکسته
نمیشود بنابر اقوی و شاید در بار تجدید کند **مسئله دهم** همچنانکه
اشاره بآن شد صاحب استحاضه قلیله یا متوسطه از برای نماز واجبی سنتی

بکوضو

بیک وضو میتواند اکتفا کند بلکه از برای نماز سنتی هم وضوی علیحده باید
بسازد و اگرچه از نوافل یومیه نباشد و در اوقات نماز واجبی هم باشد
و صاحب متوسطه میتواند میان نماز شب و صبح بیک غسل جمع کند و غسل را
پیش از صبح بجا آورد و آن فاصله میان آن و نماز صبح ضرر ندارد و میتواند
هم از برای نماز شب بوضوی تنها اکتفا نماید و غسل را تاخیر کند تا صبح
و صاحب کثیره جمع میکند میان نماز شب و صبح بیک غسل و همچنین هر نماز
واجبی یا نافله را اگرچه مقدم بر فریضه باشد بیک غسل جمع مینماید و نمازهای
سنتی دیگر را و نمازهای قضائی را بی غسل جدیدی میکند در غیر وقت
نماز واجبی یا در اوقات نماز واجبی بعد از نماز واجبی بلکه وضو هم نمیخواهد
مگر هرگاه حدثی که سبب وضو بود از او صادر شده باشد **فصل پنجم**
از سایر احکام مستحاضه و در آن نیز چند مسئله است **مسئله اول**
اقوی آنست که جایز است از برای زن مستحاضه خواه استحاضه قلیله
یا متوسطه یا کثیره خواندن سورههای سجده واجب و دست بنوشته قرآن
مالیدن و درنگ کردن در مساجد و عبور از مسجد الحرام و مسجد پیغمبر
اگر هیچ یک از وضو و غسل را بجا نیاورده باشد و همچنین جایز است
مجامعت کردن با آن بدون توقف بر وضو یا غسل یا شستن فرج **دویم**
روزه زن مستحاضه قلیله بر هیچ چیز موقوف نیست و صحیح است و همچنین
روزه صاحب استحاضه متوسطه و کثیره موقوف بر غیر غسل نیست و مشهور
میان علما آنست که صحت روزه ایشان موقوف بر غسل و جماعتی از علما
در آن توقف دارند و تامل ایشان بجاست و احتیاط آنست که غسل را

ترک نکند و ظاهر است که صاحب کثیره همینکه یکی از اغسال ثلثه را بجا آورد
روزه او صحیح باشد و حکم بفساد روزه او نشود مگر اینکه جمیع غسلهای روز
و شب گذشته و اینها را ترک نماید **سیم** صاحب استحاضه هرگاه بعد از وضو
یا غسل از برای نمازی دیگر هیچ خون نه بیند و بالمره استحاضه او قطع شود
دیگر غسل بر او لازم نیست و اگر وضو را بکند باید از برای نماز دیگر وضو
نسازد مثل کسیکه پاک باشد **چهارم** غسل استحاضه و کیفیت مثل غسل
جنابت و حیض است و وضو در آن لازم است **مقصد ششم** در غسل نفاس
و در آن چند مسئلات **مسئله اول** خون نفاس خونیست که بسبب زائیدن
بیرون می آید پس هر خونیکه بعد از بیرون آمدن تمام طفل بیرون آید
نفاس است و همچنین هر خونیکه با طفل بیرون می آید و ظاهر اینکه همینکه
جزئی از طفل بیرون آید هر خونیکه با آن و بعد از آن بیرون می آید خون
نفاس است و اما خونیکه در وقت درد زائیدن بیرون می آید قبل از بیرون
آمدن جزئی از طفل نفاس نیست بلکه اگر شرایطی که از برای حیض بودن
خون زن است هست چنانکه گذشت داشته باشد و ده روز پاکی میان
آن و اول نفاس فاصله شود حیض خواهد بود و الا حیض نیز نخواهد
بود بلکه اگر ظاهر شرطها حکم باستحاضه بودن است در آن باشد استحاضه
خواهد بود و الا استحاضه نیز نخواهد بود و چون نفاس مخصوص است
بخونیکه در آید با ظهر از طفل کی بیند اگرچه سقط شده باشد و اما
خونیکه با مضغه و علقه و نطفه که سقط شده باشد دفع میشود نفاس
نیست بنابر اقوی **مسئله دویم** اقل زمان نفاس حدی ندارد بلکه می

تواند

تواند شد که یک لحظه باشد بلکه میتواند شد که هیچ خون نه بیند و در این وقت
هیچ نفاس از برای او نخواهد بود و در اکثر نفاس خلاف و حق است
که ده روز است باین معنی که بیش از ده روز نمیشود بلکه اگر زن در حیض
صاحب عادت نباشد و خون به بیند تا ده روز را نفاس قرار میدهد
و بعد از آن را استحاضه و در اینجا رجوع به تمیز یا عادت خویشان نمیکند
بلی اگر خون او از ماه دویم متصل باشد از ماه دویم بطریقی که در حیض
گذشت از رجوع به تمیز یا عادت خویشان و گرفتن هفت روز از هر ماه
عمل میکند و اگر زن در حیض صاحب عادت باشد پس اگر خون او بر عادت
یا کمتر از عادت قطع شد همان نفاس او خواهد بود و الا بر سبیل استحباب
استظهار میکند بطریقی که در حیض گذشت و بعد از ایام استظهار تا ده
استحاضه قرار میدهد و اگر استظهار نکند بعد از عادت را استحاضه
قرار میدهد **مسئله سیم** صاحب نفاس بودن زن در ایام عادت
یا در ده روز در غیر صاحب عادت در وقتی است که در همان مدت
خون به بیند یا در اول و آخر آن مدت خون به بیند و اگر در یک طرف خون
به بیند همان نفاس او خواهد بود و اگر هیچ خون نه بیند تا ده روز از
زائیدن بعد از آن خون از نفاس نخواهد بود و همچنین اگر صاحب
عادت خون نه بیند تا بعد از زمان عادت باز نفاس نخواهد بود و اگر هم
بیش از ده روز باشد و اگر زن بعد از انقضاء ایام نفاس باز خون
به بیند خواه متصل با خون نفاس یا منفصل از آن پس اگر ده روز میان
آخر نفاس و آن خون فاصله شده باشد مثل خون حیض خواهد بود که آن

زنان در حالت غیر نفاس می‌بینند پس اگر مطابق ایام عادت باشد یا بصفت
حیض باشد حیض خواهد بود و الا فلا و اگر ده روز فاصله شده باشد
استحاضه خواهد بود اگرچه مطابق ایام عادت حیض باشد یا بصفت حیض
بوده باشد **مسئله چهارم** هرچه بر حائض حرام است بر صاحب نفاس نیز
حرام است و هرچه بر آن مکروه است بر این نیز مکروه است و هرچه از برای
آن واجب یا سنت بود از برای این نیز چنین است و غسل نفاس و احکام آن
بعینه مثل غسل حیض است **مقصد هفتم** در غسل مس میت و در آن چند
مسئله است **مسئله اول** هرکه بدن او به بدن میت آدمی برسد بعد از سرد
شدن میت و پیش از غسل میت اگرچه میت شهیدی باشد که غسل ندا[شته]
باشد یا بجهت تعذر غسل او را تیمم داده باشند باید غسل کند و اگر
میت کافر باشد مطلقا و بعد از غسل دادن او هم باعث وجوب غسل
مس میت میشود و کسیکه بجهت نبودن کافور یا سدر او را با آب خالص
غسل دهند یا کسیکه پیش از موت غسل میت کرده باشد هم چنانکه خواهد
آمد حکم میت دارد که او را غسل داده باشند و اگر بعضی از اعضای
میت سه غسل آن تمام شده باشد اما هنوز سه غسل همه اعضا تمام نشده
باشد باز غسل مس بدست مالیدن بآن واجب میشود و همچنین
شستن دست هم لازم است **دویم** هرگاه قطعه از انسان زنده یا مرده
جدا شده باشد اگر آن قطعه استخوان داشته باشد غسل واجب میشود بلمس آن
و اگر استخوان نداشته باشد غسل واجب نمیشود و همچنین غسل واجب
نمیشود بمس استخوان خالی یا دندان یا ناخن که جدا شده باشد از زنده

یا میت اما اگر یکی از اینها متصل بمیت باشد مس آن باعث وجوب غسل
میشود و ملاقات موی میت باعث وجوب غسل مس میت نمیشود و اگر
موی بسیار کوتاه باشد یا موضعی از آن که نزدیک به پوست بدن است ملاقات
کند احتیاط آن است که غسل کرده شود و دست مالیدن ناخن یا دندان
بدن میت نیز باعث وجوب غسل میشود و همچنین موی بسیار کوتاه
بنابر احتیاط **سیم** ملاقات بدن میت نیز باعث وجوب غسل میشود
شکستن وضو نمیشود بنابر اقوی پس اگر پیشتر وضوئی داشته دیگر احتیاج
بوضوی تازه ندارد و کسیکه مس میت نمود و غسل بر او واجب شد پیش از
غسل همه عبادات را غیر از نماز میتواند بکند اما نماز را پیش از غسل نمی
تواند بکند و باید از برای نماز غسل کند **مقصد هشتم** در غسل میت
و سایر احکام متعلق بمحتضر و میت است سوای نماز میت که در مقصد نهم
مذکور خواهد شد و در این چند فصل است **فصل اول** در احکام
حالت احتضار و واجبات بعد از آن تا وقت غسل و در آن چند مسئله
مسئله اول بدانکه در حالت احتضار واجب است که محتضر را خواه
بالغ باشد یا طفل شیعه یا غیر شیعه از مسلمین رو بقبله نمایند
باین نحو که بر پشت خوابانیده شود و کف پاهای او رو بقبله باشد
بنوعیکه اگر برخیزد و بنشیند رو بقبله نشسته باشد و باید چنین باشد
تا قبض روح او شود و او را از آن موضع بردارند بلکه احتیاط آن است
که مهما امکن تا وقت دفن در غیر نماز هر وقت او را بگذارند چنین
بگذارند و اگر در حالت قبله معلوم نباشد واجب نخواهد بود **دویم**

سنت است که در آن وقت او را تلقین کند شهادتین و اقرار باسماء ائمه اثنی عشر
هریک باسماء مقدسه ایشان و کلمات فرج و سزاوار آن است که محتضر هم
بزبان و دل اینها را بگوید و اگر زبان او بسته باشد بدل بگوید و مکرر کند
تا کلام او ملی شود و آخر سخن او کلمه طیبه لا اله الا الله باشد و سنت است
که خود محتضر سوره قل یا ایها الکافرون را بخواند و دعا مکرر وارد شده
بخواند و سنت است که در نزد او پیش از بیرون رفتن روح او سوره
والصافات خوانده شود و دیگر پیش از خروج روح و بعد از آن مطلق
قرآن و خصوص سوره مبارکه یس و آیة الکرسی و آیه سخره و سایر آیات
سوره بقره و سوره احزاب خواندن سنت است و سنت است که او را
امر کنند بحسن ظن بخدا و بشارت دهند او را بعلامات حضرت پروردگار
و اگر بدشواری جان سپارد او را نقل کنند بجائی که اغلب اوقات
در آنجا نماز میگذارده یا بر روی سجاده که بیشتر اوقات بر آن نماز میکرد
و سنت است که بعد از قبض روح او چشم و دهان او را بهم آورند
و چانه او را ببندند که دهان او گشوده نشود و دو دست او را به پهلوی
او بکشند و ساقهای او را نیز بکشند و او را مثل جامه بپوشانند
و اگر در شب بمیرد یا در روز بمیرد و تا شب باقی نماند چراغی نزد او تا
صبح روشن کنند و مومنین را از مردن او خبردار کنند و در برداشتن
و دفن او تعجیل نمایند مگر آنکه یقین بمردن او نباشد و یا مردن او
مشتبه باشد و از جمله اسباب اشتباه آن است که غرق شده باشد یا خاک
بر سر او فرود آمده باشد یا دود او را بحال کرده باشد یا زهر یا خفه شده

یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر
اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر
انک انت العفو الغفور و ابدا
بنی وارد ربک اللهم اغفر لی الکثیر
من معاصیک و اقبل منی الیسیر من
طاعتک و مکر بعباد اللهم
فانک کریم اللهم اعفو فانک رحیم

باشد



باشد یا بجهت مرضی باشد یا درد دل شدیدی باو رسیده باشد یا خوف
شدیدی یا شادی شدیدی یا غم شدیدی باو رسیده باشد و غیر اینها
که در صورت اشتباه باید صبر کرد تا مردن او یقین شود بظهور علامات
مرگ در آن که از آنجمله متعفن شدن او است و بعضی علامات دیگر هم ذکر کرده
اند که اگر از هر یک اینها یقین بمرگ نشود از اجتماع همه یا چند فقره آن علم
بمرگ حاصل میشود و از جمله علاماتی که ذکر کرده اند سست شدن قدمها است
و آویخته شدن کفهای دست از ذراع و فرو رفتن صدغین و میل
کردن بینی و آویخته شدن پوست رو و بالا رفتن خصیتین و زایل شدن
صفای سفیدی چشم و ظاهر شدن صورت جرمی در حدقه و نحو اینها
و اگر از این علامات علم حاصل نشود یا این علامات یافت نشود باید
صبر کرد تا سه شبانه روز بگذرد و اگر از جهات دیگر او ظاهر شد معلوم
میشود که مرده است **سیم** مکروه است که تا قبض روح محتضر شده جنب
یا حایض در پیش او حاضر شوند و هم چنین مکروه است تنها گذاردن
چهارم جمیع آنچه مذکور شد و آنچه خواهد آمد از احکام میت چه
واجب و چه سنت تخصیص بولی ندارد بلکه واجبات یا سنتات بر
هر کسیکه مطلع شود و چون یکنفر بجا آورد از دیگران ساقط میشود
تا آنکه علم هم رسد که دیگری کرده اگر چه بواسطه قرائن باشد و ظن آن
کافی نیست و هم چنین محتاج باذن ولی نیست بلی بهتر است که ولی یا کسیرا
که او اذن دهد مباشر آن شود   اخر که بهتر آن است غسل را
مباشر کرده **فصل دوم** در آداب برداشتن میت بدانکه سنت موکد است



که موعظان در برداشتن جنازه حاضر شوند و تشییع جنازه کنند افضل
آنست که آنکه تشییع میکند پیاده باشد و تا نماز بر آن نکنند مراجعت نکند
و بهتر آنست که تا دفن کردن همراهی کند و در وقت تشییع جنازه از عقب آن
راه رود یا یکی از دو طرفان و در پیش جنازه رفتن مکروه است و باید
تفکر در عاقبت خود کند و بخشوع باشد و پند گیرد و سنت است که جنازه را
چهار مرد بردارند که هر یک یک گوشه آنرا بگیرند و بهتر آنست که هر یک از
چهار نفر هر جای را بگیرد تا هر کدام چهار طرف را بدوش گرفته باشد تا تربیع
بعمل آید و همین تربیع مستحب بعمل می آید و افضل در طریقه تربیع
آنست که ابتدا شود به پیش رو از جانب راست جنازه یعنی جایی که دست
راست میت برازای است برا روی دست چپ کسی است که از عقب جنازه راه
میرود و آن طرف را بدوش راست خود بگیرد بعد از آن بیاید بجانب
عقب جنازه و پای راست جنازه را بدوش راست بگیرد و بعد از آن
پای چپ را بدوش چپ بگیرد و بعد از آن دست راست را بدوش چپ
گیرد و ختم کند و سنت است که جنازه را بتعجیل برند و مکروه است
برگشتن کسیکه تشییع جنازه میکند پیش از دفن مگر آنکه ولی میت او را
اذن برگشتن دهد و خندیدن و بیرون آمدن زنان با جنازه و
همراهی کردن ایشان **فصل سیم** در غسل میت و در آن چند مسئله است
مسئله اول هم چنانکه مذکور شد بهتر آنست که مباشر غسل میت ولی او
یعنی کسیکه اولی بمیراث است بود یا کسیکه از جانب او ماذون باشد
و لیکن این لازم نیست و شوهر اولی است بزن خود از جمیع خویشان او

مسئله دویم واجب است که مرد را مرد غسل دهد و زن را زن مگر در
چند موضع که تجویز شده که هر یک از مرد و زن دیگری را غسل دهد
اول زن و شوهر خواه زن دائمی باشد یا متعه دخول با او واقع شده باشد
یا نه و هم چنین است کنیز و آقا که هر یک میتوانند دیگری را غسل دهند خواه
در حالت اختیار باشد یا اضطرار ولیکن ظاهر آنست که باید از عقب جامه
باشد و نتوانند هیچیک دیگری را برهنه غسل دهند **دویم** کسانیکه با یکدیگر
محرم باشند خواه بواسطه خویشی نسبی باشد یا سببی یا بجهت شیر خوردن
که هر زنی محرمی میتواند مرد را اگر با او محرم است غسل دهد و هر مردی
میتواند زنی را اگر با او محرم است غسل دهد خواه در حالت اختیار باشد
یعنی مسلم هم رسد یا نه و باید غسل دادن هر یک نیز از عقب جامه باشد نه
برهنه **سیم** پسر بچه کمتر از سه سال باشد چه میتواند زن او را غسل دهد
و دختر بچه کمتر از سه سال باشد و مرد میتواند او را غسل دهد اگر چه در حالت
اختیار باشد و برهنه باشد **مسئله سیم** هرگاه کسی فوت شود و محرمی
نباشد و مسلم او هم نباشد یعنی اگر زن باشد زنی نباشد و اگر مرد
باشد مردی نباشد که او را غسل دهد اگر مسلمی از اهل ذمه حاضر باشد
باید غسل کند و او را غسل دهد و اگر آن نیز نباشد غسل از میت ساقط می
شود و سنت است که همین مواضعیکه در وضو شسته میشود و مسح میشود
شسته شود **مسئله چهارم** باید غسل دهنده بالغ باشد پس غسل دادن غیر
بالغ اگرچه ممیز باشد صحیح نیست **مسئله پنجم** واجب است غسل دادن
هر مسلمانی اگرچه شیعه اثنی عشری نباشد و هم واجب است غسل دادن

هر مسلمانی اگرچه شیعه اثنی عشری نباشد و هم واجبست غسل دادن
اطفال مسلمین و دیوانگان ایشان و طفلیکه سقط شود در حالتیکه چهار ماه
او تمام باشد و کفن کردن و دفن کردن سقطی که چهار ماه داشته باشد
نیز واجبست اما اگر چهار ماه نداشته باشد غسل ندارد بلکه باید او را
با خونیکه دارد در کهنه پیچید و خاک کرد و طفلیکه در شکم میت باشد و
ان طفل هم مرده باشد غسل او لازم نیست و غسل دادن مادر کافیست
بلی اگر ان طفل مرده بیرون اید غسل او واجبست خواه مادر او زنده
باشد یا مرده و اگرچه بعد از غسل دادن مادر بیرون اید و اگرچه پاره
پاره باشد **ششم** کسیکه شهید باشد او را غسل نمیدهند و کفن
نمیکنند بلکه با جامهائیکه پوشیده است بر او نماز میکنند و دفن
میکنند و لیکن ظاهر انست که این حکم مخصوص است بشهیدیکه در خدمت
امام معصوم ع یا کسیکه او بخصوص نصب فرموده باشد کشته شود و در
سایر جهادها جاری نیست **هفتم** هرگاه عضوی از میت یافت شود اگر
استخوان داشته باشد یا همه استخوانها باشد اگرچه هیچ گوشت نداشته باشد
واجبست غسل دادن ان و دفن کردن و کفن کردن واجب نیست مگر انکه
عضوی باشد که متصل بسینه باشد که در خصوص علاوه بر غسل باید او را
کفن هم نمود و اگر قطعه از زنده جدا شود اگر در ان سینه باشد غسل ان
واجبست والا واجب نیست و احتیاط انست که اگر استخوان داشته باشد
غسل دهند **هشتم** جایز نیست غسل دادن کافر خواه حربی باشد یا ذمی
یا انکار ضروری دین را کرده باشد و همچنین جایز نیست کفن کردن و

نماز کردن بر ان و دفن کردن ان و اگر میتی را ندانند مسلمانست یا کافر ولی
اگر انرا در ولایت مسلمین یافته باشند غسل میدهند و کفن میکنند و نماز
بر ان میکذارند و اگر در ولایت کفار انرا یافته باشند بعضی گفته اند حکم کافر دارد
و ظاهر انست که ان نیز حکم انرا دارد که در ولایت مسلمین یافته باشند و اگر مردگان
مسلمین و کفار بیکدیگر مخلوط شوند و مشتبه شوند باید همه را غسل دهند **نهم**
کسیکه بر ان رجم یا قصاص تعلق گیرد جایز است که پیش از کشته شدن یک غسل
کند و سه غسل بسدر و کافور و اب خالص احوط است و حنوط نماید و کفن
بپوشد و بعد از کشته شدن دیگر غسل بر او واجب نیست بشرطیکه بادم کشند
او را یا قصاص بر سایر کشتنها و جایز است که غسل او تاخیر افتد تا بعد از کفن
دهم بدانکه واجبست در غسل میت که ابتدا هر نجاستی را که پیش از
غسل عارض بدن میت شده ازاله کنند و بشویند و همچنین در هر یک
از سه غسل میت هر نجاستی که پیش از ان غسل عارض شده باید شست و بعد از
متوجه ان غسل شد اما نجاستیکه در اثناء هر غسلی عارض میشود صحت ان غسل
موقوف بر ازاله ان نیست بلکه اما ان غسل از برای ان غسل و ازاله ان
نجاست کافی نیست خصوصا نجاساتی که غالب انست که حاصل میشود مثل
نجاستیکه از دست غسل دهنده یا جامه میت بر بدن او سرایت میکند
یازدهم واجبست در غسل میت نیت قربت کردن باین نحو که در
دل بگذراند که این میت را غسل میدهم واجب قربة الی الله یعنی از
برای خدا و باید غسل دادن او هم بمحض قربت و اطاعت خدا باشد و اگر
مزد گرفتن یا چیزی دیگر باعث متوجه شدن غسل باشد چنانکه در کفنا

از ولایات متعارفست از غسل فاسد و مصورست است و میت بیچاره بی
غسل دفن خواهد شد و در این صورت در امثال این ولایات دین داری
اگر مطلع بر موت کسی شود چون وثوق وجوب غسل دادن از او ساقط
میشود که علم هم رساند که دیگری غسل صحیح داده تغسیل دادن غسالها
از او ساقط نمیشود و باید چون مطلع بر موت کسی شود از برده بازن
بقدر قوه سعی در غسل صحیح او بکند و از برای هر سه غسل یک نیت کافی
است و اگر از برای هر یک نیت جدا کند بد نیست و اگر غسل دهنده
یکنفر باشد همان نیت بکند و اگر متعدد باشند و هر دو اب ریختن
و گردانیدن میت شریک باشند باید همه نیت کنند و اگر یکی اب بریزد
و دیگری میت را بگرداند پس اگر از ریختن او لیکن اب بهمه اعضای میت
برسد نیت کردن او کافیست و اگر رسیدن اب بهمه اعضا بعمل هر دو
باشد باید هر دو نیت کنند و اگر یکی اب بریزد و دیگری دست غالب بجهت
شستن همه اعضا از عمل او حاصل شود باید او نیت کند دوازدهم
واجبات که میت را سه غسل بدهند اول باب سدر باین نحو که سدر را
بکوبند یا بخیسانند و داخل اب کنند و غسل دهند دویم باب کافور سیم
باب خالص و این ترتیب واجبست و باید در هر یک از این سه غسل ترتیب
میان اعضای میت را مراعات نمود پس اول سر و گردن او را شست
و بعد از ان طرف راست و بعد از ان طرف چپ و در شستن هر عضوی
قدری از عضو مجاور از از باب مقدمه بشوید و سدر و کافور در
غسل قدر و وزن معینی ندارند بلکه باید انقدر باشد که اب را از

اب سدر یا کافور توان گفت و اب از مطلق بیرون نرود و مساوی سدر و کافور
کافی نیست تا بقدری باشد که اب سدر و کافور توان گفت شود و در غسل اب
خالص شرط نیست که از سدر و کافور خالی باشد اما خالی بودن از چیزهای
دیگر لازم نیست مگر اینکه چیزی باشد که اب را مضاف کند که خالی بودن از ان
واجبست سیزدهم واجبات که اب غسل پاک باشد و غصبی نباشد
و اب مطلق باشد و مکان غسل مباح باشد و غصبی نباشد و هم چنین سدر
و کافور و سایر الاتیکه با ان غسل میدهند چهاردهم واجبات که در وقت
غسل عورت میت پوشانیده شود اگر چه غسل دهنده محرم باشد یا مثل
میت باشد یا میت طفل باشد که سه ساله باشد یا بیشتر و واجبست که
غسل دهنده در وقت شستن عورت لفافه بدست خود بپیچد پانزدهم
هرگاه سدر و کافور یافت نشود یکبار غسل دادن باب خالص کافیست
و سه مرتبه لازم نیست بنابر اقوی و اگر یک کدام یافت نشود در غسل باید
یکی با آنکه یافت میشود و دیگری باب خالص و اگر بعد از دفن یافت شود
اعاده واجب نیست و اگر بعد از غسل و پیش از دفن واحتیاط در اعادهاست
و اگر اب یافت نشود یا پاک نباشد یا نتوان میت را غسل داد باب اگر به
جهت ترس از هم ریختن او باشد باید او را یک تیمم بعوض سه غسل داد
و اگر اب بجهت یک غسل یافت شود غسل سدر را مقدم میدارند و اگر بجهت
دو غسل یافت شود سدر و کافور را مقدم میدارند شانزدهم اگر میت
جنب باشد یا حایض باشد یا صاحب نفاس باشد غسل میت کفایت
همه را میکند و غسل دیگر واجب نیست و دو نیت که سایر غسلهاست

باشد **هفدهم** هرگاه کسی در احرام باشد و بمیرد غسل کافور از او ساقط
است و بدو غسل دیگر اکتفا میشود **هیجدهم** هرگاه نجاستی از میت بیرون
اید در اثناء غسل یا بعد از غسل و پیش از لحد گذاردن باید ازاله شود و هم
چنین اگر بعد از گذاردن در لحد بیرون اید و ممکن باشد شستن و در
هر صورت غسل صحیح است **نوزدهم** سنتهاست در غسل میت که میت را بر
روی چیزی مرتفع نهاده باشند که جانب پاهایش سراشیب باشد و او را
بنحوی نهاده باشند که کف پاهایش رو بقبله باشد و در زیر سقفی او را غسل
دهند و بغیر از عورتش سایر اعضایش برهنه باشد و عورتش را
پیراهن او پوشانند باین نحو که پیراهن را از بالا و پایین بر عورتش جمع
کنند و بعد از غسل از انکشافه از زیر پا بکنند و ابتدا انگشتان
و مفاصل او را نرم کنند پس دو دست میت را از سر انگشتان تا نصف ذراع
سه مرتبه باب سدر بشویند پس عورتین او را سه مرتبه باب اشنان بشویند
اگرچه علم بنجاست ان نباشد پس او را وضو دهند بابی که در ان سدر
باشد و سر او را بکف سدر پیش از غسل بشویند و پیش از غسل کافور
نیز دستها و عورتین او را بنحو مذکور از اب کافور بشویند و در غسل
باب خالص نیز بنحو مذکور از اب خالص بشویند و در وقت شستن
هر یک از دو طرف قدری از سر را با ان طرف بشویند و هر یک از سر
و هر دو جانب را در هر غسلی سه بار بشویند و پیش از دو غسل اول بملایمت
دست بشکم میت کشد مگر اینکه زن ابستن باشد و بقیه داخل بر میت
کند و هم چنین قبل او و بقیه بر دعاهایی بگذارد و بعد از فراغ

از غسل

از غسل او را بجامه خشک کند و غسل دهنده در حین غسل در طرف راست
میت بایستد و بعد از هر یک از غسل سدر و غسل کافور دستها را بجهت او
تا مرفق بشوید و دعا بکرو ارد شده بخواند **بیستم** مکروه است که غسل
دهنده میت را میان دو پای خود بگیرد و او را بنشاند و ناخن او را
بگیرد اگرچه بلند باشد و موی او را اصلاح کند یا بکند یا تراشد
و زیر ناخنهای او را از چرک خلال پاک کند و ابی که با اتش گرم شده
باشد او را غسل دهد مگر اینکه شدت سرما باشد و حرام است که میت را
ختنه کنند اگر ختنه نکرده باشد **فصل چهارم** در کفن کردن میت است و در ان
چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه بعد از فارغ شدن از غسل میت واجب است
که او را کفن کنند و قدر واجب از کفن سه قطعه است و حق ان است که ان
سه قطعه جامه سرتاسری است که همه بدن را بپوشاند یا دو سرتاسری و یک
پیراهنی که تقریبا تا نصف ساق برسد و مخیرات میان هر یک از دو نوع
و از برای میت مرد دو پارچه دیگر سنت است یکی عمامه که بر سر او
بپیچند دویم ران پیچ و افضل ان است که عرض ان یک وجب و نیم و طول ان
سه ذرع و نیم باشد و از برای میت زن سه پارچه مستحب است یکی
مقنعه که بجای عمامه مرد است دویم ران پیچ سیم پستان بند و ان
کرباس پهنی است که بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد و دو
طرف ان را بر پشتش گره زنند و کیفیت کفن کردن ان است که ابتدا ران
پیچ کنند و بعد از ان پنبه بسیاری بر عورتین میت گذارند و سر ان
کرباس را تنگ کنند بعد دیگر دو جانب سوق را بر کمر میت ثابت

پس بطریق کره ببندند ان دو طرف شق را بر کمر میت ببندند پس سر دیکر ان که باقی
از عقب از میان دو پای او بیرون اورند و از زیر انچه بر کمر وی بسته
شده بیرون کنند و محکم کنند که عورت و نجاست را اکر بر ان کذاشته اند
فرو کیرد و پاها را بهم اورند و انها را بان کرباس بیکدیکر ببندند و به
بپیچند تا هر جا منتهی شود پس سر انرا در انچه پیچیده اند فرو برند پس
پیراهن را در او بپوشانند پس او را بیک لفافه بپیچند پس او را بلفافه دویم
بپیچند بعد از ان میان عمامه را بر سر او بپیچند و از برای دو طرف او
تحت الحنک قرار دهند و دو طرف انرا از زیر حنک بیرون اورند و بالای
از بر سینه او افکنند طرف راست بر چپ و چپ را بر راست مسئله دویم
واجبات انکه کسیکه کفن میکند نیت کند و واجبات کفن خواه از مرد یا
از زن حریر محض نباشد بلکه ممزوج بابریشم هم نباشد مکر انکه ابریشم
ان کمتر از غیر ابریشم باشد و باید غصبی نباشد و نجس نباشد و اکر
یکی از اینها کفن کرده شود کفن کردن او باطلست و مستحبات کفن از
ریسمان پنبه خالص باشد و سفید و تازه و خوش قماش و پر قیمت باشد
و سنت است که از جمله کفن جامه باشد که خود میت در حال حیات در ان
نماز میکرده و ریسمانیکه بان کفن را میدوزند از نخ کفن باشد و در
لفافه کفن بنویسند که فلان ابن فلان یشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و هم چنین نبوت پیغمبر و امامت هر یک از ائمه اثنا عشر را
بنویسند و نوشتن جوشن کبیر نیز سنت است اما نوشتن قران بان دلیل
ندارد و سنت است که انچه مینویسند بتربت مبارکه حضرت امام حسین ع

بنویسند

بنویسند و اکر حاضر نباشد باب و هر خاکی دیکر که باشد و نیز سنت است
که غسل دهنده پیش از کفن کردن دو دست خود را تا مرفق سه بار بشوید
و از برای کفن کردن غسل کند و مکروه است کفن کردن بپارچه که
سیاه باشد بلکه در هر پارچه رنکین و در کتان و تر کردن ریسمانی
که کفن را بان می دوزند از اب دهن و استین از برای کفن قرار
دادن مکر پیراهنی باشد که پوشیده باشد و نوشتن چیزی بسیاهی
در ان و بریدن از اب اهن مسئله سیم کفن واجب میت را و سدر
و کافور را از مال او بر میدارند مقدم بر قرض و وصیت و اما قدر
مستحب ان با وجود وصیت از ثلث مال اخراج میشود و بدون وصیت
برداشتن ان از ترکه موقوف بر اذن وارثان همه و ورثه بعد از قرض
و اکر بعضی از ورثه صغیر باشند پارچه های مستحب را بقدر الحصه
از سهم ان نمیتوان محسوب داشت بلکه قدر واجب را هم باید پارچه
بسیار پستی اکتفا کرد و اکر میت ترکه نداشته باشد باید از وجه زکوة
او را کفن کرد و اکر زکوة یافت نشود ظاهر انست که بر مسلمین واجب باشد
کفن کردن او و اکر بغیر از پارچه حریر یا غصبی یافت نشود برهنه او را
دفن میکنند اما اکر بغیر از پارچه نجس هم نرسد در ان نجس باید او را
کفن نمود و دو میت را نمیتوان در یک کفن کفن نمود و کفن واجب زن
بر شوهر است اکر چیزی داشته باشد خواه زن دایمی باشد یا متعه
مسئله چهارم اکر از میت چیزی جدا شود مثل مو یا ناخن یا قطعه کوشتی
یا غیر اینها واجبست که انرا در کفن او بکذارند و شستن و غسل دادن

ان واجب نیست واکر بعد از کفن کردن نجاستی از میت بیرون اید و
کفن را نجس کند پس اکر هنوز میت را بقبر نکذاشته باشند باید ازالت
واکر بعد از قبر کذاشتن باشد باید از مقراض کرد اکرچه توان شست
مسئله پنجم کفن کردن کسیکه در احرام باشد بعینه مثل کفن کردن دیکران
است حتی در پوشانیدن سر و رو مسئله ششم سنت مؤکدات با
هر میتی اکرچه طفل یا دیوانه باشد یا مثل دو چوب تازه سبز بکذارند از چوب
درخت خرما واکر نباشد از چوب سدر واکر نباشد از چوب بید واکر
یافت نشود از هر درخت تری و باید تر باشد و از درخت تازه ببرند
و چوب خشک هرچند از خرما یا از کن مزرعه باشد فایده ندارد و افضل
انست که بقدر استخوان ذراع باشد و بلندتر و کوتاه‌تر هم جایز است
و سنت است که یکی از طرف راست کذارند میان پیراهن و پوست بدن و دیکری را
بر طرف چپ میان پیراهن و لفافه کذارند بنحویکه سرهایش نزدیک
چنبر کردن باشد واکر فراموش شود یا جای تقیه باشد هر نوع ممکن
باشد باید کذاشت اکرچه میان قبر باشد و سنت است بر هر یک از ان
دو چوب نوشته شود که فلان شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
وان علیا والحسن والحسین تا اخر ائمه اثنی عشر اولیاء الله و خلفاء رسوله
مسئله هفتم سنت است که هر کسیکه در حال حیات خود صحیفه مهیا
کند و جماعتی از مؤمنین را حاضر کند و در حضور ایشان بکوید بسم الله
الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده
ورسوله وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة اتیة لا ریب فیها

وان

وان الله یبعث من فی القبور تا دعائیکه در حاشیه از کتاب ثبت است
در ان صحیفه بنویسد پس رو بان جماعت کند و بکوید ای فلان و فلان که اسم
شما در این صحیفه است این شهادت را از برای من ثبت کنید و نزد خود نامه ثبت
کنید مرا بان شهادت و دست در حوض کوثر ان صحیفه را بر محمد و سر از مهر
کند و مهر خود را و مهر شهود را بران بزنند و چون بمیرد همان صحیفه را در میان
ذات میت با چوبها بکذارند و اما انچه حال متعارفست که بعد از مردن
صحیفه درست میکند و جهل نفر شهادت خود را در ان مینویسند حدیثی
ندارد و فقیهی نکفته بلی مستحبست که چهل مرد بعد از مردن او شهادت
بدهند باین نحو که بکویند انا لا نعلم منه الا خیرا یعنی ما بغیر از خوبی از او
نمیدانیم اما نوشتن این شهادت دلیلی ندارد فصل پنجم در بیان
حنوط کردن میت وان واجبست از برای میتی که در احرام نباشد
پیش از کفن کردن یا بعد از ان و کیفیت ان باین نحو است که بر جزوی
از هفت موضع سجده قدری کافور بمالند اکرچه اندکی باشد و همین
قدر واجبست و سنت است که قدری سر بینی و سینه و دستها و سر
کردن و در زیر کف پاها و جمیع مفاصل نیز بمالند و بهتر انست که کافور
حنوط یک درهم که نصف مثقال صیرفی و ربع عشر است کمتر نباشد
و از ان بهتر یک مثقال شرعیست و از ان افضل یک مثقال و نیم است
و از ان اکمل چهار درهم است و از ان نیکوتر چهار مثقال شرعی است
و از ان افضل سیزده درهم و نیم است و این سوای کافور غسل است
و در حق کسیکه وصیت نکرده باشد و وارث اجازه نکند با اهل اجازه

دعائیکه در حاشیه است
لبیک اللهم لبیک الرحمن الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم محمد النبی المهدی
فی هذا الکتاب ان اخذ عهد فلان و اشهد ان محمدا ... و اشهد
فلان بن فلان اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
وان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق
یونس ان کان من المرسلین و الانبیاء و الرسل علیهم السلام
و ان علیا ولی الله و الائمة من ولده ... و الحسن و الحسین
و ان ... و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم
علیهم السلام و ان الجنة حق و النار حق
و ان الساعة اتیة لا ریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور و ان محمدا رسول الله ...
جاء بالحق و ان علیا ولی الله و الخلیفة من بعد
رسول الله ... فی امته مؤدیا
لامر ربه تبارک و تعالی و ان
فاطمة بنت رسول الله و ابنیها
الحسن و الحسین ابنا رسول الله
سبطاه و اماما الهدی و قائد
الرحمة و ان علیا و محمد
جعفر و موسی و علیا و محمد
و علیا و حسنا و الحجة
ائمة و قادة و دعاة الی الله
تبارک و تعالی و حجة علی عباده

نباشد باید بقدر اقل که مسمای کافور باشد اکتفا نمود و سنت است که
کافور را در کف دست نرم سازند و ابتدا به پیشانی کنند و اضافه کافور
که از حنوط کردن مواضع مذکوره زاید باشد بر سینه میت بریزند **فصل ششم**
در احکام متعلق بدفن میت است و در آن چند مسئلات **مسئله اول** واجبست
که دفن شود میت در گودالی که در زمین کنده شود و اگرچه بنحو سردابی
باشد و وسعت آن بقدری باشد که جسد میت را توان در آن رو بقبله
خوابانید و عمق آن بقدری باشد که بوی بدن آن بمردم نرسد و جسد او
از درندگان ایمن باشد و جایز نیست بدون ضرورتی از اد در بنائی که
بر روی زمین باشد بگذارند اگرچه در تابوت یا صندوق نهند اما
جایز است در تابوتی گذاردن و در زیر زمین نهادن و واجب است که
زمین قبر زمینی باشد که تصرف در آن جایز باشد و در غیر چنین زمینی
نمیتوان دفن کرد مثل زمین غصبی یا وقفی یا قبر دیگر که نبش آن حرام
باشد یا ملک خود میت که وارث اجازه نکند و سنت است که عمق قبر بقدر
قامت معتدلی باشد یا تا چنبر گردن و همچنین سنت است که در طرف قبله
قبر لحدی از برای آن قرار دهند که عمق آن بقدری باشد که کسی تواند
در آن نشست و عرض و طول آن انقدر باشد که میت را توان در آن رو
بقبله خوابانید و بعد از آنکه میت را در لحد گذارند بخشت خام و گل از آن
محکم کنند بنحوی که خاک داخل آن نشود و در خشت چیدن از ابتدا از سمت
سر کنند و بعد از پر کردن قبر روی آن را پهن کنند و قبر را بقدر چهار انگشت
گشاده یا بهم آورده از زمین بلند کنند و سنگی یا چوبی که نام میت

بر آن باشد در بالای سر او بگذارند و سنگ ریزه بر قبر بریزند **مسئله دوم**
مکروه است فرش کردن قبر بخشت و همچنین مگر بجهت ضرورتی و خاک غیر آن
قبر را داخل آن کردن و جوف قبر را گچ مالیدن و عمارت بر سر قبر ساختن
بجهت قبر و تازه کردن آن بعد از مندرس شدن مگر در قبور پیغمبران و ائمه
و نیکان از اولاد و اتباع ایشان که عمارت بر آنها ساختن و تجدید
کردن جایز بلکه مستحبست و همچنین مکروه است بر روی قبر نشستن و
قبر را در خانه قرار دادن و بهتر است که میت را در جائی دفن کنند که قبرستان
مسلمین باشد خصوصا اگر بعضی از صلحا در آن مدفون باشند و سنت است
که خویشان و اقارب در یک مقبره باشند و کراهت دارد دو میت را در
یک قبر بغیر ضرورتی گذاردن و نقل میت را از ولایتی که فوت شده بولایت
دیگر کردن مگر بعتبات مشرفه معصومه و ائمه معصومین و اولاد و مقربین
ایشان که نقل کردن اموات بانجا مستحبست البته اگرچه بعد از دفن
کردن باشد و وصیت هم نکرده باشد و اگرچه تحویل او لازم ریختن بدن
میت باشد و اگر وصیت کرده باشد واجبست نقل کردن بانجا و اگر با
وصیت در جائی دیگر دفن کنند باید نبش قبر کرد و با موضعی که وصیت کرده
نقل کرد **مسئله سیم** حرام است دفن کفار و اولاد ایشان مگر زن
کافره که از مسلمان حامله باشد در قبرستان مسلمین و دفن کردن مسلمین
در قبرستان کفار و همچنین حرام است نبش قبر مگر آنکه میت خاک
شده باشد یا ضرورتی داعی باشد **مسئله چهارم** واجبست که میت را
در قبر بر جانب راست رو بقبله خوابانند مگر آنکه قبله مشتبه باشد یا

نتوان میت را رو بقبله کرد انید و سنت است که چون جنازه نزدیک قبر رسد
اگر مرد باشد اورا نزد پای قبر گذارند بنحوی که سر میت بطرف پای قبر باشد
و اگر زن باشد اورا در برابر قبله گذارند از عرض و چون میت را گذارند
اندکی صبر کنند پس مرد را سر او را پیش کنند و از طرف پاها او را سرازیر
داخل کنند و زن را از سمت قبله قبر بعرض یکمرتبه داخل کنند و یکی از محارم
زن بقبر او رود و او را بقبر گذارد و سنت است آنکه داخل قبر میشود با وضو
باشد و سر و پای او برهنه باشد و بندهای کفن را بگشاید و دعاهائیکه وارد
شده بخواند و چون میت را بقبر گذارد و گرههای کفن را از جانب پا و سر
بگشاید و روی میت را باز کند و طرف راست او را بر خاک گذارد و زیر
سر او را از خاک بلند کند و کلوخی بر پشتش گذارد که برپشت نیفتد
و قدری از تربت مطهره حضرت امام حسین را با او بگذارد و در وقت
دفن کردن زن روی قبر را بجامه یا چیزی بپوشانند و ولی میت بعد از
استعاذه و صلوات سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی
در قبر بخواند و چون روی او را بخاک گذارد و پیش از پوشیدن لحد
ولی یا کسیکه از او ماذون باشد دهان خود را نزدیک گوش میت نهد
و دست چپ خود را بر دوش راست میت گذارد و دست راست خود را
بزیر دوش راست او گذارد و او را حرکت دهد و تلقین کند بعقاید
حقه و بهتر آنست که آنچه در روایات وارد شده بخواند و از آن بهتر
آنکه علاوه بر آن بزبانی که میت دانست نیز تلقین کند پس آنکه داخل
قبر شده از طرف پای قبر بیرون رود مسئله پنجم سنت است که بعد از

دفن حاضران که هستند غیر از ذوی الارحام سه مرتبه به پشت کف دست
با هم خاک بر قبر بریزند و دعائیکه وارد شده بخوانند و بعد از تسویه
قبر آب بر قبر بریزند باین طریق که آب ریزنده رو بقبله باشد و از سمت
سر قبر متصلا آب بریزد و دور زند تا باز بجانب سر آید و باقیمانده آب را بر
میان قبر بریزد و بعد از آن حضار رو بقبله بنشینند و دست خود را با
انگشتان گشاده بر قبر بگذارند بنوعیکه اثر انگشتان در قبر ظاهر شود
و دعائیکه رسیده بخوانند پس ولی میت یا کسیکه از جانب او ماذون
باشد دهان خود را مقابل سر میت گذارد بعد از آنکه مردم مراجعت کرده
باشند بصدای بلند میت را اگرچه غیر مکلف باشد تلقین
کند بنحویکه وارد شده مسئله ششم سنت است که از برای مسلمانان
که اهل مصیبت را که شیعه اثنی عشری باشد تعزیت کنند و ایشانرا
تسلی دهند و اقل تعزیه آنست که بروند صاحب مصیبت را ببینند و تعزیه
کردن غیر شیعه حرام است و مستحب است که تا سه روز دیگران خصوصا همسا
یگان برای صاحبان عزا طعام بفرستند و مکروه است چیزی خوردن
در نزد اهل مصیبت اگرچه از اضر باشد که دیگران آورده اند مگر در صورتیکه
از آن چاره نباشد مسئله هفتم هرگاه طفلی در شکم بمیرد و مادر آن
زنده باشد پس اگر ساقط کردن درست ممکن باشد باید چنان کرد و اگر
ساقط ممکن نباشد و بیرون آوردن آن درست ممکن باشد باید چنان کند
و اگر آن نیز ممکن نباشد طفل را پاره پاره باید کرد و بیرون آورد و اگر زن
حامله بمیرد و فرزند در شکم او زنده باشد پس اگر بدون شکافتن

شکم بیرون آوردن طفل ممکن باشد باید بیرون آورد و اگر طرف چپ شکم او را
باید شکافت و طفل را بیرون آورد و بعد از آن سنت است که موضع شکاف را
بدوزند و اگر معلوم نباشد که آیا طفل زنده است یا مرده باز شکافتن شکم و بیرون
آوردن طفل واجبست **مسئله هشتم** اگر سر کسی از بدن جدا شده باشد
در هر غسلی اول سر را میشویند و بعد از آن بدن را بر پنبه بالای گردن
میگذارند و سر را بر روی گردن می نهند و در میان کفن میگذارند و در
دفن سر را با بدن میگیرند و در لحد می نهند و روی را بجانب قبله میکنند
مسئله نهم سنت است از برای مردان و زنان زیارت قبور مومنین خصوصا
پدر و مادر و خویشان در هر وقت و در عصر روز پنجشنبه تاکید دارد
بیشتر است و کسیکه بزیارت قبور میرود اگر قبر مخصوصی را زیارت کند سنت است
هفت مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند و اگر بر آن زیاده کند حمد و
معوذتین و توحید را هر یک سه مرتبه و آیة الکرسی بسیار بهتر است
سنت است که در آنوقت رو بقبله بنشیند و دست بر روی قبر گذارد
و اگر اهل قبور را زیارت کند عموما یازده مرتبه سوره مبارکه قل هو الله
را بخواند یا آیة الکرسی یا یکی از دعاهائیکه در زیارت قبور مومنین
وارد شده یا همه آنها را **مقصد نهم** در غسلهای سنتی و آنها
بسیارند و افضل غسلهای سنتی غسل جمعه است و اول وقتش از طلوع صبح
روز جمعه است و آخر وقتش ظهر همان روز است و هر چه بظهر نزدیکتر
میشود فضیلتش بیشتر است و کسیکه ترسد روز جمعه آب بدستش نیاید
جایز است روز پنجشنبه بنیت تقدیم غسل جمعه را بکند و اگر کرد و روز جمعه

آب

آب بهم رسید دوباره سنت نیست غسل جمعه کردن و کسیکه در روز جمعه
غسل نکند اگر چه عمدا باشد سنت است که تا آخر روز شنبه آنرا قضا کند
بلکه احتمال میرود که بعد از آن هم تواند قضا کند و کسیکه غسل دیگر در
روز جمعه بکند مثل غسل جنابت یا حیض کفایت از غسل جمعه او می کند و
سایر اغسال مستحبه در کتابهای ادعیه مذکورست و من همه آنها را در
کتاب مستند الشیعه و هدایة الشیعه ذکر کرده ام **مقصد دهم**
در تیمم و احکام آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان اموریکه
سبب جواز تیمم میشود و آن چند امر است **اول** یافت نشدن آب و
بیان آن این است که اگر کسی در جائی آب نداشته باشد و علم هم نداشته
باشد که تا وقت نماز باقی است آب بدست او می آید اگر چه تفحص هم بکند
در آنوقت تیمم باید بکند و طلب آب کردن ضرور نیست و اگر آب نداشته
باشد اما بداند که در فلان موضع آب هست که تا وقت باقیست بآن میرسد
باید برود آب را تحصیل کند اگر چه تا بآن آب مسافت بسیار باشد مگر اینکه
ترس داشته باشد یا باعث مشقت بسیار باشد و اگر آب نداشته
باشد و یقین هم در جائی نداشته باشد اما احتمال بدهد که اگر تفحص
کند آب بدست او بیاید در اینصورت واجبست که در طلب آب برآید و بقدر
یک تیر پرتاب در زمین ناهموار و بقدر دو تیر پرتاب در زمین هموار
آب را طلب کند از جمیع اطراف بشرط عدم ترس لکن اگر آب یافت شد
فبها و الا تیمم میکند و اگر نتواند خود طلب آب برود کسی را نایب میکند
و اگر طلب نکرده تیمم کند و نماز کند نماز او باطل است مگر اینکه وقت

در احکام تیمم

تنگ باشد که فرصت تفحص نداشته باشد واگر تواند در بعضی از اطراف
تفحص کند و در بعضی دیگر نتواند بجهة تنگی وقت یا ترس یا عذری دیگر
باید در ان اطراف که میتواند تفحص کند و بدون ان تیمم جایز نیست واگر
کسی آب داشته وعمدا ان را تلف کند یا بآب برسد وعمدا وضو نسازد
یا غسل نکند اگرچه بداند که در وقت ضرورت اب نخواهد یافت باید در
وقت احتیاج تیمم کند و تیمم او صحیح است اگرچه در صورت عمد و
علم بر نیافتن آب معصیت کرده خواهد بود اگر قدری اب داشته باشد
اما انقدر نباشد که کفایت وضو یا غسل را بکند مثل اینست که هیچ نداشته
باشد واگر وضو وغسل هر دو بر کسی لازم باشد وقدری اب داشته
باشد اگر انقدر باشد که وضو بسازد و بس باید البته وضو بسازد
وبعوض غسل تیمم کند واگر انقدر باشد که غسل کند مخیرست میان وضو
ساختن وغسل کردن واگر از برای هیچکدام نباشد یک تیمم کند بدل
هر دو ودو تیمم واجب نیست دویم دور بودن اب بقدری که اگر سعی
برداشتن ان برود وقت نماز خارج شود وبقدر یک رکعت از وقت را
درنیابد خواه عمدا تحصیل اب را تا ان وقت تاخیر انداخته باشد یا مضطر
باشد اما هرگاه اب موجود باشد ولیکن وقت انقدر وسعت نداشته
باشد که از ان وضو یا غسل بگیرد در اینصورت تیمم جایز نیست بلکه واجبست
وضو یا غسل را بجا اورد ونماز را قضا کند پس اگر کسی وقتی از خواب
بیدار شود که اگر غسل کند افتاب طلوع کند تیمم نمیتواند کرد بنابر اقوی
بلکه باید غسل کند ونماز را قضا کند مگر اینکه ترس آب منافی باشد

که اگر انجا برود بجهة دوری راه افتاب طالع شود سیم نتوانستن برداشتن
آب اگرچه موجود نزدیک باشد بجهة اینکه زمین گیر باشد ونتواند خود را
بنزد اب برساند یا اب در چاه باشد ودلو وریسمانی نداشته باشد یا آب
صاحبی داشته باشد وان را نفروشد یا بفروشد وبقیمتی که قدرت بران نداشته
باشد یا قدرت داشته باشد ولیکن اگر ان را بدهد بهلاکت برسد یا بفقر
ومسکنت گرفتار شود اما اگر بقیمتی بفروشد که دادن قیمت باعث هلاکت
او نشود وموجب فقر واحتیاج نگردد باید بدهد وانرا بخرد اگرچه اضعاف
قیمت ان باشد بلکه اگرچه زیاده از هزار مثقال طلا باشد واگر کسی اب را
باو ببخشد واجبست قبول کند وهم چنین قیمت انرا بنابر اقوی واگر بداند
که کسی اب دارد واحتمال بدهد که ببخشد واجبست که از او طلب کند
چهارم ترس داشتن از تحصیل آب وطلب ان رفتن خواه خوف
هلاکت یا مجروح شدن یا مضروب شدن یا بر طرف شدن مالی که باعث
ضرر باشد یا عرض از خود یا غیر خود اگرچه خوف او بجهة جبن وبی پائی
باشد که داشته باشد پنجم خوف داشتن از استعمال آب که اگر ان را
استعمال کند خوف داشته باشد که مرضی حاصل شود یا جراحتی که
دارد شدید یا زیاد شود یا دیرتر خوب شود یا علاجش مشکل شود
خواه یقین داشته باشد یا مظنه انها را خلاصه اینکه همینکه یقین یا ظن
داشته باشد که بجهة استعمال اب اذیتی باو میرسد که تحمل ان دشوار
باشد باید تیمم کند مگر در یکصورت وان وقتی است که عمدا جنب کرده باشد
یعنی با وجود دانستن تضرر بغسل کردن مع ذلک جنب شود در اینصورت

واجبست غسل کند اگر چه خوف ضرر داشته باشد مگر اینکه خوف مردن باشد
که در اینصورت تیمم جایز است و خوف شق و ترکیدن دستها یا زیاد شدن
ترکیدن یا دیر خوب شدن ان هم باعث تیمم میشود ششم مشقت شدید
در استعمال اب اگر چه خوف ضرر نباشد بان معنی که اگر ابرا استعمال کند
الم شدیدی باو برسد از سرمای شدید و شدت یا حرارت خارج از حد
تحمل یا سوزش جراحت و امثال ان هفتم خوف تشنگی مهلک یا تشنگی
که نتوان تحمل نمود بر خود یا مسلم دیگر یا جاری یا نیکه محتاج بان است
یا تلف ان موجب ضرر ان میشود مقدمه در بیان چیزهائیکه
بان تیمم میتوان کرد بدانکه تیمم میتوان نمود بخاک اگر چه تر باشد
بهر رنگی که بوده باشد خواه سفید و خواه زرد و خواه سرخ خواه
اجزاء ان بهم متصل باشد چون زمین سخت یا نه و همچنین جایز است
تیمم بزمین گچ و اهک و زمین شوره و کویر و کلوخ و خشت و ریگ
و غیر از اینها در حالت اختیار جایز نیست پس نمیتوان تیمم کرد بنمک
و خاکستر و سفال و اجر و معدنیات و گل و اگر خاک یافت نشود
و توان جامه را افشاند و از غبار ان خاکی جمع نمود و تیمم کرد
که چنان شود و همچنین اگر توان گل را خشک کرد و بان تیمم کرد باید
کرد و اگر اینها ممکن نشود میتوان تیمم نمود بسنگ اگر چه بی غبار
باشد یا بچیزیکه غبار داشته باشد چون جامه و نمدزین و پالان و فرش
و امثال ان و تکانیدن انها تا غبار پیدا شود لازم نیست و اگر سنگ
و چیز غبار دار نیز یافت نشود بگل باید تیمم کرد و اگر بغیر برف چیزی

یافت نشود و نتوان اب از برف تحصیل نمود میتوان به برف تیمم کرد تا اثر
بر بدن مالید بعوض اب وضو و غسل و باید خاکی که بان تیمم میشود
غصبی نباشد و در مکان غصبی هم نباشد و نجس نباشد و اگر با خاک چیز
دیگر که بان تیمم نمیتوان کرد مخلوط باشد اگر ان چیز در جنب خاک
مستهلک باشد ضرر ندارد و الا تیمم درست نیست و اگر اندکی مثل
کاه یا مو یا دانه گندم یا جو با خاک ممزوج باشد ضرر ندارد و مستحبست
تیمم کردن بجاهای مرتفع از زمین و مکروه است تیمم نمودن بزمین
شوره زار و بریگ فصل ششم در بیان چیزهائیکه تیمم از برای انها
میتوان کرد بدانکه در صورتیکه متعذر باشد استعمال اب تیمم میتوان نمود
از برای هر نمازیکه بوده باشد خواه نماز ادائی یا قضائی از نمازهای
یومیه یا غیر اینها واجبی یا سنتی و سنتی هم خواه نوافل یومیه باشد یا غیر اینها
و همچنین میتوان تیمم کرد از برای هر چیزیکه وضو یا غسل از برای ان
واجبست یعنی هر چیزیکه باید از برای ان وضو ساخت یا غسل کرد
اگر نتوان وضو یا غسل بجا اورد بجهت یکی از عذرهائیکه مذکور شد
باید تیمم کرد و بعد از تیمم ان چیز مباح میشود و همچنین مستحبست
تیمم کردن از برای هر چیزیکه وضو یا غسل از برای ان سنتست وقتیکه
وضو و غسل متعذر باشد خواه غسلهای سنتی چون غسل جمعه و غسل زیارت
و توبه و غیر اینها خواه وضو از برای قران خواندن و داخل شدن
و جمیع انواع وضو و غسل سنتی و در دو موضع است که جایز است تیمم
کردن اگر چه اب باشد و توان استعمال کرد یکی از برای نماز میت

که سنت است که از برای آن تیمم کرده شود و یکی دیگر از برای خوابیدن
در صورتیکه کسی فراموش کرده باشد وضو را تا داخل جامهٔ خواب شود
و بعضی مطلقا تجویز تیمم را کرده اند و اقوی آنست که مخصوص است بصورت
فراموشی وضو **فصل چهارم** در بیان کیفیت تیمم بدانکه در تیمم چند
امر واجب است اول نیت کردن در وقتیکه دستها را بر زمین میزند
باین نحو که تیمم میکنم قربة الی الله و اگر نیت کند که تیمم میکند واجب است
بدل وضو یا غسل قربة الی الله بهتر است **دویم** زدن هر دو کف دست
بر زمین و باید زدن باشد و مجرد گذاشتن کافی نیست و اگر کف دستها
نتوان بر زمین زد پشت دستها را میزند و هر دو دستها را یکبار با هم
بر زمین زند و لازم است که چیزی از خاک یا غبار بدست بچسبد که بآن
مسح کند و یکمرتبه دست بر زمین زدن کافی است خواه تیمم بدل وضو
یا بدل غسل باشد و دو مرتبه زدن سنت است و واجب است که حایلی میان
دست و زمین نباشد مگر حایلی اندکی چون انگشتر و نحو آن که بودن
آنها ضرری ندارد و احتیاط آنست که مثل آن حایل هم نباشد و سنت است
که در وقت دست بر زمین زدن انگشتها از هم جدا باشد و بعد از
دست بر زمین زدن دستها را بتکاند **سیم** مسح کردن تمام پیشانی
ابتدا از رستنگاه مو تا طرف بالای بینی و مسح زیادتر از پیشانی و جانب
و اگر هر دو جبین و ابروها را نیز مسح کند بهتر است و باید مسح کردن
از بکف هر دو دست با هم باشد و همین قدر که بگویند پیشانی را
بهر دو دست مسح کرد کافی است و لازم نیست که بهمه اجزاء هر دو کف

مسح بعمل آید **چهارم** مسح کردن پشت دستها بباطن دستها باین نحو که
ابتدا کند دست راست را بباطن دست چپ مسح کند و بعد از آن پشت دست
چپ را بباطن دست راست و قدر واجب مسح کردن پشت دستها از زند
دست تا سر انگشتان و باید ابتدا از زند دست کند و بسر انگشتان ختم کند
و باید مسح دست راست را مقدم دارد و باید تمام پشت دست مسح شود
بنحویکه عرفا بگویند همه پشت دست را مسح کرد و مسح کردن میان انگشتها
و زیر ناخنها واجب نیست بلکه مسح کردن زیر انگشت یا انگشت زیاد هم وجوب
ندارد اگرچه احتیاط آنست که انگشت زاید غیر انگشتر هم مسح شود و
اگر بعضی از دست کسی قطع شده باشد باقیمانده را باید مسح کند و اگر تمام
دست هم قطع شده باشد مسح از تحت ساقط میشود و اگر کسی یک دست
داشته باشد پشت همان دست را بزمین میمالد **پنجم** ترتیب بنحویکه
مذکور شد یعنی اول دستها را بر زمین زند بعد از آن پیشانی را مسح
کند بعد از آن پشت دست راست را و بعد از آن پشت دست چپ را
ششم آنکه افعال تیمم را خود بجا آورد مگر اینکه خود نتواند بجا
آورد در این وقت جایز است دیگری را نایب کند تا او را تیمم دهد باین
نحو که آن شخص نایب دست منوب عنه را بر زمین زند و او را بر پیشانی
و دستهای آن عاجز بمالد و اگر نتواند دست او را بزند نایب دستهای خود را
بر زمین میزند و مسح پیشانی و دستهای آن شخص را میکند و اگر کسی
هر دو دست را نداشته باشد باید پیشانی خود را بر خاک بمالد **هفتم**
موالات یعنی پی در پی افعال تیمم را بجا آورد که عرفا بگویند آنها را پی در پی

بجا آورد و فاصله و تأخیر میان آنها واقع شد هشتم پاک بودن موضع
مسح یعنی پیشانی و پشت دستها و همچنین کف دستها و این شرط را جمعی از علما
کرده اند و اقوی در نظر حقیر آن است که پاک بودن هیچ یک شرط نیست
و با وجود نجس بودن این مواضع تیمم صحیح است اگرچه نجاست آنها بغبار
تیمم سرایت کند فصل پنجم در سایر احکام تیمم و در آن چند مسئله است
اول پیش از داخل شدن وقت نماز تیمم از برای نماز آن وقت
جایز نیست اگرچه بداند که عذر تا وقت باقی خواهد بود و همچنین بنا
بر اقوی صحیح نیست تیمم بعد از داخل شدن وقت از برای نماز مادامی که
وقت وسعت دارد خواه امید زوال عذر را داشته باشد یا نه بلکه
واجب است تأخیر بیندازد تیمم را تا آخر وقت یعنی تا آنکه احتمال دهد
که اگر دیگر تأخیر بیندازد وقت نماز فوت شود و اگر وقتی هم چنین
دانست یا احتمال داد که وقت تنگ است و تیمم کرد و نماز را بجا آورد
و بعد معلوم شد که باز هم وقت باقیست تیمم و نماز او صحیح است و محتاج
به اعاده نیست و اینکه مذکور شد که باید تیمم و نماز را تأخیر انداخت
تا آخر وقت در صورتیست که در اول وقت تیمم سابق را نداشته باشد
اما اگر داشته باشد اول وقت میتواند نماز کند مثل آنکه در آخر وقت
نماز ظهر و عصر تیمم کرد و نماز را بجا آورد و تیمم را داشت که غروب
آفتاب شد در این صورت میتواند نماز مغرب و عشا را به همان تیمم در
اول وقت بجا آورد و اگر در آخر وقت نمازش تیمم کند و با تیمم باشد
که صبح طالع شود به همان تیمم نماز صبح را در اول وقت میکند اگرچه

منتظر

منتظر داشته باشد که تا آخر وقت عذر او رفع خواهد شد و اما آنکه
مذکور شد از وجوب تأخیر تیمم تا آخر وقت در نمازهای ادائی است
و نمازهایی که وقت مخصوص دارند اما نماز قضائی و نمازهایی که
وقت مخصوص ندارند مثل نماز نذری و نمازهای سنتی غیر از نوافل
یومیه هر وقت که خواهد آنها را بکند میتواند تیمم کند بلکه از برای
آنها تیمم میتواند کرد اگرچه قصد کردن آنها را هم در آن حین نداشته
باشد و هر وقت که از برای یکی از آنها تیمم کند میتواند با آن تیمم
نماز واجبی یومیه را در اول وقت بجا آورد خواه آن نفلی را که به جهت آن
تیمم کرده بجا آورده باشد یا نه و به این سبب رفع میشود آنچه را بعضی
گفته اند که بنا بر وجوب تأخیر تیمم تا آخر وقت عسر و حرج لازم می آید
خصوص در نماز عشا دوم کسیکه از برای او استعمال آب متعذر
باشد جایز است از برای او که خود را جنب کند و همچنین اگر غسل
نتواند بکند اما وضو تواند بگیرد باز میتواند جنب شود سیم کسیکه نه
آب بیابد و نه چیزی که به آن تیمم جایز باشد نماز از او ساقط میشود
و بعد از حصول آب یا خاک باید نماز را قضا کند چهارم اگر کسی
آب نیابد و تیمم کند و پیش از شروع در نماز آب هم رسد تیمم او
شکسته میشود و باید وضو بسازد و نماز کند خواه نماز سنتی باشد یا
واجبی و اگر بعد از نماز آب بیابد اگر به رکوع رکعت اول رفته باشد
باید نماز را تمام کند و نماز او صحیح است و اگر هنوز به رکوع نرفته باشد
که آب یافت شود باید نماز را بر هم زند و وضو بسازد و نماز کند

پنجم اگر کسی تیمم بدل غسل کند و بعد از تیمم حدثی که باعث وضو
میشود از او سر زند دوباره تیمم می کند و تیمم آن بار نیز بدل غسل است
نه وضو ششم هرچه وضو و غسل را میشکند تیمم را نیز میشکند و علاوه
بر آنها هم رسیدن آب و ممکن از استعمال آن تیممی را که بجهت نبودن
آب کرده باشند می شکند و اگر جماعتی هم تیمم کرده باشند اتفاقا آب
بیابند که یک کدام را کفایت کند اما هر یک ممکن از استعمال آن باشند
تیمم هر دو شکسته میشود هفتم اگر بر بعضی از اعضای تیمم یا همه آن
جبیره باشند یا از جای دیگر که شخص آن از دفع عود منع بر روی همان
جبیره یا حایل باید کرد هشتم هرجا که تیمم باید کرد جایز نیست استعمال
آب پس اگر کسیکه مثلا [illegible] مضرت از وضو یا غسل داشته باشد وضو
بسازد یا غسل کند وضو و غسل او باطل است و خلاصه آنکه هرجا که
تیمم مشروع است غیر از آن صحیح نیست مگر در جائیکه در مسئله جبیره
مذکور شد که مخیر است میان وضو و تیمم و هم چنین در جائیکه مشروعیت
تیمم بجهت دشواری تحصیل آب باشد و شخص متحمل آن دشواری شود
و آب را تحصیل کند بعد از آن باید وضو بسازد یا غسل کند اما اگر خود
وضو یا غسل ساختن باعث مرض یا عسر و مشقت شود اگر کسی متحمل
شود و وضو یا غسل بعمل آورد باطل است کتاب دویم در مسائل
و احکام نماز و در آن چند باب است باب اول در مقدمات نماز
و آن پنج است یکی طهارت و وقت و قبله و لباس و مکان و اینها متعلق
باول بود مذکور شد و چهار دیگر باقی ماند و احکام آن چهار را با احکام

اذان و اقامه در پنج مقصد ذکر میکنیم مقصد اول در بیان اوقات
نماز و احکام آنها و در آن دو فصل است فصل اول در تعیین اوقات
آن و در آن چند مسئله است مسئله اول اول وقت نماز ظهر زوال
آفتاب از وسط السماء و آن نحو است که سایه هر چیزی شروع کند
بزیاد شدن بعد از آنکه بنهایت کمی رسیده باشد هم چنانکه در اکثر
ولایات حادث شود بعد از آنکه بالکلیه بر طرف شده
باشد هم چنانکه در بعضی از مواضع چون مکه و صنعا بعضی اوقات
اتفاق می افتد و اول وقت نماز عصر وقتی است که از نماز ظهر
فارغ شود خواه از اتمام بکند یا قصر و تعجیل بجا آورد یا بتانی شرایط
از پیش از وقت بجا آورده باشد یا نه و آخر وقت نماز ظهر وقتی است
که بقدر نماز عصر بغروب آفتاب مانده باشد و آخر وقت نماز عصر
غروب آفتاب است که عبارتست از نهان شدن خورشید در زیر
افق و آن شناخته میشود به برطرف شدن آفتاب از جمیع مواضع مرتفعه
که در آن سرزمین هست و از هر بلند و مکان مرتفعی که ممکن است در آن
سرزمین باشد بقدر ارتفاعی که بودن آن عادة امکان داشته باشد
و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است و جمعی از فقها اول وقت آن را
برطرف شدن سرخی از جانب مشرق میدانند و حق آن است که بغروب
وقت نماز مغرب داخل میشود و آخر وقت نماز مغرب از برای کسیکه
مسافر نباشد و هیچ عذری هم نداشته باشد برطرف شدن سرخی
از جانب مغرب و از برای مسافر و کسیکه عذری داشته باشد مثل آنکه

معنی و حاجت عظیمه که نتواند از تاخیر انداخت یا مشغول تحصیل مقدمات
نماز باشد که بیشتر تحصیل آنها ممکن نبوده و نحو اینها وقت آن میکشد تا
بعد دو چهار رکعت بنصف شب مانده و از برای کسیکه از خواب بیدار
یا نماز را فراموش کند یا زنیکه حایض باشد وقت آن میکشد تا چهار رکعت
بطلوع صبح مانده و اول وقت نماز خفتن وقتی است که از نماز شام
فارغ شود و بهتر است که بعد از نماز مغرب نافله آنرا بجا آورد و
تاخیر آن تا بر طرف شدن سرخی طرف مغرب سنت و آخر وقت آن از
برای کسیکه مضطر نباشد تا نصف شب است و از برای کسیکه مضطر باشد
میتواند بجا آورد تا طلوع صبح میکشد و اول وقت نماز صبح طلوع
صبح صادق است و آخر وقت آن طلوع آفتاب است و کردن آن در ابتدا
طلوع صبح بهتر است و تاخیر تا صبح خوب روشن شود سنت نیست
مسئله دوم
اول وقت نافله ظهر زوال آفتاب است و اول وقت نافله عصر بعد از
فارغ شدن از نماز ظهر است و جایز است که میتوان نافله ظهر و عصر را
پیش از زوال هم بجا آورد یا بعضی را پیش از زوال و بعضی را بعد از آن
خواه خوف داشته باشد یا نافله بعد از زوال فوت شود یا نه و اول
وقت نافله مغرب بعد از فراغ از نماز مغرب است و اول وقت نافله
عشا که دو رکعت وتیره است بعد از نماز عشا است و اول وقت یازده رکعت
نافله صبح بعد از نماز شب و وقت است اگرچه آنها را در اول شب کرده باشد تا
و کسیکه نماز شب بکند میتواند نافله صبح را در هر وقت شب که خواهد
بکند اگرچه اول شب باشد و بهتر است که چنین کسی تاخیر بکند آنرا تا

تا طلوع صبح کاذب و اگر بیشتر کرده باشد سنت است که بعد از طلوع
صبح کاذب دوباره آنرا بکند و آخر وقت همه نافلهائی که مذکور شد
بغیر از نافله صبح میکشد تا قدر یکه وقت فریضه از آن بماند اگر فریضه
از دست نرود پس وقت نافله ظهر میکشد تا هشت رکعت بغروب آفتاب
بماند و وقت نافله عصر میکشد تا چهار رکعت بغروب بماند و وقت
نافله مغرب میکشد و از برای مختار تا غروب شفق مغربی و از برای
صاحبان عذر تا بقدریکه چهار رکعت از وقت نماز عشا باقی بماند
باشد و وقت وتیره میکشد از برای مختار تا نصف شب و از برای
مضطر تا طلوع صبح و اما آخر وقت نافله صبح وقتیست که سرخی از
جانب مشرق طلوع کند و همه اطراف افق روشن شود و بهتر است
که نافله ظهر را پیش از آنکه سایه هر چیزی بقدر دو سبع شاخص زیاد
شود بجا آوری و نافله عصر را پیش از آنکه سایه چهار سبع شاخص زیاد
شود بجا آورد و اگر اول را تا زیادتی دو سبع و دویم را تا زیادتی
چهار سبع نکرده باشد بهتر است که نافله را ترک کند و فریضه را
بجا آورد و بعد از فریضه اگر خواهد نافله را قضا کند بلی اگر پیش از
دو سبع و چهار سبع بقدر یک رکعت نافله را کرده باشد در خصوص
بهتر است که همه نافله را تمام کند و بعد فریضه را بجا آورد اما باید
نافله را در نهایت تعجیل و خفت بکند **مسئله سیم** اول وقت نماز
شب و وتر نصف شب است و هر چه بصبح نزدیکتر است ثواب آن
بیشتر است و جایز است کردن آن پیش از نصف شب بعد از نماز خفتن

ابتدا کسیکه علیل باشد یا مریض باشد یا خوف بیدار شدن داشته باشد
یا خوف سرما داشته باشد یا ترسد جنب شود یا شغلی از برای او هم رسد
که نتواند بکند نماز شب را پیش از نصف شب و قضا کردن در صورتیکه بعد از
نصف شب بکند افضل است و آخر وقت نماز شب وقتی است که اگر مشغول
آن شود نماز صبح قضا شود در وقتی که آن میکند تا دو رکعت بطلوع
آفتاب مانده اما افضل آن است که اگر کسیکه پیش از طلوع صبح آغاز کرده
باشد تا صبح طالع شود ابتدا نماز صبح را بکند مگر آنکه چهار رکعت از
نماز شب را کرده باشد که صبح طالع شود در اینصورت بهتر است که نماز
شب را تمام کند و بعد از آن نماز صبح را بکند و اگر کسی وقتی بیدار شود
که نتواند چهار رکعت را پیش از صبح دریابد و تواند وتر را دریابد بهتر
است که هیچ از آنرا بجا نیاورد تا صبح طالع شود و نماز صبح را بکند
و اگر تا آخر وقت نماز شب بقدر نماز باشد که بعضی از آنرا بکند
ظاهر است که نتواند آن بعض را بجا آورد بلکه همه را قضا بکند و همچنین
ظاهر است که نمیتوان عمدا بعضی از نماز شب را کرد و بعضی دیگر را نکرد
یا قضا کرد بلکه سایر نافلهها که عدد معینی دارد نیز چنین است که نمیتوان
عمدا اکتفا ببعض نمود و اگر وقت بقدری باشد که وسعت نماز
وتر و نافله صبح را داشته باشد ولی بهتر است که اینها کرده شود و نماز
شب تاخیر انداخته شود پس اگر بعد از نماز وتر معلوم شود که وقت
وسعت نماز شب را هم دارد بعد دو وتر نماز شب را میکند و اگر در
اثناء وتر باشد میتواند او را از نماز شب محسوب کرده تمام کند و تتمه

نماز

نماز شب را بجا آورد و بعد وتر را بکند و اگر بعد از نافله صبح معلوم شود
که وقت باقی است آنها را از نماز شب حساب میکند و نافله صبح را دوباره
بجا می آورد و مکروه است که بعد از تمام شدن نماز شب و پیش از صبح کسی
بخوابد **فصل دوم** در احکامیکه متعلق باوقات است و در آن چند
مسئلهاست **مسئله اول** بدانکه هر نمازیکه وقتی معین از برای او هست
در غیر وقت آن نمیتوان آن نماز را بجا آورد و باید علم بدخول وقت حاصل
شود اگر تحصیل علم ممکن باشد پس از برای کسیکه ممکن از تحصیل علم باشد
تا علم هم نرسد که وقت داخل شده جایز نیست کردن آن نماز و ظاهر آن
است که هرگاه مؤذن عادل وقت شناسی باشد که ممکن از تحصیل علم
باشد توان باذان او اکتفا نمود و همچنین ظاهر است که اگر دو نفر
عادل وقت شناس بلکه یک نفر عادل هم خبر از دخول وقت بدهند در
صورتیکه تواند علم بوقت هم رساند میتوان بقول آنها اعتماد کرد
و مشغول نماز شد اگرچه او خود تواند تحصیل یقین کند و اگر کسی
خود متمکن از یقین بوقت نباشد و کسی هم که عادل وقت شناس باشد
نباشد یا باشد اما آن هم نتواند علم هم رساند مثل اینکه ابر تمام
اطراف را فرو گرفته باشد در اینصورت باید صبر کرد تا علم بدخول وقت
حاصل شود و اگر بصبر کردن هم تحصیل علم ممکن نباشد در اینصورت
همینکه مظنه بدخول وقت حاصل شد میتوان بآن اکتفا کرد و نماز بجا
آورد **مسئله دوم** هرگاه کسی چنین داند که وقت داخل شده و نماز
کند و بعد معلوم شود که هنوز وقت نشده پس اگر همه آن نماز پیش از

وقت واقع شده باشد باید دوباره نماز کند و همچنین اگر در بین نماز
باشد و معلوم او شود که هنوز وقت داخل نشده اگرچه بداند که پیش از
تمام شدن نماز وقت داخل خواهد شد و اگر بعضی از نماز در وقت
و بعضی پیش از وقت واقع شده باشد و وقتی مطلع شود که نماز تمام
شده باشد یا در اثناء نماز باشد و وقت داخل شده باشد نماز او
صحیح است و اعاده آن لازم نیست مسئله سیم اگر کسی عمداً پیش از وقت
نماز کند یا آنکه در وقت مشغول نماز شود یا از راه جهل به مسئله
یا از راه خطای در مسئله وقت مثل اینکه همچنین تصور کند که بعد از
صبح کاذب میتوان نماز فریضه صبح را کرد یا از راه فراموشی مثل اینکه
نماز ظهر را فراموش کند و در ابتدای زوال که مخصوص ظهر است نماز
عصر را بجا آورد و در همه این صورتها نماز او باطل است و باید در وقت
اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد قضا کند و اگر کسی چنین داند که هنوز
وقت نشده و نماز کند یا با وجود شک در وقت نماز کند یا بمجرد مظنه
بوقت با وجودی که ممکن است علم نماز کند و بعد یقین شود که همه نماز او در
وقت واقع شده باز نماز او باطل است و باید اعاده قضا کند و اگر کسی
نماز را در وقتی بکند که میان مجتهدین در وقت بودن آن خلاف است مثل اینکه
نماز ظهر و عصر را با وجود اختیار در آخر روز بکند یا نماز شام را پیش از
زوال حمره مشرقیه یا بعد از بر طرف شدن سرخی مغرب یا نماز صبح را در
آخر وقت پس اگر بتقلید مجتهد نشده کرده باشد نماز او صحیح است و اگر
بدون تقلید کرده باشد و از کسانی باشد که ممکن بود او اختلاف علمای در

اوقات

اوقات رسیده باشد نماز او باطل است اگرچه بعضی از علمای زمن باهم
اینها قایل بوقت بودن آن وقت باشند مسئله چهارم جایز است بجا آوردن
هر نماز واجبی چون نماز کسوف و خسوف و طواف و نماز میت و قضای
نماز یومیه در هر وقتی اگرچه وقت نماز فریضه داخل شده باشد مادامیکه
وقت فریضه حاضره تنگ نشود و همچنین جایز است بجا آوردن نوافل
یومیه و قضاء اینها و نوافل غیر یومیه مطلقاً یعنی هر نماز سنتی در
وسعت وقت نماز فریضه و جایز است کردن نماز سنتی از برای کسیکه
قضای نماز واجبی بر ذمه او باشد بنا بر اقوی مسئله پنجم مکروه است
بجا آوردن نماز سنتی که غیر از نوافل یومیه باشد در چند وقت یکی
بعد از نماز صبح بلکه بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب دویم از
وقت طلوع آفتاب تا بلند شدن آفتاب سیم در نزدیک ظهر تا وقتیکه
ظهر داخل شود چهارم بعد از نماز عصر بلکه بعد از دخول وقت
عصر تا غروب آفتاب پنجم از وقت غروب آفتاب تا فارغ شدن از
نماز مغرب و معنی مکروه بودن نماز در این اوقات آن است که ثواب
آن کمتر است از کردن آن در وقتیکه وقتی دیگر نه اینکه نکردن آن
بهتر باشد مسئله ششم هرچه از نافله شب فوت شده باشد و
در روز و در شب میتوان قضا کرد و هرچه از نافله روز فوت شده
باشد باز در روز و شب میتوان قضا نمود ولیکن بهتر آن است که
قضای نوافل شب در شب و قضای نوافل روز در روز کرده شود
مگر در سفر که مطلقاً قضای در شب افضل است مسئله هفتم هر نمازیکه

و نیز از برای آن هست که وسعت دارد افضل آن است که در اول وقت
کرده شود و ثواب آن در اول وقت بسیار بهتر است از تأخیر بلکه تأخیر آن
تا آخر وقت نهایت کراهت دارد مگر در چند موضع یکی در جایی که
تأخیر کردن باعث دریافتن صفت کمالی و فضیلتی باشد مثل تأخیر
بجهت ادراک فضیلت جماعت یا بجهت حضور قلب یا رفتن مسجد و امثال
اینها دویم تأخیر انداختن کسی که صاحب عذری باشد که با آن عذر نماز
ناقص باید بکند چون نماز نشسته یا با اشاره یا با تیمم یا امثال اینها
و تا آخر وقت امید زوال عذر داشته باشد پس نماز را تا آخر وقت
بیندازد تا به وجه کامل بکند سیم تأخیر کردن نماز ظهر و عصر
از برای نافله کردن است تا از نافله تمام فارغ شود چهارم تأخیر کردن
کسی که بول یا غایط داشته باشد تا از قضاء حاجت فارغ شود و بعضی
گفته اند که افضل تأخیر نماز ظهر است تا سایه هر چیزی بقدر دو سبع
زیاد شود و تأخیر نماز عصر تا سایه هر چیزی بقدر چهار سبع آن زیاد
شود و دلیلی تام از برای فضیلت این تأخیر نیست بلکه در اول وقت
کردن بهتر است مگر کسی که نافله کند تأخیر بقدر نافله افضل است و
همچنین اظهر را بعضی گفته اند که افضل است تأخیر ظهر در روز گرم با شدت
حرارت که شود و تأخیر عصر از نماز ظهر بقدری که تفریق میان اینها حاصل
شود اگرچه نافله نکند و تعقیب نخواند و تأخیر نماز مغرب تا حمره مشرقیه
بر طرف شود دلیلی تام ندارد **مسئله هشتم** هرگاه کسی گمان کند که نماز
ظهر را بجا آورده و مشغول نماز عصر شود اگر پس از فارغ شدن

از نماز خاطرش آید که نماز ظهر را نکرده است باید عدول بنماز ظهر کند یعنی
در دل نیت کند که این نماز ظهر است و چون چنین کند آن نماز از ظهر
محسوب میشود و صحیح خواهد بود اگرچه اکثر آن را پیش از نیت عدول بجا
آورده در وقت مختص بظهر واقع شده باشد و اگر بعد از فارغ شدن از
نماز خاطرش آید که نماز ظهر را نکرده پس اگر مجموع نماز عصر را در وقت
مختص بظهر کرده باشد آن نماز باطل است و باید ظهر و عصر هر دو را بجا آورد
و اگر مجموع نماز عصر یا بعضی از آن در وقت مشترک واقع شده باشد
مشهور آن است که آن نماز صحیح است و از عصر محسوب میشود و باید نماز
ظهر را بکند و بعضی احتمال داده اند که باید آن نماز را که کرده از ظهر حساب
نماید و عصر را بکند و احتیاط آن است که دوباره هر دو نماز را بکند و اگر
کسی گمان کند که نماز مغرب را کرده و مشغول عشا شود اگر وقتی خاطرش
آید که داخل رکوع رکعت چهارم نشده عدول بنماز مغرب میکند و اگر
وقتی خاطرش آید که از نماز فارغ شده باشد نماز خفتن او صحیح است
و نماز شام را بکند و اگر وقتی متذکر شود که داخل رکوع رکعت
چهارم شده باشد و هنوز فارغ نشده باشد از آن اشکالات و احتیاط
آن است که آن را به نیت عشا تمام کند و بعد نماز مغرب را بکند و دوباره
عشا را بعد بجا آورد **مقصد دوم** در احکام قبله و در آن دو فصل است
فصل اول در شناختن قبله و بعضی مراعات قبله و در آن ضروریات و در آن
چند مسئلات **مسئله اول** بدانکه قبله هر کسی خواه نزدیک و خواه دور
همان خانه کعبه است یعنی فضائی که مشغول به بنای خانه است تا قعر زمین

دفرا اسمان وهر کسی باید رو بان بایستد بحقیقت که عرفا میگویند فلان کس
رو بسمت کعبه ایستاده است ومتوجه ان شده است خواه فی الحقیقه محاذی
عین کعبه باشد یا نه وادمی هرچند از کعبه دور میشود سمت محاذات ان
وسیع تر میگردد وخواهد امد که حجر اسماعیل داخل کعبه نیست واین
مخصوص مردمیکه دورتر از مکه اند تفاوتی نمیکند بجهت وسعت سمت
محاذات بلی از برای کسیکه در مسجد الحرام باشد تفاوت می کند ونماز
سنتی را در داخل خانه کعبه میتوان کرد خواه باختیار وخواه باضطرار
اما واجبی را نمیتوان کرد مگر در صورت اضطرار وکه ادمی جای دیگر
نماند وکسیکه داخل خانه کعبه نماز کند بهر سمتی میخواهد بایستد و
نماز او صحیح است مسئله دویم واجبست از برای کسیکه ممکن از تحصیل
علم بقبله باشد که تفتیش هم رساند که محاذی سمت کعبه ایستاده است
وبا وجود امکان تحصیل علم اکتفا بظن نمیتوان کرد وکسیکه ممکن از
تحصیل علم نباشد مثل کسانیکه در مکه معظمه نیستند ودر سایر بلاد اند
واجبست براو که سعی کند در تحصیل ظن باینکه رو بسمت کعبه ایستاده است
وتحصیل ظن بان راه از طرق بسیار میتوان کرد ویکی از ان طرق دایره
هندیه است وکیفیتش مشهور است دویم اینکه تامل کند تا روزیکه خورشید
داخل درجه هشتم از برج جوزا باشد ودویم از سرطان میشود پس
طول مکه را وطول موضعیکه میخواهد قبله انرا مشخص کند ملاحظه کند
وتفاوت ما بین الطولین را بگیرد وهر پانزده درجه را یکساعت وهر
درجه را چهار دقیقه حساب کند انچه جمع شد نگاه دارد پس اگر ان موضع

شرقی مکه باشد یعنی طول ان زیادتر از طول مکه باشد چون همان قدر
از ساعات ودقایق که نگاه داشته از ظهر بگذرد سایه شاخصی که
نصب کرده باشد بر خلاف جهت قبله است یعنی چون بر روی ان سایه با
یستد رو بشاخص رو بقبله ایستاده خواهد بود واگر ان موضع غربی
مکه باشد یعنی طول ان کمتر از طول مکه باشد چون همان قدر بظهر مانده
باشد سایه شاخص بجهت قبله باشد سیم اینکه ستاره جدی را ملاحظه
کند وقبله را بان بشناسد وطریق شناختن قبله از ان این است که در هر
ولایتی چون رو بقبله بایستی ستاره جدی مقابل جزئی از بدن ادمی
میافتد پس درین ولایت چون جدی را مقابل ان جزو از بدن نگاه داری
رو بقبله ایستاده خواهی بود جانب جنوب ولایت موصل واز ان الکه (?)
وانچه نزدیک بانها باشد هرگاه جدی را میان دو کتف قرار دهی و
بایستی رو بقبله خواهی بود ودر نجف وکربلا وحله وبغداد وحوالی
انها اندکی از میان دو کتف باید بجهت کتف راست میل کرد یعنی
انرا مقابل اول کتف راست قرار داد ودر اصفهان وکاشان وقم
وگلپایگان وری وامل واستراباد وسمنان ودامغان وبسطام
وحوالی انها بر مقابل میان کتف راست گذارد ودر اکثر ولایات
هند وسند انرا بر اخر کتف راست که متصل ببازو هست قرار داد
چهارم اینکه ستاره که انرا نیز مکه گویند وان ستاره روشنی است
از جدستان (?) که انها را کاسه درویشان خوانند عاد ادر ایروان وبار
فروش وشوشتر وکاشان وقم وری واستراباد وسمنان ودامغان

و بطام و حوالی آنها نزد غروب آن مقابل دست راست قرار دهد و ستاره
که آنرا قطبی خوانند در شترمن رقی و بغداد و خوی و ارومیه و موغان
و حوالی آنها در نزد غروب آن مقابل دست راست دارد و عیوق را در
هرات و قاین و بلخ و بدخشان و نزدیکی آنها در وقت غروب آن مقابل
دست راست کیرد و ستاره که آنرا سماک رامح خوانند در همدان و قزوین
و سلطانیه و قومس و حوالی آنها در همان وقت مقابل دست راست کنند
و در لاهیجان قلب العقرب را مقابل دست چپ وقت طلوع آن کذارند
پنجم از ظنونیکه قبله را بآن اعتبار میتوان کرد خبر دادن دو نفر عادل
بلکه یک عادل که از قبله بلکه خبر دادن جمعی که غیر عادل هم باشند
کفایت میکند و هم چنین کفایت میکند قول اهل خانه از قبله آن خانه
ششم محرابهای مساجد ولایت مسلمین و قبرهای ایشان که ملاحظه
قبله آنها در شناختن قبله معتبر است مگر اینکه خطا در آنها مظنون
شود بجهت مخالفت بعضی از قواعد **مسئله سیم** هرگاه کسی ظنی
بقبله داشته باشد و ممکن از این باشد که سعی کند و خاطر جمع تر شود و ظن
خود را قوی تر سازد باید البته چنان کند و نباید بهمان قدر ظنی که
دارد اکتفا کند **مسئله چهارم** کسیکه کور باشد یا سررشته از قواعد
تحصیل قبله نداشته باشد یا داشته باشد و نتواند قبله را از آن بشناسد
بجهت تنگی وقت یا عذری دیگر قول شخصی دیگر در شناختن قبله از
برای او کافیست و کسیکه بهیچ نوع نتواند قبله را بشناسد واجبست
که بچهار طرف نماز کند و هم چنین اگر خصوص سمت قبله را نداند و لیکن

داند که از فلان نصف دور واقع بیرون نیست باز باید بچهار نماز کند
بچهار سمت دران نصف و اگر داند که قبله از دو موضع بیرون نیست
و نتواند مشخص کند که کدام موضع است دو نماز میکند بآن دو سمت و هم چنین
در سه موضع سه نماز میکند **مسئله پنجم** بعد از آنکه قبله را معین کرد
خواه بطریق علم یا ظن باید رو بآن نماز کند و مطلقا از آن انحراف
نورزد و بدست چپ یا راست میل نکند و بعضی گفته اند که از برای
اهل عراق سنت است که اندکی میل بدست چپ کنند و این قول
اعتباری ندارد و در تردید صحیح نیست **مسئله ششم** واجبست رو
بقبله ایستادن در همه نمازهای واجب خواه نمازهای یومیه باشد
یا غیر آنها بشرط قدرت و اما نمازهای سنتی اگر کسی سواره یا در
حال راه رفتن بکند رو بقبله بودن در آنها واجب نیست چنانچه
مذکور خواهد شد و اگر در حالت استقرار در موضعی کسی نماز سنتی
بکند مشهور آنست که باید رو بقبله باشد و این احوط است اگرچه
ظاهر آنست که در این وقت نیز بهر طرفی خواهد میتواند نماز کرد
مقصد دویم در سایر احکامیکه متعلق بقبله است و در آن سه مسئله است
مسئله اول هرگاه کسی عمدا در نماز منحرف از قبله شود اگرچه اندکی
باشد نماز او باطل است و اعاده آن در وقت و قضاء آن در خارج
وقت لازم است و اگر انحراف او از قبله بجهت این باشد که خطا کرده باشد
در تشخیص سمت قبله اگر آنقدر از قبله گشته باشد که بدست چپ
یا راست قبله یعنی بقدر یک ربع دور فلک هم منحرف نشده باشد نماز او

صحیح است و هیچ جز از اعاده یا قضا بر او نیست و اگر بیکی از دو طرف رسیده
باشد اگر وقت نماز باقی باشد باید نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته
باشد چیزی بر او نیست و قضا هم لازم نیست خواه از مقابل طرف راست
یا چپ بگذشته باشد یا گذشته باشد و اگر فراموش کرده باشد در این
صورت تا وقت باقیست باید نماز را اعاده کند خواه بطرف راست یا چپ
رسیده باشد یا نه و اگر وقت گذشته باشد قضا بر او لازم نیست و اگر انحراف
او از قبله از راه سهو و غفلت باشد حکم ان در بحث منافیات مذکور میشود
و هرگاه کسی در اثناء نماز مطلع شود که از قبله منحرف است پس اگر از طرف
راست یا چپ قبله تجاوز نکرده باشد انچه از نماز کرده صحیح است از همان
جا رو بقبله میکند و نماز را تمام میکند و اگر از طرف راست یا چپ رفته
تجاوز نموده باشد واجبست نماز را قطع کند و از سر بگیرد و اگر چه وقت
نماز باقی نباشد **مسئله دویم** هرگاه کسی سعی در تحصیل قبله کند و انرا
معین کند در هر نمازی بان اکتفا میکند و هر نمازی سعی علاحده
نمیخواهد مگر هرگاه شک از برای او هم رسد و اگر سعی کرد و قبله
بدست اورد و بعد از نماز شک نیست و اگر کسی باعتماد بقول بعضی
یا بخبر نماز کند رو بسمتی و بعضی دیگر خلاف ان بگویند اگر بعد از نماز
باشد نماز او صحیح است اگرچه در قول ان بعض اخر ظن اقوی هم رسد
مگر اینکه علم بخطا یا قل هم رسد در این صورت در وقت باید اعاده
کند و در خارج وقت قضا ندارد و اگر در بین نماز باشد انچه کرده
صحیح است و در باقی بقول هرکدام اعتماد بیشتر عمل میکند و اگر هر دو

مساوی باشند ان نماز را بسمتی که ایستاده تمام میکند و یکنماز دیگر رو
بسمت دیگر میکند **مسئله سیم** هرگاه دو نفر سعی در شناختن قبله
کنند و هریک نوعی بفهمند غیر از دیگری هریک میتوانند بدیگری
اقتدا کنند و باید هریک رو بقبله که خود تعیین کرده بایستد **مقصد سیم**
در احکام لباس و ستر عورت مصلی و در ان چند فصل است **فصل اول**
در بیان انچه باید در نماز بپوشانند و احکام ستر و انچه متعلق باو است
و در ان چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه واجبست بر مرد که در
حالت نماز عورتین خود را بپوشاند خواه کسی باشد که نظر کند یا نه
بلکه اگرچه در شب تاریک در موضع تنهائی باشد و عورتین عبارتست
از ذکر و خصیتین و حلقه دبر و پوشانیدن غیر از اینها واجب نیست بلکه
در سنت بودن انهم تامل است و واجبست بر زن که در حالت نماز جمیع
بدن خود را حتی موهای سر را یعنی موئیکه بر سر هست بپوشاند مگر رو
و دستها از بند دست تا سر انگشتان و قدمها را تا بند پا و خواه روی پا
که پوشانیدن اینها واجب نیست و هم چنین اقوی انست که انچه از موی
سر او که از سر پائین آمده و او تخته یا بر رو افتاده پوشانیدن اینها نیز
و قدم واجب بپوشانیدن مو و است که بر سر است بلکه در وجوب پوشانیدن
سر و گردن و کردن هم تامل است اما احتیاط ان است که گردن و گوشها
و جمیع موها را بپوشاند و این در وقتی است که زن ازاد باشد اما کنیز را
پوشانیدن سر واجب نیست **مسئله دویم** هرگاه کسی در نماز انچه را
که مذکور شد که باید بپوشانند بپوشاند با وجود ممکن بودن و نماز کند

نماز او باطل است خواه نماز واجبی باشد یا سنتی مگر نماز میت که برهنه
کردن ان جایز است واین در صورتیست که بدانند عورت او یا بدن او اگر
زن باشد مکشوف است اما اگر جاهل بمکشوف باشد و او نداند یا فراموش
کرده باشد که انرا بپوشاند نماز او صحیح است وکسیکه نداند که مکشوف العورة
نماز درست نیست ومکشوف نماز کند یا از روی جهل مسئله عضوی را که باید
بپوشاند نپوشانید نماز کند نماز او باطل است مگر اینکه اصلا احتمال
ان بخاطرش خطور نکند که در اینصورت نماز او صحیح است و اگر در اثناء نماز
کسی موضعی را که باید بپوشاند عمدا مکشوف کند باز نماز او باطل است
و اگر بی اختیار مکشوف شود باید دفعة بپوشاند و اگر نتواند و ممکن نباشد
تتمه نماز را بطریق نماز کسیکه ساتری نداشته باشد بجای اورد وکسیکه
هیچ ساتری نیابد اگر مرد باشد پس اگر کسی که حرام است نگاه کردن او
حاضر نباشد واجب است که برهنه ایستاده نماز کند و از برای رکوع
و سجود اشاره کند و از برای اشاره سجود خم‌تر است که ایستاده
اشاره کند یا نشسته و در حال تشهد و سلام بنشیند و اگر کسیکه نگاه
کردن او حرام است حاضر باشد نشسته نمازی کند و باز از برای رکوع
و سجود اشاره بسر میکند و اگر زن باشد در هر حال ایستاده نماز
میکند خواه کسی باشد یا نه و در حال رکوع و سجود بسر اشاره میکند
و اگر هیچ ساتری بغیر از حریر نیابد بجهت انکه حریر را بپوشد و در
نماز کند یا برهنه نماز کند بطریق مذکور و اگر کسی اعتقاد بساتر نیابد
که بعضی از جاها بکه واجبات پوشاندن ان بپوشد واجبات

کازانرا

که ازانرا بپوشاند و نماز را بطریق برهنگان بجا آورد **مسئله سیم** باید پوشیدن
بطریقی باشد که در عرف بگویند عورت خود را پوشانیده است پس اگر کسی
بطریق متعارف بپوشاند نماز صحیح است اگرچه در سمت فوق یا تحت توان
ان را دید مثل اینکه مردی پیراهنی بلندی بپوشد بنوعیکه تا ساقهای او
بپاید نماز او صحیح است اگرچه هرگاه کسی بنوعی خم شود که او از زیر پیراهن
نظر کند تواند عورت او را ببیند یا از چاک گریبان او نظر کند عورت او را
ملاحظه کند وهمچنین هرگاه زیر جامه فراخی پوشیده باشد اگر کسی از
زیر نظر کند ببیند نماز صحیح است وهمچنین اگر در دو پاچه جامه
فرجه تنگی باشد که اگر کسی متوجه شود و بدقت از انجا نظر کند تواند
ببیند باز ضرر ندارد **مسئله چهارم** واجبست پوشانیدن انچه
که حایلی بر روی بدن باشد که رنگ بدن را بپوشاند که نتوان تشخیص
رنگ از ان داد وهمچنین باید اصل بدن را نیز بپوشاند بنوعیکه اگر کسی
نگاه کند اصل بشره را یا مو را نبیند و حایل را ببیند اما اگر چشم
بر خود بشره یا مو افتد نماز باطل است اگرچه رنگ تشخیص داده نشود
مثل اینکه جامه نازکی بپوشد که از عقب ان حجم بدن را یا مو را ببیند
اگرچه نتواند تشخیص دهد که بدن چه رنگ است هم چنانکه در هوائی
که اندک تاریک باشد ممکن است ادمی بدن کسی را ببیند و نتواند رنگ
انرا تشخیص دهد و اگر اصل بشره را نبیند و حایل را ببیند ضرر ندارد
اگرچه حجم بدن معلوم باشد مثل اینکه کرباسی بذکر و خصیتین خود
بپیچد که حجم ان معلوم باشد اما بغیر از کرباس چیزی دیگر دیده نشود

مسئله پنجم جایز است پوشانیدن بهرچه ساتر باشد اگرچه فی‌الجمله چیز
دیگر یا برگ درخت یا گیاه باشد اگرچه پوشانیدن بجامه میسر باشد فصل دوم
در شرایط جامه مصلی و بیان آنچه بآن نماز میتوان کرد و آنچه نمیتوان با آن
نماز کرد بدانکه در جامه که بآن نماز میشود چند امر شرط است شرط اول
آنکه پاک باشد و این شرط در بدن نیز هست یعنی واجبست بدن نیز پاک
باشد پس اگر کسی عمداً با نجاست جامه یا بدن نماز کند نماز او باطلست
و اعاده آن در وقت و قضاء خارج وقت لازمست و در اینجا چند مسئلست
که باید بیان شود مسئله اول هرگاه بدن یا جامه کسی نجس باشد و بداند
که نجس است اما در وقت نماز کردن فراموش کند و با آن نماز کند و بعد از
نماز متذکر شود اگر وقت نماز باقی باشد باید آنرا اعاده کند و اگر
وقت باقی نباشد اگرچه حکم بوجوب قضا نمیشود اما احتیاط آنست
که آنرا قضا کند و اگر بدن یا جامه کسی نجس شده باشد و نداند و بر آن
مطلع نشود تا از نماز فارغ شود پس اگر ابتدا هیچ گمان نجاستی هم در آن
نداشت یا گمان داشت اما تفحص کرد و چیزی نیافت در این صورت نماز او
صحیح است و هیچیک از اعاده و قضا بر او لازم نیست اما اگر مظنه یا احتمال
نجاستی میداد و بدون اینکه تفحص کند نماز کند و بعد معلوم شود که بدن
یا جامه او نجس بوده ظاهر آنست که اعاده در وقت و قضا در خارج وقت
بر او لازم باشد و اگر بعد از نماز نجاستی در بدن یا جامه خود ببیند
و احتمال بدهد که بعد از نماز رسیده باشد نماز او صحیح است و چیزی
بر او نیست و اگر در اثناء نماز بنجاستی در بدن یا جامه خود مطلع شود

پس اگر یقین داند که آن نجاست پیش از دخول نماز حاصل شده باید نماز را
قطع کند و دوباره از سر بگیرد خواه تواند در میان نماز بدون فعل منافی
نماز آنرا تطهیر کند یا نه و خواه پیش از نماز بآن نجاست مطلع شده و فراموش
کرده یا نه و خواه وقت باقی باشد که بعد از قطع نماز تمام نماز را یا
یک رکعت از آنرا در وقت دریابد یا نه و اگر یقین نداشته باشد
که آن نجاست پیش از نماز ببدن یا جامه او رسیده و احتمال بدهد که در بین
نماز عارض شده باشد پس اگر تطهیر آن در میان نماز ممکن باشد و احتیاج
بفعل منافی نماز نداشته باشد آنرا تطهیر میکند و نماز را از همانموضع
که هست تمام میکند و اگر تطهیر بدون فعل منافی ممکن نباشد نماز را
برهم میزند و از سر میگیرد مسئله دوم هرگاه کسی دو جامه داشته باشد
که یکی از آنها نجس باشد و یکی پاک و مشتبه شده باشند و ممکن
نباشد شستن هر دو یا یکی از آنها واجبست هر نمازی را با هر یک از آن
جامه‌ها بکند که هر نمازی را دو بار بجا آورده باشد و هرگاه از دو جامه
بیشتر باشد مثل اینکه سه جامه یا چهار جامه باشد که یکی یا بیشتر از آنها
نجس باشد و بقیه پاک و مشتبه شده باشد آنحکم را ندارد بلکه بهر یک
از آن جامه‌ها که بخواهد نماز میکند و اگر کسی جامه او منحصر باشد در
یک جامه نجس پس اگر مضطر باشد به پوشیدن آن و نتواند آنرا برهنه کند
در همان جامه نماز میکند و نماز او صحیح است و بعد از تطهیر اعاده آن
نماز لازم نیست و اگر مضطر نباشد و بتواند برهنه شود مخیر است میان
اینکه در آن جامه نجس نماز کند یا برهنه نماز کند بطریقی که در نماز برهنگان

گذشت و اگر بدن کسی نجس شود و پاک کردن آن ممکن نباشد با همان نجاست نماز
میکند و اگر جامه و بدن هر دو نجس باشند و همه شستن یک کدام میسر باشد
مخیرست میان شستن بدن یا جامه و اگر نجاستی در بدن یا جامه یا هر دو باشد
و شستن همه آن نجاست ممکن نباشد اما کم کردن و بعضی را شستن ممکن باشد
واجبست که هر قدر را که میتواند تطهیر کند و نجاست را کم کند و اگر نجاست
باشد که باید سه دفعه شست و بعد دیگر مرتبه شستن ممکن باشد باید هر قدر که
که ممکن است بشست و اگر شستن آن نجاست و پاک کردن آن ممکن نباشد اما عین
آنرا توان برداشت احتیاط آنست که بردارد شسته شود **مسئله نهم** هر چیز که
بتنهائی عورت مرد را نتواند بپوشاند چون کفش و جوراب و چکمه و کلاه
و عرقچین و کمربند و بند زیر جامه و امثال اینها نجس بودن اینها در حالت
نماز ضرر بنماز نمیرساند و پاک کردن اینها واجب نیست خواه اینها را پوشیده
باشند مثل اینکه کلاه در سر باشد یا نه مثل اینکه کلاه در دست باشد و
فرقی نیست در اینکه آن چیز قابلیت ستر عورت را اصلا نداشته باشد
مثل عرقچین یا اینکه بهیئتی که خود آن جامه دارد قابلیت نداشته باشد
اما اگر آن هیئت را برهم زنی و نوعی دیگر از او دوزی بقدری باشد
که عورت را بپوشاند مثل کلاه بزرگی چه تا کلاه است عورت را نمیپوشاند
اما اگر آنرا برهم زنی و استعداد بوده از برهم دوزی که آنقدر
شود که هر دو عورت را تواند پوشانید در اینصورت هم تا کلاه است نجاست
آن ضرر بنماز نمیرساند اما هیئتی که از خود جامه نیست و در حال پوشیدن
عارض میشود مثل عمامه اعتبار ندارد پس اگر عمامه بزرگی باشد که در وقت

پیچیدن آن در بعضی از هیئتها که در سر هست عورتین را بپوشاند اما اگر
آنرا بعضی کسی ساتر عورت باشد نجاست آن موجب بطلان نماز میشود و اگر
چیزی بقدری باشد که عورتین را فرو گیرد اما موقوف باشد بپوشانیدن
عورت بآن که دست بآن نگاه داری یا چیزی بآن بر بندی که بدون آن
قرار نگیرد ظاهر آنست که نجاست آن ضرر بنماز نرساند و خلاصه اینکه آن
چیزیکه طهارت آن شرطست جامه ایست که وسعت آن بقدری باشد که عورتین را
فرو گیرد و خود آن جامه بدون احتیاج بچیز دیگر توان در آن نماز کرد بی پیچیدن
آن یا گره زدن یا پیچیدن آن و اگر دستمال نجسی یا چیزی که چیز نجسی در آن
باشد همراه کسی باشد نماز صحیحست و اگر کسی لحافی یا چادر شبی یا غیر آن
بخود بپیچد که بعضی از آن بر روی زمین باشد و موضعی از آن که بر روی
زمینست نجس باشد نماز درست نیست اگرچه تمام آن پاک باشد **مسئله دهم**
هر گاه خونی در زیر پوست جمع شده باشد که چیزی از آن در ظاهر نباشد
ضرر بنماز نمیرساند و همچنین خوردن چیز نجس یا حرام که در معده باشد نماز را
باطل نمیکند و قی کردن آن واجب نیست بلکه مستحب است **مسئله یازدهم** هر گاه
زخمی یا جراحتی یا دملی یا نحو اینها در بدن کسی باشد و خون آن به بدن
یا جامه برسد ضرر بنماز نمیرساند و نماز با آن خون صحیحست اگرچه بسیار
باشد و تا آن جراحت باقیست شستن خون آن از برای نماز واجب نیست
بشرطیکه آن جراحتی باشد که فی الجمله دوامی داشته باشد نه از جراحتی که
در قلیل زمانی دفع میشود مثل فصد و حجامت که و خونیکه از رعاف خارج
یا عضو دیگر بیرون می آید که خون اینها معفو نیست مگر هر گاه آن فصد یا

نجاست یا زخم خارج از حد متعارف تعدی کند و جراحت شود که در بعضی
خون آن معفو خواهد بود و خون مروح و مجروح که در نماز معفو است
هرگاه ممکن باشد کم کردن آن واجب نیست کم کردن و همچنین واجب نیست
بستن موضع جراحت یا بدل کردن جامه اگرچه اینها ممکن باشد و هرگاه خون
از محل جراحت و محاذی آن و مواضعی که چاره از رسیدن خون بآنها نیست
تعدی کند و بمواضع دیگر از جامه یا بدن برسد اگر خون خود تعدی
کرده باشد با عفو ضرر ندارد و معفو است و اگر بواسطه چیز دیگر تعدی نموده
باشد مثل آنکه دست بآن گذارده باشد و دست خون آلوده را بمواضع
دیگر گذارند یا موضعی از جامه را برداشته بر روی آن خون گذارند
جواز آنست که از معفو نیست و نماز با آن صحیح نیست و هرگاه چیز روان
پاکی مثل چرک یا عرق یا آب یا خون قروح و جروح ملاقات کند و بعد
با جامه نرسد تطهیر آن لازم است و نماز با آن صحیح نیست و سنت است
از برای صاحب جراحتی که جامه از خون آلوده میشود که اگر ممکن باشد
شبانروزی یکبار جامه خود را بشوید یا بدل کند **مسئله ششم** هر خونیکه
مساحت آن کمتر از مساحت یکدرهم وافی که بعضی از درهم بغلی میگویند
باشد و در جامه یا بدن بوده باشد نماز با آن ضرر ندارد و صحیح است
مگر آنکه آن خون خون حیض باشد که با کمتر از درهم آن نیز نماز صحیح نیست
و بعضی خون نفاس و استحاضه و خون کافر و خوک و سگ را نیز استثنا
کرده اند و این احوط است و مساحت درهم بقدر بند بالای انگشت بزرگ
دست یا گودی کف دست است و هرگاه که از درهم کمتر باشد در جامه

یا بدن

یا بدن باشد و عین آن ازاله شود اما موضع آن شسته نشود ضرر ندارد و با
نماز صحیح است و اگر چیز روان دیگر با آن ملاقات کند مثل عرق یا آب و
بجامه یا بدن رسد واجبست شستن و نماز با آن صحیح نیست اگرچه آن خون
و آن چیز روان بر روی هم از یکدرهم کمتر باشند و اگر خون بجامه برسد
و نفوذ کند بطرف دیگر جامه که دو طرف با هم بقدر درهم یا زیادتر برسند
ضرر ندارد و یکطرف آن معتبر است اگرچه آن جامه غلیظ باشد مگر آنکه جامه
غلیظ باشد مگر آنکه دو جامه باشد بر روی هم مثل آبره و آستر هرگاه خون
از آبره به آستر یا بعکس در میان آنها هم سرایت کند دو خون اعتبار میشود
بنا بر اقوی و اگر مساحت خون بقدر درهم نباشد اما خون بر روی هم
نشسته باشد و خشک شده باشد که اگر همه را پهن کنند بقدر درهم یا زیاده
برسد احتیاط آنست که شسته شود و ازاله آن بشود و اگر خون بسیار
در بدن یا جامه متفرق باشد که مجموع اینها از قدر درهم تجاوز کند اما
هر موضع موضع بقدر درهم نرسد جمعی از علما آنرا معفو دانسته ازاله
آنرا واجب ندانسته اند و جمعی دیگر واجب دانسته اند و اول اظهر
و دویم احوط است **شرط دویم** از جامه مصلی آنست که از پوست میته
نباشد بلکه در هیچ جزوی از اجزاء میته که حیات در آن حلول نموده نماز
درست نیست خواه جامه باشد که ساتر عورتین باشد یا نه بلکه همراه داشتن
اجزاء میته که حیات در آن حلول کرده باعث بطلان نماز است اما جزوهایی که
حیات در آن حلول نمیکند چون مو و پشم و کرک و امثال آنها چنانکه
گذشت نماز در آن ضرر ندارد و فرقی نیست میان مرده که خون جهنده داشته

باشد یا نه مگر آنکه از قبیل شپش و کک و کیک و مگس و زنبور و امثال
اینها باشد که اگر مرده اینها در جامه باشد ضرر ندارد **شرط سیم** آنکه
جامه مصلی که از پوست حیوان حرام گوشت نباشد اگرچه از ذبح شرعی نموده
باشند و همچنین باید از پشم و موی و کرک و پر بلکه هیچ جزئی از اجزاء حیوان
حرام گوشت نباشد که اگر جامه یکی از اجزاء آن باشد اگرچه از اجزائی باشد
که حیات در آن حلول نکرده نماز باطل است بلکه اگر یکی از اجزاء یا فضلات
حیوان حرام گوشت اگرچه مثل عرق یا آب دهان آن باشد در جامه باشد
نماز باطل است حتی آنکه اگر یکمو یا یک قطره عرق آن بجامه نمازگزار رسیده و
در آن باشد با آن نماز نمیتوان کرد اما اگر همراه باشد و بجامه نچسبیده باشد
ضرر ندارد پس اگر کاردی که دسته آن شیرماهی باشد در کمر باشد اگر
شیرماهی بجامه چسبیده باشد نماز درست نیست اما اگر نچسبیده باشد بلکه
دستمالی میان آن و جامه فاصله شود ضرر ندارد و همچنین چاقوئی
که دسته آن صدف یا عاج یا شیرماهی یا کفه باشد اگر در غلافی باشد
یا بدستمالی پیچیده شده باشد و در جیب باشد ضرر ندارد اما اگر بی غلاف
باشد ضرر دارد و همچنین است ظرف ساعت اگر از کفه باشد و فرقی
نیست میان آنکه جامه بقدری باشد که ساتر عورت باشد یا نه و همچنین
فرقی نیست در حیوان حرام گوشت که خون جهنده داشته باشد یا نه مگر
مثل شپش و کک و کیک و مگس و زنبور باشد که فضلات اینها ضرر ندارد
پس ریختن خون شپش یا کک یا فضله مگس یا موم زنبور در جامه مطلقا ضرر ندارد
و همچنین ضرر ندارد برداشتن حیوان حرام گوشت در حالت نماز و همچنین

ضرر

ضرر ندارد گذاردن چیزی از آنها در دهان مثل آنکه از استخوان یا از
صدف دندانی ساخته شود و بعوض دندان افتاده گذارده شود و اگر
عرق یا شیر یا آب دهان حیوان حرام گوشتی که پاک باشد بجامه برسد احتیاج
بشستن آن نیست بلکه همینکه خشک شد کافی است و اگر عینی از آن باقی
باشد همینکه بتراشیدن و بهم مالیدن و تکانیدن ازاله شود کفایت
میکند و اگر در پوست یا پشم یا جزئی دیگر شک شود که آیا از حیوان حلال
گوشت است یا حرام گوشت با آن نماز میتوان کرد و ضرر ندارد و مخفی نماند که
صدف نیز از جمله حیوانات حرام گوشت است همچنانکه از اخبار مستفاد
میشود و بدانکه چند چیز است از جمله حیوانات حرام گوشت که مستثنی است و نماز
با آن ضرر ندارد **اول** انسان که با فضلات پاک آن مثل عرق و آب دهان
و اشک و موی آن نماز میتوان کرد و ضرر ندارد خواه از خود آن شخص
نمازگزار باشد یا از دیگری بجامه آن رسیده باشد و همچنین ضرر ندارد نماز
کردن زنان با گیسوان عملی که بر سر میبندند بلی اگر از موی انسان جامه
بافته باشند یا مثل کلاه یا عرقچین بافته باشند احتیاط کردن از آن
بهتر است **دویم** خز است که نماز با کرک و موی و پوست آن میتوان نمود
و بنابر اخبار مستفاد میشود از آن که خز بر دو قسم است حرام
گوشت و حلال گوشت و بنابراین تخصیص نمیخواهد هیچکدام است جواز نماز بکرک
و پوست آن بلکه با هر جزئی از آن میتوان نماز کرد حتی در جائیکه در پوست
خز میباشد و احتمالی دارند نماز با اینها ضرر ندارد بلی اگر پوست
خزی معین و معلوم باشد که از آن خز حرام گوشت است و دیگر کرک

و پوست آن نماز میتوان کرد اما ممکن نیست در امثال این ولایات معلوم
شدن این و در شناختن خز همین قدر که مشهور بخز باشد یا تجار بگویند
خز است کافیست و همچنین است سایر پوستها از سمور و سنجاب و قاقم
و غیر اینها و یکنوع پوستی است که درینزمان انرا قراکوچین نامند و مشهور
آنست که نوعی از خز است پس نماز با آن ضرر ندارد بلکه اگر مشتبه هم باشد
با آن نماز میتوان کرد و سیم سنجاب است و نماز در پوست و موی آن
جایز است بنابر اقوی و اصح بلی خالی از ذکر اقوی نیست چهارم مروارید
که با وجود آنکه از جوف صدف بیرون میآید و داخلست که از جمله
حیوانات حرام گوشت است نماز با آن جایز است و مخصوص قاقم در عبارات
فقها بحکمی بنحو بوده ام ولیکن در بعضی احادیث ذکر آن وارد شده
ولیکن چون ظاهر از کلام بعضی از اهل لغت و مستفاد از عبارت
بعضی از کتب طبابت که قاقم حرام گوشت است پس اجتناب از آن
بهتر و احوط است و جایز نیست نماز در پوست و کرک و موی سمور و
همچنین از روباه و شغال و خرگوش و گربه و امثال اینها اما پوشیدن
اینها بعد از ذبح شرعی یا گرفتن از دست مسلمان ضرر ندارد و اگر
موئی از اینها بجامه چسبیده باشد باید در وقت نماز دفع کرد والا
نماز باطل است شرط چهارم آنکه جامه که با آن مرد نماز میکند حریر
محض نباشد که نماز مردان با جامه که حریر محض باشد باطل است و همچنین
نماز با آن جایز نیست همچنین مطلق پوشیدن اگرچه در حال نماز نباشد
بر مردان حرام است اما از برای زنان پوشیدن و نماز کردن در آن

جایز است و ضرر ندارد و همچنین از برای پسران نابالغ پوشیدن آن
جایز است و نماز ترغیب کردن ایشان کنند صحیح است و بر ولی ایشان واجب
نیست منع ایشان و همچنانکه مذکور شد حرمت پوشیدن و نماز کردن
در صورتیست که حریر محض باشد پس اگر با ابریشم یا غیر ابریشم مثل پشم
پنبه یا پشم یا مو یا نخ نقره مخلوط باشد نماز با آن درست است اگرچه
آن غیر ابریشم بسیار کمتر از ابریشم باشد بلکه اگر ده دو یا ده یک آن
باشد کافیست مادامیکه در جنب ابریشم مستهلک نباشد و از اینجا
معلوم میشود که با وجود آنکه بهمین قدر چاره حرمت را میتوان کرد
کسانیکه چاره نمیکنند و لباس حریر میپوشند که حرمت آن اجماعی علمای
شیعه است بسیار کم اعتقاد باحکام خدا و مؤاخذه روز جزا هستند
و ظاهر آنست که اگر ابریشم و نخ طلا با هم ممزوج باشند و جامه از این
دو بافته شده باشد پس چنانکه هیچیک مستهلک در جنب دیگری نباشد
نماز با آن درست باشد و پوشیدن آن جایز باشد اما احتیاط کردن
از آن بهتر است و آنچه مذکور شد که هرگاه جامه از ابریشم و غیر ابریشم
باشد پوشیدن و نماز کردن با آن جایز است در وقتیست که ابریشم
و غیر ابریشم با هم ممزوج و مخلوط باشند در تار یا پود یا هر دو اما اگر
اینها را بهم وصل کرده باشند یا بهم دوخته باشند مثل استر و رویه
یا نصف جامه ابریشم و نصف غیر ابریشم باشد فایده ندارد و پوشیدن
آن جایز نیست و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اول
حواز است که حرمت پوشیدن و بطلان نماز کردن در حریر در صورتیست

که آن جامه از چیزهائی باشد که به تنهائی توان در آن نماز کرد و بعنوی ساتر
عورتین باشد پس چیزیکه چنین نباشد چون کلاه و عرقچین و قدبند
و جوراب و بند زیر جامه و بند چاقشور و استرحکه و امثال اینها
اکر حریر محض باشد پوشیدن اینها و نماز کردن جایزات **مسئله دوم**
جایزات بر فرش و زین پوش حریر نشستن و ایستادن و خوابیدن
و بر متکای حریر تکیه کردن و لحاف حریر بخود افکندن بلکه ظاهر آنست
که بستن عمامه حریر چه و شال حریر بکمر و پارچه از حریر را بخود پیچیدن
یا بر دوش افکندن بدون پوشیدن در غیر حال نماز ضرر نداشته
باشد و جایز باشد اما احتیاط کردن بهتراست **مسئله سوم** جایزات
که سجاف جامه از حریر باشد بشرطیکه در زیادتی بحدی نباشد که
در عرف و عادت از سجاف بودن بیرون رود و احتیاط آن است
که از چهار انگشت بهم چسبیده بیشتر نباشد **مسئله چهارم** جایزاست
همراه داشتن حریر پس هرگاه دستمال حریر که در جیب باشد نماز ضرری
ندارد و اکر بدست پاکردن یا کمر بسته شود باز عیب ندارد اما اکر
بقدریکه باشد که به تنهائی ساتر عورتین باشد احتیاط در بستن آن
در حال نماز لازم است **مسئله پنجم** جایزات حریر بودن جیب
و بندهای قبا و بندهای بالا پوش و تکمه و قیطون اکرچه بسیار
پهن باشد و اکر حرفی از جامه حریر باشد مثل بعضی الجها که قدری
از آنها حریرات پس اکر آن قدر حریر بقدری باشد که به تنهائی ساتر
عورتین باشد پوشیدن و نماز کردن در آن جایز نیست و الا ضرر ندارد

و اکر پارچه که حریر نباشد از ابریشم دوزی کرده باشند مثل چکن کری اکر
احاطه کرده باشد ابریشم بهمه آن مثل نقش دو تائی نماز مردان در آن
درست نیست و پوشیدن آن حرام است و اکر بعضی مواضع آن را ابریشم
دوزی کرده باشند ضرر ندارد **مسئله ششم** جایزات که ابریشم
نبافته در جامه باشد مثل آنکه بعوض پنبه ابریشم یا کج در جامه کذارده
باشند و جامه کجینه هم حکم حریر دارد **مسئله هفتم** جایزات پوشیدن
حریر در حالت اضطرار مثل آنکه هیچ جامه نباشد و برهنه نتوان ماند
یا سلطانی جامه حریری خلعت دهد و در نپوشیدن آن بیم ضرر باشد
یا آنکه در حالت حرب باشد و اکر کسی هیچ جامه بغیر از حریر نداشته
باشد پس اکر بجهت نماز نتواند آن را بیرون کند و برهنه نماز کند باید
چنان کند و الا با همان جامه نماز میکند **شرط پنجم** آنکه جامه که
بآن مردان نماز میکنند طلا نباشد پس در جامه طلا نماز مردان
صحیح نیست بلکه مطلق پوشیدن آن از برای ایشان حرام است و دور نیست
که اکر طلای محض نباشد ضرر نداشته باشد اما احتیاط بهتر است مکر آنکه
طلای آن بسیار کم باشد که در خصوص ضرر ندارد و در پهن و قیطون
و تکمه طلا نماز کردن جایزات و پوشیدن آن ضرر ندارد اکرچه پهن
و قیطون بسیار پهن باشد و هم چنین ضرر ندارد در جامه که طلا دوزی
باشد مکر آنکه طلا همه روی جامه را فرو کرفته باشد و اکر اغلب آن را فرو
کرفته باشد باز احتیاط کردن بهتر است و حرام است بر مردان انکشتری
طلا بدست کردن و نماز با آن درست نیست اما بستن بازوبند طلا یا

بند شمشیر یا بند کارد ضرر ندارد و هم چنین جایز است بر فرش طلاباف یا زین
مطلا نشستن و اسباب زین اسب را طلا کردن و همراه داشتن طلا و هم چنین
جایز است پوشیدن جامه که پولک طلا با آن دوخته باشند و نیز نقره که بروی
آن آب طلا کشیده باشند حکم نیز طلا دارد شرط ششم آنکه جامه که با آن
نماز می کند خواه مرد یا زن غصبی نباشد یعنی جامه نباشد که از دیگری
گرفته باشند و مالک آن راضی نباشد که چنین جامه پوشیدن آن حرام
و نماز در آن باطلست خواه بقدر ستر عورت باشد یا نه
بلکه اگر یک نخ ابریشم یا دکمه آن حرام در جامه باشد نماز با آن باطلست
و اگر انگشتر حرام در دست باشد نیز نماز باطلست بلکه هرگاه چیز غصبی
همراه باشد در حال نماز با آن نماز باطلست خواه تواند در اثنای نماز آن غصب
رد کند یا نه مگر اینکه بالفعل نتواند رد کند و از قصد محافظت برداشته
باشد که وقتی بصاحبش برسد با او رد کند و اگر چیزی را غصب کرده باشد
اما در وقت نماز همراه نباشد نماز باطل نیست و آنچه مذکور شد که در
جامه غصبی نماز باطلست در صورتیست که عالم بغصبیت آن باشد و اگر
نداند یا اول می دانست و در حال نماز فراموش کرد نماز او صحیح است
و اگر کسی بداند که جامه غصبی است اما نداند که در جامه غصبی نماز صحیح نیست
اگر هیچ احتمال بطلان بخاطرش خطور نمیکرد نماز او صحیح است و اگر
احتمال میداد و کوتاهی در پرسیدن مسئله کرد نماز او باطلست و در
اینجا دو مسئله است که باید بیان شود مسئله اول هر چیز که کف پا را
بپوشاند و قدری از ساق پا را هم بگیرد باتفاق علما نماز با آن صحیح است

واکر

و اگر پشت پا را بپوشاند و هیچ چیز از ساق را نگیرد در آن خلاف است
و اقوی و اصح آن است که با آن نماز صحیح است و هیچ ضرری در آن نیست
مسئله دویم نماز در هر جامه و لباسیکه غیر از آنچه مذکور شد که نماز
در آن صحیح نیست باشد نماز در آن صحیح است فصل سیم در چیزهائیکه رعایت
آن در جامه در حالت نماز مستحبست و در بیان آنچه مکروه است اما
مستحبات لباس چند چیز است اول آنکه در حال نماز عمامه بر سر کند
و در حدیث وارد است که فضیلت نماز با عمامه نسبت بنماز بی عمامه مثل
فضیلت [illegible] برابر است دویم آنکه عمامه را تحت الحنک قرار دهد
یعنی یکطرفی از عمامه را بزیر حنک آورده در طرف دیگر وصل کند سیم
آنکه زیر جامه در بر داشته باشد چهارم آنکه در نمازهای جماعت و نماز
عیدها لباس فاخر و پاکیزه بپوشد و بعضی از مطلق نماز تجمل در
لباس را سنت دانسته اند و اقوی آن است که مخصوص بنماز جماعت
و عیدات پنجم آنکه در جامه سفید نماز کند ششم آنکه در حال
نماز انگشتری که نگین آن عقیق باشد در دست داشته باشد هفتم آنکه
اگر کسی لنگ بسته نماز کند و غیر از لنگ لباسی نداشته باشد لنگ را
بالای ناف ببندد بنحوی که سینه تا ناف را بگیرد و اگر کسی در زیر جامه تنبان
نماز کند بچیزی بر دوش خود ببندد ازدا اگر چه ریسمانی باشد هشتم
آنکه زن در گردن از سر جامه نماز بکند مقنعه و پیراهن و زیر جامه یا لنگ
و اما مکروهات جامه در حال نماز و آن امور یست که در ترک
آن ثوابست و در فعل آن گناهی نیست چند چیز است اول در جامه

سیاه نماز کردن و آن مطلقا مکروه است مگر در سه چیز عمامه سیاه و
چکمه سیاه که در اینها کراهت نیست **دویم** در جامه که جنبا در سرخ رنگ
باشد بلکه پوشیدن جامه که جنبا سرخ باشد مکروه است اگرچه غیر حال نماز
باشد **سیم** در جامه کسیکه چندان پرهیز از نجاسات یا از جامه غصبی کند
چهارم در جامه یا انگشتری که در ان صورت حیوان یا غیر حیوان از گل
و درخت و امثال ان باشد بشرطیکه صورت چیزی باشد که مصداق
خارجی داشته باشد نه محض فرض و صورت کوه باشد و اگر آن صورتها را
اندک تغییر دهند مثل اینکه سر از یا یک چشم ارا یا یک شاخ درخت را
زایل کنند کراهت برطرف میشود **پنجم** انکه مرد در جامه نماز کند
یا در جامه که نازک باشد نماز کند که حاکی عورت نباشد و اگر حاکی
باشد و جامه دیگر نپوشیده باشد نماز او باطل است **ششم** انکه در
عمامه که تحت الحنک نداشته باشد نماز کند **هفتم** انکه مرد در حالت
نماز بحسب دهان بند و زن دو بند ببند از دو **هشتم** انکه زنان
در دست یا پاهای ایشان خلخال یا دست بندی باشد که صدا کند در
وقت نشستن و برخواستن **نهم** انکه زن در حالت نماز با لمرة از
حلی و زیور خالی باشد بلکه سنت است از برای ایشان که زیوری
بود اند اگرچه کم باشد و مواضع خضاب را هرگاه خضاب نداشته
باشد خضاب کند **دهم** انکه کسی در حالت نماز لنگ بر بالای
پیراهن بر بندد **یازدهم** انکه یکطرف جامه را از زیر بغل خود بیرون
اورده بر دوش مقابل بیندازد و اینرا فقها اشتمال صما گویند

و در احادیث نیز باین عبارت وارد شده **دوازدهم** انکه کسی نیز ردا
ننماز نکند **سیزدهم** انکه در حالت نماز اهن همراه داشته باشد
و جمعی از فقها از احرام دانسته اند و قول بحرمت خالی از قوت نیست
و لیکن کراهت یا حرمت در صورتیست که اهن پیدا باشد اگر نهان باشد
مثل انکه چاقو در قلمدان یا در کیسه باشد یا کارد و شمشیر در غلاف باشد
یا دسته کارد بد نمالی یا انجوان بپیچی رفع کراهت یا حرمت میشود
و هم چنین در صورتیکه ادمی در مقابل دشمن باشد کراهت یا حرمت
در اهن های اسلحه و زره نیست اگرچه مکشوف باشد **چهاردهم** انکه
کسی در حالت نماز پولی همراه داشته باشد که در ان صورت نقش باشد
خواه ظاهر باشد یا نهان مثل باج اقلی یا پولهای سیاه که صورت شیر
با سک را انها هست و هرگاه در موضعی باشد که در کنار ودن ان خوف
فراموشی یا تلف شدن داشته باشد کراهت برطرف میشود و هم چنین
اگر انها را بر پشت خود قرار دهد مثل اینکه در همیانی باشد که پول ان
در عقب باشد کراهت برطرف میشود و جمعی از فقها فرموده اند که
مکروه است در حالت نماز بندهای قبا بسته باشد یا کمر بسته باشد
و حق انست که هیچکدام مکروه نیست بلکه بسته بودن بندهای قبا مطلق
و مستحبات **مقصد چهارم** در احکام مکان نماز و در ان چند مسئله


مسئله اول شرطست در مکانیکه در ان نماز میشود که مباح باشد
باین معنی که یا از اراضی باشد که مالکی ندارد چون زمینهای موات
یا ملک همان شخصی باشد که نماز میکند یا اجاره نموده باشد یا صاحب ان

اذن داده باشد که در آن نماز کند صریحا و از آن قبیل است مساجد و تکیه
و رباطات یا اذن فحوی داشته باشد مثل کسیکه میهمان میکند دیگری را
و بخانه اش طلبد یا شاهد حال بر آن دلالت کند هم چنانکه حمامها و
کاروانسراها و صحراها و دشتها که در نماز کردن در اینجاها ضرورت
نیست و ظاهر آنست که ظن برضای مالک کافی باشد در جواز نماز
کردن و احتیاج بعلم قطعی نیست و در زمینی که مال صغیر یا دیوانه یا
سفیه باشد ظن برضا و اذن ولی آن که پدر یا جد پدری یا وصی پدر
یا حاکم شرعی باشد کافی نیست و همین قدر که مظنه رضای ولی باشد نماز
میتوان کرد مثل اینکه کسی بجهت کاری از صغیر بخانه آن برود یا در زمین او
که مزروع نباشد نماز کند مسئله دوم جایز نیست نماز در مکان
غصبی از برای غاصب و نه از برای دیگران مگر صاحب ملک که نماز
کند او در آن جایز است و همچنین هرگاه ملکی وقف باشد بر طایفه
و آن ملک را از ایشان غصب نمایند هر یک از موقوف علیهم میتوانند
در اینجا نماز کند خواه وقف خاص باشد مثل اینکه وقف اولاد باشد
یا وقف عام مثل اینکه وقف بر علما یا بر سادات باشد یا بر مسلمین
پس در اول نماز هر یک از اولاد در اینجا صحیح خواهد بود و در دوم
نماز هر یک از علما یا سادات یا مسلمین در آن صحیح خواهد بود و اگر هم
از ایشان غصب شده باشد مگر اینکه حق شخص معینی بآن تعلق گرفته
باشد و از آن شخص غصب نموده باشند مثل اینکه متولی آن وقف آنرا
بشخصی اجاره داده باشد و غاصبی از آن شخص مستاجر غصب نموده باشد

که در صورت

که در صورت نماز غیر مستاجر در آن صحیح نخواهد بود و از قبیل وقف
بر مسلمین است وقف بر مسجدها و مدرسها و رباطها و کاروانسراها
و نه زیارتگاههای معصومین و غیرهم پس جایز است نماز هر یک از مسلمین در
اینها اگرچه مغصوب باشند و اگرچه نماز کننده غاصب باشد و اگر
وقف بر فقرا یا سادات باشد جایز است نماز هر یک از فقرا یا سادات
در آن با وجود غصبیت بلکه ظاهر آنست که جایز باشد نماز غیر فقرا
و سادات هم هرگاه باذن یکی از فقرا یا سادات باشد و همچنین
ظاهر آنست که جایز باشد نماز غیر فقرا نماز شیعیان در املاکی
که مجهول المالک هستند و صاحب معینی از برای آنها معلوم نیست که
در دست غاصب باشند و لیکن خود غاصب در آنها نماز نمیتواند
کرد و حکم وضو و غسل از آبهای وقفی و مجهول المالک که غصب
شده اند مثل حکم نماز از مکان است پس جایز است وضو و غسل هر یک
از موقوف علیهم یا ماذون از جانب او در آب مغصوب و جایز است
وضو و غسل هر یک از شیعیان غیر از غاصب در آب مجهول المالک
مغصوب و هرگاه صاحب ملک مغصوب ماذون نماید دیگری را در
نماز کردن در ملک او که غصب شده نماز او صحیح خواهد بود
و اگر اذن دهد که در ملک او داخل شود و نماز کند و چون نماز را
بر بندد و امر کند او را به بیرون رفتن الحال اعتنا لازم نیست بلکه بنا
بر اتمام نماز را با استقرار تمام میکند و بعد از آن بیرون میرود
خواه وقت وسعت داشته باشد که نماز را قطع کند و بیرون رود

دو بار نماز را تمام کند باز هم چنین اگر هنوز شروع در نماز نکرده
باشد اما وقت وسعت نداشته باشد که بیرون رود و در خارج ملک
غصبی نماز را تمام کند باز در همانجا با سکون و استقرار نماز را تمام
میکند و بیرون میرود و هرگاه کسی در مکان غصبی محبوس باشد
در ماندن در آنجا و نماز بکند و نماز او صحیح است و صحیح است نماز در
زیر سقفی که آلات آن غصبی باشد و در زیر خیمه غصبی هرگاه اصل
زمین آنجا بی عیب باشد و صحیح نیست نماز بر فرش یا تخت غصبی اگرچه
زمین مباح باشد و همچنین صحیح نیست نماز در فرشی یا تختی که بر روی
زمین غصبی باشد اگرچه آن فرش یا تخت مباح باشد و همچنین
صحیح نیست نماز کسیکه سوار بر چارپای غصبی یا زین غصبی باشد
یعنی اگر در حالت سواری نماز بکند آن نماز باطل است مسئله سیم
باید مکانیکه در آن نماز میکند خالی باشد از نجاستیکه در حالت
نماز تعدی بجامه یا بدن مصلی کند اما نجاستیکه تعدی نکند
مثل آنکه خشک باشد ضرر ندارد بر دو جای نماز کردن بلی واجب
که جای سجده پیشانی از هر نجاستی پاک باشد پس اگر جای پیشانی
نجس باشد اگرچه خشک باشد نماز درست نیست مگر آنکه حایلی میان
نجاست و پیشانی باشد مثل آنکه مهر یا کاغذی بر روی موضع نجس
گذارد که در این صورت نماز درست است مسئله چهارم مکروه است
نماز در چند موضع یعنی نماز در آنها درست است ولیکن ثواب آن
کمتر است از نماز در مواضع دیگر و از جمله مواضعیکه نماز در آن مکروه است

موضو

موضوعات که مرد و زن خواه اجنبی یا محرم در برابر یکدیگر نماز کنند
یا زن پیش از مرد ایستاده باشد که در این صورت نماز هر دو مکروه است
اگر یکبار نماز ایستاده باشد و اگر یکدام سابق بر دیگری داخل نماز
شده باشد نماز او مکروه نیست و نماز آن که بعد داخل نماز شده
مکروه است و کراهت نماز آنها در صورتیست که حایلی میان آنها
نباشد یا ده ذرع بذراع دست میانه ایشان دوری نباشد و هرگاه
حایلی که مانع از دیدن باشد میان آنها بوده باشد چون دیوار
یا چادر یا میان آنها ده ذراع دوری باشد کراهتی نخواهد بود
و همچنین اگر زن در عقب باشد اگرچه اندکی باشد که در حال سجود
سر او مقابل جای پای مرد یا پیشتر هم باشد کراهتی نیست و فرقی
نیست در مکروه بودن میان آنکه مرد نکاه بکند بزن یا نه پس اگر
مرد چشم بر هم نهد یا کور باشد یا در تاریکی نماز کند باز مکروه خواهد
بود و همچنین اگر مکان تنگ باشد و عقب ایستادن زن ممکن
نباشد و وقت نماز هم تنگ باشد باز کراهت برطرف نمیشود و مکروه
بودن موقوف نیست بصحیح بودن نماز هر دو پس اگر در نماز یکی از آنها
خللی باشد باز نماز دیگری مکروه خواهد بود و این حکم مختص بمرد
و زن است پس کراهتی نیست در نماز مرد هرگاه در برابر او یا پیش از او
دختر نابالغی باشد و بر در نماز زن هرگاه برابر او یا عقب او پسر
غیر بالغی نماز کند مسئله پنجم مکروه است نماز در حمام یعنی در
جائیکه متصل بماده خزینه آبست که در آنجا آب از خزینه برمیدارند

واما در رخت کن بلکه خلوتهائیکه در حمام می باشد که حکم بیرون حمام
دارد و واهمه نجاست ندارد و نماز کردن مکروه نیست و همچنین مکروه است
نماز در بیت الخلا و در جائیکه فضله انسان در مقابل قبله باشد
و در خوابگاه شتران و اسبان و الاغها یعنی جائیکه مهیا نشده است از برای
خوابیدن و آب دادن شتر اما در جائیکه از برای اینها مهیا نشده لیکن
اتفاقا شتر در آنجا خوابیده باشد بلکه اگر شتر آنجا باشد مکروه است نماز
والا مکروه نیست و همچنین مکروه است نماز در طویله یا حصاریکه
گاوان یا گوسفندان یا اسبان یا استران یا خران مهیا کرده اند
و مکروه است نماز در رودخانه ها اگرچه خشک باشد و از آمدن سیل
مطمئن باشد بلکه در هر مجرای آبی که بالفعل آب نداشته باشد چون
نهرها و در جاده ها و راهها و در زمین شوره زار مگر اینکه موضع
سجده را هموار و محکم کند بنوعیکه پیشانی بر آن قرار گیرد و همچنین
مکروه است نماز بر روی قبر و در جائیکه قبری در برابر قبله باشد
یا نزدیک بقبری باشد خواه در عقب یا راست یا چپ مگر اینکه ده ذرع
بذراع دست از چهار طرف دور باشد یا حائلی مانند دیوار بلندی
در میان باشد که در اینصورت کراهتی نخواهد بود و فرقی نیست در این
حکم میان قبر پیغمبر و معصوم و سایر مردم مگر از نمازهای مخصوصی
که رسیده است که باید در بالای سر یا عقب سر قبر معصومین بجا آورد
که در اینها اصلا کراهتی نیست و دور از قبر معصوم بودن در حالت
نماز بقدر ده ذرع در صورتیکه دیواری در میان نباشد بهتر است

از نزدیک بودن آن اگرچه پشت سر یا بالای سر باشد و در صورت
نزدیک ایستادن پشت سر بودن بهتر است از محاذی بالای سر و
پای مبارک و محاذی اینها بهتر است از پیش روی قبر مبارک ایستادن
و احتیاط آنست که در پیش روی قبر مبارک معصوم بلکه قبر پیغمبر باشد
نماز گذارده نشود و همچنین مکروه است نماز در خانه مجوسی بلکه
خانه که مجوسی در آن باشد اگرچه خانه او نباشد و در عبادتخانهای
کفار اما اگر در آنجاها نماز گذارده شود نماز صحیح است و سزاوار نیست
در نماز کردن در عبادتخانهای ایشان و مسجدهای سنیان اذن
ایشان در نماز کردن در اینها و مکروه است نماز در شراب خانه و اگر
خانه بلکه هر بیوتیکه در آن شراب باشد و هر جائیکه محل افروختن آتش
باشد چون مطبخها و گلخنهای حمامها و در جائیکه در برابر قبله آتشی
باشد خواه افروخته چون شمع و چراغ یا غیر آن چون منقل آتش
و اگر آتش در بلندی باشد چون قندیل کراهت شدید تر است و در
جائیکه در برابر قبله قرآن گشوده باشد و اگرچه آن شخص نماز کننده
کور باشد یا در موضع تاریکی باشد و بودن کتاب دیگر کراهتی ندارد
بلی در حالت نماز متوجه نوشته بودن مثل کسیکه از آن بخواند مکروه است
و در جائیکه در برابر قبله انسانی باشد یا در گشوده باشد یا آهنی یا
یا صورتی باشد و اگر آن صورت را بپوشانند کراهت برطرف میشود
و اگر صورت در غیر سمت قبله باشد کراهتی نیست **مسئله ششم** سنت است
از برای مردان که نمازهای واجب را در مسجد بجا آورند مگر نماز عید

که در غیر مکه در حصر آن کردن افضل است و ثواب چهار مسجد مقدس که مسجد
الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و بیت المقدس باشد از سایر مساجد
بسیار بیشتر است و بعد از اینها مسجد جامع هر شهر و دهی یعنی مسجدی که
اکثر مردم بجهت نماز با جماعت حاضر میشوند و بعد از آن مسجد محله و بعد از آن
مسجدی که از برای اهل بازار بنا شده و بعد از آن سایر مساجد و اما
نمازهای سنتی را در خانه ادا کردن افضل است و اما زنان مطلقا نماز
ایشان در خانه بهتر است و اینها در صورتیست که رجحان خارجی از
برای یکطرف نباشد و گاه هست بجهت امر خارجی برعکس میشود همچنانکه
گاه هست بجهت احتراز از ریا یا طلب حضور قلب نماز واجب در خانه کردن
افضل میشود یا ملاحظه رغبت مردم با نماز سنتی در مسجد افضل می
گردد یا بجهت درک جماعت نماز در مسجد رجحان می یابد مسئله هفتم
سنت است از برای کسیکه نماز میکند که ستره در برابر قبله خود قرار بدهد
خواه کسی از پیش نمازگاه او بگذرد یا نه و ستره چیزی است که مرتفع باشد
چون دیواری و اقل ارتفاع آن یک ذراع باشد بر ذراع دست
و اگر ممکن نشود یک چوبی مثل شاخص برابر قبله نصب کند یا سنگی
بگذارد و اگر آن هم نشود خطی بکشد و سنت است نزدیک آن بایستد
بقدر خوابگاه گوسفندی و شرط نیست که آنرا در حال نماز بگذارد
پس اگر دیواری باشد و بقصد ستره نزدیک آن بایستد مستحب را بعمل
آورده خواهد بود و اگر کسی در پیش نمازگاه بگذرد تأکید در
استحباب ستره بیشتر است مسئله هشتم جایز نیست نماز واجب را

در حالت اختیار و بدون ضرورت سواره کردن اگرچه در محمل یا تخته
روان باشد و همچنین جایز نیست در حالت راه رفتن بدون ضرورت
نماز واجب بجا آوردن و اما در حالت ضرورت مثل اینکه محل خوف
باشد یا دشمن در عقب باشد و وقت نماز تنگ باشد جایز است سواره و
در حال راه رفتن نماز کردن و اگر در اثنای نماز ضرورت رفع شود
بقیه نماز را بر روی زمین با سکون باید بجا آورد و در صورتیکه سواره
یا در حرکت نماز کند اگر در همه نماز رو بقبله بودن ممکن باشد واجب است
که رو بقبله باشد و اگر در همه نماز ممکن نباشد در حال تکبیرة الاحرام
گفتن با وجود امکان رو بقبله کند و اگر این هم ممکن نباشد قبله
ساقط میشود اگرچه در بعضی از نماز غیر از حال تکبیر تواند رو بقبله
باشد و باید اگر ممکن شود رکوع و سجود را درست بجا آورند و اگر
ممکن نباشد از برای رکوع و سجود بسر اشاره میکنند و باید سر را از
برای سجود زیادتر فرود آورد و اما نمازهای سنتی را مطلقا سواره
و در حال راه رفتن میتوان کرد اگرچه هیچ ضرورتی نباشد خواه
در سفر و خواه در حضر و خواه راه رفتن از راهی باشد یا کسی در بیوت
یا خانه خود راه رود و رو بقبله بودن در اینجا لازم نیست اگرچه ممکن
باشد و حتی در حال تکبیرة الاحرام گفتن استقبال را با امکان
لازم نمیدانند و حق آنست که سنت است و رکوع و سجود هم باشاره
کردن در اینجا مطلقا کافیست اگرچه رکوع و سجود درست ممکن باشد
و لازم نیست در اشاره سجود پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده بر آن

صحیح باشد و اگر سواری با حرکت در اثنای نماز منتهی شود باید تتمه
نماز را رو بقبله با رکوع و سجود صحیح بجا آورد و اگر کسی قدرت تا نماز
سنتی را کرده باشد و در بین نماز خواهد راه رود یا سوار شود بجا
بیارد و همه را مثل نماز سوار و راه رونده بجای آورد و جایزاست
که نماز کردن خواه واجبی و خواه سنتی بر مثل تخته که بر دو درخت یا
دو چهارپا بسته باشد در حالتیکه حرکت نکند و تمام افعال نماز را درست
تواند بجا آورد **مسئله نهم** جایزاست نماز کردن در کشتی که در حرکت
باشد اگرچه بیرون آمدن از آن و در خشکی نماز گذاردن میسر باشد
واجبات که ایستاده نماز کند و رو بقبله باشد و چون از قبله
بگردد خود را رو بقبله بگرداند و اگر ایستادن ممکن نباشد نشسته
نماز کند و اگر رو بقبله گردیدن میسر نباشد همین تکبیرة الاحرام را
رو بقبله بگوید و در تتمه ضرور نیست **مقصد پنجم** در بیان اذان
و اقامه و احکام آنها و در آن چند مسئلات **مسئله اول** بدانکه کیفیت
اذان اینست که ابتدا چهار دفعه الله اکبر بگوید بعد از آن دو مرتبه
اشهد ان لا اله الا الله پس دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله پس دو مرتبه
حی علی الصلوة پس دو مرتبه حی علی الفلاح پس دو مرتبه حی علی خیر
العمل پس دو مرتبه الله اکبر پس دو مرتبه لا اله الا الله و کیفیت اقامه
نیز بهمین نحو است مگر اینکه در اول دو مرتبه الله اکبر میگوید و در
آخر یک مرتبه لا اله الا الله و دو مرتبه قد قامت الصلوة و میان حی
علی خیر العمل و الله اکبر زیاد میکند و اشهد ان علیا ولی الله از

اجزاء

اجزاء لازمه هیچیك از اذان و اقامه نیست و مشهور آنست که از اجزاء مستحبه
آن هم نیست و بعضی از امستحب میدانند و آن اقویست و مستحبات
که در اذان اشهد ان علیا ولی الله یا اشهد ان علیا امیر المؤمنین بگوید
و در اقامه علی امیر المؤمنین بگوید و در سفر یا وقتیکه کسی بجهت ضرورتی
تعجیل داشته باشد میتواند هر یك از فقرات اذان و اقامه را یکدفعه
بگوید ولیکن اقامه تنها را تمام گفتن در صورت مذکوره افضلست
از یکدفعه گفتن فقرات **مسئله دویم** اگر کسی اذان و اقامه را ترك
کند تا داخل نماز شود پس اگر عمدا ترك کرده باشد باید نماز را تمام
کند و جایز نیست برگشتن و اگر سهوا بوده باشد پس اگر داخل رکوع شده
باشد باز نماز را تمام می کند و نمیتواند برگردد و اگر هنوز داخل
رکوع نشده باشد سنت است که برگردد و اذان و اقامه را بگوید
و نماز را از سر گیرد و اگر یك کدام از اذان و اقامه را نگفته باشد
مطلقا برنگردد خواه عمدا باشد یا سهوا و خواه برکوع رفته باشد
یا نه و اگر کسی شك کند که آیا اذان و اقامه را یا یك کدام یا فقرات
آنها در وقتیکه داخل نماز شده باشد آن شك اعتبار ندارد و بر
نمیگردد و همچنین اگر در وقتی شك کند که مشغول تکبیرات پیش از
نماز یا دعاهای قبل از نماز شده باشد و اگر شك در اذان کند
وقتیکه داخل اقامه شده باشد باز آن شك اعتبار ندارد و همچنین اگر
شك در فقره از فقرات اذان یا اقامه کند چه در اصل فقره یا عدد آن
یا اعراب یا حرفی از آن وقتیکه داخل فقره دیگر شده باشد آن شك

اعتبار ندارد و اگر هنوز داخل فقره دیگر نشده باشد آن فقره را میگوید
مسئله سیم چند امر در اذان و اقامه سنت است اول آخر هر فقره را
ساکن کند و حرکت آنرا ظاهر نسازد و اگرچه قطع نفس نکند دویم آنکه
اذان را بتأنی بگوید و اقامه را بتعجیل سیم آنکه هر الف و همزه و هائیکه
در فقرات اذان و اقامه هست خوب ظاهر سازد چهارم آنکه فاصله
قرار دهد میان اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا سجده یا نشستن
یا گام برداشتن یا سکوت کردن یا سبحان الله گفتن و در نمازهائیکه
نافله آنها مقدم است چون ظهر و عصر و صبح از برای همینها فاصله را
دو رکعت قرار دادن افضل است خصوص دو رکعت از همان نافله را
یعنی دو رکعتها را میان اذان و اقامه و فاصله بنشستن در غیر نماز
مغرب اولی است از نشستن در نماز مغرب و فاصله بسکوت در نماز
مغرب اولی است از فصل بسکوت در غیر آن و جایز است فاصله کردن
بزیادتر از یکی از اینها بلکه بهمه اینها در یک نماز پس اگر فاصله بسجده
کند در سجده بگوید رب سجدت لک خاضعا خاشعا ذلیلا و اگر
فاصله بنشستن کند بگوید اللهم اجعل قلبی بارا و رزقی دارا
و علمی نافعا و عملی سارا و اجعل لی عند قبر نبیک قرارا و مستقرا و خواندن
این دعا در سجده نیز در بعضی کتب ذکر شده و اگر گام بردارد پای
راست را پس گذارد رو بقبله و بگوید بالله استفتح و بمحمد صلی الله علیه و آله
استنجح و اتوجه اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بهم وجیها
فی الدنیا و الآخرة و من المقربین پنجم آنکه با طهارت باشد ششم

آنکه

آنکه در حال اذان و اقامه رو بقبله باشد هفتم آنکه ایستاده باشد
و تأکید این سه در اقامه بیشتر است هشتم آنکه مرد صدا را باذان بلند
کند و زن آهسته گوید نهم آنکه در حال اذان گفتن دو انگشت را بدو
گوش خود بنهد دهم آنکه اگر بعد از اقامه گفتن سخن گوید اقامه را دوباره
از سر بگیرد و بگوید و مکروه است در اثناء اذان و اقامه سخن گفتن
خصوصا در اثناء اقامه و هم چنین مکروه است در حالت راه رفتن و
سواری اقامه گفتن یعنی ثوابش کمتر است اما در اذان کراهتی نیست
مسئله چهارم گفتن اذان و اقامه سنت است از برای نمازهای
پنجگانه هر روزی و از برای نماز جمعه و بعضی واجب دانسته اند و اقوی
استحباب است و استحباب از برای مردان بیشتر است از زنان و از
برای حاضر بیشتر است از مسافر و از برای نماز جماعت بیشتر است از
فرادی و از برای نماز صبح و مغرب بیشتر است از غیر اینها و تأکید
در اقامه بیش از اذان است و اذان و اقامه از برای هیچ نمازی
دیگر غیر از نمازهای پنجگانه مشروع نیست خواه نماز واجب باشد
یا سنتی و در نمازهائیکه جماعت میشود سنت است مؤذن سه مرتبه قد قامت
الصلوة بگوید مسئله پنجم در دو موضع اذان و اقامه ساقط است
و گفتن آنها مشروع نیست بنا بر اقوی اول کسیکه اذان و اقامه مؤذن را
بشنود خواه آن مؤذن اذان اعلامی گفته باشد یا از برای مجلسی
یا از برای خود اذان و اقامه گفته باشد و خواه آن شنونده نماز
جماعت خواهد بکند یا فرادی بلی اگر شنونده خواهد نماز کند اعاده

اقامه تنها في سنت است وهم چنین اگر بعد از شنیدن اقامه تکلم کرده
باشد **دویم** کسیکه داخل موضعی شود که در آنجا نماز جماعتی کرده شود
خواه در بین نماز جماعت باشد یا بعد از فراغ از آن اما بشرطیکه بعضی
از اهل آن جماعت اگرچه یک نفر باشد در مکان خود باقی باشد اگرچه
مشغول تعقیب ما نماز هم نباشد وخواه آن شخص وارد شده اراده نماز
جماعت داشته باشد وخواه آن موضع مسجد باشد یا غیر آن که در هر این صورت
اذان واقامه از آن شخص ساقط بلکه گفتن آن نامشروع است مگر اینکه تنها
کسی باشد که آن شخص بداند که قابل امامت نیست ودر یک موضع دیگر اذان
تنها ساقط است ولیکن نامشروع نیست بلکه باین معنی که تاکید در آن
کمتر از سایر مواضع است وآن در صورتیست که کسی چند نماز قضا بوده
او باشد وخواهد بکند در این صورت از برای اول اذان واقامه
میگوید ودر تتمه باقامه تنها اکتفا میکند اگرچه بعضی را در مجموع یکی
بکند ودر دو موضع دیگر هم هست که جمعی از علما حکم بسقوط اذان
کرده اند یکی در صورتیکه کسی جمع میان دو نماز کند یعنی نافله
یا تعقیب میان آنها بعمل نیاورد ودر دو نماز فاصله قرار ندهد در این صورت
گفته اند اذان نماز دویم ساقط است ودوم در نماز عصر روز جمعه
وهیچیک دلیلی ندارد وحق عدم سقوط است واگر کسی اذان واقامه
بگوید که نماز فرادی کند بعد نماز جماعت میسر شود سنت است اذان
واقامه را از سر بگیرد **مسئله ششم** بدانکه موذنیکه اذان از برای مسلمین
میگوید ومسلمین باید باذان او اعتماد واکتفا نمایند لازم است که

مسلمان باشد بلکه شیعه اثنا عشری باشد وعاقل باشد ومرد باشد
یا محرم اگر از برای مردان گوید وبلوغ وآزادی در آن شرط نیست و
سنت است که عادل باشد وآواز بلند داشته باشد وبینا باشد ووقت
شناس باشد وبا طهارت ورو بقبله بر موضع مرتفعی ایستاده اذان
گوید ومکروه است که بجانب راست وچپ خود التفات نماید وجایز است
که چند نفر در یک محل یکدفعه اذان بگویند که هر کدام اذان علاحده
بگویند واما گفتن هر یک از اذان که هر کدام بعضی از فقرات را بگویند
اذان مشروع نیست وسنت موکدات از برای شنونده اذان که حکایت
اذان سبب وسعت رزق میشود واگر کسی خواهد باذان موذنی
اکتفا کند ونماز کند باید اگر خللی در اذان باشد خود درست
بگوید وسنت است که کسیکه اذان صبح یا مغرب را بشنود بگوید اللهم
انی اسئلك باقبال نهارك وادبار لیلك وحضور صلواتك واصوات
دعاتك وتسبیح ملائكتك ان تتوب علی انك انت التواب الرحیم



باب دویم در افعال واجبه نماز بدانکه افعال واجبه نماز نه چیز
هست نیت وتکبیرة الاحرام وقیام وقرائت ورکوع وسجود وتشهد
وتسلیم واز این هشت امر نیت وتکبیرة الاحرام وقیام متصل بتکبیر
وبرکوع ورکوع ودو سجده رکن هستند که زیادتی وترک آنها عمدا و
سهوا باعث بطلان نماز است وباقی غیر رکن که زیادتی وترک آن
عمدا باعث بطلان است نه سهوا واین هشت امر اصول واجبات نماز است
وهر یک مشتمل بر واجبات ومستحباتی چند است بنحویکه مذکور

خواهد شد وما این هشت امر را با آنچه متعلق بآنهاست از شرایط و
احکام در هشت مقصد ذکر میکنیم **مقصد اول** در نیت و نیت
چنانکه مذکور شد رکن است که ترک آن عمداً وسهواً باعث بطلان نماز است
و در اینجا چند مسئلهاست **مسئله اول** بدانکه واجب است در نیت هر
نمازی قصد نماز با قصد قربت یعنی قصد کند که نماز میکنم از برای
رضای خدا و اطاعت امر او و این قدر جزو است که در هر نمازی واجب است
واگر نمازیکه در آن وقت توان کرد متعدد باشد وچیزیکه تمیز بدهد
در خارج که این کدام نمازهاست که میکند نباشد باید در قصد تعیین
آن نمازیکه میکند کرده شود مثل آنکه در وقت صبح نافله و فریضه
هر دو را میتوان کرد باید تعیین کند که نماز نافله صبح یا فریضه را میکنم
قربة الی الله وهمچنین هرگاه قضائی بر ذمه او باشد که مثل همین
نمازی باشد که میکند باید تعیین قضا و ادا بشود و هرگاه تمیز
خارجی باشد دیگر احتیاج بتعیین در قصد نیت مثل آنکه در وقت
صبح در حالت صحت فریضه نماز کند چه معلوم است کاین نافلات
نه فریضه وهمچنین اگر نمازیکه در آنوقت میتوان کرد منحصر در یکی باشد
مثل آنکه وقت ظهر در سفر باشد که نافله ساقط است و مقلد مجتهدی
باشد که نماز سنتی غیر از نوافل یومیه را در وقت فریضه جایز نداند
وقضائی هم بر ذمه او نباشد درینصورت معلوم است از خارج که آن
نمازیکه میکند نماز ظهر امروزست پس درینوقت در نیت همین قدر
که نماز میکنم قربة الی الله کافیست و بالجمله واجب در نیت همین قصد

نمازاست و هر چیزیکه آن نماز را معین کند اگر در خارج معین نباشد
واگر معین باشد همان تعیین خارجی کافیست و در نیت امری دیگر غیر از
قصد نماز و قربت و تعیین در صورتیکه بدون قصد معین نباشد واجب نیست
پس نیت وجوب یا سنت یا اداء یا قضاء یا تعیین عدد رکعات یا امثال
اینها ضرور نیست مگر آنکه در تعیین و تمیز محتاج بیکی از اینها باشد
پس هرگاه نماز ظهر همین قدر کافیست که نماز ظهر میکنم قربة الی الله وهرگاه
نماز ظهر قضائی بر ذمه او باشد وگاهی نماز قضا هم بکند نیت کند
که نماز ظهر میکنم اداء قربة الی الله وهمچنین نماز عصر و مغرب و عشا
و صبح لازم نیست که نیت را بر زبان جاری سازد بلکه گذرانیدن امور مذکوره
در دل کافیست و باید معنی قربت را بفهمد و بداند که مراد از آن اینست
که این عمل از برای نزدیک شدن بخدا و خوشنودی او و اطاعت امر اوست
یا بجهت خلاصی از عقاب او یا رسیدن بثواب و جزای او در آخرت یا د
اسا پس اگر کسی در نمازیکه قصد ثواب دنیوی که از برای آن نماز
رسیده باشد نماز آن صحیح است و بالجمله باید مقصود از آن نماز
امری باشد که از جانب خدا باشد مثل اطاعت او یا ثواب دادن او
و محض دل گذرانیدن قربت باین معنی کافی نیست بلکه باید واقع هم
مطابق آن قصد باشد یعنی غرض دیگر سوای این در نماز کردن نداشته
باشد پس اگر در واقع قصد ریا داشته باشد یا امر جاهی دیگر نماز او باطل
خواه مقصود بالذات قربت باشد و ریا را هم بالتبع ضم کند و خواه این
قصد در همه نماز باشد یا در یکی از اجزاء آن یا در یکی از اوصاف لازمه آن

یا در خصوص فردی از افراد نماز پس اگر نماز را جهت قربت کند اما جهت
حضور شخصی سوره مخصوصی را بخواند یا جهر کند یا بسم الله را بلند گوید
نماز باطل است یا نماز در مسجد را یا در اول وقت را جهت ریا یا خوف از
شخص کند و قصد این داشته باشد که آن شخص ببیند که نماز در اول وقت
یا در مسجد میکند نماز باطل است و همچنین اگر طمأنینه را در رکوع یا سجود
یا سر برداشتن از آنها جهت ریا بعمل آورد باز نماز او باطل خواهد بود
و بالجمله هر جا چیزی در اصل نماز یا در یکی از اجزا یا اوصاف واجبه ریا یا امر
محرمی دیگر را قصد کند یا خصوصیت فردی از افراد نماز را یا فردی
از افراد اجزا یا اوصاف را جهت آن بجا آورد نماز باطل خواهد بود
و اما اگر قصد ریا در غیر اینها از امور دیگر خارج از نماز است شود نماز
صحیح خواهد بود پس اگر خضوع کند در نماز ریاء یا سر را پیش اندازد یا
دستها را بر دارد اینها یا بجنباند یا چشم بر هم نهد یا در رکوع کردن تکیه کند
و امثال اینها جهت ریا نماز باطل نخواهد شد و اگر با قصد قربت
قصد چیزی دیگر غیر از ریا یا امر حرامی دیگر ضم شود بلکه امر راجحی یا مباحی
ضم شود مثل تعلیم شخصی یا اعلام غیر بامری یا دفع تهمت بی نمازی
از خود و امثال اینها پس با این قصد در اصل نماز یا یکی از اجزا و شرایط
یا اوصاف واجبه آن ضم شود یا در خصوصیات یا اجزاء یا اوصاف غیر
واجبه پس در صورت اول که در خود نماز یا جزو یا شرط یا وصف واجب
باشد پس اگر غرض اصلی و مقصود کلی قربت باشد و لیکن بالتبع مطلوب
دیگر را هم در نظر کرده نماز صحیح خواهد بود و اگر مقصود اصلی اتیان با

و قربت بالتبع باشد نماز باطل خواهد بود مثلا شخصی نماز می کند و در
نماز کردن یا در جهر قرائت در جائی که واجب باشد یا سوره خواندن
قصد تعلیم غیری میکند اگر نماز را یا جهر را یا سوره خواندن را از برای خدا
کند که اگر هیچ غرضی دیگر هم نبود باز میکرد و لیکن قصد میکند که حال
که میکنم فلان شخص را هم یاد دهم در این صورت نماز صحیح است و اگر بعکس
باشد باین نحو که اراده تعلیم غیر کند و قصد کند که حال که من تعلیم میکنم
نماز هم از برای خدا کرده باشم که اگر این غرض نمی بود باز نماز جهت تعلیم را
میکرد در این صورت نماز باطل خواهد بود و اما در صورت دویم که ضم قصد
دیگر در امور واجبه نباشد بلکه در خصوصیات یا اوصاف غیر لازمه باشد و
در اصل فعل واجب قصد قربت داشته باشد نماز صحیح خواهد بود
مطلقا خواه مقصود در آن خصوصیات یا اوصاف قربت باشد یا غیر
قربت پس بعد از آنکه کسی اصل نماز را از برای خدا کند که اگر هیچ قصد
نمیداشت نماز را میکرد اما در آفتاب نماز کند بجهت گرم شدن یا سوره
مخصوصی را بخواند بجهت تعلیم کردن اما اصل سوره را بقصد قربت
بخواند یا در جائی که جهر واجب نباشد بسم الله را بلند گوید بجهت محض
آگاهانیدن غیر نماز او صحیح است مسئله دویم چون دانستی که
غیر از تعیین فعل قصد قربت در نیت امری دیگر لازم نیست پس اگر
امور دیگر را هم زیاد کند اگر آن امر مطابق واقع باشد مثل اینکه
نیت کند چهار رکعت نماز ظهر میکنم واجب اداء قربة الی الله که عدد
رکعات و وجوب و اداء را در جائی که بان محتاج نباشد البته نماز صحیح است

بلکه بعبارات واگر مطابق واقع نباشد مثل اینکه نیت کند که نماز ظهر میکنم
سنت قربة الی الله پس اگر سهوا باشد و فی الحقیقه بدل نماز ظهر واجب
خوانده باشد بالاتفاق و اگر عمدا باشد و اعتقاد سنت بودن ان داشته
باشد یا مثلا نیت نماز شب را واجب کند با اعتقاد اینکه واجبست باز
خوانده باشد و نماز صحیح است بنابر اقوی **مسئله سیم** هرگاه کسی
متردد باشد در اول نماز که کدام یک از دو نماز را بجا اورد مثل انکه
متردد باشد که نافله صبح را بکند یا فریضه را و با ان تردد نماز بقصد
قربت را شروع کند پس اگر بر این تردد باقی باشد تا اخر نماز ان نماز
باطلست و اگر در اثناء نماز از تردد برامد یکی از انها را معین کند
نماز او صحیح خواهد بود **مسئله چهارم** لازم نیست در نیت که در دل
بگذراند که فلان نماز میکنم قربة الی الله باین معنی که صورت این عبارت
در خاطر او نقش شود و بگذرد بلکه همان التفات بفعل و داعی بر فعل
یعنی داشتن اینکه نماز می کند و این عمل جهت اطاعت خداست و باین
جهت برخیزد نماز کافیست و دیگر احتیاج بجزمی نیت و این التفات
و داشتن هم در ابتدای نماز واجبست نه در تمام نماز بلکه اگر
در اثنای نماز ملتفت نباشد و دل او متوجه خیالات دیگر باشد
نماز او صحیح است بشرط اینکه بحکم نیت باقی باشد باین معنی که اگر ملتفت
شود بداند که عملی که میکند نماز است و از برای خداست و این را نیت
حکمیه گویند و با التفات نیت فعلیه و با نیت حکمیه در تمام نماز
واجبات اما نیت فعلیه در تمام واجب نیست و ابتدای وقت ان

شروع

شروع مقدمات نماز است و میتواند تاخیر اندازد تا وقت تکبیرة الاحرام
و تاخیر از ان جایز نیست و در این حال وقت ان مضیق میشود **مسئله پنجم**
همچنانکه نیت قربت در اصل نماز واجبست در جمیع اجزا و شرایط ان
نیز واجبست باین معنی که باید در هر جزئی یا شرطیکه بعمل میاورد نیت
قربت یا حکم نیت قربت در ان داشته باشد یعنی یا در حین کردن
جزء ملتفت بان جزء و قصد قربت باشد یا اگر ملتفت نباشد بنحوی
باشد که اگر ملتفت شود بداند ان عمل جزء نماز است و برای خدا میکند
پس بنابراین هرگاه کسی یکی از اجزاء نماز را نداند که جزء نماز است مثل
طمانینه در رکوع یا سجود و از باب اتفاق ان را بعمل اورد نماز او باطلست
بلی اگر کسی قصد کند که هر اجزاء که باشد اگر مفصل نداند و در ابتدا چنین
قصد کند که نماز را با جمیع اجزاء ان بعمل میاورم بجهت خدا و همه
اجزا را بعمل اورد نماز صحیح است اگرچه بعضی را بتفصیل نداند ملخص کلام
انکه اگر اجزائی از برای نماز نداند و خیال داند که دیگر جزئی ندارد
و از باب اتفاق ان جزء را بعمل اورد نماز او باطلست اما اگر اجزا را
نداند و احتمال بدهد که دیگر هم جزئی داشته باشد و قصد نماز را
با جمیع اجزا بکند و انها را هم بعمل اورد نماز او صحیح خواهد بود **مسئله ششم**
اگر کسی در اثناء نماز قصد قطع نماز کند یا قصد فعل منافی نماز کند
مثل اینکه قصد تکلم یا اخراج ریح یا بول کند و ان را بعمل نیاورد نماز او
صحیح است و باطل نمیشود خواه در وقتی قصد کند که در حال ان را بعمل
اورد یا قصد کند که بعد از این بعمل اورد در رکعت دیگر مثلا بعمل اورد خوا

مطلق قصد کند یا معلق بر امری دیگر مثلا اینکه قصد کند که اگر فلان شخص داخل
شود نماز را قطع کند و یقین داشته باشد که فلان شخص در اثنا داخل خواهد
شد بلی اگر در هنگامیکه قصد قطع کرده تا از آن قصد برگشته فعلی از افعال
نماز را بجا آورد اگر آن فعل فعلی باشد که زیاد شدن آن در نماز نه مقصد نماز
مبطل نباشد و نباید دوباره آنرا بعمل آورد و نماز صحیح است و اگر آن فعل
فعلی باشد که زیادتی آن مبطل باشد نماز بآن جهت باطل خواهد شد مثلا اگر
در رکوع مثلا قصد قطع نماز را کند و در همان حال ذکر رکوع کند و از
نیت قطع برگردد باید ذکر رکوع را دوباره کند و نماز او صحیح است اما
اگر بعد از سر برداشتن از رکوع از نیت قطع برگردد در این صورت نماز او
باطلست زیرا که اگر دوباره برگردد و ذکر رکوع گوید رکوع که رکن است
زیاد خواهد شد و اگر قصد قطع را معلق کند بر امر که یقین بوجود آن
نداشته باشد مثل اینکه قصد کند که اگر فلان شخص بیاید نماز را
قطع میکنم و نداند آن شخص خواهد آمد یا نه در این صورت تا آن شخص نیامده
نماز او صحیح است و اگر آمد پس اگر پیش از آمدن او یا در حین آمدن او ترک
نیت قطع کرد نماز مطلقا صحیح است و اگر باز بر آن نیت باقیست تا
فعلی از افعال نماز را با آن نیت بجا آورد اگر آن فعل فعلیست که زیادتی
آن نماز را باطل میکند نماز او باطلست و اگر زیادتی مبطل نیست
باید بعد از ترک نیت قطع دوباره آن فعل را بجا آورد و نماز صحیح است
و تردید در قطع هم حکم نیت قطع دارد و جمیع آنچه مذکور شد مسئله ششم
هرگاه کسی بر نیتی داخل نمازی شد نمیتواند در اثنای آن نماز عدول

ازان

از آن نیت بنیت نمازی دیگر کند مگر در مواضعیکه از شارع رسیده و
مذکور خواهد شد **مقصد دویم** در تکبیرة الاحرام و آن عبارتست
از گفتن الله اکبر بجهت دخول در نماز بعد از نیت و آن رکنست که بترک
آن و زیادتی آن عمدا و سهوا نماز باطل میشود پس اگر کسی یکدفعه تکبیرة الاحرام
بگوید و باز دفعه دویم بگوید نماز او باطلست پس اگر نوبت سیم قصد
تکبیر نماز بگوید باز نماز منعقد خواهد شد و در اینجا چند مسئلهاست
مسئله اول چنانکه مذکور شد صورت تکبیرة الاحرام اینست که بگوید
الله اکبر و باید البته مقدم باشد و فاصله میان اینها نکند اگرچه بگوید
اسمی از اسماء الله باشد پس اگر بگوید الله العظیم اکبر نماز او باطلست و نباید
هیچ حرفی از آنرا تغییر بدهد و الف لام داخل اکبر نکند و فتحه همزه
اول و همزه اکبر را اشباع بالف نکند و الف دویم الله را مد ندهد
بحیثیتی که از قدر طبیعی بیرون رود و بر اکبر وقف کند و اعراب آنرا
ظاهر نکند که اگر اعراب آنرا ظاهر کند و آنرا وصل نکند و زیاد کردن
جزئی در آخر تکبیرة الاحرام که آنرا تغییر ندهد ضرر ندارد مثل اینکه
بگوید الله اکبر تعالی و تقدس یا اجل و اعظم بشرطیکه اکبر را ساکن
کند و اعراب آنرا ظاهر نسازد **مسئله دویم** کسیکه عاجز باشد از گفتن
تکبیرة الاحرام تمامه هر قدر که تواند بگوید و اگر عاجز از تکلم باشد
و هیچ نتواند بگوید احتیاطا لفظ آنرا در دل بگذراند و زبانرا نیز
حرکت دهد و با انگشت اشاره کند و معنی آنرا اگر داند قصد کند و اگر
این لفظ را نداند و لفظی دیگر تواند گفت اگر قدرت بر یاد گرفتن تکبیرة

الاحرام داشته باشد واجبست تعلم کند و اگر قدرت نداشته باشد
بر تعلم آن احتیاط آنست که ترجمه آن را بگوید بهر لغتی که داند و اگر لفظی از
عربی که بعنوان باشد بگوید بهتر است **مسئله سیم** بدانکه چنانکه بعد
ازین مذکور خواهد شد شش تکبیر دیگر غیر از تکبیرة الاحرام سنت است
گفتن پیش از قرائت نماز که با تکبیرة الاحرام هفت تکبیر شود و جائزست
که مصلی مخیرست که هر کدام ازین هفت را که خواهد تکبیرة الاحرام
قرار دهد و شش تکبیر دیگر مقدم را تکبیرات مستحبه قرار دهد **مسئله چهارم**
آنچه در نماز واجبست از طهارت و استقبال در تکبیرة الاحرام مراعات
آن واجبست و هم چنین واجبست که کسیکه نماز ایستاده می کند آن را
ایستاده بگوید پس اگر نشسته بگوید یا در حال برخاستن بگوید نمازش
باطلست **مسئله پنجم** در تکبیرة الاحرام چند امر سنت است **اول** آنکه
در وقت تکبیر گفتن متذکر عظمت و جبروت الهی شود و ما سوای آن را
حقیر شمارد **دویم** آنکه اگر پیشنماز باشد آن را بلند بگوید بلکه بنحوی
بگوید که همه ماموین بشنوند مگر آنکه محتاج باین باشد که زیاده از
قدر معتاد آن را بلند کند که در این صورت باید اکتفا بقدر معتاد
کند و زیاده موجب بطلان نماز میشود و اگر ماموم باشد آهسته بگوید
و اگر خود به تنهائی نماز کند مخیرست میان بلند گفتن و آهسته گفتن
سیم آنکه در وقت تکبیرة الاحرام گفتن دستها را بلند کند بحدیکه
برابر دو نرمه های گوش برسند و زیاده تر و کمتر بلند نکند و در این حال
سنت است انگشتان دستها بهم چسبیده باشد مگر انگشت بزرگ که با

از

از انگشتان دیگر دور باشد و باید کفهای دستها رو بقبله باشد و ابتدای
دست برداشتن مقارن ابتدای تکبیر گفتن باشد و انتهای تکبیر گفتن
مقارن انتهای که فرود آوردن دستها بعد از تمام شدن تکبیر باشد
مقصد سیم در قیام یعنی ایستادن و در آن چند مسئله است
مسئله اول بدانکه شکی نیست که با وجود قدرت قیام در نماز واجبست
در حال تکبیرة الاحرام گفتن و قرائت کردن تا حال فرود رفتن برکوع
و در دو حالت رکن است که ترک آن عمدا و سهوا نماز را باطل میشود یکی
در حال تکبیر گفتن و دویم در حال فرود رفتن برکوع که از قیام متصل
برکوع گویند و در حال قرائت رکن نیست پس اگر کسی بعضی از قرائت را
سهوا نشسته بجا آورد نمازش صحیح است **مسئله دویم** حد ایستادن
همان قدر است که در عرف بگویند ایستاده است و آن متحقق میشود براست
داشتن صلب و فقرات ظهر پس جائز نیست در حال قیام پشت را خم نمودن
و منحنی شدن یا کج شدن بطرف راست یا چپ مگر انحنا یا کج شدن جزئی
کمی که منافی با صدق قیام نداشته باشد و سر را پیش افکندن
منافی با قیام ندارد بلکه دور نیست که مستحب باشد **مسئله سیم**
واجبست بر هر دو پا ایستادن پس اگر بدون ضرورت یک پا را بلند
نگاه دارد نمازش باطلست و برداشتن یک پا و تکیه دادن دیگر
هم اختصار ندارد و هم چنین واجبست آنکه قدمها را جدا از یکدیگر
دور نکند بنحوی که از ایستادن متعارف بیرون رود و مشهور آنست
که واجبست استقلال یعنی خود ایستادن و تکیه بر چیزی نکردن

نحو یکه اگر آن چیز را بر دارند آن شخص بیفتد و بعضی آنرا مستحب دانسته اند
و اقوی احوط است و در حال برخاستن دست گرفتن بچیزیکه معین
برخاستن شود ضرر ندارد و بعضی اعتماد بر هر دو پا را نیز واجب
دانسته اند باین معنی که سنگینی بدن را بر یکپا نیفکند بلکه بر هر دو پا
اندازد و حق اجتناب است **مسئله چهارم** اگر کسی از ایستادن عاجز
باشد باید بر چیزی مانند عصا یا دیواری تکیه کند و نماز کند و اگر
اگر از ایستادن عاجز نباشد ولیکن از ذات ایستادن عاجز باشد
منحنی میشود و نماز می کند و باید بقدر امکان انحنا را کم کند و همچنین
اگر نتواند پاها را نزدیک بهم بگذارد آنها را از یکدیگر دور میکند و
رعایت قدر امکان نزدیکی را بکند و اگر تکیه بر هر دو پا ممکن نباشد
بر یک پا تکیه کند و اگر مردد شود میان تکیه کردن یا منحنی ایستادن
مخیرست که هر کدام را خواهد اختیار کند و اگر کسی در همه احوال
عاجز نباشد از ایستادن مستقلا و در بعضی از احوال عاجز باشد
پس اگر قدرت داشته باشد که اقل واجب را بدون تکیه یا انحنا یا فاصله
فاحش میان پاها بعمل آورد واجبست که چنان کند و مستحبات را
ترک کند و اگر همه اقل واجب را هم نتواند بعمل آورد هر قدر که تواند بدون
تکیه و انحنا بعمل آورد و باقی را بنحو ممکن بعمل آورد و باید تکیه کردن و
ذات ایستادن را مقدم دارد و بعد از عجز تکیه کند یا منحنی شود و تجا
نب برعکس کند پس اگر کسی نصف نماز را تواند بی نقص بعمل آورد باید
از نصف اول قرار دهد و در نصف دوم تکیه کند یا خم شود و همچنین

اگر کسی آنقدر تواند درست بایستد که قرائت کند یا رکوع کند باید
در قرائت درست بایستد و اگر کسی از مطلق ایستادن عاجز باشد
و نتواند مطلقا بایستد نه راست و نه خم نه مستقلا و نه با کمک باید نشسته
نماز کند پس اگر هیچ نتواند همه نماز را نشسته میکند و اگر قدری را تواند
بایستد و قدری را نتواند هر قدر تواند بایستد و تتمه را نشسته بجا آورد
و حد عجزیکه موجب جواز نشسته نماز کردن است آنست که قدرت بر ایستادن
نداشته باشد و دانستن آن مستندات بعلم آن شخص بحال خود و از
اسباب عجز آنست که ایستادن باعث مشقت بسیار باشد که عادة
نتوان متحمل آن شد یا دران مظنه تلف یا سبب زیادتی مرض یا طول آن
یا دشواری معالجه آن شود و کسیکه تواند ایستاده نماز کند اما قادر بر
رکوع و سجود نباشد باید ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را باشاره بجا
آورد و اگر کسی نتواند بایستد اما تواند در وقت راه رفتن نماز کند مخیرست
میانه نشسته نماز کردن و در حال راه رفتن نماز کردن و احتیاط آن
است که در وقت راه رفتن نماز کند و غایت احتیاط جمع میان دو نماز است
و کسیکه نشسته نماز کند باید اگر تواند بعد از قرائت حمد و سوره برخیزد
و بایستد و برکوع رود و اظهر آنست که طمأنینه در برخاستن واجب نیست
بلکه بمجرد برخاستن میتواند برکوع رود و اگر بر این هم قدرت نداشته
باشد نشسته رکوع می کند و اگر بعد از رکوع تواند بایستد تا ایستادن
بجهت سجود رود واجبست چنان کند و طمأنینه در این ایستادن واجبست
و کسیکه نشسته نماز می کند در رکوع باید آنقدر خم شود که اول رکوع

کشاله گویند و بهتر آنست که آنقدر خم شود که پیشانی او محاذی موضع
سجود او شود یا رو به روی محاذی زانوهای او شود و اگر کسی نشسته نماز
واجبی یا نماز سنتی کند مستحبست که در حال قرائت تربیع بعمل آورد
باین نحو که بر کف پاها بنشیند یعنی کفهای پا را بر زمین نهد و ساقها
و رانها را بلند کند و نصب کند و الیتین خود را از زمین راست کند
و در حال رکوع دو زانو بنشیند و در حال تشهد تورک بعمل آورد و
باین نحو که بر طرف چپ بنشیند و هر دو پا را از زیر خود بیرون کند و
پشت پای چپ را بر زمین گذارد و پشت پای راست را بر شکم پای
چپ گذارد مسئله پنجم اگر کسی عاجز باشد که نشسته هم نماز کند باید به
پهلو خوابیده بخواند یا پهلوی راست یا چپ و تقدیم پهلوی راست افضل
و باید رو و سایر مقادیم بدن را بجانب قبله کند مانند خوابانیدن
میت در لحد و باین طریق نماز کند و از برای رکوع اشاره می کند
و از برای سجود بر رو می افتد و سجده می کند اگر تواند و اگر نتواند
از برای سجود بیشتر اشاره میکند و اگر از پهلو خوابیدن نیز عاجز باشد
بر پشت می خوابد بنحویکه کف پاهای او بجانب قبله باشد همچنانکه
محتضر را می خوابانند و از برای رکوع و سجود اشاره می کند و در حا
لات مذکوره که از برای رکوع و سجود اشاره می کند باید بسر اشاره
کند و هر قدر تواند از برای سجود خم شود باید چنان کند بلکه احتیاط
آنست که هر قدر تواند از برای رکوع نیز خم شود و اگر از اشاره کردن
بسر عاجز باشد باید اشاره بچشمها کند باین طریق که بجای قیام چشمها

بگشاید

بگشاید و بجای رکوع چشمها را برهم گذارد و بجای سر برداشتن
چشمها را بگشاید و بجای سجود باز چشمها برهم نهد و بجای سر برداشتن
بگشاید و سنت است که فرود آوردن سر و برهم گذاردن چشم از برای
سجود بیشتر از رکوع باشد و واجبست که از برای سجده چیزیکه سجده بر آن
صحیح است بر پیشانی خود گذارد و اگر کسیکه قادر بر سجده نیست و قدرت
داشته باشد که چیزی را از زمین بلند کند چون مهر و امثال آن و جمیع
و بر آن سجده نماید واجبست که چنان کند مسئله ششم اگر کسیکه ایستا
نماز کند در اثنای نماز از ایستادن عاجز شود می نشیند و نماز را تمام
میکند و نماز را از سر نمیگیرد و اگر کسیکه از عجز نشسته نماز کند در اثنای
نماز قدرت بر برخاستن بهم رساند باید برخیزد و نماز را تمام کند
و همچنین است حکم در مابین نشستن و بپهلو خوابیدن و پشت خوابیدن
و اگر کسی از خوابیدن پشت هم عاجز باشد و تواند برو بخوابد باید
رو بقبله بخوابد و نماز کند و باز رکوع و سجود را باشاره بعمل آورد بنحویکه
مذکور شد مسئله هفتم در حالت ایستادن چند امر مستحبست اول
آنکه بخضوع و خشوع بایستد بنحویکه بنده ذلیل گنهکار در خدمت
آقای خود می ایستد دویم آنکه در حال ایستادن نظر او بموضع سجده باشد
سیم آنکه هر دو دست بر هر دو ران گذارد بنحویکه محاذی زانوها باشد
چهارم آنکه انگشتان دستها را بهم بچسباند پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر
دور کند بقدر سه انگشت تا یک وجب ششم آنکه قدمها را با یکدیگر محاذی
گذارد نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس هفتم آنکه انگشتان هر دو پا را

بجانب قبله بدارد بنحوی که هیچیک از قبله منحرف نباشند هشتم انکه چنانکه
مذکور شد سنگینی بدن خود را بر هر دو پا مساوی اندازد نهم انکه
زن دستها بخود را بر پستانها نهاده گذارد بنحوی که پستانها جسپرا و
بچسبد و پاها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند **مقصد چهارم**
در قرائت و آن واجبات اما رکن نیست لهذا ترک و زیادتی آن
عمدا نماز را باطل می کند اما سهوا باطل نمیکند و در این مقصد سه فصلست
فصل اول در انچه باید قرائت نمود و در آن چند مسئلهاست **مسئله اولی**
بدانکه واجبست خواندن حمد در نمازهای دو رکعتی و در دو رکعت
اول نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی از نمازهای واجبه و همچنین سزاوارست
خواندن ان در نمازهای سنتی و در رکعت سیم نماز سه رکعتی و در دو رکعت
اخر نمازهای چهار رکعتی مخیرست میان خواندن حمد و تسبیح کردن
و از برای ماموم تسبیح کردن افضلست و از برای امام و منفرد هر دو
مساویند و تسبیحی که در این رکعتها بجای حمد گفته میشود عبارتست
از یک دفعه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یا یکدفعه
الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر و گفتن اول بهترست و بهتر از ان سه دفعه
گفتن انست و واجبست ترتیب میان این ذکرها یعنی اگر اول را
که تسبیحات اربعست گوید اول تسبیح و بعد تحمید و بعد تهلیل و بعد
تکبیر را گوید و اگر دویم را گوید اول تحمید و بعد تسبیح و بعد تکبیر را
گوید و لفظ دیگر در میان این اذکار در نیاورد اما در صورتیکه
سه دفعه تکرار کند در میان هر دفعه گفتن چیزی که نماز را باطل نمیکند

ضرر ندارد و از برای تسبیحات بسم الله گفتن ضرورت ندارد بلکه سنت هم
نیست و لیکن اگر بگوید نماز را باطل نمی نماید و همچنین ضرورت ندارد که ابتدا
قصد تعیین خواندن حمد یا تسبیحات را بکند بلکه اگر بی التفات شروع در
یکی از انها کند نمازش صحیحست و اگر ابتدا قصد خواندن یک کدام را
معین داشته و بغفلت زبان او بدیگری جاری شود میتواند همانرا تمام
کند و میتواند عدول بدیگری نماید بلکه اگر ابتدا قصد یک کدام
معین را بکند و شروع در آن کند و باز میتواند عدول باز بدیگری
نماید و احوط عدم عدولست در اینصورت و اگر در رکعت سیم نماز
چهار رکعتی یک کدام از حمد یا تسبیحات را بخواند ظاهر انست که واجب
باشد و در رکعت چهارم نیز همانرا بخواند و خواندن یک کدام
در یک رکعت و یکدیگر در رکعت دیگر جایز نباشد و اگر خواهد تسبیحات را
مکرر بگوید و در عدد انها شک کند بنا بر کمتر میگذارد و استغفار
کردن در اخر تسبیحات مستحب نیست و بعضی از مستحب دانسته اند و دلیلی
ندارد **مسئله دویم** واجبست در نمازهای واجبه که در دو رکعت اول
بعد از حمد یک سوره تمام بخواند و واجبست مقدم داشتن حمد بر سوره
پس اگر عمدا سوره را مقدم بر حمد دارد اگر در اثنا سوره از ان ترک
کند و حمد بخواند و بعد از ان سوره نمازش صحیحست و اگر ان سوره
مقدم را تمام کند نمازش باطلست و اگر سهوا مقدم داشته باشد
نمازش صحیحست پس اگر قبل از خواندن حمد متذکر شود حمد را بخواند
بعد از ان سوره را و اگر بعد از حمد متذکر شود همان سوره تنهائی

را میخواند واگر بعد از رکوع متذکر شود احتیاج بخواندن جزء دیگر
نیست ونماز را تمام میکند وواجب است که سوره کرمیخواند وقت وسعت
خواندن ان وتمام کردن نماز را داشته باشد پس حرام است خواندن
سوره طولانی که باعث ان شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج
وقت واقع شود وبخواندن ان نماز باطل میشود اگر داند که وقت
وسعت خواندن ان سوره را ندارد وعمدا از او بخواند اما اگر چنان
داند که وقت وسعت خواندن ان را دارد وشروع در خواندن ان کند
ودر اثناء نماز معلوم شود که وقت بان وفا نمی کند نماز باطل نیست بلکه
باید عدول بسوره کند که وقت وسعت ان را داشته باشد واگر وقت
وسعت هیچ سوره را نداشته باشد سوره را ترک می کند ونماز را تمام
میکند وحرام است خواندن سوره از سورهای سجده واجب در نماز
واجبی واگر از او بخواند تا ایه سجده را تمام کند واگر عمدا خوانده باشد
نماز او باطل است واگر سهوا باشد نماز او صحیح است واگر تتمه سوره مانده
باشد تمام می کند ونباید سوره دیگر بخواند واز برای سجده اشاره
می کند وبعد از نماز سجده می کند هم چنانکه اگر او در نماز باشد
ودیگری ایه سجده بخواند واو بشنود باید نیز چنین کند واگر تا ایه سجده
نرسیده باشد باید عدول بسوره دیگر کند خواه عمدا شروع در ان
کرده باشد یا سهوا وحرام نیست خواندن سوره سجده در نمازهای
سنتی وجایز است که در انها سوره سجده بخواند چون بموضع سجده رسد
باید سجده کند وبعد از ان برخیزد واز ان موضعیکه واگذاشته کرد

ونماز را

ونماز را تمام کند واگر سجده در اخر سوره باشد چون سوره اقرء است
که بعد از برخاستن فاتحه را بخواند انگاه برکوع رود ونماز را تمام کند
وهمچنین است حکم اگر در نماز نافله باشد که دیگری ایه سجده را بخواند
واو بشنود وهمچنین حرام است که در نمازهای واجبی جمع میان دو سوره
تمام که متغایر باشد بکند اگر چه یکی از انها را بقصد جزئیت نماز بخواند
بلکه اگر دو سوره بخواند نماز او باطل است بنابر اقوی وحرمت در
صورتیست که دو سوره تمام بخواند بلکه خواندن یک سوره وبعضی از سوره دیگر
ضرر ندارد وهمچنین خواندن ایات قرانی در قنوت مطلقا ضرر ندارد
بشرطیکه سوره تمام در قنوت نخواند ومکرر خواندن یک سوره ضرر ندارد
وهمچنین باکی نیست در خواندن دو سوره تمام یا بیشتر در نمازهای سنتی
وهم سوره والضحی والم نشرح یک سوره هستند وهمچنین سوره الم
ترکیف ولایلاف پس نمیتوان بیکی از این چهار سوره در یک رکعت نماز
واجبی اکتفا نمود وجایز است خواندن دو سوره را در یک رکعت ونباید
بسم الله را در میان این دو سوره خواند ودر نماز اکتفا بیک بسم الله
در انها جایز نیست وهمچنین حرام است بدون عذر در نمازهای واجبی
عدول کردن از سوره که بقصد جزئیت نماز شروع در ان کرده
بسوره دیگر اگر از نصف ان تجاوز نموده باشد اما اگر از نصف سوره
تجاوز نکرده باشد عدول کردن جایز است مگر در سوره قل هو الله احد
وقل یا ایها الکافرون که عدول از انها مطلقا جایز نیست اگر چه بقصد
یکی از این دو سوره همین بسم الله را گفته باشد بلی در نماز صبح روز جمعه

وظهر وعصر آن وبنماز جمعه از یکی ازین دو سوره بسوره جمعه یا منافقین
عدول میتوان کرد خواه عمداً شروع بقل هو الله احد یا قل یا ایها الکافرون
کرده باشد یا سهواً وخواه پیش از نصف باشد یا بعد از آن وهرجا که عدول
کردن جایز است هرگاه عدول کند بسم الله را از برای سوره دویم لازم نیست
اعاده کردن مگر اینکه انفعال فاصله شده باشد میان بسم الله اول وحال
عدول که موالات که معتبر است در اجزاء سوره واحده بر طرف شود یا اگر
بسم الله اول را بقصد سوره اول یا بدون قصد سوره معین گفته باشد که در این
صورتها اعاده بسم الله لازم است مسئله سیم هرگاه کسی شروع در سوره
کند ودر اثناء سوره تمام آن سوره را یا بعضی از آن را فراموش کند دور نیست
که جایز باشد اکتفا کردن بهر قدری از آن سوره که خوانده است واحتیاط آن است
که عدول بسوره دیگر کند واگر در کلمه یا حرفی یا اعرابی از آن شک کند
که آیا چنین است یا چنان یا آیا این حرف در این آیه هست یا نه باز احوط
عدول کردن بسوره دیگر است اگرچه دور نیست که جایز باشد اکتفا نمودن
بغیر موضع شک یک از همان سوره که میخواند مسئله چهارم واجب نیست
بنابر اقوی که در وقت گفتن بسم الله از برای سوره قصد تعیین سوره کند
پس اگر در وقت بسم الله گفتن قصد سوره معینه نکند وبدون تعیین سوره
بخواند نمازش صحیح است بلی اگر بسم الله را بقصد سوره معینی بگوید در
وقت بسم الله گفتن سوره معینی را خواهد بخواند نمیتواند بان بسم الله
سوره دیگر بخواند پس اگر در بسم الله قصد سوره معینی کند وعمداً سوره
دیگر بخواند باید رجوع بسوره اولی کند یا از برای سوره دویم بسم الله

دیگر

دیگر بگوید واگر هیچیک را نکند وبرکوع رود نماز او باطل است مسئله پنجم
در هیچیک از نمازهای واجبی سوره معینی واجب نیست بلکه هر سوره که خواهد
میتواند بخواند بلی مستحب است که در نماز ظهر وعشا بعد از حمد سوره سبح اسم ربک
الاعلی یا والشمس یا [illegible] بعد یکی از اینها یا مثل اینها بخواند وسوره اذا جاء
نصر الله یا الهیکم التکاثر یا مثل اینها را در نماز عصر ومغرب بخواند وسوره
هل اتی یا لا اقسم ونحو اینها را در نماز صبح بخواند وبعضی افضل از اینها
این است که در هریک ازین نمازها در رکعت اول سوره انا انزلناه فی لیلة
القدر ودر رکعت دویم سوره قل هو الله احد بخواند واین همه در مغرب
جمعه وروز جمعه است واما در جمعه پس در رکعت اول جمیع نمازهای واجبه
شب وروز آن سوره جمعه خواندن مستحب است ودر رکعت دویم نماز جمعه
ونماز ظهر ونماز عصر آن سوره منافقین خواندن سنت است ودر رکعت
دویم نماز صبح روز جمعه سنت است خواندن منافقین یا قل هو الله احد
ودر رکعت دویم نماز عشا سنت است خواندن منافقین یا سبح اسم
ربک الاعلی ودر رکعت دویم نماز مغرب سنت است خواندن سوره
سبح اسم یا قل هو الله مسئله ششم مکروه است سوره خواندن قل هو الله
احد را بیک نفس مسئله هفتم در نمازهای سنتی خواندن هیچ سوره
لازم نیست بلی خواندن سوره سنت است بلی [illegible] بخصوصه در بعضی نمازهای
سنتی رسیده ووارد شده وجزء آن نماز شده باین معنی که وارد شده
باشد که فلان نماز کیفیتش باین نحو است که بعد از حمد فلان سوره خوانده
شود در این صورت شرط است که آن سوره خوانده شود وهرگاه غیر آن

سوره خوانده شود نماز باطل خواهد بود اما هرگاه در میان کیفیت ترتیل باشد
ولیکن وارد شده باشد که در فلان نماز سنت مستحبات خواندن فلان سوره بعد از
سورت پس خواندن آن نماز باطل نخواهد بود بلکه بهتر خواندن آن خواهد بود

فصل دویم در کیفیت قراءة نماز و در این فصل چند مسئلهاست

مسئله اول واجبات که کلمات حمد و سوره بلکه جمیع اذکار واجبه
نماز را درست بگوید و الفاظ را تغییر ندهد و اخلال بحرفی از حروف نکند
حتی تشدید پس اگر مثلا راء الرحمن یا دال الدین را مشدد نخواند و مخفف
کند نماز او باطل است و واجب است که هر حرفی را از مخارج اخراج کند
یعنی یکی هر که از اهل آن لغت نبود بداند چه حرف گفته خواه مخرج آن
حرف وسعتی داشته باشد مثل مخرج جیم و دال بی نقطه و تاء قرشت
وکاف و نحو اینها چه اینها را میتوان از بیخ دندانهای بالا تا آخرهای
حلق از هر جا خواهد بیرون آورد و یا وسعت نداشته باشد چون مخارج
باء ابجد و یاء حطی و میم و فاء و مثل اینها و بعد از آنکه عرفا خارج
از دهان آن حرف باشد دیگر لازم نیست که در حروفی که مخارج اینها وسعتی
دارد از موضع معین در میان بیخ دندان و آخر حلق اخراج شود هم چنانکه
بعضی از اهل قراءت میگویند و چند حرف که در لغت عجم وارد نشد
که ثاء و ذال نقطه دار باشد و صاد و ضاد و طاء و ظاء و قاف وباقی [illegible]
فارسی زبانان مخارج اینها را غلط کنند و در نحو گفتن فرق میان
اینها و میان تاء و سین و زاء هوز و غین نقطه دار نمیکنند ارید مناط
در مخارج اینها لغت عرب است پس واجبات که اینها را نحوی ادا کند

که اگر عرب بشنود نفهمد چه حرف است مثلا در گفتن ذل و زل و ضل و ظل
بنوعی بگوید که عرب نفهمد کدام یک را گفته پس بنا بر این واجب است
در این حروف که اینها را از مخارج اینها که در نزد عرب مقررات اخراج
کند پس لازم است که مخارج اینها را از اهلش فرا گرفت و اهل آن عرب
یا کسانی که از علم قراءت بهره [illegible] داشته باشد و ظاهر آن است که در حروف
قلقله و همزه در حالت سکون اظهار قلقله اینها لازم باشد تا اخراج حرف
از مخرج صادق آید و مد و واجب از قراءت همین است که مذکور شد و بعضی
که مد متصل چون مد و لا الضالین و مد الملائکه و غیر اینها را هم چنین
ادغام صغیر چون هل لک و من ربهم و ان لا اله الا الله و نحو اینها را
واجب دانسته اند و باخلال باینها نماز را باطل شمرده اند و اظهر عدم
وجوب اینهاست ولیکن افضل بلکه احوط آن است که اینها را بجا آورد و غیر از
اینها از ضوابط قراءت و صفات حروف و تجویدات از اماله و اظهار
و اخفا و غنه و همس و استعلاء و تفخیم و ترقیق و مد منفصل و اشباع
حرکات و امثال اینها مراعات اینها لازم نیست بلی و در [illegible]
مراعات اینها بنحوی که استعمال باینها موجب وسواس و مانع از حضور قلب
و استهجان نشود و مراعات حرکات و سکنات الفاظ چه در اواخر کلمات
وچه در اواسط اینها لازم است و اگر چیزی را تغییر دهد نماز او باطل است
خواه از تغییر آن معنی تغییر شود یا نه و خواه تغییر که داده موافق
عربیت باشد یا نه و چنانچه مذکور شد اشباع حرکات لازم نیست بلی
دور نیست که اولی باشد و در کسره همزه ایاک و باء رب و نحو اینها

بقراءات که اشباع کند و بعضی لازم دانسته اند اشباع را و بعضی
عدم اشباع را لازم دانسته اند و حق جواز هر دو است با تضعیف اشباع
مسئله دویم جایز است وقف کردن در هر موضعی که خواهد بشرطیکه
وسط یک کلمه نباشد بلکه احتیاطا وسط دو کلمه که در حکم یک کلمه هستند
چون یوم الدین و ولا الضالین هم نباشد و هم چنین وقتیکه اعراب
اخر کلمه را نداند یا در ان تشکیک داشته باشد وقف کردن جایز است
و شرط نیست در وقف کردن قطع نفس و نه توقف کردن بلکه جایز است
ساکن کردن اخر کلمه بدون نفس کشیدن یا توقف نمودن و هم چنین جایز است
وقف بحرکت و اگر بعد از کلمه که ساکن کند همزه وصل باشد همزه را
ظاهر کند و هم چنین بعد از کلمه که وقف بحرکت کند و توقف کند اگر
همزه وصل باشد باید ظاهر سازد مسئله سیم جایز نیست قراءت
کردن کلمات و حروف و اعراب حمد و سوره بغیر نحوی که موافق عربیت
باشد بلکه باید بنحوی که در قران هست قراءت کند موافق یکی از قراءات
و ظاهر انست که موافق یکی از قراء عشره کافی باشد و لازم نیست که
البته باید یکی از قراءت هفتگانه باشد و لیکن بقراءات که از
قراءت سبع تجاوز نکند مسئله چهارم واجبست مراعات ترتیب
کلمات و ایات حمد و سوره بنحوی که مقررست و اگر عمدا مخالفت ترتیب
کند نمازش باطلست مسئله پنجم واجبست موالات در میان
کلمات و ایات حمد و سوره یعنی باید در میان الفاظ قراءت فاصله
واقع نشود بسکوت طویل یا بکلمه که غیر قران و دعا باشد اما فاصله

بکلمات قران و دعا ضرر ندارد مگر هرگاه بعنوان مزج باشد که
شنونده تمام را یک کلام تصور نماید مثل اینکه بگوید الحمد لله خالق
الارضین والسموات ورب العالمین الرحمن المنان الغفار الرحیم
مالک یوم الجزاء والدین که در این صورت باطلست و هم چنین هرگاه
مزج بنوعی نباشد که موجب اتحاد یا توهم اتحاد باشد و لیکن موجب
فصل طویل باشد که عرفا نگویند که حمد را یکجا خوانده مثل اینکه یک
ایه از حمد بخواند و بعد از ان بقدر چند فقره از دعا بخواند و بعد
ایه دیگر بخواند که در این صورت نیز نماز باطل میشود مسئله ششم
هرگاه کسی بتواند حمد و سوره و سایر اذکار نماز را از حفظ بخواند
شکی نیست که از روی نوشته میتواند بخواند و هرگاه نتواند از حفظ
بخواند و عذری نداشته باشد خلافست که ایا میتواند از روی
نوشته بخواند یا نه و حق انست که مطلقا میتواند از روی نوشته بخواند
خواه عذری داشته باشد یا نه و از حفظ خواندن واجب نیست بلی
مستحب است که بدون ضرورت از حفظ بخواند فصل سیم در بیان
باقی احکام قراءت و تتمه مستحبات ان و در ان چند مسئلات مسئله اولی
حرام است گفتن امین بعد از تمام شدن حمد چنانکه طریقه سنیان است
و اقوی انست که بگفتن ان نماز باطل میشود و اما گفتن ان در غیر
اخر حمد مانند قنوت و اخر سوره ضرر ندارد و نماز را باطل نمیکند
مسئله دویم واجبست بر مردان که حمد و سوره را در نماز صبح و دو
رکعت اول شام و دو رکعت اول خفتن بلند بخوانند و دو رکعت

و دو رکعت اول ظهر و دو رکعت اول عصر را آهسته بخوانند و اگر با وجود
علم بمسئله در آنچه مذکور شد باید بلند بخوانند آهسته بخوانند یا بالعکس
نماز ایشان باطل است و در رکعت آخر نماز شام و دو رکعت آخر ظهر
و عصر و عشا خلاف است که آهسته خواندن واجب نیست خواه در اینجا
تسبیحات اربع بخوانند یا حمد و احتیاط آنست که این رکعتها را آهسته
بخوانند خصوصا اگر حمد بخوانند و وجوب بلند خواندن یا آهسته خواندن
مخصوص بحمد و سوره داده و در سایر اذکار واجب نیست و در حد
بلند خواندن که آنرا جهر گویند و آهسته خواندن که آنرا اخفات گویند
خلافات و اظهر آنست که در جهر باید جوهر صدا ظاهر شود و نحوی
باشد که اگر کسی قریب باو ایستاده باشد و مانعی نداشته باشد
قرائت او را بشنود و در اخفات باید جوهر صدا ظاهر نشود و کسیکه
نزدیک باشد قرائت را نشنود یعنی کلمات را و شنیدن همهمه یا جوهر
بعضی یا غلغله آنها را ضرر ندارد و همچنین اگر بقرائن و امارات
تشخیص آنچه را میخواند بدهد باز مضر نیست و واجبست که در نماز
جهری صدا را بسیار بلند نکند که از حد تعارف تجاوز کند و در اخفات
چنان آهسته نکند که قاری خود عدم مانع قرائت را نشنود
و آنچه مذکور شد از وجوب جهر و اخفات حکم مردانست و اما زنان
پس در مواضع جهر بلند خواندن بر ایشان واجب نیست بالاتفاق و در
مواضع اخفات آهسته خواندن بر ایشان واجب نیست بنابر اقوی
پس در همه مواضع مخیرند میانه جهر و اخفات بلی اگر موضعی باشد که

بدانند

بدانند نامحرم صدای آنها را میشنود بلند نماز نکنند و نماز قضائی از
برای خود یا از جانب دیگری بعنوان تبرع یا اجاره در جهر و اخفات حکم
نماز ادائی دارد پس واجبست جهر در نمازهای جهری و اخفات
در نمازهای اخفاتی از برای مردان چنانکه در نماز قضا از برای
غیر آن غیر مرد باشد اما اگر مرد نماز قضائی از برای زنان کند
بتبرع یا اجاره مخیر است میانه جهر و اخفات خواه در نماز جهری خواه
اخفاتی و همچنین اگر زن از جانب مرد نماز قضائی کند مخیر است
میانه جهر و اخفات در نماز جهری و اخفاتی و مخفی نماند که آهسته گفتن
مثل یک کلمه یا دو کلمه در نماز جهری یا بلند گفتن مثل یک کلمه یا دو کلمه
در نماز اخفاتی ضرر نمیرساند اگرچه از روی عمد باشد بعد از آن
که تمام آنچه که واجبست خوانده باشد مسئله نهم باطل میشود نماز
باهسته خواندن نماز جهری یا بالعکس در صورتیکه عالم بمسئله باشد
و از روی عمد باشد پس هرگاه کسی جاهل بمسئله جهر و اخفات باشد
و از راه جهل نماز جهر را آهسته کند یا اخفاتی را بلند کند نماز او
صحیحست و اعاده آن لازم نیست و اگر پیش از رکوع دفعتا عالم شود
دوباره خواندن آنچه را خوانده لازم نیست خواه جاهل بوجوب
جهر و اخفات باشد یا داند که باید در نمازی جهر کرد و لیکن
نداند که این نمازات و همچنین حکم کسیکه مسئله جهر و اخفات
و مواضع آنها را داند و لیکن از راه فراموشی قرائت نماز جهر را آهسته
کند یا بالعکس پس نماز او صحیحست و اگر در اثنای قرائت متذکر شود

لازم نیست که قرائت را از سر گیرد مسئله چهارم کسیکه جاهل بغلط حمد و سوره
یا بعضی از آن باشد و نتواند از بر نهج صحیح بخواند واجبست که سعی
کند در یاد گرفتن آن یا متابعت کردن کسیکه درست بخواند یا اقتدا کردن
به پیشنماز عادلی و اگر یاد گرفتن ممکن نشود یا وقت تنگ باشد از تعلم
آن و متابعت و اقتدا هم ممکن نباشد خواندن سوره واجب نیست و اما
حمد پس اگر بقدر آیه تمام از حمد را درست نخواند باید آنرا بخواند و ظاهر آنست
که در این صورت لازم نیست که بعوض آنچه را نمیداند حرفی دیگر از قرآن
یا ذکری دیگر بخواند و اگر یک آیه تمام حمد را درست نتواند بخواند واجبست
بعوض حمد بخواند و اگر هیچ از قرآن نداند بعوض حمد سبحان الله والله اکبر
بگوید و اگر این دو ذکر را نیز درست نداند هر ذکر یکه تواند بگوید و
در جمیع این صورتها لازم نیست که آنچه بعوض حمد میخواند بقدر حمد باشد
بلی باید هر ذکر یکه کند عربی باشد و چنانچه اشاره بآن شد حکم سوره
چنین نیست بلکه اگر درست کردن آن ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد
سوره خواندن ساقطست اگرچه بعضی از سوره را درست داند لیکن احتیاط
آنست که در صورت دانستن بعضی از سوره همانرا بخواند مسئله پنجم
کسیکه تمام حمد و سوره را داند لیکن بعضی حروف یا کلمات آنرا درست نتواند
گفت یا بعضی حروف را درست از مخرج نتواند اخراج نمود اگر تصحیح آن
ممکن باشد باید درست کند پس اگر مشغول درست کردن باشد و تصحیح نشود
تا وقت نماز تنگ شود یا تقصیر از درست کردن آن کند تا وقت تنگ
شود هرچه را که درست میداند از حمد و سوره بخواند و آن موضع غلط را

واگذارد

واگذارد بلکه آنچه نسبت بآن است بجهت عربیت آنرا نیز واگذارد مثل اینکه
هرگاه ملک یوم الدین را درست نتواند گفت یوم را نیز ترک کند و اگر احتیاط
کند و دو مرتبه نماز کند یکدفعه چنانچه مذکور شد و در دفعه دیگر همان
موضع غلط را بنحویکه میتواند بخواند بقرائت و اگر تصحیح آن ممکن نباشد
بجهت قصوریکه در او باشد بسبب قصور زبان مثل کسیکه مخرج بعضی
حروف را نداند یا زبان او بگیرد و بعضی حروف را مکرر کند یا بجهت کندی
زبان او بآن کلمه اگرچه همه حروف آنرا در وقت سخن گفتن بزبان خود درست
بگوید پس بهر نحویکه زبان او جاری کرده بخواند و غلط او حکم صحیح دارد
مسئله ششم کسیکه گنگ باشد یا زبان او بریده باشد اگر بعضی
کلمات یا آیات را بنوعی تواند ادا کرد باید بکند و اگر که مطلق نتواند
تکلم کند باید بدل قصد حمد و سوره کند و با انگشت اشاره کند که مراد
من حمد است و اگر زبان داشته باشد آنرا نیز حرکت دهد در دهان و
همچنین در سوره و تشهد مسئله هفتم بعضی از مستحبات قرائت در صلاة
آنچه گذشت مذکور شد و بعضی امور دیگر مستحب است اول آنکه امام
و کسیکه تنها نماز کند بسم الله را در اول حمد و اول سوره در جائی که
حمد و سوره را باید اخفات نمود بلند بگوید و همچنین در دو رکعت آخر
اگر حمد بخواند اگرچه هیچیک از اخفات و جهر را در اینها واجب ندانیم
دوم آنکه قبل از شروع در قرائت رکعت اول بگوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یا استعیذ
بالله من الشیطان الرجیم بلکه اگر پیش از قرائت سایر رکعات هم

بگوید دو رتبه مستحب باشد و سنت است آهسته گفتن آن اگر چه در نمازهای
جهریه باشد **سیم** آنکه قراءت بتأنی کند و حروف و حرکات را نیکو
ظاهر سازد و فی الجمله اشباعی در حرکات کند که شبیه به لهجه عرب باشد
چهارم آنکه حفظ وقوف کند یعنی در وقفها که در قرآن ثبت است
وقف کند با این معنی که اگر خواهد وقف کند وقف نکند مکروه در مواضعی که
وقف ممنوع است پس وقف کند و وقف تام و بعد از آن بر وقف حسن
و در حمد چهار وقف تام است اول آخر بسم الله الرحمن الرحیم **دویم**
یوم الدین **سیم** نستعین **چهارم** و لا الضالین و ده وقف حسن است
اول بسم الله **دویم** الرحمن **سیم** الحمد لله **چهارم** رب العالمین
پنجم الرحمن **ششم** الرحیم **هفتم** ایاک نعبد **هشتم** الصراط المستقیم
نهم انعمت علیهم **دهم** غیر المغضوب علیهم **پنجم** آنکه قراءت را در
نماز مغرب و عشا و نماز صبح بلند بخواند و در نماز ظهر و عصر و صبح
آهسته قراءت نماید **ششم** آنکه سوره توحید را در هر یک از دو رکعت
اول نماز شب سه مرتبه بخواند **هفتم** آنکه بسمله از قراءت خود را در نماز
جهری بلکه مطلق اذکار را که اخفات است اما واجب نیست در جمیع نمازها
بجز ماموین که در عقب امام نماز میکنند نتوانند جز جایی که از حد متعارف
تجاوز نکند و آواز بسیار بلند نشود **هشتم** آنکه چون در وقت
قراءت سوره به آیه رحمت برسد طلب رحمت کند به این طریق که بگوید
اللهم ارزقنی و چون به آیه عذاب رسد استعاذه نماید به این طریق که بگوید
نعوذ بالله منه **نهم** آنکه بعد از تکبیرة الاحرام بقدر یکنفس کشیدن

سکوت

سکوت کند پس شروع در قراءت کند و همچنین بعد از تمام شدن حمد
و پیش از سوره و بعد از تمام شدن سوره و پیش از تکبیر رکوع **مقصد پنجم**
در رکوع و آن از واجبات نمازات و رکن است که نماز به زیادتی و نقصان
آن عمدا یا سهوا باطل میشود و آن در هر رکعتی یکبار واجب است و در آن
چند امر واجبات و چند امر سنت اما واجبات آن چند چیز است **اول**
آنکه مرد آنقدر خم شود که سر انگشتان او بزانوهای او برسد و دست بزانو
گذاشتن واجب نیست و زنان اندکی از این کمتر خم شود و کسیکه دستهای
او دراز بوده باشد باید آنقدر خم شود که اگر دست میانه انگشتان او
بزانوهای او رسید و اگر دست کسی بقدری بلند باشد که بدون خم شدن
بزانوها برسد باید بقدری که معتدل الخلقه خم میشود او نیز خم شود و کسیکه
دست او بسیار کوتاه باشد او نیز بقدر مستوی الخلقه خم شود و اگر کسی
بجهة عذری چون مرضی یا غیر آن از خم شدن بقدر واجب عاجز باشد
بقدر امکان خم شود و اگر بالکلیه از خم شدن عاجز باشد باید که اشاره
کند از برای رکوع و اگر کسی در اصل خلقت منحنی باشد که مانند کسی
باشد در وقت رکوع اندکی زیادتر که خود را خم کند و احتیاط آنست
که با وجود این در اشاره نیز کند و واجب است که خم شدن او بقصد رکوع
باشد پس اگر بقصد دیگر خم شود مثل سهوا قصد سجود کند یا بجهت ربودن
چیزی خم شود نمیتواند بهمان خم شدن اکتفا کند بلکه واجب است که
بایستد پس بقصد رکوع خم شود و آن خم شدن اول باعث زیادتی
رکوع نمیشود چه قصد رکوع با آن نداشته و کسیکه پای او شل باشد

در رکوع و واجبات آن

خم شدن بدون اعتماد بر جزیی جایز است از برای او که در حال رکوع خم
چون عصا یا غیر آن اعتماد نماید دویم طمانینه در رکوع یعنی درنگ کردن
در رکوع بقدر گفتن ذکر واجب با وجود قدرت و اگر مریض باشد که از
درنگ کردن عاجز باشد میتواند از ترک کند سیم ذکر کردن و اقوی
آن است که بمطلق ذکر اکتفا میتوان نمود چون تسبیح یا تهلیل یا تحمید یا غیر آن
از اذکار دیگر که متضمن ثنای الهی باشد و باید که بقدر واجب از ذکر وقتی بعمل
آید که بحد رکوع رسیده باشد پس اگر جزوی از ذکر واجب را عمداً در جایی
بگوید که هنوز بحد رکوع نرسیده باشد یا در وقتیکه از حد رکوع بیرون
رفته باشد نمازش صحیح نیست و اگر سهواً چنین کند نماز باطل نشود چهارم
سر برداشتن از رکوع بنحوی که راست بایستد پس اگر قد خود را راست نکند
بلکه بدون راست ایستادن بسجده رود نمازش باطل است پنجم طمانینه
بعد از راست ایستادن یعنی اندکی درنگ کردن و اما مستحبات رکوع
پس چند امر است اول آنکه چون اراده رکوع رفتن کند بگوید الله اکبر
و این تکبیر را باید پیش از آنکه بحد رکوع رسد بگوید بلکه افضل آن است
که ایستاده آن را تمام کند پیش از آنکه شروع بخم شدن نماید دویم آن است
که از برای تکبیر دستها را بلند کند بنحوی که سر انگشتان محاذی گوشها
رسد و ابتدای دست برداشتن باید ابتدای شروع تکبیر باشد
و انتهای آن انتهای تکبیر که چون دست برابر گوش رسد تکبیر تمام شود
سیم آنکه مرد دو کف دستها را بر زانوها گذارد بنحوی که کف دستها
از زانوها پر شود و زانوها بکفها گرفته شود و انگشتان از هم جدا

باشند

باشند و از برای زنان سنت است دو کف دستها را بالای زانو
گذارند تا بسیار خم نشوند سیم آنکه در حال رکوع زانوها را پس دهد و
پیش نیاورد چهارم آنکه ابتدا دست راست را بر زانو گذارد بعد از آن
دست چپ را پنجم آنکه پشت خود را هموار بدارد که اگر قطره
آبی بر آن ریخته شود بجای خود بایستد ششم آنکه گردن را بکشد بنحوی که
در برابر پشت باشد و در آن وقت قصد کند که الهی من با ایمان تو دارم اگر چه
گردنم را بزنی هفتم آنکه قدمهای خود را برابر یکدیگر بدارد و ما بین
آنها بقدر یک شبر فاصله باشد و نظر خود را ما بین دو قدم خود اندازد هشتم
آنکه دو دست خود را از پهلوی خود دور دارد نهم آنکه در ذکر رکوع
تسبیح بگوید و افضل آن است که سه مرتبه سبحان الله بگوید و از آن افضل
یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده است و از آن افضل سه مرتبه سبحان ربی
العظیم و بحمده و بعضی هفت مرتبه است و هر چه زیادتر بگوید فضیلت آن
بیشتر است مادامیکه باعث ملالت نشود بلی از برای پیشنماز افضل آن است
که باقل واجب اکتفا کند مگر آنکه بداند که هر یک ماموم طالب زیادتی
هستند دهم آنکه در رکوع پیش از تسبیح یا بعد از آن صلوات بر پیغمبر
و آل او بفرستد باین نحو که اللهم صل علی محمد و آل محمد یا وصلی الله
علی محمد و آل محمد یازدهم آنکه پیشنماز ذکر رکوع را بلند بگوید و ماموم
آهسته بگوید و منفرد را اندر جهر و اخفات تابع قرائت کند دوازدهم
آنکه چون سر از رکوع بردارد دستها را تا محاذی گوشها بلند کند
سیزدهم آنکه چون سر بردارد و بایستد بگوید سمع الله لمن حمده و چون

امام باشد یا ماموم یا منفرد و سنت است که بعد از آن بگوید الحمد لله رب
العالمین اهل الجبروت والکبریا والعظمة لله رب العالمین و مکروه است
که در وقت رکوع دستها را به پهلو چسباند و سر زیر افکند یا سر را بلند
کند بنحوی که سر و گردن موازی پشت نباشد و دستها را در زیر جامها
او باشد **مقصد ششم** در سجود بدانکه در هر رکعتی دو سجده واجبست
و هر دو با هم رکن است که اگر هر دو ترک شود نماز باطل میشود خواه عمدا
و خواه سهوا و همچنین اگر در یک رکعت دو سجده زیاد شود اما زیاد کردن
یا کم کردن یک سجده از راه فراموشی و سهو نماز باطل نمیشود و از برای
سجود واجبات و مستحبات و منافیات است و ما آنها را در دو فصل بیان میکنیم
فصل اول در واجبات سجود و آن چند چیز است **اول** سجده کردن بر
هفت عضو و آن پیشانیست و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت
بزرگ پاها و در هر یک از این اعضا وضع گذاردن مسمی کافی است
و واجب نیست بر همان عضو سجده کند و در دستها احتیاط آن است
که کفها را بر زمین گذارد و در ابهام پاها افضل آن است که سر آنها
بر زمین نهد و اگر کسی را در پیشانی دملی یا عذری دیگر باشد که نتواند
آن را بر زمین نهد پس اگر آن عذر همه پیشانی را فرو نگرفته باشد و ممکن
باشد که گودالی حفر کند که در وقت سجود موضع مجروح را داخل آن کند
و موضع صحیح بزمین رسد واجب است که چنان کند و اگر این ممکن نباشد
از دو جبین خود سجده کند و اگر آن نیز ممکن نباشد بذقن خود سجده کند
و اگر آن نیز ممکن نباشد بجهت سجده اشاره کند **دوم** آنکه موضع

کذاردن



کذاردن پیشانی از محل ایستادن بقدر چهار انگشت
بلندتر نباشد خواه در زمین مسطح باشد یا منحدر اما پست تر بودن
موضع پیشانی زیادتر از قدر مذکور بنابر اقوی ضرر ندارد و این
نیز حکم مختص بموضع پیشانی است و اما در موضع دست و زانو و انگشتان
پاها زیاده از قدر مذکور بلند بودن ضرر ندارد و اگر سهوا پیشانی را
بر موضعی گذارد که از چهار انگشت بلندتر باشد آن را بکشد در صورت امکان
تا بموضع صحیح برساند و همچنین اگر پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده
بر آن صحیح نیست باید پیشانی را بزمین بکشد و برداشتن پیشانی و دوباره
گذاردن با وجود امکان کشیدن جایز نیست و اگر ممکن نباشد کشیدن در
برداشتن حرجی نیست **سیم** ذکر کردن و چنانچه در رکوع گذشت
واجب مطلق ذکر است و لیکن افضل آن است که تسبیح باشد و افضل
از آن آن است که سه مرتبه سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده
گوید و بهتر آن است که آن را سه مرتبه گوید و هر چه بیشتر گوید فضیلت آن
بیشتر است مگر از برای پیشنماز بتفصیلی که مذکور شد **چهارم** آنکه
سنگینی بدن خود را بر جمیع هفت عضو مذکور اندازد پس اگر سنگینی
بر بعضی از این اعضا مطلقا نینداز در درست نکرده پس اگر بر مثل پنبه
یا بیابانکاه سجده کند باید چنان اعتماد کند که این اعضا در ثبات
کردند **پنجم** آنکه طمانینه در سجود بقدر درنگ کردن بقدر ذکر واجب
بعمل آورد پس اگر قدری از آن را پیش از گذاردن پیشانی یا بعد از برداشتن
آن بگوید نمازش باطل است **ششم** آنکه بر هیئت سجده کند که آن

پس اگر بر رو در افتد و دست و پاها نیز در آنجا گذارد جایز نیست اگرچه بود. هفتم
آنکه سر از سجده اول بردارد و بنشیند. هشتم آنکه طمأنینه در نشستن را بجا
آورد. نهم آنکه نوبت دیگر بطریق اول سجده کند. دهم آنکه موضعی که پیشانی
خود را بر آن میگذارد پاک باشد پس اگر نجس باشد سجده او صحیح نیست اگرچه
نجاستی باشد که خشک باشد و به پیشانی تعدی نکند اما موضعی دیگر
طهارت در آنها شرط نیست مگر از نجاستی که ببدن سرایت کند. یازدهم
آنکه موضعی که بر آن سجده میکند غصبی نباشد پس سجده بر خاک غصبی جایز
نیست و از این قبیلست بعضی مهرها که در کربلای سازند و حکام آنجا
بدون رضای صاحبان آنها از ایشان می‌گیرند. دوازدهم آنکه پیشانی
بر چیزی گذارد که سجده بر آن صحیحست و آن عبارتست از اجزای زمین
از خاک و ریگ و خاک گچ و آهک مگر بعد از پختن آنها که در این
صورت احتیاط از آنها اولیست و همچنین جایزست سجده بر کلوخ
و خشت و انواع خاکها و سنگریزه و انواع سنگها یعنی هر چیزیکه آنرا
سنگ گویند خواه سنگ مرمر باشد یا سنگی که بآن کارد تیز می‌کنند یا
سنگ آسیا مگر سنگ سرمه که بر آن سجده جایز نیست و جایزست که
سجده کردن بر آجر و سفال و جبیهای نجف و همچنین جایزست
سجده کردن بر هر چه از زمین بروید که از گیاهها از برگ و چوب
و نی و علف و گل و شکوفه و تنباکو و نخود و برنج و حصیر و بادزن و حصا
و مسواک و بالجمله هر گیاهی که از زمین بروید خواه تر باشد یا خشک شده
باشد یا از کوبیده باشد بشرطیکه ابتدا نفسهای باو تعلق گرفته باشد

اما هرگاه

اما هرگاه باو تعلق نگرفته باشد چون مغز درختها و آب گیاهها هرگاه فرسوده
شوی و منجمد شود سجده بر آن جایز نیست و شرطست در گیاهی که سجده بر آن
صحیحست که پوشیدنی نباشد یعنی معتاد نباشد پوشیدن آن پس اگر چیزی
باشد که پوشیدن آن معتاد باشد سجده بر آن صحیح نیست اگرچه پوشیدن
آن محتاج بعملی چند باشد چون پنبه و کتان که باید رشت و بافت و دوخت
پس سجده بر آنها صحیح نیست و همچنین شرطست که از چیزهائی نباشد
که خوردن آن از برای انسان معتاد باشد پس اگر چیزی باشد که خوردن
آن از برای انسان شایع باشد سجده بر آن صحیح نیست اگرچه مثل زنجبیل
دارچینی و زعفران باشد اما چیزیکه خوردن آن شایع نباشد سجده بر آن
صحیحست اگرچه نادرا یا بجهت دوا خورده شود مثل چوب صندل و
گل خطمی و خبازی و تاجریزی و امثال آنها و اگر چیزی در بعضی ولایتها
خوردن او پوشیدن آن شایع باشد و در بعضی ولایات دیگر شایع نباشد
پس اگر اهل هر دو ولایت بگویند که این از جمله مأکولاتست سجده بر آن
صحیح نیست مانند گندم که در عراق خوردن آن شایع و در کیلانات شایع
نیست ولیکن اهل هر دو ولایت میگویند آن از مأکولات متعارفه است
و اگر اهل هر دو ولایت بگویند که از جمله مأکولات متعارفه نیست ولیکن
مای خوریم مانند زغال و خاک که بعضی بخوردن آنها معتاد میشوند سجده
بر آن صحیحست و اگر اهل یک طایفه گویند آن از مأکولاتست و دیگری
گوید از مأکولات نیست پس اگر یکی از آن دو طایفه در جنب طایفه دیگر
شاذ و نادر باشد متعارف آن طایفه معظم معتبرست و اگر چنین نباشد

یا ملبوسات

جوازات که سجده بر آن صحیح است و اگر چیزی در زمانی خوردن و پوشیدن
آن متعارف بوده و بعد موقوف شده یا بر عکس حالت اول اعتبار دارد
و اگر چیزی از برای آن دو حالت باشد که یکوقت خوردنی باشد و یک وقت
دیگر خوردنی نباشد چون برگ مو و پوست بادام و آنچه که ابتدا میتوان خورد
و امثال آن سجده کردن بر آن در وقت خوردنی بودن جایز نیست و در
وقت دیگر جایز است و اگر چیزی چند جزء داشته باشد بعضی ماکول
یا ملبوس و بعضی دیگر غیر ماکول و غیر ملبوس بر جزء ماکول یا ملبوس سجده
جایز نیست و بر آن جزء دیگر جایز است پس جایز است سجده بر پوست گردو
و پوست انار و خربوزه و هسته خرما و پنبه دانه و پوست تخم هندوانه
و امثال اینها و بدانکه جایز است سجده کردن بر کاغذ از هر نوع که
بوده باشد بلی سجده کردن بر کاغذ نوشته کراهت دارد اگرچه بر غیر
موضع نوشتن آن باشد و جایز نیست سجده کردن بر غیر آنچه مذکور شد
چون خاکستر و قیر و امثال اینها مگر در حالت اضطرار چون تقیه یا بودن
اینها که در مخصوص است جایز نیست سجده بر پنبه و کتان و با وجود پنبه و
کتان بر چیزی دیگر جایز نیست و اگر پنبه یا کتان میسر نشود سجده می کند
بر پشت دست خود و اگر آن نیز ممکن نشود هرچه ممکن شود سجده می کند
شرایط است در جواز سجده کردن چیزهائی که در حال اختیار با اینها
سجده نمیتوان کرد که تا آخر وقت نماز مضطر باشد پس اگر در اول وقت
مضطر باشد و در آخر آن دفع اضطرار شود باید نماز را تاخیر کند
تا دفع اضطرار و واجبات که پیشانی بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است

گذارده

گذارده شود پس اگر پیش از سجده روی خاکی یا گلوخی یا کاغذی بر
پیشانی چسبیده باشد یا در زیر عمامه ملصق بر پیشانی باشد و در وقت
سجده باز پیشانی بر همان باشد قول قوی آنست که کفایت نمیکند و اگر در
اثناء نماز چیزیکه بر آن سجده میکرد مفقود شود مثل اینکه مهر نماز را
طفلی برد یا در تاریکی مفقود شود اگر تواند بدون کردن فعلیکه
منافی نماز باشد آنرا تحصیل کند واجبست تحصیل آن و اگر نتواند باید
نماز را قطع کند و چیزیکه بر آن سجده صحیح است تحصیل کند و دوباره نماز
کند و اگر سهواً پیشانی بر چیزی گذارد که سجده بر آن نمیتوان کرد پیشانی را
بر زمین بکشد تا بچیزیکه سجده بر آن صحیح است رساند و اگر این نوع
ممکن نشود میتواند پیشانی را برداشته بر روی چیزیکه سجده بر آن صحیح است
بگذارد **فصل دوم** در مستحبات سجود و آن چند چیز است **اول** آنکه
از برای دو سجده و سر برداشتن از آنها تکبیر گوید یعنی چون
خواهد از رکوع بسجده رود و میتواند این تکبیر را در حال ایستادن
است بعد از شروع در هوی و رفتن بگوید اما اول افضل است یکی دیگر
چون سر از سجده اول بردارد و سیم چون بسجده دویم رود و چهارم
چون سر از سجده دویم بردارد و این سه تکبیر را میتواند در وقتیکه نشست
بگوید و میتواند در بین حالت سجده و نشستن بگوید و اول
افضل است خصوص در تکبیر آخر **دویم** آنکه با هر تکبیری دستها را تا
محاذی گوش بمحاذات کند **سیم** آنکه مرد چون خواهد از رکوع بسجود
رود ابتدا دستها را بزمین رساند بعد از آن زانوها را و دو کف

دست را بام یکدیگر بر زمین رساند و زن ابتدا زانوها را بر زمین نهد بعد از آن
دستها را. چهارم انکه مرد در حال سجود شکم بغل را و دو پی ساق و دستها
بر زمین فرش نکند و پهلو نچسباند بلکه بازوها و مرفقها و ساقها را
از پهلوی خود جدا سازد و از زمین بلند کند بنحوی که دستها مثل دو بال
کشوده باشد اما زن مستحبست که ساقهای دستها را بر زمین بچسباند
پنجم انکه چون دستها را جهت سجده کذارد انکشتان را بهم بچسباند
و سرهای انکشتان را بجانب قبله بدارد و دستها را بنحوی کذارد که در طول
محاذی رو یا محاذی دوشها باشد و در عرض محاذی زانوها یا اندکی
بجانب یمین و یسار انها منحرف باشد ششم انکه در حال سجده شکم را
بزمین نچسباند بلکه انرا از زمین جدا سازد هفتم انکه نظر بطرف
بینی خود کند هشتم انکه موضع سجود او تا موضع ایستادن بلکه
مواضع هفت عضو که با انها سجده میشود برابر باشد و هیچیک از دیکران
مطلقا بلندتر و پست تر نباشد نهم انکه بینی را نیز از جمله اعضای سجده
سازد بلکه انرا بر چیزی که سجده بر ان صحیحست بکذارد بلکه بر خاک کذارد
دهم انکه ذکر را تسبیح قرار بدهد چنانچه مذکور شد یازدهم انکه
در سجده صلوات بر پیغمبر و ال او بفرستد بنحوی که در رکوع کذشت
دوازدهم انکه از پیشانی بقدر یک درهم بجز یکه سجده بر ان صحیحست
برساند نه کمتر از ان بلکه اکر تمام پیشانی را برساند بهترست سیزدهم
انکه سجده بر خاک کند نه چیزهای دیکر که سجده بر ان جایزست چون
سنک و چوب و کاغذ و امثال انها و افضل انست که سجده بر تربت

مطهره

مطهره حضرت سید الشهدا کند و انخاکیست که از قبر مقدس انحضرت برداشته
شود و انچه از زمین که در حوالی قبر مقدس است از هر طرفی تا هفتاد
ذراع بذراع دست بلکه ظاهر انست که از هر طرفی تا یکفرسخ راه تربت ان
حضرت باشد و فضیلت را داشته باشد چهاردهم انکه هفت موضع سجده
برهنه کند و انها را بر زمین بلکه بر خاک کذارد پانزدهم انکه در میان
دو سجده چون نشست بکوید استغفر الله ربی و اتوب الیه شانزدهم
انکه بعد از سجده دویم رکعت اول هر نماز و رکعت سیم نماز چهار رکعتی
که باید برخیزد اندکی بنشیند و انرا جلسه استراحت کویند و جمعی از علما
این نشستن را واجب دانسته اند و این قول اصحست هفدهم انکه چون
در میان دو سجده و بعد از سجده دویم و در تشهد بنشیند تورک
کند باین نحو که بر ران چپ بنشیند و پشت قدم پای راست را بر شکم پای
چپ کذارد و الیتین خود را بر زمین نهد هیجدهم انکه مرد چون
خواهد برخیزد ابتدا زانوها را راست کند و کف دستها را بر زمین
پهن کند نه انکه دستها را مشت کند چون کسیکه خواهد خمیر کند که ان
مکروهست و اما زن اول دستها را بردارد و یکدفعه راست شود بدون
انکه عقب خود را بلند سازد نوزدهم انکه در وقت برخاستن بکوید
بحول الله و قوته اقوم و اقعد یا بکوید اللهم ربی بحولک
و قوتک اقوم و اقعد و اکر خواهد براین و ارکع و اسجد را اضافه
کند و بدانکه مکروهست در نشستن در نماز اقعا کند خواه بمعنی خود
بانکه سینه پاها را بر زمین نهد و باقی قدمها را مرتفع کند و الیتین

پرپا شتن باها گذارد و اما بنکر ساختن را بلند کند و بر آن پس بنشیند **فائده**
بدانکه در قرآن پانزده موضع سجده است **اول** در سوره اعراف **دوم**
رعد **سیم** نحل **چهارم** بنی اسرائیل **پنجم** مریم **ششم و هفتم**
دو در موضع سوره حج **هشتم** فرقان **نهم** نمل **دهم** الم تنزیل
یازدهم ص **دوازدهم** حم فصلت **سیزدهم** والنجم **چهاردهم** انشقت
پانزدهم اقرأ و این پانزده سجده چهار واجبات و آن سجده الم تنزیل
و حم فصلت و والنجم و اقرأ است و باقی سنت است و خلافی نیست
در آنکه در این چهار موضع هر کس که خود این سجده را بخواند یا با اختیار
گوش بدهد که از او بشنود سجود واجب است و اما کسیکه بر سبیل اتفاق
اگر گوش نکند از او بشنود در حق آن خلاف است و حق آنست
که سجده بر آن واجب نیست بلکه سنت است و محل سجده کردن وقتی است
که این سجده تمام خوانده شود و پیش از تمام شدن واجب نیست اگرچه
لفظ سجده خوانده شود و بعد از تمام کردن این سجود فوری است یعنی واجب است
که در دفعه سجده کرده شود و اگر عمدا تاخیر کند معصیت کرده اما وجوب
آن ساقط نمیشود بلکه بعد از آن باید بجا آورد و همچنین اگر از فراموشی
کرده باشد و اگر کسی مکرر این سجده را بخواند یا گوش بدهد و بشنود
پس اگر از برای دفعه اول سجده کرد چون دفعه دوم بخواند باز باید
دوباره سجده کند و اگر دفعه اول سجده نکرد از برای هر دو یک
سجده اکتفا میتواند نمود بنا بر اقوی و واجب نمیشود سجده بمجرد
نوشتن این آیه‌ها یا دیدن آنها یا تصور آنها بدون خواندن یا گوش

و شنیدن و از برای این سجده تکبیر نیست و وضو و رو به قبله بودن
لازم نیست بلکه مستحبات و احتیاط از آنست بلکه دور نیست که واجب باشد
بر هفت عضو خود سجده کند و پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده بر آن صحیح است
و سنت است ذکر در سجده و بهتر از آنست که یکی از ذکرها که وارد شده
بگوید و از اجل آنها است که لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا
و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا
لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر **مقصد هفتم**
در تشهد و آن از واجبات نماز است اما رکن نیست پس ترک آن عمدا باعث
بطلان نماز است و سهوا باعث بطلان نیست و آن واجب است در نماز دو رکعتی
یکنوبت بعد از سجده آخر رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی
دو نوبت یکی بعد از سجده آخر رکعت دوم و یکی بعد از سجده آخر رکعت
آخر و واجبات تشهد نشستن بقدر ذکری که در آن واجب است و ذکر
واجب آن آنست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس صلوات بر نبی و آل او بفرستد بهر
عبارتیکه دلالت بر آن کند و بهتر آنست که بگوید اللهم صل علی محمد
و آل محمد و مستحبات که در تشهد اول قبل از شهادتین بگوید الحمد لله
و هر دو تشهد قبل از شهادتین بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر
الاسماء لله یا بگوید بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله و در
تشهد اول بعد از شهادتین و صلوات بگوید و تقبل شفاعته و ارفع
درجته و بعد از هر دو تشهد بعضی فقرات دیگر وارد شده که در کتب

ادعیه مذکورات و سنت است که پیش از تشهد بلند بخوانند چنانچه گفت
پس سنت است تورک کردن در حال تشهد و معنی تورک مذکور شد و هم چنین
سنت است که در آن وقت نگاه بکنار خود کند و کف دستها را پهن کرده بر
رانها گذارد و انگشتان را بهم چسباند **مسئله** بدانکه جمعی از علمای
متاخرین واجب داشته اند که هر وقت نام مبارک سرور مذکور شود
بر او و بر آل طاهرین او صلوات فرستاده شود و دیگران سنت داشته اند
و این اقوی است اگرچه اول احوط است و حق آن است که سنت بودن صلوات
همین تخصیص باسم همایون او که احمد باشد ندارد بلکه اگر لقب مبارک او
چون رسول الله و مصطفی و خاتم انبیا و نحو اینها اگرچه بفارسی
باشد چون پیغمبر یا کنیه او چون ابو القاسم نیز مذکور شود صلوات
سنت است بلکه همین است حکم در ضمیر که باو راجع شود در ذکر بلی اینجا
در ضمن صلوات بآنحضرت مذکور میشود صلوات مستحب نیست و حق آن است
که وجوب یا استحباب صلوات فوری نیست بلکه اگر بقدری تاخیر شود
ضرر ندارد و اگر مکرر نام آنحضرت مذکور شود از برای همه یک صلوات
اکتفا میتوان نمود که بعد از همه گفته شود اما اگر از برای ابتدا صلوات
گفته شود از برای آنچه بعد مذکور شود صلوات دیگر مستحب است
مقصد هشتم در تسلیمات و آن نیز مثل تشهد از واجبات است
که رکن نیست و حق آن است که جزو نماز نیست بلکه از حقیقت آن خارج است
و بنا بر این اگر بعد از خواندن تشهد و پیش از تسلیم یکی از منافیات
نماز بعمل آید ضرری بنماز نخواهد رسید و نماز صحیح خواهد بود و ظاهر آن

کرواجبات

که واجبات نیست گفته شود بلکه احتیاط آن است که سایر شرایط نماز از
طهارت و قبله و ستر عورت نیز در آن مراعات شود و محل آن بعد از تشهد
آخر است و قدر واجب از آن السلام علیکم است و احتیاط آن است
که و رحمة الله و برکاته نیز با آن ضم شود و سنت است که پیش از این
دو سلام دیگر بگوید یکی السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
و دیگری السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و قصد بیرون رفتن
از نماز و هیچیک از این فقرات واجب بلکه سنت هم نیست و سنت است
که در سلام قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و مؤمنین را بکند پیشنماز
قصد ماموین را نیز ضم کند و ماموین پیشنماز را ضم کند و سنت است
از برای هر کس خواه پیشنماز باشد یا ماموم یا منفرد که در وقت گفتن
سلام اشاره بجانب دست راست کند باین نحو که اگر تنها باشد صفحه رو را
میل بجانب دست راست دهد و ماموم علاوه بر این اگر در جانب دست
چپ او هم کسی باشد یک تسلیم دیگر میگوید و اشاره بجانب دست
چپ نیز میکند صفحه رو **باب سیم** در افعال مستحبه نماز یعنی امورکه
بجا آوردن آنها موجب زیادتی ثواب و کمال نماز میشود و بر ترک
آنها گناهی نیست و نماز هم باطل نمیشود و آنها بسیارند و اکثر آنها
در خلال افعال واجبه مذکور شد در هر فعلی آنچه متعلق باو بود و پنج
امر باقی مانده که در اینجا ذکر میشود **اول** آنکه بعد از فراغ از اذان
و اقامه و قبل از تکبیرات بعضی ادعیه مستحبه که وارد شده است بخوانند
دویم آنکه علاوه بر تکبیرة الاحرام شش تکبیر دیگر قبل از نماز بگوید

در افعال مستحبه

که مجموع هفت تکبیر شود و میتواند به پنج تکبیر یا سه تکبیر نیز اکتفا کند و هر یک
از این هفت تکبیر را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار میدهد و افضل آن
است که تکبیر آخر را تکبیرة الاحرام قرار دهد و سنت است که در این تکبیرات
سه دعا که وارد شده و مشهورات بخواند ابتدا سه تکبیر بگوید
و بعد دعا را بخواند و بعد از آن دو تکبیر دیگر بگوید و دعای دیگر بخواند
و بعد از آن دو تکبیر دیگر را بگوید و دعای آخر را که دعای توجهات
بخواند و جایز است همین تکبیرات را بگوید بدون دعاها و هم چنین جایز است
که بعضی از اینها دعا را بخواند و بعضی را ترک کند و سنت بودن این هفت
تکبیر تخصیص بنمازهای یومیه ندارد بلکه در جمیع نمازها یواجبی و سنتی
از یومیه و غیر یومیه سنت است **سیم** قنوت خواندن است و آن
بنابر اقوی مستحبات و محل آن در هر نمازی در رکعت دوم است
بعد از قرائت و پیش از رکوع مکر در نماز جمعه و وتر هم چنانکه بیان خواهد
شد و حقیقت قنوت عبادتست از دعا کردن و حمد و ثناء الهی
بجا آوردن و از برای قنوت دعای معینی نیست که بغیر از آن نتوان
گفت بلکه هرچه مشتمل بر حمد خدا و ثنا عیان و صلوات بر پیغمبر و آل طاهرین او
باشد میتوان گفت و هم چنین اگر متضمن دعا و طلب حاجت از برای
خود یا غیر خود باشد میتوان گفت و لازم نیست که بزبان عربی باشد
بلکه بهر زبانیکه تواند از فارسی یا ترکی یا غیر اینها میتواند بگوید ولی
افضل آن است که در قنوت نماز قنوتهائیکه از ائمه وارد شده ذکر
کند و آنها بسیارات و در کتب ادعیه مذکورند و بهترین همه کلمات

فرج

فرج است و جایز است ذکر نام حاجت و نام آنکسیکه دعا از برای او کرده
میشود در قنوت و سنت است طول دادن قنوت و در بعضی خبر مطهرات
که طول قنوت باعث وسعت روزی میشود و هم چنین سنت است که بجهت
قنوت دستها را تا برابر رو بلند سازد و کفهای دست را بسوی آسمان
پهن کند و نگاه خود را بکف دستها افکند و در وقت دست برداشتن
تکبیر بگوید و اگر کسی قبل از رکوع قنوت را فراموش کند پس اگر پیش از سجود
رفتن متذکر شود سنت است همانوقت قنوت را بخواند و اگر بعد از سجود
متذکر شود بعد از نماز نشسته قنوت را بعمل آورد و هم چنین اگر بعد از
نماز متذکر شود هرجا که باشد اگرچه در بین راه رفتن باشد رو بقبله
میکند و آنرا بجای آورد و ظاهر مذکور شد از مستحب بودن قضاء قنوت
در صورتیست که آنرا فراموش کرده باشد اما هرگاه عمدا آنرا در محل خود
ترک کند یا بجهت عذری ترک کند مثل آنکه ماموم بجهت خوف آنکه
اگر قنوت بخواند رکوع را با امام در نیابد آنرا ترک کند قضا ندارد
چهارم تعقیبات و آن از مستحبات موکدات و منافع آن
در دنیا و دین بسیارات و آن عبارتست از نشستن در عقب نماز
بلا فاصله از برای دعا کردن و حاجت خواستن و ثناء الهی بجا آوردن
و قران خواندن و گریستن از خوف الهی و تفکر در عجایب قدرت پر
وردگار و تذکر نعمتهای او و سایر اینها مانند تسبیحات و صدق و تعقیب
بر نشستن فقط بدون دعا و امثال آن یا دعا و امثال آن بدون
نشستن معلوم نیست اگرچه هر یک از اینها بتنهائی فضیلتی و ثوابی دارد

و هر یک از تعقیب و نشستن و دعا و ثنا هرچند بعمل آید و هرچه
زیاده کرده شود اجر آن نیز زیاده میشود و شرط نیست در تعقیب نشستن در
مصلی و با وضو بودن و رو بقبله بودن و دعا بعربی کردن بلکه مراعات
اینها اولی و افضل است و بهترین تعقیبات ادعیه ایست که از ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم وارد شده و در کتب اصحاب مذکور است و افضل از
همه اینها تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام است و آن این است که ابتدا سی و
چهار مرتبه الله اکبر گوید پس سی و سه مرتبه الحمد لله پس سی و سه مرتبه
سبحان الله و سنت است ختم کردن آن بکلمه لا اله الا الله و سنت بودن
تعقیب مخصوص نمازهای واجبی ندارد بلکه در عقب نمازهای سنتی نیز
سنت است **بحث** سجده شکر است و آن سنت است در عقب هر نماز
بجهت شکر کردن بر توفیق یافتن از برای ادای نماز و شرط است در آن
قصد سجده شکر کردن و سجده کردن بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است
و مرتفع نبودن محل سجده از جای ایستادن زاید از چهار انگشت اما سجده
بر هفت عضو شرط نیست و بپیشانی گذاردن کافی است و سنت است در آن
ساقهای دست را بر زمین خوابانیدن و سینه و شکم را بر زمین چسبانیدن
و آنکه سه مرتبه بگوید شکرا شکرا لله و بهتر آنست که صد مرتبه بگوید شکرا یا
صد مرتبه عفوا و سجده شکر بیک سجده کردن بعمل می آید و بهتر آنست
که دو سجده کند باین نحو که ابتدا یک سجده کند پس جانب روی راست
بر زمین نهد و بعد از آن جانب روی چپ را پس ثانیا سجده کند و اگر
مذکور را میخواند در سجده اول بکند و میخواهد در سجده آخر میخواهد

قسمت

قسمت کند بر دو سجده و بهتر آنست که در سجده آخر بگوید و از برای سجده و
و رو گذاردن ادعیه چند وارد شده که در کتب ادعیه مذکور است و سنت است
که این سجده را بعد از همه تعقیبات و نافلها بجا آورد مگر بعد نماز مغرب
که بهتر آنست که پیش از نافله آن کرده شود و سنت است که بعد از سر
برداشتن از سجده کفهای دست خود را بر جای سجده بگذارد پس بروی
و بر روی و سینه خود بکشد **فایده** بدانکه حکم زن در جمیع افعال
و آداب نماز حکم مرد است مگر در جهر و اخفات چنانچه گذشت و در
بعضی از آداب دیگر نیز تفاوت دارند چه سنت است از برای زن
که چون بایستد قدمها را از یکدیگر دور نکند بلکه بهم بچسباند و دستها
خود را بر پستانهای خود نهد و چون رکوع کند اندکی خم شود که دست
بزانو برساند بلکه دستها بجهت آنکه بالای زانو بر رانهای خود
نهد و چون بجهت سجود فرود رود ابتدا زانوها را بر زمین نهد پس
دستها را و چون بسجده رود دستها را بر زمین بخواباند و پهلوی
خود بچسباند و چون بنشیند بر الیتین خود بنشیند و چون خواهد بر
خیزد ابتدا دستها را بردارد پس زانوها را بلند کند و برخیزد **باب چهارم**
در بیان نمازهای نوافل یومیه و اعداد آنها و کیفیت آنها و در آنجا
چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه نوافل یومیه سی و چهار رکعت است
هشت رکعت نافله ظهر پیش از نماز ظهر و هشت رکعت نافله عصر پیش از نماز
عصر و بعضی از علما شش رکعت از آنرا نیز از ظهر میدانند و دو
رکعت از عصر و خالی از قوتی نیست پس بهتر آنست که در شش رکعت اول

که بعض از نماز عصر میکند قصد نافلهٔ عصر بکند بلکه به نیت قربت اکتفا کند و چهار
رکعت نافلهٔ مغرب بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته نماز وتیره بعد از
نماز عشا که بیک رکعت حساب میشود و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت
نماز شفع و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت نافلهٔ صبح **مسئلهٔ دویم** در سفر
شانزده رکعت نافلهٔ ظهر و عصر ساقط است بالاجماع بلکه کردن اینها
جایز نیست و نافلهٔ مغرب در نماز شب و شفع و وتر و نافلهٔ صبح ساقط نیست
و کردن اینها سنت است بالاجماع و در دو رکعت وتیره خلاف و حق
آنست که ساقط نیست بلکه بر استحباب باقیست **سیم** هر نماز نافلهٔ از این
نوافل دو رکعتی است که باید در هر دو رکعت تشهد و سلام خواند و کمتر
و زیاده تر از دو رکعت جایز نیست مگر در نماز وتر که یک رکعتست **چهارم**
همه نوافل را نشسته میتوان کرد اگرچه در حالت اختیار باشد و ضرورتی
نباشد بلکه چنانچه گذشت سواره و در حین راه رفتن نیز میتوان کرد
ولیکن افضل آنست که ایستاده بکند یا آنکه اگر نشسته کند بعوض هر یک
رکعت ایستاده دو رکعت نشسته کند یا آنکه نشسته حمد و سوره بخواند
و چون باخر سوره رسد برخیزد و ایستاده سوره را تمام کند و برکوع
رود که درین صورت نیز ثواب نماز ایستاده خواهد داشت و اینها
غیر دو رکعت وتیره است و اما آن دو رکعت را البته باید نشسته کرد
بنابر اقوی **پنجم** هرگاه نشسته نماز کند سنت است که در حال قرائت
تربیع بعمل آورد و در حال تشهد تورک و در حال رکوع دو زانو بنشیند
و معنی تربیع و تورک در مبحث قیام گذشت **ششم** مکروه است سخن گفتن

میان چهار رکعت نافلهٔ مغرب یعنی بعد از دو رکعت اول تکلم بکند تا دو
رکعت آخر را بجا آورد و هم چنین مکروه است سخن گفتن میان نماز مغرب
و نافلهٔ آن بغیر تعقیب و اما در تعقیب خلافست که بهتر آنست بعضی از نافله
بکند یا بعد از آن و اقوی آنست که تقدیم تعقیبات بر نافله افضلست
هفتم سنت است که آنچه از نوافل که در شب کرده میشود بلند بخواند
و آنچه متعلق بروز است آهسته بکند **هشتم** سنت است که در دو رکعت اول
وتیره بعد از حمد سورهٔ اذا وقعت الواقعه و در رکعت دویم بعد از حمد سوره
قل هو الله احد بخواند و در بعضی اخبار در رکعت دویم سورهٔ تبارک الذی
بیده الملک وارد شده **نهم** در مبحث قرائت مذکور شد که در جمیع
نوافل بحمد تنها میتوان اکتفا کرد و سوره خواندن شرط نیست و اگرچه
خواندن آن افضلست و میتواند در هر اکتفا کند بعد از حمد بسوره قل
هو الله یا هر سورهٔ دیگر که خواهد ولی سنت است که در هر یک از دو رکعت
اول نماز شب بعد از حمد سی مرتبه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت
شفع سورهٔ قل اعوذ برب الناس و در رکعت دویم آن سورهٔ قل اعوذ
برب الفلق بخواند و در یک رکعت وتر سه مرتبه سورهٔ قل هو الله احد
بخواند و اگر در این رکعت معوذتین را نیز بخواند با سه قل هو الله افضلست
و اگر در هر یک از دو رکعت شفع هم سه مرتبه توحید را با آنچه مذکور شد
بخواند بسیار خوبست **دهم** سنت است قنوت در هر دو رکعتی
از نمازهای نافله یعنی در رکعت دویم آن قنوت سنتست حتی در
رکعت دویم شفع نیز و در یک رکعت وتر در سر رکعت دو قنوت خوانده شود

و در قنوت وتر بعد از دعای قنوت چهل نفر یا زیاده تر از برادران دینی
خود را دعا کند و اسم ایشان را ذکر کند به این نحو که اللهم اغفر لفلان و
فلان تا چهل نفر یا بیشتر و اگر از برای هر یک یک اللهم اغفر بگوید خوبست
و اگر خواهد به فارسی بگوید به این نحو که خدایا بیامرز فلان و فلان را الخ
پس هفتاد مرتبه یا زیاده تر تا صد مرتبه استغفار کند به این نحو که استغفر الله
و اتوب الیه پس سیصد مرتبه بگوید العفو و به همین ترتیب بگوید یعنی
ابتدا دعای برادران و بعد از آن استغفار و بعد از آن العفو بگوید
و در وقت دعای قنوت دو دست را برابر رو بلند کند و قنوت را بخواند
و چون به دعای برادران رسد تسبیح را به دست راست گیرد و دست راست را
فرو هلد و همین دست چپ را بلند کند و دعا و استغفار و العفو را
بجا آورد و در احادیث شمردن به دست و بلند کردن دست دیگر همین
در استغفار رسیده اما جمعی از علما در دعای برادران و العفو هم
ذکر کرده اند و بعضی از آن که در این دو قصد استحباب این عمل را نکند یازدهم
بدانکه باید یک رکعت وتر جدا از دو رکعت شفع باشد و وصل کردن اینها
به یکدیگر چنانچه سنیان میکنند خوب نیست دوازدهم در بحث اوقات
بیان وقت هر نافله شد و پیش مذکور شد که اگر کسی وقتی بیدار شود
که وقت وسعت تمام نماز شب را نداشته باشد چه کند سیزدهم سنت است
که در روز جمعه شانزده رکعت نافله ظهر و عصر را چهار رکعت اضافه کند
که مجموع بیست رکعت باشد شش رکعت را در اول روز در پهن شدن
آفتاب بکند و شش رکعت در وقت بلند شدن آفتاب بجا آورد و شش

رکعت را اندکی پیش از ظهر بکند و دو رکعت در اول ظهر بکند و جایز است
که شش رکعت اول روز را بعد از ادای فریضه بکند چهاردهم سنت است
که در میان مغرب و عشا سوای نافله مغرب دو رکعت نماز کند که آنرا
نماز غفیله گویند و در رکعت اول بعد از حمد این آیه را بخواند که وذا النون
اذ ذهب مغاضبا تا وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت دوم بعد از حمد
آیه وعنده مفاتح الغیب را بخواند تا الا فی کتاب مبین و در قنوت
بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی حوائجی للدنیا و الآخرة اللهم
ولی نعمتی و القادر علی طلبتی انت تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد
و آل محمد علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی پس حاجت خود را سؤال کند
و جایز است که دو رکعت از چهار رکعت نافله مغرب به این نحو کند و همین
دو رکعت قرار دهند پانزدهم سنت است که بعد از نافله صبح بر
پهلوی راست رو به قبله بخوابد به نحوی که میت در لحد می خوابد و گونه
راست خود را بر روی دست راست گذارد و بعضی ادعیه که وارد شده
بخوانند و آنرا ضجعه مینامند و از سنن مؤکده است که از خواص شیعیان است
باب پنجم در بیان سایر نمازهای واجبی و آن چهار نماز است
اول نماز جمعه دوم نماز عیدین سیم نماز آیات از خوف و کسوف
و نماز زلزله و سایر آیات سماوی چهارم نماز میت و اما نمازیکه
به اجاره واجب میشود در بحث نماز قضا مذکور خواهد شد و در این باب
چهار مقصد است مقصد اول در نماز جمعه و در آن چند مسئله است

مسئلهٔ اول بدانکه نماز جمعه با امام معصوم یا نایبی که او بخصوصه
تعیین فرماید واجب عینی است بر هر مرد بالغ عاقل آزادی که مریض و کور
وشل و مسافر نباشد و پیر نباشد و از موضع آن تا جائیکه نماز
جمعه میشود دو فرسخ باشد و اما بر طفل و دیوانه و زن و مریض و کور
وشل و مسافر و پیر واجب نیست و همچنین بر کسیکه از محل بودن
او تا جائیکه نماز جمعه میشود دو فرسخ یا زیاده باشد و اما در زمان
غیبت امام معصوم مسئله آن از منزلین حق مشهور میان علما آنست که
واجب عینی نیست بلکه نزد یک بیست از اعاظم علمای شیعه ادعای اجماع
واتفاق شیعه را بر عدم وجوب آن نموده اند بلکه حق آنست که کردن آن
در زمان غیبت بعوض نماز ظهر که ترک نماز ظهر شود جایز نیست بلکه
حرام است بلی اگر کسی از باب احتیاط بر نیت احتیاط از آنکه یا نفعا
عائدی حضوری اگر مجتهد جامع الشرایط باشد بعوض نماز ظهر بلکه نماز
ظهر را بکند بر نیت وجوب مضایقه ندارم بلکه میتواند نماز ظهر را هم
بجماعت بجا آورد مسئلهٔ دویم نماز جمعه دو رکعت است مانند نماز صبح
مگر آنکه در نماز صبح جهر بقرائت واجب است و در نماز جمعه سنت و در
نماز صبح یک قنوت سنت است و در نماز جمعه دو قنوت یکی در رکعت
اول پیش از رکوع و یکی در دویم بعد از رکوع و نیز در نماز جمعه
شرط است که بجماعت کرده شود و فرادی جایز نیست و باید لااقل
با امام پنج نفر باشند که اگر کمتر باشند درست نیست و باید پیش از نماز
دو خطبه خوانده شود که در هریک مشتمل بر حمد خدا و صلوات رسول

وحرفی

وحرفی از موعظه باشد و در خطبه اول سوره مختصری از قرآن باید خوانده
شود و اگر در خطبه اول تنها نیز و در دویم صلوات بر ائمه و طلب آمرزش
از برای مسلمین باید شود بعبارات و خطبها بعربی خوانده شود و اگر در مأمومین
کسی باشد که عربی نفهمد احتیاط آنست که بزبانیکه او بفهمد بر خطبها
ضم شود و واجبات خطبه ایستاده خوانده شود و میان دو خطبه
اندکی بنشیند و جایز است خطیب غیر از پیشنماز باشد اما اتحاد اینها اولی
واحوط است و در وقت خطبه بر مأمومین سخن گفتن حرام است و سنت است
خطیب فصیح و متقی و پرهیزکار باشد و خطبه را باواز بلند عالی بخواند
وعمامه بر سر و ردا بر دوش داشته باشد و بر چیزی یا کمانی یا عصائی
تکیه کند و رو بمردم باشد و چون بالای منبر رود رو بمردم کند و سلام
کند و پیش از خطبه خواندن بنشیند و در آنوقت مؤذن اذان گوید
پس خطیب خطبه بخواند و جایز نیست که در مسافت یک فرسخ دو نماز جمعه
کرده شود پس اگر دو نماز کرده شود و هر دو طایفه عالم باشند باینکه
دیگری هم نماز میکند نماز هر دو باطل است اگر از راه دیگر یک کدام
از آن نمازها باطل نباشد و اگر یک کدام از راه دیگر باطل باشد نماز
آن دیگری صحیح خواهد بود و اگر هیچیک عالم بنماز جمعه طایفه دیگر نباشند
نماز هر دو صحیح است و اگر یک کدام دانسته همین نماز آن باطل است
ونماز آن طایفه که نمیدانسته صحیح است مسئلهٔ سیم وقت نماز جمعه
ابتدای زوال است و باید البته ابتدای زوال شروع شود یعنی وقتیکه
زوال متحقق شد بفاصله عرفی شروع شود و نماز کرده شود تا تمام شود

و هرقدر خطبه و نماز را طول دهند جایز است تا وقت نماز عصر تنگ شود
وکسیکه احتیاطا نماز جمعه کند جایز نیست که آنقدر طول دهد که وقت نماز
ظهر تنگ شود و جایز است خطبها را قبل از زوال بخواند **مسئله چهارم**
هرگاه کسی در حالتی از راه تقیه یا ضرورت مضطر شود که نماز جمعه کند
با کسیکه اقتدا بان نمیتوان کرد بجای نماز جمعه چهار رکعت نماز ظهر میکند
و بعد با ان امام نیت نافله میکند یا با امام نیت نماز ظهر میکند و چون
امام فارغ شد دو رکعت دیگر را تمام میکند یا ابتدا با امام دو رکعت
به نیت نافله میکند و بعد تنها خود نماز ظهر میکند **مسئله پنجم** بدانکه
از برای روز جمعه و اداب و احکامی چند است **اول** انکه بر کسیکه نماز
جمعه واجب باشد مثل زمان حضور امام بعد از دخول ظهر و پیش از
نماز سفر بر ان حرام است مگر جائیکه باز نماز جمعه را دریابد و اما در
زمان غیبت امام سفر حرام نیست مطلقا بلی بعد از طلوع صبح روز جمعه
تا وقت گذشتن زمان نماز جمعه از برای هر کسی سفر کراهت دارد
دویم انکه خرید و فروش بلکه هر عملیکه مانع از نماز جمعه باشد در وقت
نماز جمعه در زمان حضور امام معصوم حرام است اما در امثال این زمانها
مطلقا ضرری ندارد اگرچه نماز جمعه کرده شود **سیم** انکه به نوافل ظهر چهار
رکعت اضافه شود بتفصیلیکه گذشت **چهارم** انکه در دو رکعت اول
نماز ظهر حمد و سوره را بلند بخواند **پنجم** انکه ابتدای روز بمسجد رود
و در وقت رفتن بمسجد با سکینه و وقار باشد و جامه پاکیزه بپوشد **ششم**
انکه نوره بکشد و در روز جمعه نوره کشیدن سنت است و در بعضی

اخبار که منع رسیده محمول بر تقیه است و در هفت روز کشیدن نوره بیلان
سنت است بلکه در هر سه روز سنت است و در هر پانزده روز استحباب
مؤکد است و در هر بیست روز تاکید شدید است و کراهت شدید دارد
از برای مرد که زیاده از چهل روز و از برای زن که زیاده از بیست روز
ترک نوره کشیدن کند و سنت است موضع نوره را حنا بمالد بلکه بعد از
نوره خضاب کردن ناخنها بحنا نیز سنت است بلکه مطلقا خضاب دست
و پا بحنا و خضاب ریش بحنا یا وسمه که انرا رنگ گویند سنت است **هفتم**
انکه هر جمعه سر را باب خطمی و سدر بشوید **هشتم** انکه هر جمعه سر بتراشد و شارب
بگیرد و ناخنها بچیند و در گرفتن ناخن سنت است ابتدا بانگشت کوچک
دست چپ کند و بانگشت کوچک دست راست ختم کند و زیادتی ناخنها را
که چیده دفن کند و در روز پنجشنبه نیز ناخن چیدن خوب است **نهم**
انکه خود را معطر و خوشبو سازد که از طریقه انبیا و مرسلین است بلکه
خوشبو ساختن خود هر روز سنت است **دهم** حتی سنت است هر روز بلکه
در وقت هر نمازی شانه کردن ریش و سنت است که ابتدا از زیر ریش
شانه بزند بالا یعنی رو بالا شانه کند و در انوقت سوره انا انزلناه
بخواند و بعد از بالا بپائین شانه کند و در انوقت سوره والعادیات
بخواند و ایستاده شانه کردن مکروه است و از جمله سنتهای مؤکده سرمه
کردن است خصوص در سفرها و هنگام وضو ساختنها و از جمله مستحبات
سرمه کشیدن است در وقت خوابیدن و سنت است که عدد میله سرمه فرد
باشد یعنی عدد مجموع میلی که بدو چشم کشد میلها فرد طاق باشد و از جمله

امور مستحبه چیدن موی داخل بینی است و چیدن ابخر از ریش که از یکقبضه زیاده
باشد و ابتدای قصر از ذنح میشود نه از پیش لب **مقصد دوم** در نماز عید
و در ان چند مسئلات **مسئله اول** بدانکه نماز عید فطر و عید اضحی در
زمان حضور امام معصوم هرگاه خود امام یا نایب خاص او نماز کند واجب
عینی است اما در زمان غیبت امام حق ان است که واجب نیست بلکه سنت است
که ذکر کرده شود و بهتر است که ادای ان بجماعت بجا اورد با فرادی و بجماعت
کردن اگر ممکن شود بهتر است خصوصا اگر پیشنماز مجتهد جامع الشرائط
باشد و در استحباب بجماعت کردن ان شروط نیست و لیکن از برای نماز
جمعه هست پس اگر عدد جماعت بر پنج نفر هم نرسد ضرر ندارد و هم چنین
در کمتر از یکفرسخ چند نماز عید میتوان بجماعت کرد **مسئله دوم**
ابتدای وقت نماز عید طلوع افتاب روز عیدات و اخر وقتش زوال
روز عیدات و اگر کسی نماز عید را نکند تا ظهر داخل شود قضا ندارد
مگر در عید فطر هرگاه پیش از ظهر عید ثابت نشود و بعد از ظهر ثابت شود
در انصورت سنت است که روز دیگر بعد از طلوع افتاب نماز عید را بجا
اورد به نیت قضا و ظاهر ان است که این مختص بعید فطر دارد و عید اضحی
مطلقا قضا ندارد **مسئله سیم** بدانکه نماز عید دو رکعت است و کیفیت
ان باین نحو است که بعد از نیت تکبیرة الاحرام میگوید پس حمد و سوره میخواند
و در رکعت اول بعد از سوره پنج تکبیر میگوید و در عقب هر تکبیری یک قنوت
میخواند و تکبیر ششم را میگوید و برکوع میرود و در رکعت دوم بعد از
سوره چهار تکبیر میگوید و عقب هر تکبیری یک قنوت میخواند و تکبیر پنجم را

میگوید و برکوع میرود و نماز را تمام میکند و اقوی ان است که این تکبیر
زاید و قنوتها مستحبات در نماز عید و جزو لازم ان نیست **مسئله چهارم**
چند امر در نماز عید سنت است **اول** انکه قبل از تکبیرة الاحرام شش تکبیر
بجهت افتتاح بگوید چنانچه در نمازهای واجبی **دوم** انکه در رکعت اول
بعد از حمد سوره سبح اسم و در رکعت دوم سوره والشمس بخواند **سیم**
انکه در قنوتها دعای مخصوصی که وارد شده بخواند **چهارم** در وقت
تکبیر گفتن دستها را تا برابر رو بلند کند **پنجم** انکه بلند نماز کند
اگر امام باشد یا منفرد **ششم** انکه اگر نماز بجماعت کرده شود پیشنماز
بعد از نماز دو خطبه بخواند بنحوی که در نماز جمعه گفته شد **هفتم** انکه نماز
در زیر اسمان گذارده شود نه در جای مسقف و بهتر ان است که در
صحرا کرده شود مگر در مکه معظمه و در صورتی که بیرون رفتن مشکل باشد بجهت
پیری یا باران یا غیر انها **هشتم** انکه بعد از طلوع افتاب روز عید
بجهت نماز بیرون رود **نهم** انکه بر روی خاک سجده کند بلکه نماز را
نیز بر روی زمین کند نه فرش و بوریا **دهم** انکه در نماز جماعت موذن
پیش از مشغول شدن بنماز سه مرتبه الصلوة بگوید و اگر وقت بیرون رفتن
بنماز هم بگوید جایز است **یازدهم** انکه پیش از بیرون رفتن بنماز عید
غسل کند و خود را خوشبو سازد و جامه پاکیزه بپوشد **دوازدهم**
انکه پیاده بلکه پا برهنه و جامه های خود را بالا زده و عمامه بسته باشد
و تکبیرها بنحوی که مذکور خواهد شد گفته بمصلی رود **سیزدهم** انکه از راهی که
بمصلا میرود از راه دیگر برگردد **چهاردهم** انکه اگر عید فطر باشد قبل از

دعای قنوت
اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت

بیرون رفتن بنماز عید افطار کند بتربت و افضل آنست که بخرما یا مویز یا نبات
افطار کند و اگر عید اضحی باشد بعد از نماز افطار کند و بهتر آنست که اگر
کسی قربانی ذبح کند از گوشت قربانی خود افطار کند مسئله پنجم بدانکه
از برای هر کس خواه مرد و خواه زن سنت است که در عید فطر بعد از شش
نماز تکبیرها که مذکور خواهد شد بگوید بعد از نماز مغرب شب عید و عشا
آن و نماز صبح روز عید و نماز عید و نماز ظهر و عصر روز عید بنابر اقوی
و در عید اضحی در عقب ده نماز واجبی بگوید که ابتدای آنها نماز ظهر
روز عید است و آخر آن نماز صبح روز دوازدهم و اگر کسی در عید اضحی در
منی باشد این تکبیرها را عقب پانزده نماز واجبی بگوید که ابتدای آنها
نماز ظهر روز عید و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم است و این تکبیر در عید
فطر باین نحو است که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر
الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و در عید اضحی باین نحو است
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر
علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و سنت است که این
تکبیرها مقدم بر سایر تعقیبات باشد و در وقت تکبیر گفتن اندکی دستها
را است کند یا حرکت دهد و اگر فراموش کند تا از جای خود برخیزد ساقط
میشود مسئله ششم در روز عید فطر و عید اضحی بعد از طلوع شمس
تا ظهر هیچ نماز سنتی مشروع نیست کردن بلکه حرام است و مکروه است سفر
کردن در روز عید بعد از طلوع صبح تا نماز عید کرده شود بلکه تا ظهر
روز عید و همچنین مکروه است منبر را بصحرا نقل کردن اگر منبر نداشته

باشد

باشد بلکه سنت است که از گل منبری ساخته شود مقصد سیم در نماز
آیات و در آن چند مسئله است مسئله اول بدانکه نماز واجب میشود
از برای خورشید گرفتن و ماه گرفتن اگرچه بسیار کم گرفته شود که بقدر
زمان نماز هم نباشد و از برای زلزله و هر امر آسمانی که باعث اضطراب و خوف
غالب مردم شود چون بادهای بسیار شدید یا تاریکی بسیار در غیر وقت
آن یا سرخی که عالم را فرو گیرد یا صاعقه عظیمی یا رعد بسیار شدید یا صیحه
و امثال آنها مسئله دویم اول وقت این نماز در گرفتن خورشید و ماه
ابتدای شروع در گرفتن است و آخر آن بنابر اقوی وقتی است که تمام روشن
روشن شود و اگر در نماز باشد که تمام آن روشن شد واجبست نماز را
تمام کند و وقت آن در زلزله تمام عمر است پس هر وقت که خواهد میتواند
کرد و تعجیل در آن واجب نیست بلکه سنت است و وقت آن در سایر امور
مذکوره همان وقتی است که آن امور حاصل میشود و اگر کسی نماز کسوف
یا خسوف را در وقتی که قرص گرفته است نکند تا قرص منجلی شود پس اگر همه
قرص خورشید یا ماه گرفته شده باشد واجبست بر او قضای آن نماز
خواه مطلع شده باشد یا نه و اگر بعضی از قرص گرفته شده باشد پس اگر در
حالت گرفتن مطلع شد و نماز را ترک کرد باز قضای آن واجب است
و اگر مطلع نشد تا کسوف یا خسوف تمام شد قضای آن واجب نیست
اگر کسی نماز سایر امور دیگر مذکوره غیر از زلزله ترک کند مطلقا
قضای آن واجبست مسئله سیم بدانکه این نماز دو رکعتست و
کیفیت آن بدو طریق است یکی آنکه بعد از نیت حمد و یک سوره می خواند

بس برکوع میرود و سر برمیدارد بدون آنکه بسجده رود و باز حمد و سوره
میخواند و برکوع میرود و باز سر برمیدارد و حمد و سوره میخواند تا پنج
دفعه و چون سر از رکوع پنجم برمیدارد بدون قرائت بسجود میرود و دو
سجده را بجای می آورد پس برمیخیزد و رکعت دویم را نیز مانند رکعت اول
بجای می آورد که در مجموع دو رکعت ده قرائت و ده رکوع و چهار سجده بعمل
آورد طریق دویم آنکه بعد از نیت حمد و بعضی از یکسوره را میخواند و
برکوع میرود و سر برمیدارد و از همانجا که سوره را واگذارده میخواند
بدون خواندن حمد و برکوع میرود و سر برمیدارد پس اگر باز سوره را
تمام نکرده باز از همانجا که سوره را واگذارده میخواند بدون حمد و برکوع
میرود تا هرجا که سوره تمام شد در آن وقت چون برکوع رفت و سر برداشت
حمد را میخواند و باز شروع بسوره میکند تا پنج رکوع رکعت اول تمام شود
و بسجود میرود و بعد از برخاستن البته حمد را پیش از رکوع ششم بخواند
خواه پیش از رکوع پنجم سوره را تمام کرده باشد یا نه و احتیاط آن است
که پیش از رکوع پنجم سوره را تمام کند و از برای رکوع ششم که رکوع
اول رکعت دویم باشد بعد از حمد شروع بابتدای سوره کند پس
رکعت دویم را نیز مانند رکعت اول بجا آورد و اگر در صورتیکه از اثنا
سوره میکرد حمد را نیز بخواند جایز است ولی واجب نیست مگر بعد از اتمام
سوره و احتیاط آن است که از برای هر رکعتی یکسوره تمام شود که تا
اقل دو سوره تمام خوانده شود و جایز است یک رکعت بطریق اول کرده
شود و یک رکعت بطریق دویم و در صورتیکه بعضی از سوره را نخواند بنا بر آنکه

وابدا

واجبات کرده در رکوع بعد از همانموضع که واگذارده بخواند و جایز نیست
از آنموضع دیگر بخواند یا سوره دیگر بخواند **مسئله چهارم** در این نماز چند
امر مستحبات است اول آنکه اگر کسوف پیش از روشن شدن تمام قرص تمام شود
در جای خود بنشیند و مشغول دعا و ثنای پروردگار باشد تا تمام
قرص واشود یا آنکه نماز را اعاده کند دویم آنکه نماز را بقدر زمان
کسوف یا خسوف تقریبا طول دهد سیم آنکه سورهای طولانی بخواند
اگر وقت وسعت داشته باشد چهارم آنکه رکوع و سجود را طول دهد
و در رکوع آن بقدر زمان قرائت باشد پنجم آنکه هر وقت برکوع میرود
تکبیر بگوید بغیر جائی چون سر از رکوع برمیدارد مگر در سر برداشتن
از رکوع پنجم و دهم که سمع الله لمن حمده میگوید ششم آنکه پیش از رکوع
دویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم بعد از قرائت قنوت بخواند هفتم
آنکه بلند قرائت کند هشتم آنکه در مکانیکه غیر مسقف باشد نماز کند
مسئله پنجم این نماز را فرادی میتوان کرد و بجماعت نیز میتوان
بجا آورد و بجماعت کردن افضل است **مسئله ششم** اگر وقت
این نماز هم رسد که وقت نماز یومیه باشد پس اگر وقت یک کدام
مضیق باشد و وقت دیگری موسع آنکه مضیق است مقدم میدارد
و اگر وقت هر دو مضیق باشد نماز یومیه را مقدم دارد و بعد نماز
آیات را قضا کند و اگر وقت هر دو موسع باشد مخیر است در تقدیم هر یک
که خواهد و بهتر آن است که یومیه را مقدم دارد **مسئله هفتم** جایز است
در حال اختیار نماز آیات را سواره یا در حال راه رفتن بجا آورد و

حالت اضطرار جایز است **مسئله هشتم** واجب نمیشود نماز خسوف یا کسوف
مگر هرگاه کسی یقین بحصول آن کند پس مادامیکه یقین نکند واجب نیست اگرچه
در تقاویم نوشته باشد و ظن حاصل شود و اگر یقین هم رسید واجب میشود
اگرچه خود ندیده باشد و بعد از یقین بخسوف یا کسوف وقت نماز باقیست
تا یقین بروشن شدن تمام قرص کند پس اگر در اثناء قرص غروب کند
یا بزیر ابر رود تا یقین بروشن شدن تمام قرص بکند وقت نماز خارج شد
مقصد چهارم در نماز میت و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان
آنکه بر کدام میت نماز واجبست بدانکه نماز واجب نیست بر میتی که غیر از
طوایف مسلمین باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و هنود و امثال
اینها و همچنین واجب نیست نماز بر میتی که از خوارج باشد یا نواصب که
دشمنان اهل بیتند یا از غلاة بقول کسانیکه علی علیه السلام یا یکی دیگر
از ائمه را خدا میدانند و واجبست نماز کردن بر سایر طوایف مسلمین
خواه شیعه اثنی عشری و خواه سنی و خواه غیر اینها و همچنین واجبست
بر فساق مسلمین و مرتکبین معاصی از ایشان و بر دیوانگان ایشان
و بر اطفال ذکور ایشان پس از آنکه بشش سالگی رسیده باشند و بر طفلیکه در
ولایت اسلام یافته شود اگرچه پدر و مادر او معلوم نباشد که چه مذهب
داشته‌اند و هر طفلیکه شش سال کمتر باشد نماز بر او واجب نیست بلکه اقوی
آنست که سنت هم نیست و اگر شخصی کشته شده باشد یا سبعی او را دریده
باشد یا در صحرائی مرده باشد و بعضی از جسد او پیدا شود پس اگر
آن عضو که پیدا شده سینه میت باشد یا عضوی که سینه در آن باشد

نماز

نماز بر آن واجبست و اگر غیر از آن باشد واجب نیست بلی اگر عضو
تامی باشد که استخوان دار باشد چون یکدست تمام یا یکپای تمام پس
نماز بر آن سنت است و اگر میت مسلمانی و غیر مسلمانی با یکدیگر مشتبه
شوند پس اگر هر دو حاضر باشند باید یکنماز بر هر دو کرد به نیت نماز
بر مسلم و اگر جسد یک کدام در میان نباشد و نداند که جسدی که در
میان است جسد مسلمان است یا غیر مسلمان نماز ساقط است **فصل دوم**
در بیان آنکه چه شخص باید نماز بر میت کند بدانکه نماز میت واجب
کفائیست بر کسانیکه مطلع شوند بر موت مسلمانی باین معنی که بر همه
واجبست و چون بعضی بجا آورند از دیگران ساقط میشود و هر کسی
میتواند نماز بر میت کند خواه ولی میت او را اذن بدهد یا نه بلی هرگاه
نماز بر میت بجماعت کرده شود جایز نیست از برای کسی پیشنمازی در آن
مگر باذن ولی و مراد از ولی کسی است که مقدم است در ارث بردن
مردان و در بر زنان مقدم هستند و اگر مردان متعدد باشند پس
پدر میت مقدم است بر اولاد میت و سایر ورثه و اگر جد پدری
یا برادر در یکطبقه باشند جد مقدم است بر آن و ادنی که از جهت
پدر و مادر منسوب بمیت باشد بر هر منسوب پدری تنها یا مادری
تنها اولی است و منسوب پدری تنها بر منسوب مادری تنها مقدم است
و شوهر زن اولویت و تقدم دارد و اگر ولی متعدد باشد مثل آنکه دو پسر
داشته باشد یا دو برادر در هر یک ولی خواهند بود پس اگر اختلاف کنند
در پیشنماز باذن هرکدام که نماز کرده شود صحیح و جایز است بنا بر اقوی

بعضی احتمال تساوی داده‌اند

واگر ولی میت صغیر باشد یا دیوانه یا در مکان دوری باشد که دست
رس باو نباشد و ذوی هم در مرتبه ایشان عاقل و بالغ حاضر نباشد
کسی ولایت بر میت نخواهد داشت حتی حاکم شرع هم بلی اگر از برای
میت خویشی و ولی معلوم نباشد مجتهد جامع الشرایط ولی او خواهد
بود و اگر در ولایتی مجتهد نباشد عدول مسلمین ولی او خواهند بود
و شوهر در احکام نماز و غسل و دفن میت بر هر کس مقدم است حتی
بر پدر زن و برادر و لازم نیست در اذن ولی که صریحا اذن دهد
بلکه اذن فحوی و شاهد حال نیز کفایت میکند و اگر کسی بدون
اذن ولی امامت کند در نماز میت نماز او باطل است و اما نماز
کسانیکه باو اقتدا کرده اند باطل نیست بلکه صحیح است و از اینجا معلوم
میشود که هرگاه نمازی بر میت شد از دیگران ساقط می شود اگرچه
بدون اذن ولی باشد زیرا اگر آن نماز کننده تنها باشد اذن
ولی شرط نیست و اگر بجماعت باشد نماز ماموم هم صحیح خواهد بود
بدانکه اگر نماز کننده بر میت تنها باشد اجماعی است که عدالت در ان شرط
نیست و اگر بجماعت باشد خلاف است و حق آن است که در جماعت این نماز
عدالت شرط نیست و اگرچه بهتر و احوط آن است که بغیر عادل بجماعت
بکند و سنت است از برای ولی که کامل تری را مقدم دارد چون اعلم از
خود را یا هاشمی را یا اتقی از خود را اگر حاضر باشند **فصل سیم**
در کیفیت نماز میت بدانکه واجبات در این نماز نیت قربت باین
نحو که نماز میت میکنم قربة الی الله و اگر اموات متعدده باشد و

خواهد بجهت همه نماز علاحده کند باید تعیین میتی که نماز برای میکند
نیز بکند و شرط نیست شناختن میت و بعد از نیت پنج تکبیر میگوید
که اول اینها تکبیرة الاحرام است و در میان هر دو تکبیر دعا میخواند
و بهتر آن است که بعد از تکبیر اول شهادتین را بگوید و بعد از تکبیر
دویم صلوات بر پیغمبر و آل طاهرین او بفرستد و بعد از تکبیر سیم دعا
مومنین کند و بعد از تکبیر چهارم دعا بمیت کند و از برای هر یک
ادعیه مخصوصه رسیده است اما اینها واجب نیست بلکه سنت است
و اگر بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دویم بگوید اللهم صل علی محمد و آله
و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و تکبیر پنجم را بگوید و
فارغ شود کافی است بلکه ظاهر آن است که اگر بعد از هر یک از چهار
تکبیر هم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت کفایت کند بلکه اگر ابهام
نماید بگوید باین نحو که بعد از هر تکبیر بگوید خدایا این میت را
بیامرز کافی است و سنت است که بعد از هر دعا بگوید اللهم عفوک
عفوک و اگر میت غیر بالغ باشد بعد از تکبیر چهارم بعوض دعای
میت بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا و واجب است
در نماز میت رو بقبله بودن و ایستاده نماز کردن و باید سر میت
در طرف راست نماز کننده باشد اگر نماز کننده تنها باشد یا
بجماعت امام در ماموم این واجب نیست و اگر عذری باشد که نتوان

میت را رو بقبله کذارد یا سر از یطرف راست کذارد بهر نحو که ممکن باشد
نماز بر او می کند و مشهور آن است که باید جنازه میت نزدیک باشد بنما
کند و مکان آن بلندتر و پایین تر از مکان نماز کننده نباشد و حکم
بوجوب این دو مشکل است اما احتیاط آن است که مهما امکن چنین کند
و باید نماز میت بعد از غسل دادن و کفن کردن او باشد و پیشتر
جایز نیست و اگر کسی سهوا یا از راه جهل مسئله نماز را پیشتر کند نماز
صحیح خواهد بود و در این نماز ضرر ندارد که حایلی میان مصلی و جنازه
باشد و شرط نیست در این نماز پاکی جامه و بدن و وضو و غسل بلکه
بی وضو و غسل نیز میتوان بجا آورد و احتیاط آن است که از آنچه نماز را
باطل می کند از حرف زدن و خنده قهقهه و امثال آنها اجتناب
کند و این نماز حمد و سوره و رکوع و سجود و تشهد ندارد و سنت است
که پیشنماز یا کسیکه تنها نماز میکند که جنازه نزد ابتدا بگذارند یعنی
نسبت قبله جنازه مرد را بگذارند و سنت است که ماموم اگرچه یک نفر
باشد در عقب امام بایستد و زنان در عقب مردان بایستند و بهتر سنت است
که نماز کننده با طهارت باشد و بوضو یا تیمم باشد و کفش را از پا
بیرون کند و بجهت هر تکبیری دستها را تا محاذی رو بلند کند و از
مکان خود حرکت نکند تا جنازه را بلند کنند مگر آنکسانیکه باید جنازه را
بلند کنند که آنها باید بروند و جنازه را بردارند و نیز سنت است که
نماز کنندگان بر میت پیدا باشند و جایز است نماز میت کردن
در مسجدها ولیکن مکروه است و همچنین در هر وقتی این نماز را میتوان کرد

مکر

مگر زمانیکه وقت نماز فریضه تنگ باشد **فصل چهارم** در بعضی از احکام
متعلقه بنماز میت بدانکه جایز است که نماز بعد بر بالای میت بشود اگرچه
بعد از دفن باشد اما مکروه است و اگر کسی وقتی برسد که پیشنماز بعضی
از تکبیرات را گفته باشد اقتدا میکند و تکبیرات باقیمانده را با امام
میگوید اما باید دعا بکند و وظیفه آن تکبیرات بخواند نه آنچه امام خواند
اگر کرد تکبیر سیم امام برسد و امام دعای مومنین را بگوید او باید
شهادتین بگوید که دعای تکبیر اول است و همچنین چون امام از
نماز فارغ شد خود تتمه تکبیرات را با دعاهای آن تمام کند و اگر پیش
تمام شدن جنازه را بردارند تکبیرات را و اجبات بجا باید معقد
بر آن یا موخر از آن نشود و اگر عمدا در یکی از تکبیرات از امام پیش افتد
فعل حرام کرده اما نماز باطل نمیشود بلکه باید تامل کند تا امام باو
برسد و اگر سهوا پیش افتد سنت است که برگردد و با امام ملحق شود
و واجبات بر پیشنماز و ماموم و منفرد که پنج تکبیر را بگوید و اگر کسی
کمتر بگوید نماز او باطل است خواه عمدا کم کرده باشد یا سهوا و اگر از
پنج تکبیر زیادتر گفته شود نماز باطل نیست خواه عمدا زیاد کند یا سهوا و اگر
کسی در عدد تکبیرات این نماز شک کند باید بنا را بر کمتر گذارد و بدانکه
میتی که واجب است نماز کردن بر آن اگر بد اگر بدون نماز دفن
شود باید بر قبر او نماز کرد اگرچه مدتی بگذرد مگر آنکه بعد از نماز
کردن آن هم پاشیده شده است و جایز است بر چند جنازه یک نماز
کردن و در این وقت باید نیت همه را کرد و جایز است بر همه

و دعا تکبیر بود و در آنها بکیفیت
امام آنها را در تکبیرات دعا بعد
نمیشود و همین دعا ها بعد از تکبیرات

نماز جعل الحانه شود و اگر کسی در بین نماز میت باشد که جنازه دیگر حاضر
شود میتواند نماز را قطع کند و یک نماز بر هر دو از سر گیرد و میتواند
نماز اول را تمام کند و از برای جنازه دویم نماز دیگر کند باب ششم
در بیان نمازهای سنتی غیر از نوافل هر روز بدانکه نماز سنتی بسیار
است لیکن چون احصا نمودن صعوبت دارد و از کتب ادعیه و احادیث
مذکورات و ما در اینجا پنج نماز را ذکر میکنیم اول نماز باران بدانکه
سنت است نماز باران کردن در زمانیکه باران از حد متعارف کم
شود و آبها نقصان بهم رساند و نماز باران دو رکعت است و مثل
نماز عیدات هم در قرائت و هم در تکبیرات و هم در قنوتها بلی
سنت است که قنوت در این نماز دعائی باشد که متضمن طلب رحمت
و نقصانات ابها و تنزل تغیرات باشد و دعای مخصوصی لازم نیست
بلکه هر چه تواند بخواند و بهتر آنست که دعاهائیکه از ائمه معصومین علیهم السلام
وارد شده بخواند و شرط نیست که در زمان معین باشد بلکه هر وقت
باشد میتوانند کرد بلی سنت است که روز دوشنبه کرده شود و
سنت است که مردم روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه روزه بگیرند و در روز
دوشنبه بیرون روند بصحرا اگر مانعی از صحرا رفتن نباشد و همگی پا برهنه
باشند و نعلین ها بدست خود گیرند و لباسهای کهنه پوشند و با عجز
و مسکنت و سکینه و وقار باشند سرها بزیر افکنده و زبانها را
مشغول ذکر خدا و استغفار و توبه از گناهان و مؤذنین در پیش
امام جماعت بروند ذکر گویان و عصاها در دست و منبر را بیرون

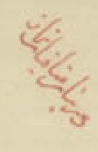
روی امام بیرون برند و سنت است همراه بیرون بردن مردان و زنان پیر خصوص هشتاد
ساله‌گان و طفلها و چارپایان و میان مادران و اطفال جدائی افکنند
و باکی نیست در همراهی اهل ذمه و کفار و سنت است که این نماز بجماعت
کرده شود و چون امام از نماز فارغ شود بر منبر رود و قبل از آنکه مشغول
دعا شود ردای خود را بگرداند باین نحو که ظاهر را باطن سازد و بالعکس
یا اعلای آنرا اسفل کند و بالعکس پس رو بقبله کند و صد دفعه بگوید
الله اکبر پس رو بطرف راست خود کند و صد مرتبه بگوید سبحان الله پس
رو بطرف چپ خود کند و صد مرتبه بگوید لا اله الا الله پس رو بمردمان
کند و صد مرتبه بگوید الحمد لله و صدای خود را باین ذکرها بلند کند و
ماموین نیز در این ذکرها متابعت کنند و آواز بلند کنند اما
اینها رو بقبله ننشینند و باطراف رو نکرده‌اند پس امام خطبه خواند مشتمل
بر حمد خدا و صلوات بر رسول و آل او و موعظه کند و دعا کند بجهت
طلب رحمت و باران و جایز است این نماز فرادی کرده شود و در
اینوقت خطبه ندارد بلکه در صورت جماعت هم خطبه سنت است و شرط نیست
و اگر بعد از نماز باران نیامد سنت است دوباره بیرون رفتن و اگر
روز سه شنبه را نکرده باشد همان روزه‌ها عبادت کفایت میکند
سه شنبه بیرون میروند و الا سنت است سه روز دیگر روزه را از سر گیرند
و در این نماز سنت که اگر بجماعت کرده شود مؤذن قبل از نماز
سه مرتبه الصلوة بگوید و نیز سنت است که قراءت در این نماز بجهر کرده
شود و خطبه و دعا نشسته خوانده شود دویم نماز جعفر طیار و آن

از جمله سنتهای مؤکد است و در اخبار بسیار رسیده که کفاره گناهان است
و آن چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعت حمد و سوره بخواند و بهتر
آن است که بعد از حمد در رکعت اول سوره اذا زلزلت و در رکعت دویم
سوره والعادیات و در رکعت سیم سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم
سوره قل هو الله خوانده شود و در هر رکعت چون از سوره فارغ شود پانزده
مرتبه تسبیحات اربع را بگوید پس برکوع رود و ده مرتبه بگوید و چون
سر از رکوع بردارد نیز ده مرتبه بگوید ایستاده پس بسجده اول رود و ده مرتبه
بگوید و چون سر از سجده اول بردارد نیز ده مرتبه بگوید پس بسجده دوم رود
و باز ده مرتبه بگوید پس سر بردارد و ده مرتبه بگوید که در چهار رکعت سیصد
مرتبه تسبیحات اربع گفته شود و میتوان چهار رکعت از هر نماز را باین
طریق بجا آورد و ثواب نماز جعفر را خواهد یافت بلکه نمازهای
واجبی را نیز میتوان چنین کرد و قنوت سنت است در رکعت دویم
و چهارم و هر گاه کسی را شغلی باشد میتواند چهار رکعت نماز را
خالی از تسبیحات اربع بکند چون از نماز فارغ شود تسبیحات را قضا
کند درحالیکه مشغول کارات باداء میرسد و اگر در بین نماز
متذکر شغلی شود یا شغلی رو دهد باقیمانده نماز را میتواند خالی از
تسبیح بگوید و همان باقیمانده را قضا کند و اگر در موضع تسبیحات فراموش
کند در محل بعد از آن قضای کند و بهترین وقتهای این نماز اول
روز جمعه است ولیکن هر وقت دیگر هم میتوان کرد و سنت است که در
سجده آخر دعای مختصری که وارد شده بعد از تسبیح بخواند ششم

نماز

نماز عید غدیر است و کیفیت آن بانتظار روایات که تقریبا نیم ساعت قبل از
ظهر غسل کند پس وضو ساخته دو رکعت نماز کند و در هر رکعت بعد از حمد
ده مرتبه سوره قل هو الله احد و ده مرتبه آیة الکرسی تا وهو العلی العظیم
و ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و چون از نماز فارغ شود حاجت
خود را بخواهد و دعا سکینه بعد از این نماز وارد شده و خواندن
آن سنت است چهارم نماز لیلة الدفن است و این نماز دو رکعت
است و در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی تا وهو العلی
العظیم و در رکعت دویم بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند
و چون از نماز فارغ شود بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث
ثوابها الی قبر فلان و اسم میت را ببرد و در بعضی روایات وارد
شده که در رکعت اول بعد از حمد دو مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند
و در رکعت دویم بعد از حمد ده مرتبه سوره الهیکم التکاثر و بهر یک
از طریق که کرده شود خوب است ولیکن مخفی نماند که از ظاهر اخبار وارد
شده این است هیچ وقتی بر میت دشوارتر از شب اول نیست پس ترحم کنید
بر اموات خود در این شب بتصدق و اگر چیزی نداشته باشید که تصدق
کنید یکی از شما دو رکعت نماز بکند بطریق مذکور و بنابراین معلوم
نیست که در صورت امکان تصدق اگر چیزی باشد این نماز وارد
شده باشد و هم چنین ظاهر از روایات آن است که این نماز در شب اول
وفات کرده شود و بر این حال متعارف شده که قبل از این نماز را
بجا کنند و در شب اول دفن میکنند از روایات معلوم نمیشود و

و بان جهت بعضی از متاخرین تشکیک در جواز این نماز باین طریق که
متعارف شده کرده و تشکیک اربعات و اگر کسی خواهد بکند به نیت
نماز لیلة الدفن نکند بلکه به نیت نماز مطلق کند و ثوابش را بمیت دهد
نهم نماز تحیت مسجد است چه سنت است که هر که داخل مسجد میشود
پیش از نشستن دو رکعت نماز کند به نیت تحیت مسجد بهر سوره که خواهد
و بعضی از علما گفته اند که میتواند دو رکعت نماز واجبی یا سنتی دیگر را
هم بکند باین قصد و در نیت که چنین هم جایز باشد **باب هفتم**
در بیان منافیات نماز یعنی چیزهائی که نماز را باطل میکند و در نماز
احتراز از آن واجبست و در بیان مکروهات نماز و سایر امور متعلق
باین مقامات و در بیان احکام خلل نماز از سهو و شک در آن و
در آن چهار مقصد است **مقصد اول** در بیان منافیات و مبطلات
نماز و آن چند چیز است اول هر چیزیکه وضو یا غسل را بشکند خواه از
روی عمد سر زند یا سهوا یا بی اختیار یا جاهل مسئله باشد و نداند که
فلان حدث نماز را باطل میکند دوم تکفیر یعنی دست بسته نماز کردن
حرام است و جمعی آن را باعث بطلان نماز میدانند و حق آنست که نماز
بان باطل نمیشود اگرچه باعث معصیت میشود و اما در جائیکه تقیه باشد
حرام نیست بلکه واجب میشود سیم از قبله منحرف شدن و مخفی نماند که
کسیکه از قبله منحرف میشود یا تمام بدن او از قبله میگردد یا همین
روی تنها را از قبله میگرداند پس اگر تمام بدن را از قبله بگرداند نماز او
باطل میشود خواه از روی عمد باشد یا سهو کند یا جاهل مسئله باشد



کرده اند

کرده اند اطراف از قبله نماز را باطل میکند یا از راه خوف از چیزی کرده
باشد پس اینکه بجدی گشته باشد که پشت بقبله کرده باشد یا چپ یا راست
قبله رسیده باشد یعنی بجدی گشته باشد که محاذی دست راست یا چپ
گشته باشد که رو بقبله ایستاده و اگر باینحد نرسیده باشد پس اگر عمدا
گشته باشد یا از راه جهل مسئله و در حینی که از قبله گشته چیزی از اجزاء
واجبه نماز را بجا آورده باشد یا بجدی گشته باشد که تواند پشت سر
خود را ببیند نماز او باطلست و اگر سهوا انحراف کرده باشد یا عمدا
بوده و لیکن در اثناء آن مشغول چیزی از اجزاء نماز نبوده و بجدی هم نبوده
که پشت سر را ببیند نماز او باطل نیست و اگر روی تنها را از قبله گردانیده
پس اگر سهوا باشد مطلقا نماز باطل نمیشود و اگر عمدا باشد اگر
بجدی گشته باشد که صورت و پشت سر رسیده باشد یعنی از جانب
دست راست یا چپ گذشته باشد نماز باطل میشود و اگر کمتر باشد
با وجود عمد نیز باطل نمیشود و اگر کسی دیگری را از قبله بگرداند و لیکن
بجبر بگرداند نماز او باطل نمیشود مگر اینکه در زمان جبر او را
او را از قبله منحرف نگاه دارد که دیگر او را نماز کردن نگذارند و ظاهر
مذکور شد و حکم نمازهای واجب است و اما نمازهای سنتی پس حق
آنست که اگر همه بدن او از قبله منحرف شود و در آن حین هم مشغول
باجزاء نماز باشد مثل رکوعی یا سجودی یا قرائت یا تشهدی یا دیگر
منحرف شود و انحراف طول بکشد که از آغاز کن نگویند نماز او باطل
میشود و الا باطل نمیگردد اگرچه عمدا باشد و تمام بدن خود را از قبله

کرده باشد **چهارم** سخن گفتن بغیر از چیزیکه از اجزاء معتبره یا ادعیه
نماز باشد و سخن گفتن نماز را باطل میکند هرگاه عمدا بوده باشد
یا از راه جهل بمسئله و نادانی بحرمت تکلم یا باینکه فلان چیز کلام مبطل
هرگاه بچیزی تکلم کند که دو حرف یا بیشتر باشد خواه معنی دار باشد
چون آب که معنی بدارد یا بی معنی چون بب و نحو آن و همچنین
بیک حرف که معنی دار باشد چون قِ که در عربی امر بنگاهداشتن است
اگر آن معنی را از آن لفظ قصد کند و تکلم کردن بیک حرف بی معنی
یا با معنی که آن معنی مقصود متکلم از آن نباشد نماز را باطل نمیکند
و همچنین بیک حرف کشیده اگرچه بقدر دو سه حرف یا بیشتر امتداد یابد
نماز باطل نمیشود و هرگاه سخن گفتن در نماز از راه سهو باشد یا غفلت
یا توهم تمام شدن نماز نماز باطل نمیشود بلکه با احتمال تمام شدن
نماز هم باطل نمیشود مثل اینکه کسی سلام بگوید بر کسی و شک کند که
آیا سلام او بجا بود یا بیجا و از کسی استفسار کند و بعد معلوم شود
بجا بوده بر نخورد و نماز را تمام میکند و نماز باطل نمیشود و سرفه کردن
و تنحنح نمودن و آه کشیدن و ناله کردن و باد از دهان دمیدن
اگرچه دو حرف از آنها بهم رسد و اظهر منع کرده شد که سخن گفتن نماز
باطل میکند در وقتی است که بغیر از چیزی باشد که ذکر خدا یا دعا یا
طلب حاجتی از خدا باشد اما اگر یکی از اینها باشد نماز باطل نمیشود
و از هر حالی از حالات نماز ذکر بوده باشد مگر اینکه در اثناء حمد
یا سوره باشد و اینقدر ذکر یا دعا را طول دهد که موالات آیات

حمد یا سوره بر هم خورد و حتی از آیات که ذکر و دعا و طلب حاجت از خدا
در اثناء نماز بهر لغتی که بوده باشد نماز را باطل نمیکند خواه بعربی
یا فارسی یا ترکی یا غیر اینها و همچنین باطل نمیشود نماز بخواندن آیات
آیات قرآنی در نماز مگر چهار سوره که سجده واجب دارند چون آیه سجده واجب
یا جمع کردن دو سوره در نمازهای واجبی بشرطیکه غرض از خواندن آن
قصد قرآن و بجهت قربت و ثواب باشد یا متضمن که خدا یا دعا باشد
لیکن اگر چیزی از قرآن بخواند که نه بجهت قرآن بودن باشد و ذکر خدا
و دعا هم نباشد نماز باطل میشود مثل اینکه اگر کسی بپرسد که فلانی
از کجاست بگوید در نماز که انه من سلیمان و غرضش این باشد که آن چیز از
سلیمان نامی است یا بکسی بگوید اطلع نعلیک و غرضش این باشد که
کفشها بخود را بیرون کند نه اینکه بجهت ثواب خوانده باشد **پنجم**
خنده قهقهه کردن یعنی خنده که بواسطه آن صدا یا نفس در حلق یا سینه
بلرزد و مکرر شود و باطل شدن نماز بچنین خنده در صورتیست که
عمدا حاصل شود یا بی اختیار خنده دست دهد یا از راه نادانی و جهل
بمسئله قهقهه کند اما اگر سهوا باشد و غافل از آن باشد که در
نماز است نماز باطل نمیشود و همچنین نماز باطل نمیشود از خنده که
تبسم باشد **ششم** گریه کردن از برای فوت شدن امر دنیائی و آن
نماز را باطل میکند خواه از روی عمد باشد یا سهو یا بی اختیار اگر
با آن صدا بلند کند بگریه اما مجرد اشک از چشم در آمدن نماز را باطل
نمیکند و همچنین گریه که از ترس خدا یا امر متعلق بآخرت باشد یا د

یا از راه جهل

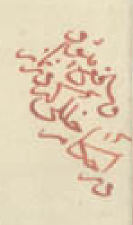
طلب حاجت دنیائی از خدا باشد موجب بطلان نماز نمیشود ۷ هفتم
فعل کثیر یعنی عملیکه خارج از نماز باشد و بقدری بسیار باشد که مرتکب
از نماز کسان نگویند و هرکه او را ببیند بگوید این شخص مشغول نماز
نیست و نماز نمیکند و هر فعلیکه چنین باشد نماز را باطل میکند خواه
از روی عمد صادر شده باشد یا سهو و بدانکه نماز باطل نمیشود به بستن
بند خون و ازاله نجاستیکه در اثناء نماز بجا میرسد و شمردن رکعتها
نماز با انگشت و مثل آن و صاف کردن موضع سجده و پاک کردن خاک
از پیشانی و باد دمیدن بموضع سجده بجهت ازاله چیزی از آن و دست
بر دیوار یا بران خود زدن بجهت آگاه ساختن شخصی و دست بر هم
زدن و سنگریزه بدیگری انداختن و چیزی بدست دیگری دادن و
طفلی را بدوش گرفتن یا بردامن نشاندن و بزمین گذاردن آن
و در حالت تشهد شیر بطفل دادن و بدن خارانیدن و یک گام یا دو
گام بلکه سه گام پیش رفتن و مار و عقرب کشتن و کیک و شپش کشتن
و حرکت از دمل و زخم پاک کردن و کلاه گردانیدن و برداشتن و
تسبیح بدست گردانیدن و نحو اینها ۸ هشتم چیزی خوردن و آب
آشامیدن و جمعی از فقها از باعث بطلان نماز میدانند و حق آنست
که نماز بآن باطل نمیشود مگر اینکه بسیار باشد بحدیکه مرتکب آن را نمازکن
نگویند و هرکه او را ببیند بگوید او مشغول نماز نیست ۹ نهم ساکت
شدن از نماز بسکوت بسیار طویل بحدیکه مرتکب آن را نمازکننده نگویند
دهم کم کردن چیزی از اجزاء یا شرایط واجبه نماز یا زیاد کردن چیزی

واجبی

واجبی بتفصیلیکه بعد از این مذکور خواهد شد مقصد دویم در چیزهائیکه
ارتکاب آنها در نماز کراهت دارد و بعضی از مسائل که مناسب این مقام است
و این مقصد مشتمل بر چند مسئلات مسئله اول بدانکه مکروه است در نماز
چشم و رو را از قبله گردانیدن بسمت چپ و راست مادامیکه التفات بپشت
سر نرسد و الا حرام است چنانکه مذکور شد و همچنین مکروه است خمیازه
کشیدن و بازی کردن با ریش یا انگشت یا عضو دیگر از خود و باد دمیدن
بموضع سجده و آب بینی گرفتن مگر با ضرورت و آب دهان انداختن خصوص
بسمت قبله یا طرف راست و آه کشیدن و حبس بول یا غائط کردن یعنی
معنی که پیش از دخول نماز اگر بول یا غائط داشته باشد باید دفع کند
که در نماز حبس آنها نکند اما اگر در اثناء نماز احتیاج بدفع آنها
باشد تا ممکن باشد باید نگاه دارد تا از نماز فارغ شود و نماز را قطع
نکند مسئله دویم بدانکه بعد از آنکه آدمی داخل نماز شد قطع نمودن
و باطل ساختن آن حرام است خواه نماز واجبی باشد یا سنتی بنابر اقوی
مگر هرگاه خوف ضرر مالی یا جانی باو یا غیر محترمی در خود یا غیر خود داشته
باشد که در این صورت قطع نماز و دفع ضرر جایز بلکه واجب است مسئله سیم
هرگاه کسی در نماز باشد و عطسه کند یا بشنود که دیگری عطسه کند جایز است
بلکه سنت است که بگوید الحمد لله اللهم صل علی محمد و آل محمد
و این در حالت غیر نماز هم سنت است و در احادیث وارد است که هر که
در وقت شنیدن عطسه حمد و صلوات بگوید هرگز شکایت از درد چشم
و درد دندان نمیکند و همچنین جایز است در نماز تهنیت کسیکه عطسه کند

یعنی عطسه دیگری را بشنود بگوید یرحمک الله یا یغفر الله یا مانند آن و هم چنین
اگر او عطسه کند و دیگری او را یرحمک الله بگوید او در جواب بگوید یغفر الله
لک و یرحمک یا یغفر الله لک و لنا بلکه این جواب گفتن در حالت نماز و
غیر نماز واجب است مسئله نهم جایز است سلام کردن بر کسیکه در نماز است
و لیکن بنا بر اقوی مکروه است و اگر کسی در نماز باشد و دیگری بر او
سلام کند واجب است جواب سلام او گفتن اگر چه بعد از آنکه بر او سلام
کرده باشد او هم داخل کسانی بوده که بر ایشان سلام کرده و لازم نیست
که بنحویکه سلام کرده جواب بگوید بلکه بهر یک از هشت صیغه جواب سلام
میتوان گفت که عبارتست از سلام علیکم و السلام علیکم و سلام
علیک و السلام علیک و علیکم السلام و علیکم سلام و علیک السلام
و علیک سلام و بهتر آنست که بیکی از چهار صیغه اول جواب گفته شود
بلکه بهتر آنست که جواب علیکم السلام باشد خواه در حالت نماز
یا غیر نماز بلکه بعضی از علمای متاخرین در جواب سلام مطلقا واجب
میدانند که بیکی از چهار صیغه اول باشد و حق آنست که واجب نیست
و جواب سلام در حالت نماز و غیر نماز واجبست خواه سلام کننده
مرد باشد یا زن محرم یا نامحرم یا طفل ممیز یا کافر لیکن اگر کافر
سلام کند باید جواب علیک گفته شود و حق آنست که بغیر از علیک
در جواب سلام کافر جایز نیست و واجبست در جواب سلام که بنحوی
گفته شود که سلام کننده بشنود یا باشاره خبر باید داد بفهمد که جواب
گفته شد و مشهور آنست که هر گاه بر جمعی سلام کرده شود هر گاه یکی

از ایشان جواب بگوید کافی است و این مشکل است بلکه احوط آنست که همه
بدانند که او داخل در سلام او هست جواب بگوید و باید جواب سلام را
انقدر تاخیر بیندازد که عرفا بگویند ترک جواب سلام کرده و مشهور آنست
که جواب سلام واجب فوری است که باید دفعه جواب گفت و این بر حقیر
معلوم نیست بلکه باید زیاده از قدر متعارف تاخیر نیندازد و اگر کسی در
نماز باشد و بر او سلام کند او در جواب سلام تقصیر کند حق آنست
که نماز او باطل نمیشود و سلام کردن مستحب است از برای همه کس و سنت است
که ایستاده بر نشسته و سواره بر پیاده سلام کند و جایز است سلام کردن
زنان بر مردان نامحرم و بکفار چون یهود و نصاری و مجوس و امثال
ایشان سلام کردن حرام است اما جواب سلام ایشان واجب است
و باید علیک جواب بداد چنانچه مذکور شد باب هشتم در احکام خلل
که در نماز واقع میشود از نقص و زیادتی بدانکه خللی که در نماز اتفاق
می افتد یا از راه عمد است یا جهل است یا سهو است یا شک و در این باب
چهار فصل است فصل اول در عمد بدانکه هر که عمدا ترک کند واجبی
از واجبات نماز را خواه از اجزاء نماز باشد چون تکبیرة الاحرام
یا قرائت اگر چه یک آیه از آیات حمد یا سوره یا ذکر رکوع یا سجود یا طمانینه
یا غیر اینها باشد یا از جمله شروط از آنچون طهارت یا قبله
یا ستر عورت یا غیر اینها یا وصفی از اوصاف واجبه را مثل اینکه جاییکه
باید بلند بخواند عمدا آهسته بخواند عکس آن نماز او باطل میشود
و هم چنین باطل میشود نماز با اینکه عمدا زیاد کند تکبیرة الاحرام را



یا رکوعی یا سجودی اگرچه یک سجده باشد یا رکعتی را در نماز زیاد در جائیکه
نباید نشست عمدا بنشیند یا در جائیکه نباید ایستاد عمدا بایستد بقصد
جزء بودن از برای نماز مگر مکرر کردن آیه از آیات حمد یا سوره یا غیر آن
بلند آیه را مکرر کردن جهت درست خواندن یا بجهت تضرع یا تفکر بوده باشد
یا مکرر کردن فقرات تشهد و نحو اینها ضرر بنماز نرسانند و هم چنین باطل
نمیشود نماز بخم شدن از برای برداشتن چیزی از زمین اگرچه بحد
رکوع برسد و بعد از آنکه بقصد رکوع نباشد زیادتی رکوع نیست
فصل دویم در نقص و زیادتی که بسبب نادانی و جهل در نماز واقع
میشود بدانکه کسیکه از راه جهل بمسئله جزء نماز را از اجزاء یا صفات واجبه نماز را
ترک کند یا زیاد کند اگر احتمال درست بودن نماز میداد و با وجود این
تقصیر در سؤال کرد و بان واسطه خلل در نماز او حاصل شود حکم عمد
دارد و عاصی و گناه کار است و با وجود این نماز او باطل است و اگر
یقین قطعی بصحت آن داشت و اصلا و مطلقا بخاطر او خلاف آن خطور
نمیکرد و یقین داشت بدون شک و شبهه که آنچه میکند صحیح است
عصیان و گناهی بر او نیست اما در وجوب اعاده در وقت و وجوب قضا
در خارج وقت حکم عمد دارد و معذور نیست و بر او اعاده و قضاء نماز
واجب است مگر هرگاه نماز را در جائیکه بلند خواندن واجب است
آهسته بخواند از راه جهل بمسئله یا بر عکس که در این صورت اعاده و قضا
واجب نیست بلکه اگر در اثناء قرائت مطلع شود برگردیدن و از
سر گرفتن قرائت لازم نیست و اما اخلال بشروط واجبه یا ارتکاب

منافیات

منافیات از راه جهل بمسئله در حکم عمد است در مواضع خود گذشت **فصل سیم**
در احکام سهو در نماز بدانکه آدمی که در نماز سهو میکند یا سهوا چیزی از
واجبات نماز را زیاد میکند یا ترک می کند اما اول نماز را سهوا زیاد
کند پس اگر نیت را زیاد کند بر تنهائی و بدون تکبیرة الاحرام نماز او
هیچ خللی حاصل نمیشود و نماز صحیح است و اگر تکبیرة الاحرام را زیاد کند
یا رکوعی را یا دو سجده دیگر را نماز او باطل میشود و باید نماز را دو
باره بجا آورد و هم چنین اگر یک رکعت یا بیشتر نماز را زیاد کند یعنی پس از
سلام دادن رکعت آخر یک رکعت دیگر یا بیشتر اضافه کند سهوا نماز او باطل
میشود اگر بعد از دخول در رکوع رکعت زائد متذکر شود و اگر قبل از آن
متذکر شود باید بنشیند و نماز را تمام کند و نماز او صحیح است و زیاد
کردن هیچ چیز دیگر سهوا نماز باطل نمیشود بلی از برای زیاد شدن و
برخاستن در غیر موضع یا نشستن در غیر موضع سجده سهوی هست چنانکه
مذکور خواهد شد **و اما دویم** که ترک کردن چیزی از واجبات نماز
باشد از راه سهو و فراموشی پس آن بر دو قسم است زیرا که یا چیزی است
که نماز را باطل می کند و اعاده آن واجب میشود یا چیزی است که نماز را
باطل نمیکند و آن نیز بر چهار قسم است زیرا که یا اصلا موجب تدارک و
قضا و سجده سهوی نمیشود یا باعث وجوب تدارک آن در نماز میشود
و باید در اثناء نماز آن را تدارک کرد یا سبب وجوب قضا و تدارک آن
بعد از تمام شدن نماز میشود بدون سجده سهو یا با سجده و این مجموع
پنج قسم است **قسم اول** سهوی که نماز را باطل می کند و آن در دو قسمت

که نیت را فراموش کند یا تکبیرة الاحرام بگوید یا تکبیرة الاحرام را فراموش
کند تا شروع بقرائت کند یا رکوع را فراموش کند تا داخل سجدهٔ اولی شود
یا هر دو سجده را فراموش کند تا داخل در رکوع شود یا در سجدهٔ آخر فراموش
کند تا سلام بگوید پس با یکی از این سهوها نماز باطل میشود و اعادهٔ آن
واجب میشود و در اینجا سه مسئله است که باید بیان شود مسئلهٔ اول هرگاه
کسی سهواً یکرکعت یا بیشتر از نماز را کم کند یعنی در جائیکه نباید سلام بگوید
سلام گوید پس اگر وقتی متذکر شود که هیچ منافی از منافیات نماز را
که مذکور شد بجا نیاورده باشد برخیزد و تتمهٔ نماز را بجا آورد و بدون
اعاده باجماع علما و هم چنین اگر وقتی متذکر شود که هنوز حدثی از او سر
زده باشد و تمام بدن از قبله نگشته باشد اگرچه منافیات دیگر را بجا
آورده باشد یا زمان طول کشیده باشد و [illegible] باشد بنا بر اقوی
و اگر وقتی متذکر شود که حدثی از او سر زده باشد یا تمام بدن او از قبله
گردانیده باشد واجبست که نماز را از سر گیرد و اگر بعد از آنکه متذکر
شد عمداً منافی بعمل آورد احتیاط آنست که باز نماز را اعاده کند و اگر
وقتی متذکر شود که داخل نماز دیگر شده باشد مثل آنکه در نماز ظهر
بی موقع سلام بگوید و وقتی متذکر شود که داخل نماز عصر شده باشد
پس اگر مسئلهٔ دوم هرگاه کسی بعد از فراغ از تشهد آخر و پیش از سلام
منافی بعمل آورد و لیکن جزئی از نماز از او ترک شود مثل آنکه از قبله بگردد
یا حدثی از او سر زند نماز او باطل نمیشود خواه عمداً بوده باشد یا سهواً
مسئلهٔ سیم اگر کسی یقین کند که دو سجده از او ترک شده و نداند

که از

که از یکی رکعات یا دو رکعت نماز او باطل میشود قسم دوم نقصهائی است که
نماز را باطل نمیکند و اصلا موجب تدارک و قضا یا سجدهٔ سهو هم نمیشود و آن
در دو قنوت است که جهر یا اخفات را در جائیکه واجب باشد فراموش کند پس
هر وقت که متذکر شود بعد از آن از آنچه که لازم است میخواند و از برای گذشته
هیچ چیز لازم نیست و هم چنین هیچ چیز لازم نمیشود اگر کسی قرائت را بتمامه
فراموش کند یا بعضی از آن را فراموش کند تا داخل در رکوع شود یا ذکر
در رکوع را یا طمأنینه در رکوع را تا سر از رکوع بردارد یا فراموش کند
سر از رکوع برداشتن را یا طمأنینه در حال سر برداشتن را تا داخل سجدهٔ
اول شود یا ذکر در سجدهٔ اولی را یا طمأنینه در آن را تا سر از سجده بردارد
یا درست سر برداشتن را یا طمأنینه در حال سر برداشتن را تا بسجدهٔ دوم
رود یا ذکر یا طمأنینه سجدهٔ دویم را تا سر بردارد و اگر ترک کند سجده بر یکی
از هفت موضع که سجده بر آن واجبست غیر از پیشانی را و متذکر شود
تا سر از سجده بردارد نماز صحیح است اما اگر سجده بر پیشانی را فراموش کند
مثل آنکه گوشهٔ خود را بر زمین نهد پس حکم آن دارد که اصل سجده را فراموش
کرده باشد و حکم آن مذکور خواهد شد و هم چنین اگر کسی فراموش کند
طمأنینه در نشستن از برای تشهد را یا جلسهٔ استراحت را بنا بر وجوب
آن تا برخیزد نماز او صحیح است و تدارکی بر او لازم نیست و اگر کسی سر
برداشتن از رکوع را یا طمأنینه از سر برداشتن را فراموش کند و پیش از
آنکه داخل سجده شود متذکر شود باید سر را بردارد یا طمأنینه را بجا آورد
پس داخل سجده شود و اگر کسی فراموش کند مجموع سر برداشتن از رکوع

وطمأنینه در رکوع را یا با ذکر رکوع هم وجهت سجده فرو رود وپیش از دخول
سجده متذکر شود باید عود کند بحالت رکوع بدون برخاستن وطمأنینه
یا ذکر را بجا آورد پس سر از رکوع بردارد پس بسجده رود واگر کسی رکوع کرد
وبی اختیار بیفتد پس اگر قبل از ذکر رکوع وطمأنینه آن باشد برمیخیزد و
بجا آورند وبسجده میرود واگر قبل از ذکر یا طمأنینه رکوع باشد عود
برکوع میکند وطمأنینه یا ذکر را بجا می آورد پس برمیخیزد وبسجده میرود
قسم سیم مقضیات که نماز را باطل میکند اما تدارک آن در
اثناء نماز واجبست وآن در وقتی است که فراموش کند قرائت حمد
وسوره یا یکی از آنها یا بعضی یکی از آنها را اگرچه یک کلمه باشد وقبل از
آنکه داخل رکوع شود متذکر شود که در این صورت لازم است برگردد
وآنچه را فراموش کرده با ما بعد آن بجا بیاورد پس برکوع رود وهمچنین
اگر کسی رکوع را فراموش کند وپیش از دخول سجده متذکر شود یا یکی
از دو سجده را یا هر دو را یا تشهد را فراموش کند وپیش از دخول رکوع
متذکر شود برمیگردد وآنچه را فراموش کرده با ما بعد آن بجا می آورد
ونمازش صحیح است ودر اینجا چند مسئلات که باید بیان شود مسئله اول
اگر کسی بعد از فراغ از قرائت رکوع را فراموش کند وجهت سجده فرو
رود پس اگر پیش از رسیدن بحد رکوع متذکر شود همانجا قصد رکوع
میکند وبقصد رکوع خم میشود ورکوع میکند واگر وقتی متذکر شود
که از حد رکوع گذشته باشد واجبست برخیزد وبایستد پس برکوع رود
مسئله دوم اگر کسی دو سجده را فراموش کرده باشد وپیش از رکوع

متذکر شود برگردد بجهت بجا آوردن دو سجده لازم نیست نشستن پیش از آنها
بلکه همچنین ایستاده بسجده میرود واگر یک سجده را فراموش کرده باشد
وایستاده متذکر شود پس اگر داند که بعد از سجده اول نشسته طمأنینه
در جلوس را بجا آورده بود نه بقصد جلسه استراحت دیگر ضرور نیست
پیش از سجده واگر بداند که نشسته بود یا بقصد جلسه استراحت نشسته بود
یا شک داشته باشد که آیا نشسته بود یا نه واجبست ابتدا بنشیند پس
بسجده رود مسئله سیم اگر کسی صلوات در تشهد اول را فراموش کند
وپیش از دخول رکوع متذکر شود جمعی عود کردن وتدارک آنرا لازم میدانند
ودلیل تام بر آن ندیدم واقوی عدم وجوب عود است مسئله چهارم
اگر کسی در رکعت آخر دو سجده یا یک سجده را فراموش کند پس اگر در اثنا
تشهد متذکر شود برمیگردد وآنچه فراموش کرده با ما بعد آن بجا می آورد
وهمچنین اگر بعد از تشهد وقبل از سلام متذکر شود واحتیاط آن
است که در این صورت اگر فراموش دو سجده باشد نماز اعاده ترک نشود
قسم چهارم مقضیات که باید بعد از تمام شدن نماز تدارک آن نمود
بدون سجده سهو وآن در وقتی است که یک سجده از غیر رکعت آخر را فراموش
کند تا برکوع رود یا یک سجده رکعت آخر را فراموش کند تا سلام بگوید
یا تشهد آخر را فراموش کند بتمامه یا بعض آنرا یا صلوات بر وی را تا سلام گوید
یا صلوات در تشهد اول را فراموش کند تا برکوع رود که در جمیع این صور
باید بعد از نماز آن فراموش شده را بجا آورد وسجده سهوی ندارد
بنا بر اقوی ودر صورتیکه نقص تشهد یا صلوات را فراموش نموده باشد

ونخواهد قضا كند لازم نيست ضم سهو نمايد با آنكه هر جزء كه تمام شدن معنى
آن فراموش شده موقوف بر آن است **قسم پنجم** سهوات كه تدارك آن
بعد از نماز لازم است با سجده سهو وآن در دو محل است كه تشهد اول را فراموش
كند تا داخل ركوع شود متذكر شود درينصورت لازم است كه بعد از نماز
قضا كرده شود و دو سجده سهو نيز بعمل آورده شود وهمچنين نماند كه در هر جا
بايد جزئى بعد از نماز تدارك شود هرگاه حدثى يا منافى ديكر بعد از
سلام وپيش از تدارك آن صادر شود ضرر نمى رساند بلكه نماز صحيح است
بايد تدارك را بعمل آورد وشرط نيست در اجزاء فراموش شده طهارت وقبله
ووقت نماز وواجب نيست فوراً بعمل آورده شود بلكه تاخير آن جايز است
واگر چند جزء كه تدارك داشته باشد ترك شود ترتيب در ميانه انها در
تدارك نيست وهمچنين ترتيب در ميان انها وميان سجده سهو نيست خواه
سجده سهو خود آن جزء باشد يا جهت جزء ديكر ونيت قضا در اين اجزاء
لازم نيست



فصل چهارم در احكام شك در نماز وآن بر دو قسم است
زيرا كه شك يا متعلق باعداد ركعات نمازست يا متعلق با فعال نمازست
قسم اول شكى كه متعلق باعداد ركعات باشد وآن بر دو نوع است
زيرا كه شك متعلق باعداد ركعات يا موجب بطلان نماز ميشود يا نه
نوع اول آنكه موجب بطلان نماز شود وآن در دو محل است كه شك
كند در نماز واجبى دو ركعتى يا سه ركعتى ودو ركعتى اعم از آن است كه
نماز حضر باشد يا بجهت سفر دو ركعتى شده باشد وهمچنين اگر نماز دو
ركعتى نذر واجب شده باشد يا شك در ركعات آن موجب بطلان ميشود

واگر

واگر كسى در عدد ركوعهاى نماز آيات شك كند در هر ركعت نماز آيات از دو
ركعت ميداند ميكويد نماز باطل است وهر كه از آن دو ركعت ميداند تمام
باطل نميداند بلكه ميكويد بنا را بر بيشتر بايد كذاشت ونماز احتياط كرد بعضى
اين را احتمال كمى ميدهند بر نيت نماز احتياط بجا آورد واحتياط
از آن است كه بعد از تعلق شك با عداد ركعات نماز آيات بنا بر اكثر كذارده
شود وتمام شود وبعد اعاده نيز شود وهمچنين باطل ميشود نماز چهار
ركعتى شك در ركعات هرگاه پاى يك در ميان باشد مطلقا وهمچنين
هرگاه پاى دو در ميان باشد وپيش از اكمال سجدتين باشد يعنى هنوز
سر از سجده دويم بر نداشته باشد وهمچنين باطل ميشود شك در جميع ركعات
يعنى نداند كه چند ركعت كرده **نوع دويم** آنكه موجب بطلان نماز نميشود
وآن شك در نماز چهار ركعتى است كه پاى يك در ميان نباشد وپاى دو
پيش از اكمال سجدتين وآن بر دو قسم است زيرا كه يا پاى پنج يا بالا از پنج در ميان
نيامده است يا آمده پس اگر پاى پنج در ميان نيامده باشد بايد بنا را بر بيشتر
كذارد ونماز احتياط كند واگر پاى پنج يا بيشتر در ميان آمده باشد بايد
بنا را بر كمتر كذارد و دو سجده سهو كند واين قاعده كلى است وتفصيل آن
اين است كه شك بعد از اكمال سجدتين در ركعت دويم اگر پاى پنج در
ميان نباشد چهار صورت است اول شك ميان دو وسه درينصورت
بنا را بر سه ميكذارد ونماز را تمام ميكند بعد دو ركعت نشسته يا يك ركعت
ايستاده نماز احتياط ميكند و دو ركعت نشسته درينصورت اولى واحوط
است بلكه البته دو ركعت نشسته را بكند دويم شك ميان دو وچهار بايد

بنا را بر چهار گذارد ودو رکعت ایستاده نماز احتیاط کند یا سه شک
میان سه و چهار باید بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند ودو رکعت
نشسته یا یک رکعت ایستاده نماز احتیاط کند و مخیرات در میان این دو چهارم
شک میان دو و سه و چهار در این صورت بنا را بر چهار میگذارد و دو
رکعت ایستاده ودو رکعت نشسته نماز احتیاط میکند و هر کدام را خواهد
مقدم میدارد و اگر پای پنج با اینها در میان آمده باشد مثل اگر شک میان
سه و پنج یا چهار و پنج یا سه و چهار و پنج باشد و پیش از رکوع باشد می
نشیند و رکعت را منهدم میکند تا اول شک میان دو و چهار و
دوم میان سه و چهار و سیم میان دو و سه و چهار شود و حکم
هریک را چنانچه مذکور شد بجای آورد و اگر شک در اینها بعد از دخول
در رکوع باشد خواه در رکوع باشد یا سر برداشته باشد یا در سجود باشد
یا بعد از سجود بنا را بر کمتر میگذارد که در اول و سیم سه و در دوم چهار
باشد و نماز را تمام میکند و بعد از آن دو سجده سهو بجای آورد و در
غیر این سه صورت یعنی صورتیکه پای شش در میان آمده باشد یا اگر با وجود
پنج پای دو نیز در میان آمده باشد مطلقا بنا را بر کمتر میگذارد و سجده
سهو میکند خواه پیش از رکوع باشد یا بعد از آن قسم دویم شک متعلق
بافعال نماز بدانکه کسیکه شک کند در فعلی از افعال نماز و هنوز محل
آن باقی باشد باید آن فعل را بعمل آورد و نماز را تمام کند و اگر محل آن
باقی نباشد و داخل فعل دیگر شده باشد باید بگذرد و نماز او صحیح است خواه
آن فعل رکن باشد یا غیر رکن و خواه در نماز چهار رکعتی باشد یا غیر آن

وخواه

وخواه در دو رکعت اول باشد یا رکعات آخر و مراد از محل فعل آنست که هنوز
داخل فعلی دیگر غیر از آن از اجزاء نماز یا مقدمات اجزاء نشده باشد خواه
از اجزاء واجبه باشد یا مستحبه پس هرگاه کسی شک کند در اصل نیت یا بعضی از
خصوصیات آن یا در مقارن بودن آن با تکبیرة الاحرام و مشکل تکبیرة الاحرام گفته
باشد یا شک کند در تکبیرة الاحرام یا مقارن بودن آن با نیت در وقتیکه شروع در
قرائت کرده باشد یا شروع در دعاء توجه یا استعاذه نموده باشد باید
اعتنا نکند و بگذرد و همچنین اگر شک کند در حمد و سوره داخل شده
باشد یا در آیه یا کلمه از حمد یا سوره در وقتیکه داخل آیه یا کلمه دیگر شده باشد
یا در قرائت شک کند در وقتیکه تکبیر رکوع گفته باشد یا شروع در رکوع کرده
باشد یا داخل قنوت شده باشد یا تکبیر قنوت گفته باشد التفات نمیکند و اگر
شک کند در رکوع یعنی در رسیدن بحد رکوع یا ذکر رکوع یا طمأنینه در رکوع
در وقتیکه سر از رکوع برداشته باشد یا بجهت سجود خم شده باشد یا شک کند
در سجود یا طمأنینه سجود یا ذکر سجود در وقتیکه داخل تشهد شده باشد و مکلفی که
بجهت قرائت برخاسته باشد یا ایستاده باشد التفات نمیکند ولی اگر شک
در سجود کند بعد از سر برداشتن از سجده و پیش از درست برخاستن
بجهت قرائت اگر جای تشهد نباشد و پیش از نشستن بجهت تشهد اگر جای
تشهد باشد باید عود کند و سجده را بعمل آورد و در این یک موضع با وجود
سر برداشتن عود لازم است و اگر کسی شک کند در تشهد بعد از آنکه شروع
در برخاستن کند یا شروع در سلام گفتن کند یا در جزئی از تشهد شک
کند بعد از آنکه داخل جزئی دیگر از آن شود التفات نمیکند و همچنین

چند است که باید بیان شود **مسئلهٔ اول** هرگاه در چیزی شک کند و محل آن
باقی باشد و آنرا بعمل آورده بعد از آن منکشف شود که آنرا بعمل آورده بود
پس اگر آن فعل رکن باشد باید نماز را اعاده کند و اگر رکن نباشد نماز صحیح
است مطلقا و اگر کسی ایستاده باشد و شک کند در رکوع پس برکوع رود
و در اثناء رکوع منکشف شود که رکوع را کرده بود نماز او باطل است و
نمیتواند فرو رود بقصد بعمل **مسئلهٔ دوم** اگر کسی در چیزی شک کند و محل
آن گذشته باشد و عمدا بر گردد و آنرا تدارک کند نماز او باطل میشود و باید
دوباره بکند **مسئلهٔ سیم** کسیکه شک کرد واجب است که اندکی تأمل کند
و تفکر کند که تا یکی از دو ترجیح یکطرف شود و در حال تأمل فعلی از نماز را
نمیکند **مسئلهٔ چهارم** اگر کسی بعد از آنکه از نماز فارغ شود یعنی یکی از دو
سلام آخر را گفته باشد شکی در نماز کند التفات بآن نمیکند خواه شک
در رکعات نماز باشد یا در افعال آن **مسئلهٔ پنجم** هرگاه کسی در اصل
نماز شک کند که آیا نماز را کرده است یا نه پس اگر وقت نماز باقی باشد
واجب است که آنرا بجا آورد و اگر وقت نماز گذشته باشد التفات بآن
نمیکند و نماز کردن ضرور نیست **مسئلهٔ ششم** هرگاه کسی یقین کند که نیت
نماز را کرده و شک کند که آیا نیت نماز سنتی را کرده یا واجبی را یا نیت نماز
ظهر را کرده یا عصر را یا نیت نماز ادائی را کرده یا قضائی را و در وقتیکه
نمازهای متعدده بر ذمه او باشد و نداند بقصد کدام یک تکبیر گفته در نیت
نماز او باطل است اما اگر نماز متعددی نباشد و بقصد نماز مخصوصی
برخواسته باشد و بعد شک کند که آیا چیز بخاطر او خطور کرده اعتنا

نمیکند

نمیکند و ضرر نمیرساند **مسئلهٔ هفتم** اگر در دو رکعتی شک کند که آیا چهارم
ظهر است یا اول عصر یا چهارم ظهر است یا چهارم عصر یا اول ظهر است یا
اول عصر بنا را بر ظهر میگذارد و نماز را تمام میکند و همچنین است حکم در
سایر نمازهای واجبی و سنتی **مسئلهٔ هشتم** هرگاه کسیکه در نماز گمان
یکطرف رجحان داشته باشد و احتمال را مظنه گویند پس مشهور میان علما
آن است که باید بنا بر طرف راجح گذاشت و جمعی قرار داده که نماز باین نحو واقع
شود خواه بآن واسطه نماز فاسد شود یا نه و خواه متعلق برکعات باشد یا افعال
و خواه در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی باشد یا غیر آن و ظاهر جمعی دیگر از
علما آن است که اگر ظن متعلق بعدد دو رکعت اول نماز چهار رکعتی باشد حکم
شک آن است که مذکور شد و بنا را بر طرف راجح باید گذاشت خواه کمتر
باشد یا بیشتر و نماز احتیاطی ندارد و اگر ظن زایدی داشته باشد مثل صبح
بنا را بر زیادتی میگذارد که نماز فاسد شود و اگر متعلق بغیر این باشد
حکم شک دارد خواه متعلق برکعتهای اول یا نماز سه رکعتی یا دو رکعتی باشد
یا متعلق بافعال نماز باشد پس هر جا که بسبب شک نماز باطل میشود انجام
باطل میشود و هر جا نماز صحیح است صحیح خواهد بود و این قول در نظر حقیر
اقوی است و اگر کسی بعد از فراغ از نماز مظنه خللی در نماز کند و وقوع آن
خلل در نظر او راجح باشد پس اگر آن خلل چیزی باشد که اگر علم بآن بهم رسد
نماز باطل میشود و اعاده آن لازم بود حال نیز چنین خواهد بود مگر آنکه
کثیر الظن باشد چنانچه مذکور خواهد شد و اگر چیزی باشد که اگر علم بآن
بهم رسد التفات بآن نمیکرد حال نیز التفات نمیکند و اگر چیزی باشد

که در صورت علم بآن باید تدارک کند در این صورت نمازش صحیح است و
تدارک ندارد **مسئلهٔ نهم** بدانکه آنچه مذکور شد در حکم شک در
صورتیست که کثیر الشک نباشد و اما اگر کسی کثیر الشک باشد مگر شک
اعتبار ندارد خواه شک در رکعات نماز باشد یا اجزاء و افعال نماز
از واجبه یا مستحبه حتی در اصل نماز هرگاه شک کند که کرده یا نه و وقت
آنهم باقی باشد و واجبست که التفات بشک نکند بلکه چنین قرار
بدهد که آنچه را شک در کردن آن دارد بجا آورده است و اگرچه
هنوز محل آن باقی باشد مگر اگر شک در وقوع زیادتی باشد که موجب
بطلان نماز شود در این صورت قرار بدهد که آنرا نکرده است تا نمازش
صحیح باشد پس اگر کثیر الشک شک کند میان یک و دو یا دو و سه
یا سه و چهار یا غیر اینها از آنچه پای پنج میان است در نماز چهار رکعتی
بنا را بر بیشتر میگذارد و نماز را تمام می کند و نماز احتیاطی در کار نیست
و همچنین در نماز دو رکعتی اگر شک میان یک و دو کند یا در سه رکعتی
شک میان یک و دو یا دو و سه یا یک و سه کند نمازش صحیح است و اگر
در نماز چهار رکعتی پای پنج میان آید یا در سه رکعتی پای چهار یا در
دو رکعتی پای سه بنا را بر اکثر میگذارد و نماز را تمام می کند بدون
سجدهٔ سهو و همچنین است کثیر السهو و حکمی از برای سهو او نیست حتی
سجود سهو و تدارکی که باید بعد از نماز بکند و از قضا کند یا در اثنا
نماز باید تدارک کند در جائیکه محل باقی باشد چه هیچیک از اینها بر او
لازم نیست و همچنین اگر در رکعتی سهو کرده باشد و از محل آن گذشته باشد

نماز

نمازش صحیح است بلی احوط آنست که بعد سجدهٔ سهو را در موقعی که لازم است
بجا آورد مگر در اصل نماز که در سهو باید نماز را بکند اگرچه بسیار
سهو کند و نماز را ترک کند و همچنین حکمی نیست از برای کثیر الظن پس
التفات بظن خود نمیکند بلکه مثل کثیر الشک عمل میکند در هر جا و هر عملی
کثیر الشک میکرد او نیز چنان میکند و معنی آنکه در شناختن کثیر
الشک و کثیر السهو و کثیر الظن رجوع بعرف میشود یعنی هر که را در عرف
بگویند که بسیار شک میکند یا بسیار سهو میکند یا بسیار مظنه میکند
آن کثیر الشک و کثیر السهو و کثیر الظن خواهد بود و ظاهر آنست که کسیکه
در هر نمازهای صبحگانه یکدفعه شک کند یا در بیشتر اینها اقلا دو دفعه یا
بیشتر کثیر الشک باشد و همچنین کسیکه پنج شک یا بیشتر در یکنماز بکند بلکه
هرگاه کسی در سه نماز پی در پی شک کند یا سه شک در یکنماز کند
کثیر الشک باشد و همچنین است حکم سهو و ظن پس در نماز چهارم حکم
کثیر الشک یا کثیر السهو یا کثیر الظن خواهد داشت و اگر سه نماز متفرقی
که پی در پی نباشند شک کند حکم کثیر الشک ندارد مگر آنکه چند روز
چنین اتفاق افتد و این نحو مکرر شود بحیثیتی که در عرف بگویند فلان
شخص بسیار شک میکند و مادامیکه تعیین ندارد که داخل کثیر الشک
یا کثیر السهو یا کثیر الظن باشد باید بمقتضای احکام شک و سهو و ظن
عمل کند و هرگاه کسی در یک فعل مخصوص بسیار شک کند یا سهو کند چون نیت
نماز یا قرائت یا نحو آن در هر فعل دیگر که شک کند که با آن فعل مخصوص
جزو یکعبادت باشند عمل کثیر الشک یا کثیر السهو میکند و اما در عبادت دیگر

دیگر عمل کثیر الشک یا کثیر السهو اینکه هرگاه که در قرائت مثلا بسیار
شک کند در تمام افعال نماز هرگاه شک کند عمل کثیر الشک میکند اما
اگر در غسل یا وضو شکی کند عمل کثیر الشک نمیکند مگر اینکه در غسل یا
وضو نیز کثیر الشک شود و شرط است در صدق کثیر الشک یا کثیر السهو
که شک یا سهو متعدد و مکرر شود و تعدد آن جهه در آن شک یا سهو شک بیک
تعدد شک یا سهو با هم ندارد پس اگر کسی یکدفعه سهو اقامه و سوره و رکوع
و ذکر رکوع را سهو کند کثیر السهو نخواهد بود و اگر کسی در نمازی چهار
سهو کند که باید بعد از نماز تدارک آنها کند تدارک سهوها در ساقط شود
بر سر سهو اول و چون کسی کثیر الشک یا کثیر السهو یا کثیر الظن شد باید حکم
کثیر را آن است که دست بدارد و هیچ یک را با آن حکم عمل کند مگر وقتیکه مدتی در که
نمازها شک و سهو نکند بجهة آنکه در عرف دیگر از بسیار شک کنندها یا
سهو کننده نگویند یعنی حال او خفی شود نه اینکه متوجه خود باشد
و بعمل آنکه با خوابی بحساب داشته باشد و باید مثلا شک سهو نکند
که اگر مخلی بطبع باشد باز شک سهو کند که اگر خفی باشد هنوز کثیر
الشک یا کثیر السهو خواهد بود و اگر کسی گرفتاری باهم و غم است اند
و بان سبب بداند که بسیار شک و سهو خواهد کرد اما هنوز بسر شک
نکرده باشد کثیر الشک نیست و اگر کسی بجهة گرفتاری بسیار شک کند
و بعد گرفتاری او تمام شود نخواهد بداند دیگر شک یا سهو نخواهد کرد
از کثیر الشک بودن بیرون نمیرود تا چند نماز شک نکند و هم چنین است
حکم سهو و ظن **مسئله دهم** هرگاه پیشنماز در نماز شک کند باید

بیقین

بیقین ماموم عمل کند یعنی بهر چه ماموم او را اخبار نماید عمل او بود خواه
در شک در رکعات نماز باشد یا در افعال آن و خواه آن شک سبب
نماز احتیاط باشد یا تدارک یا جهة سجود یا باعث بطلان نماز باشد
و خواه در نماز چهار رکعتی یا غیر آن و خواه ماموم زن باشد یا مرد یا طفل
ممیز و خواه عادل باشد یا غیر عادل یکی باشد یا بیشتر و خواه علم از اخبار
او حاصل شود از برای امام یا ظن یا هیچکدام حاصل نشود بلکه بمجرد اخبار
ماموم باید قبول کند اگرچه احتمال بدهد که او خطا کرده باشد اما اگر
علم بشک یا خطای او هم رسانند و واجبات نشود بر امام جهة شک
در صورت نماز احتیاطی و نه جهة سجودی و نماز او هم باطل نشود و هم چنین
اگر ماموم شک کند و از امام شکی ظاهر نشود باید ماموم متابعت
امام کند و اعتنا بشک خود نکند و حکمی از برای شک او نیست و هرگاه
امام شک کند و غیر از ماموم کسی او را بیک طرف آگاه سازد
اگر از قول او علم هم رسد باید بحکم ظن عمل کند و اگر علم یا ظن بهم
نرسد التفات بقول او نمیکند و اگر امام شک کند و ماموم
متعدد باشند و اختلاف کنند و هر کدام نوعی بگویند باید امام
بمقتضای شک عمل کند و ماموم نیت فرادی کنند مگر آنکه قول
مطابق باحکم شک امام که او متابعت امام میکند و اگر امام
شک داشته باشد و ماموم بعضی مانند امام شک داشته باشند
و بعضی یقین بیکطرف باید همه متابعت کنند از اگر یقین بیکطرف دارد
و بر امام لازم است که در وقتیکه شک کرد رجوع بماموم کند و از او

استعلام کند اگر چه این نحو باشد که بنا را بر یکطرف گذارد تا بعید
مأموم چه میکند پس اگر در بینوقت مأموم او را آگاه ساخت که خطا
بر میگردد با خبر مأموم گفته و اگر مأموم هیچ نگفت میکند و در همان
طرف که بنا را گذارده نماز را تمام می کند و هیچ نماز احتیاطی یا سجدهٔ
سهوی بر او نیست اگر انچه کرده باعث سجده سهو یا نماز احتیاطی باشد
در صورت فرادی **مسئله یازدهم** هرگاه پیشنماز در نماز سهوی
کند اگر محل باقی باشد از اتدارک می کند و اگر محل باقی نباشد
میگذرد و اگر چیزی باشد که بعد از نماز قضا داشته باشد از اقضا می کند
و هر چه سجده سهو داشته باشد سجده را بجا می اورد و اقوی از است
که بر مأموم نیز واجبات که در ان حال سهو متابعت امام کند اگر
سهو را در وقتی کرده باشد که مأموم اقتدا کرده بود اما اگر مثلا
مثل مأمومی که در رکعت دویم یا بعد برسد و سهو پیش باشد متابعت
در ان سجده سهو لازم نیست و اگر مأموم تنها سهو کند در جائی بر او حکم
سهو جاری است و هر چه حکم از است باید بعمل اورد و اگر چیزی باشد
که نماز را باطل کند نماز او باطل میشود و اگر امام و مأموم هر دو سهو
کند هریک باید با خبر مقتضای حکم ارت عمل کند **مسئله دوازدهم** حکم
شک و سهو در رکعات و افعال نماز در نمازهای سنتی مثل حکم
شک و سهوات در نمازهای واجبی مگر ادو حکم و سه حکم در سهو
اما دو حکم شک یکی از است که در نماز واجبی در شک در رکعات
بینا رجا بود که بنا بر بیشتر میگذارده در نماز سنتی هیچ جانب لازم باشد

بنا

بنا بر بیشتر بلکه همه جا مخیرات میخواهد بنا بر بیشتر گذارد و میخواهد بنا بر
کمتر مگر در جائیکه بنای بر زیادتی میان اید مثل شک میان دو و سه در
نماز صبح مثلا که در این صورت البته بنا بر کمتر میگذارد بلکه بهتر از است
که همه جا بنا بر کمتر گذارد و دویم انکه در شک در نماز سنتی اصلا
نماز احتیاطی نیست اگر چه بنا بر بیشتر گذارد و اما سه حکم سهو یکی از است
که زیادتی رکن سهوا نماز سنتی باطل نمیشود و دویم انکه اگر در نماز
واجبی سجده سهو واجب است در نماز سنتی سجده سهو ندارد سیم انکه اگر
در نماز واجبی بعد از نماز تدارک واجب است در نماز سنتی بعد از نماز
تدارکی ندارد بلکه نماز صحیح است بدون تدارک **مسئله سیزدهم** کسیکه
بجهت عذری نشسته نماز کند حکم سهو و شک او مثل حکم سهو و شک
کسی است که ایستاده نماز کند مگر در انکه نماز احتیاط ایستاده
بر او نیست بلکه هر جا نماز احتیاط نشسته دو سجده همان قدر را نشسته
می کند و هر جا نماز احتیاط ایستاده دو سجده باید بهمان قدر نشسته
بعمل خواهد اورد **مسئله چهاردهم** مذکور شد که سجده سهو در دو موضع
لازم است یکی در صورت فراموش شدن تشهد اول و دیگر در شک
در رکعات در صورتیکه پای پنج یا زیادتر بمیان اید و بدانکه در دو
موضع دیگر نیز سجده سهو واجب میشود یکی در جائیکه کسی در نماز
سهوا سخن بگوید بجز یکه دو حرف یا بیشتر باشد یا یک حرف معنی دار باشد
خلاصه سخنی که عمدا نماز را باطل کند اگر سهوا بگوید باید سجده سهو کند
و همچنین اگر بغلط تمام شدن نماز سخن بگوید با از احوط از است

که سجدهٔ سهو را بعمل آورد و دویم در جائیکه سلام بگوید در غیر موضع سلام
و حق آن است که غیر از این چهار موضع در جائی دیگر سجدهٔ سهو واجب نیست
بلی در چند موضع دیگر سجدهٔ سهو سنت است اول از برای هر زیاده یا
نقصانی که سهواً در نماز واقع شود و نماز را باطل نکند دویم از برای
برخاستن سهواً در موضعی که نباید برخاست سیم از برای نشستن سهواً
در موضعی که نباید نشست و اگر کسی بعد از سجدهٔ دویم رکعت اول یا سیم
بنشیند بقصد تشهد خواندن سهواً سجدهٔ سهو سنت نیست اگرچه تشهد را
نخواند و اگر بقصد جلسهٔ استراحت نشیند یا بدون قصد غافل نشیند سجدهٔ
سهو سنت نیست اگرچه زاید از قدر متعارف بنشیند **مسئله پانزدهم** وقت
سجدهٔ سهو بجا آوردن بعد از سلام دادن است و بعضی گفته اند اگر
از برای زیادتی باشد بعد از سلام وقت آن است و اگر از برای نقصی
در نماز باشد بعد از تشهد و پیش از سلام و این قول بعید نیست و حق
آن است که قدر واجب در سجدهٔ سهو همین است که نیت کند که سجده میکنم
بجهت فلان عمل قربة الی الله و اگر قید فلان عمل را هم نکند ضرر ندارد
پس سر بسجده برد و بنا بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است بگذارد پس
بردارد و دوباره چنین کند و دیگر چیزی در آن واجب نیست بلی در آن
سنت است که بعد از نیت تکبیر بگوید و در هر دو سجده بگوید بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از دو سجده تشهد و سلام
خفیف بگوید باین نحو که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و همچنین حق آن است که شرط نیست در آن

سجده وضو یا قبله یا وقت نماز در سجده بر هفت عضو بلکه بر پیشانی
تنها کافی است و اگر فعل منافی نماز میان نماز و آن بعمل آید ضرری ندارد
و اگر کسی عمداً دو سجدهٔ سهو را ترک کند نماز او باطل نمیشود و هر وقت باشد
باید آن را بجا آورد اگرچه مدت مدیدی گذشته باشد و همچنین حق
آن است که اگر کسی در نماز چند سهو کرده باشد که بجهت هر کدام دو سجدهٔ
سهو تعلق گرفته باشد بلکه دو سجدهٔ سهو بجهت همه اینها اکتفا میتوان کرد
مسئله شانزدهم بدانکه وقت نماز احتیاط بعد از سلام دادن است
و واجبات در آن نیت و تکبیرة الاحرام و خواندن سورهٔ حمد و رکوع
و سجود و تشهد و سلام بنحویکه در اصل نماز است و شرطهاست در آن
وضو و قبله و ستر عورت و سایر شرایط نماز و واجب نیست که بعد از نماز
بلا فاصله شروع در آن شود بلکه جایز است تأخیر مادامیکه وقت اصل
نماز از آن خارج نشده و اگر میان آن و نماز اصل منافی نماز عارض شود
ضرر نمیرساند اگرچه عمداً باشد **مسئله هفدهم** اگر کسی در نماز احتیاط یا سجدهٔ
سهو شک کند پس اگر شک در اصل کردن آنها باشد باید آنها را بجا آورد
و اگر شک در عدد یکی از آنها یا فعلی از افعال آنها باشد پس اگر
از موضع مشکوک فیه گذشته باشد التفاتی بآن نمیکند و عمل آن صحیح
و اگر موضع آن باقی باشد حق آن است که بنا بر کردن میگذارد و از آن بگذرد
و اگر کسی در نماز احتیاط یا سجدهٔ سهو سهو کند پس اگر در نماز احتیاط باشد
اقوی آن است که حکم آن مثل حکم سهو در اصل نمازها است و اگر در سجدهٔ
سهو باشد اگر قبل از فراغ از سجده باشد همانرا که ترک کرده بالفعل بعد از آن

بجای اورد و اگر بعد از فراغ باشد دو سجده سهو را اعاده میکند **مسئله هجدهم**
اگر کسی در عدد رکعات نماز شک کند و بنا بر بیشتر گذارد و چون از نماز
فارغ شود منکشف شود که همان بیشتر که بنا بران گذارده مطابق واقع بوده نماز
او صحیح است و اگر نماز احتیاط را نکرده باشد احتیاج بان نیست و اگر در
اثناء نماز احتیاط باشد میتواند انرا قطع کند و برود و اگر منکشف شود
که مطابق واقع نبوده و عدد کمتر را اگرده بود پس اگر وقتی منکشف شود
که نماز احتیاط را کرده نماز او صحیح است و چیزی بر او نیست و همچنین اگر
وقتی منکشف شود که در اثناء نماز احتیاط بوده نماز احتیاط را تمام میکند
و نماز او صحیح است و اگر قبل از شروع در نماز احتیاط باشد حکم او مثل
حکم کسی است که سلام در غیر موضع گفته باشد و گذشت و احتیاط آنست
که بعد از این عمل نماز احتیاط را هم بکند و این همه در وقتی است که منکشف
بشود که رکعتی زیاد شده و اگر منکشف آن شود مثل اینکه شک میان چهار
و پنج کند و بنا بر چهار بگذارد و بعد منکشف شود که پنج بوده نماز او باطل
و باید از سر بگیرد **مسئله نوزدهم** هرگاه در نماز خللی واقع شود که اعاده آن
لازم شود از شک یا غیر پس اعاده کند از پس در اعاده آن باز خللی که
موجب اعاده است واقع شود باید نماز را تمام کند بنا بر اقوی و او را اعاده
دیگر لازم نیست **باب هشتم** در سایر امور متعلق بر نمازها از احکام
قضا و نماز جماعت و نماز سفر و در آن سه مقصد است **مقصد اول**
در احکام قضاء نماز و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه هر
بالغ عاقلی از مسلمین که ترک نماز را حلال داند یا استهزاء و استخفاف

در سایر امور متعلق بر نمازها از احکام قضا و نماز جماعت و نماز مسافر

نماز کند کافر و مرتد میشود و احکام اهل رده بر او جاری میگردد اگر کسی
شبهه در حق او احتمال نرود و اگر کسی نماز را ترک کند بدون اینکه ترک آن را
حلال داند یا از راه استخفاف و اهانت باشد باید حاکم شرع او را تعزیر
کند و اگر دو مرتبه ترک کند باز او را تعزیر میکند و اگر سه مرتبه ترک کند
باز او را تعزیر کند و اگر مرتبه چهارم انرا ترک کند او را بکشد
مسئله دویم هر که فوت شود از او نماز واجبی از نمازهای پنجگانه
شبانه روزی واجبست بر او که آنرا قضا کند خواه عمدا فوت شده باشد
یا سهوا یا از راه جهل و نادانی آنرا ترک کرده باشد یا باختیار از او فوت
شده باشد خلاصه هر نحو که از او فوت شده باشد مگر در چند موضع که قضای
آن واجب نیست **اول** نمازیکه از زنان در حالت حیض یا نفاس فوت شود
دویم نمازیکه از کافر در حالت کفر فوت شود چه بعد از آنکه مسلمان
شد قضای آن واجب نیست **سیم** نمازیکه از طفل غیر بالغ فوت شود
چهارم نمازیکه از دیوانه فوت شود مگر آنکه خود سبب دیوانگی شده باشد
مثل اینکه دارو خورده باشد عمدا که دیوانه شده باشد و اگر بعضی اوقات
دیوانه باشد و بعضی اوقات عاقل پس اگر در تمام وقت یک نماز دیوانه
باشد قضای آن نماز لازم نیست و اگر تمام وقت دیوانه نباشد واجبست
که قضا کند آن نماز را **پنجم** نمازیکه از مست فوت شود اگر خود سبب مستی
خود نشده باشد اما اگر خود باعث شده باشد مثل اینکه عمدا مست کننده
خورده باشد و نماز از او به این جهت فوت شود قضای آن واجبست
و همچنین اگر مستی تمام وقت نماز را فرو نگرفته باشد یا به این جهت فوت شود

قضای آن واجبست و همچنین اگر مستی تمام وقت نماز را فرو گرفته باز
قضا واجبست ششم نمازیکه از مغمی علیه فوت شده بنوعی که
فه دعش باشد و بیهوش کرده باشد در تمام وقت یکنمازی در بیوقت
قضا بر او لازم نیست اگرچه خود باعث حدوث این حالت شده باشد و اگر
تدریجا از وقت نماز بحال باشد بر او قضا واجبست و سوای این اشخاص
که ذکر شد بر هر کس دیگر قضا واجب میشود پس واجبست قضای نمازیکه
فوت شود بسبب نبودن آب یا چیزیکه بآن تیمم کند و نمازیکه از غیر
شیعیان مثل سنی و زیدی و نحو اینها فوت شود در زمانیکه او ایمان
و نمازیکه بسبب خواب فوت شود اگرچه خواب همه وقت نماز را فرو گرفته
باشد مسئله سیم جایز است که قضای نمازهای واجبی واجب
فوری نیست و تأخیر آن جایز است ولی سنت است تعجیل در آن و همچنین
واجب نیست تقدیم قضای نماز بر نمازهای واجبی دیگر هرگاه وقت
آنها داخل شود بلکه میتوان اول نماز ادائی را بجا آورد و بعد قضا
بلکه ظاهر آنست که تقدیم ادائی در اول وقت بهتر باشد پس کسیکه
نماز قضا بر ذمه او باشد میتواند نمازهای خود را در اول وقت
بکند و هر نماز نافله که خواهد بکند مسئله چهارم هرگاه یکنماز از یکروز
از کسی فوت شده باشد و نداند کدام نماز است یکنماز دو رکعتی بکند
و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی به نیت قضای آنچه در ذمه اوست
و هر کدام را خواهد مقدم دارد و در چهار رکعتی را مخیرست جهر کند یا اخفات
و اگر این یکنماز در سفر از او فوت شده باشد یک سه رکعتی بکند و یک

دو رکعتی

دو رکعتی و مخیرست در دو رکعتی میان جهر و اخفات و هرگاه دو نماز
از یکروز از کسی فوت شود و نداند کدام است چهار نماز میکند یک دو
رکعتی و یک سه رکعتی و دو چهار رکعتی و اگر سه نماز فوت شده باشد
یا چهار نماز یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و سه چهار رکعتی باید بجا آورد
و اگر مسافر باشد یکنماز کمتر میکند پس در صورت اول یک سه رکعتی و سه
دو رکعتی میکند و در صورت بعد از آن یک سه رکعتی و دو دو رکعتی
و هرگاه دو نماز از دو روز فوت شده باشد دو دو رکعتی و دو سه رکعتی
و دو چهار رکعتی میکند و همچنین مسئله پنجم هرگاه از کسی نمازهای
چند بسیار یا کم فوت شود و عدد آنرا نداند که چه قدر است مشهور میان
علما آنست که آنقدر قضا کند که ظن او غالب شود که دیگر چیزی
بر ذمه او باقی نیست و جایز است که قدر واجب آنست که قدریرا که یقین
دارد از آن که بر ذمه است باید قضا کند و زیادتر بر او واجب نیست مسئله ششم
هرگاه از کسی چند نمازهای واجبی شبانه روزی فوت شود پس اگر ترتیب
آنها را داند که اول کدام فوت شده و بعد کدام واجبست بهمان
ترتیب قضا کند باتفاق جمیع علما و اگر ترتیب آنها را نداند در آن خلافست
و جایز است که در این صورت مراعات ترتیب واجب نیست و مذهب جمعی
آنست که باز مراعات ترتیب واجبست یعنی باید بنوعی قضا کند
که یقین حاصل شود که ترتیب بعمل آمده مگر هرگاه بسیار نماز فوت شده
باشد و اگر خواهد بنوعی کند که یقین بحصول ترتیب کند باعث مشقت
و عسر و حرج شود که در این صورت مراعات ترتیب ساقط است و بنابر حد

رسیده باید تحصیل یقین بحصول ترتیب را بکند باین نحو که نمازها را انقدر
مکرر کند که در هر صورت ترتیب بعمل آمده باشد وضابطه ان این است که اگر
دو نماز فوت شده باشد مثل یک ظهر و یک عشا سه نماز میکند یکی را دوبار
ویکی را در میان ان دو پس یک ظهر میکند و یک عشا و باز یک نماز ظهر دیگر
واگر سه نماز شد که یک صبح هم مثلا زیاد شد هفت نماز می کند همان سه
نماز اول که مذکور شد پس ان نماز دیگر زیاد شده پس باز سه نماز اول را
می کند پس یک ظهر و یک عشا و یک ظهر و یک صبح میکند پس باز یک ظهر و یک عشا می کند
واگر چهار نماز شد پانزده نماز می کند هفت اول پس ان که زیاد شده
پس باز هفت اول وهکذا وبطریقی دیگر اسان هم ترتیب اسان تر هم بعمل
کدام که خواهد ابتدا میکند و نماز می کند تا عدد دیگر از ان فوت شده
تمام شود پس باز همان عمل را می کند یعنی از همان که اول ابتدا کرده بود
باز ابتدا میکند و عدد را تمام می کند و هم چنین تا بقدر عدد نمازهای
فوت شده الا یکی این عمل را مکرر کند و بر اخر ان زیاد میکند همان نماز را
که بان ابتدا کرده بود و این طریق در دو نماز و سه نماز با طریق اول
مساوی میشود و در زیاده بر ان کمتر میشود پس اگر ظهر و عشائی فوت شود
دو تا است یکبار ظهر و عشا را میکند و یک ظهر بر ان اضافه می کند واگر
ظهر و عشا و صبح فوت شود سه نماز فوت شده دوبار همین سه نماز
میکند و بعد کدام که ابتدا کرده بود همان را در اخر زیاد کند که مجموع هفت
نماز میشود واگر چهار نماز فوت شده سیزده نماز می کند وهکذا و
بطریقی دیگر اول نماز اینکه یقین دارد که نماز او فوت شده معین میکند

واخر از نماز

واخر از نماز را اگر یقین ندارد بعد از ان نمازی فوت شده معین میکند و جمیع
نمازهای ان نماز را قضا میکند و این طریق در صورتیکه نماز بسیار فوت شده
باشد خصوص در زمانی که اسان تر است از هر طریق دیگر خصوص اگر بداند
که فوت شده کدام نمازات خصوصا هرگاه عدد از ام نداند بلی اگر نماز
کسی در زمان بسیاری از او فوت شده باشد طریقهای سابق اسان تر است
واگر کسی بداند که یک نوع نماز از او فوت شده مثل نماز صبح هر اول زمانیکه
یقین دارد سه نماز از او فوت شده شروع میکند و باخر ان زمان ختم میکند
و هر نماز صبح ان زمان را قضا میکند واگر از کسی چند فوت شده باشد که

نمازهای

که نه عدد انها را داند و نه میداند کدام نمازات و نه ترتیب انها را بداند
پس اگر این نماز بسیار باشد از یکزمان مثل اینکه بداند ۲ اقل ضعف نماز
های یکسال یا دست که چند نماز از یکسال فوت شده یکسال تمام نماز
قضا کند واگر نماز که در زمان بسیار باشد مثل اینکه بداند چند نماز
از ابتدای تکلیفش تا حال فوت شده و نداند نماز چه قدر بوده و چه نماز
بوده در صورت در قدر ان بقدر یقین اکتفا میکند یعنی هر چه میداند
از ان کمتر نیست همان قدر را میگیرد و در تعیین نماز با نحو در مسئله چهارم
مذکور شد رجوع میکند و در ترتیب با نحو در همین مسئله ششم ذکر
شده اگر خواهد ترتیب بعمل اورد پس بعد از انکه دانست که مثلا از دو
نماز کمتر نیست چون نمیداند چه نماز است دو دو رکعتی و دو سه رکعتی
و دو چهار رکعتی میکند که مجموع شش نماز باشد و چون ترتیب را خواهد
تحصیل نماید پنج دفعه این شش نماز را میکند که سی نماز باشد و بهمان

یکی که ابتدا کرده ختم میکند و مخفی نماند که آنچه مذکور شد که باید هر نمازهارا
بجهت تحصیل ترتیب مکرر کند در صورتیست که ترتیب در ذهن مجهول باشد و اگر
بعضی آنرا بداند بکما بداند و در آن مجهول بعمل بجا آورد پس اگر داند نماز یکسال
از او فوت شده و نماز ابتدای آن سال را نداند نماز یکروز بوظیفه جاهل
عمل میکند و تتمه را بطریق ترتیب سال میکند تا تمام شود و همچنین در صورتیکه
بداند نماز چند روزی در یکسال یا دو سال مثلا از او فوت شده و خواهد
همان سال را قضا کند و ابتدا را جاهل باشد چه نمازی بوده در یکروز
نماز وظیفه ترتیب را بعمل بجا آورد و باقی را بترتیب سال میکند مسئله هفتم
سنت مؤکدات قضاء نوافل نمازهای شبانه روزی هرگاه فوت شوند
خواه بجهت مرضی یا عذری دیگر فوت شده باشد یا عمدا از او ترک کرده باشد
اگرچه تأکید قضاء آنها در صورت ترک عمدی بیشترست و اگر از قضا
آنها عاجز باشد سنت است که از برای هر دو رکعتی یک مد طعام تصدق
کند پس اگر قادر نباشد از برای هر چهار رکعت یک مد پس اگر قادر باشد
یک مد بجهت نماز شب میدهد و یک مد بجهت نمازهای روز مسئله هشتم
هرگاه کسی یقین نداشته باشد که نمازی از او فوت شده اما احتمال بدهد
که بعضی از نمازها یا او معیوب باشد جایزست که هر قدر احتمال میدهد
بنیت احتیاط قضا کند مسئله نهم بدانکه جایزست که کسی از برای
شخص میتی نماز کند با این نحو که نماز را بکند بنیت خود و بعد از تمام
شدن ثواب آنرا هدیه او نماید یا ابتدا بنیت آن میت نماز کند خواه
بداند که قضائی بر ذمه میت هست یا نه و همچنین اگر کسی بداند که

قضا

قضائی بر ذمه میت هست یا مظنه قضا بر ذمه او داشته باشد یا احتمال قضا
بر ذمه او بدهد جایزست قضا کردن بجهت او و مستحبست از برای پسر
بزرگتر قضای هر نمازی که از پدر فوت شده باشد و جمعی از علما آنرا
واجب دانسته اند و اقوی استحبابست بلی بر او واجبست که هر نمازیکه
از پدر در مرض الموت فوت شده قضا کند و احتیاط آنست که هر نمازیکه
بجهت مرض از او فوت شده قضا کند خواه مرض الموت باشد یا مرضی دیگر
و شرط است در واجب بودن قضا نماز مرض الموت بر پسر که در وقت مردن
پدر بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل یا دیوانه باشد مطلقا بر او قضائی
نیست و همچنین شرط است که پدر وصیت بقضاء نمازیکه از او فوت شده
نکرده باشد که اگر وصیت کرده باشد قضای همان نماز مرض یا همه نمازها
فوت شده او از پسر ساقط میشود بدون وصیت از برای پسر جایز نیست
استیجار آن قدر از نماز که بر او واجبست و هرگاه پسر بزرگتر آن
نماز را بکند و فوت شود بر پسر بزرگتر او واجب نیست که قضای نماز
جد خود را بکند و بعضی از علما این قضا را مخصوص به پسر بزرگتر نمیدانند
بلکه میگویند بر پسر مطلقا واجبست و بعضی بر دختر هم واجب میدانند
و احوط از برای پسر بزرگتر آنست که در صورت تعدد پسر در وجود پدر
پسر بزرگتر بجا آورد و اگر هیچ پسر نداشته باشد و دختر داشته باشد
احتیاط از برای دختر آنست که قضای نماز مرض الموت را بجا آورد
و قضای نمازهای مادر اصلا بر پسر واجب نمیشود و بدانکه در این نماز
بر پسر بزرگتر ترتیب واجب نیست بلکه بهر ترتیب که خواهد میکند

جایز است که کسی را اجاره کند که از برای میت نماز قضا کند خواه یقین
بقضا بر ذمه او باشد یا بمجرد احتمال وجود قضا بر ذمه او و در اینصورت
باید آن شخص اجیر در نیت قصد کند که نماز از برای فلان میکنم و احوط آنست
که قصد قربت نمیکند از آن راه که بواسطه اجاره دادن خود بر او واجب
شده و واجب نیست بر اجیر که نمازها را ترتیب بکند و اگر کسی چند
نفر را بجهت نماز از برای میتی اجاره کند واجب نیست شرط ترتیب میتی
کند بلی اگر کسی بر اجیری شرط ترتیب کند بر او ترتیب شروط واجب
خواهد بود و جایز است اجاره کردن هر یک از مرد و زن را از برای نماز
دیگری بلکه در نیت اجاره کردن طفل ممیز باذن ولی و نیز جایز باشد و لیکن
خلاف احتیاط است بلکه خلاف فتوی است و اگر کسی تبرعا از برای
میتی استیجار شخصی را کند که نماز کند لازم نیست آن شخص عادل باشد
و همچنین اگر شخصی وصیت کند که شخص معینی را اجاره کند باید اجاره
کرد اگر چه عادل نباشد بلی اگر وصیت کند که شخص عادلی را اجاره کند
غیر از عادل را نمیتوان اجاره نمود و اگر مطلق وصیت کرده باشد لازم است
اجاره کردن شخصی که عادل باشد یا وثوق و اطمینان تمام باو بوده باشد
و همچنین لازم است که آن شخص اجیر در وقت کردن نماز عالم باجزاء و شرایط
و منافیات نماز بوده باشد بعنوان اجتهاد یا تقلید و همچنین ممکن
باشد از اخذ مسائل ضروریه که در نماز عارض میشود از احکام شک
و سهو و بر آنکه اجاره میکند لازم نیست که از او این مرحله را تفتیش کند
بلکه همین قدر که محل وثوق و اطمینان باشد از برای او کافی است و اگر اجیر

اجیر در نماز شکی یا سهوی حاصل شود لازم نیست نماز را اعاده کند بلکه
باحکام شک و سهو عمل میکند همچنانکه در نمازهای خود میکند و احتیاط
آن است که در حین اجاره کردن این مرحله ذکر شود یعنی شرط شود که در شک
و سهو باحکام آن عمل شود و اگر از برای اجیر عذری حاصل شود که نتواند
غسل یا وضو بگیرد و باید تیمم کند یا نتواند ایستاده نماز کند یا رکوع
و سجود را بجا آورد نمی‌بگیرد نمازهائی که باشاره دایما رکوع و سجود
کند یا مضطر شود که سواره نماز کند نمیتواند نمیتواند نماز استیجاری را
بعمل آورد بلکه باید با غسل یا وضو باشد و ایستاده مگر آنکه در وقت
اجاره کردن قرینه باشد که از آن فهمیده شود رضای مستاجر بآن نوع
نماز هست مثل آنکه اجیر کسی باشد که مأیوس باشند از ایستاده نماز کردن
آن یا آنکه در وقت اجاره دادن شرط شود که در صورت عذر مثل
نماز صاحبان عذر را بکند و بدون این جایز نیست لکن اگر از برای
اجیری یکی از این عذرها حاصل شود باید نماز را تاخیر اندازد
تا رفع عذر شود و اگر زمان اجاره معین باشد و تا تمام شدن عذر
زمان از دست برود مثل کسی خواهد بود که عذر از کردن اصل عبادت
از برای او حاصل شود و باید مستاجر را مطلع سازد و اگر در عقد
اجاره چیزی شرط کند که منافی نماز جماعت باشد مثل آنکه شرط
قرائت کند و گوئیم قرائت بر ماموم حرام است در اینصورت اجیر
نخواهد توانست نماز جماعت کند و اگر در عقد اجاره ذکر نشود که این نماز را
اگر خواهد بجماعت بکند خواهد توانست بکند و احتیاط آن است که اگر

در حین اجاره ذکر نماز جماعت نشده باشد این نماز را بجماعت نکند و اگر
ذکر شود بلا شبهه جایز است و هم چنین احتیاط این است که در وقت اجاره تعیین
مجتهدی که اجیر بنای نمازها اجاره را بر رای او میگذارد شود یا ذکر شود
که هر مجتهدی که خود خواهد تقلید کند و اگر ذکر شود جایز است که بنا
بتقلید کسی کند که خود هم تقلید او میکند و اگر تعیین مجتهد نشود
بتقلید غیری نمیتواند نماز اجاره را بکند اگرچه خود تقلید از غیر او کند
با اعلم باشد و بدانکه اگر از میت نمازی فوت شده باشد در حال
عذر مثل وقتیکه نتوانسته وضو بگیرد یا ایستاده نماز کند قضای او را باید
درست کرد و جایز نیست قضای او را بدون عذر با تیمم یا نشسته بجا آورد
و اگر کسی وصیت کند که نماز ایام تکلیف او را قضا کنند و بداند که در
بعضی اوقات سفر کرده واجب است که تحقیق کنند اگر نفهمیده باشد نماز
قصری احتیاط شود و شرایط است در نماز اجاره آنچه در سایر نمازهای
واجبی شرط است و منافی است آنچه منافی سایر نمازهاست و
مستحبات آنچه در سایر نمازها مستحبات مگر هرگاه مستحبی شرط شود
که در این صورت واجب خواهد شد بلکه اگر امر مباحی را شرط کند مثل آنکه
در خانه خود نماز کند باز واجب خواهد شد و هرگاه از کسی نمازی
فوت شده باشد او را واجب است وصیت یا اعلام ورثه بکند تا آنچه
بر او واجب است بجا آورند که واجب نیست بلی اگرچه وصیت نکند
از ثواب و فواید آن محروم خواهد شد **مقصد دوم** در احکام نماز
جماعت و در آن یک مقدمه و چند فصل است **مقدمه** در فضیلت نماز

جماعت بدانکه نماز جماعت اعظم افعال مستحبه و افضل آداب شرعیات و
تاکید و اهتمامیکه از شریعت مقدسه در خصوص نماز جماعت شده در هیچ فعل
مستحبی نشده و فضیلت و ثوابیکه از برای نماز جماعت رسیده از برای
هیچ سنتی وارد نشده بلکه اگر احادیثی که در ثواب نماز جماعت مطلق
رسیده و در نماز جماعت با علما در مسجد خصوص هرگاه امام من متقی
شود ملاحظه شود تعداد ثواب دو رکعت نماز را نمیتوان نمود و
احادیثی که در مذمت ترک نماز جماعت رسیده بحدیست که
اینکه وارد شده که غیبت تارک نماز جماعت جایز است و احترام او ساقط
است و حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام فرموده اند در حق جماعتی
اگر بنماز جماعت حاضر نشوند آتش بخانهای ایشان میافکنیم و طریقه ائمه
این است که مهما امکن ترک نماز جماعت نشود خصوصا با مداومت بر ترک
و هیچ عملی چنان بر شیطان خبیث گران نیست که نماز جماعت و چون
نمیتواند در فضیلت آن شبهه کند مردم را بشبهه میاندازد در خصوص
عدالت پیشنماز و حال آنکه میدانیم که بسیاری در امور دیگر عدالت
در آن شرط است مثل طلاق و شهادات و امثال آنها بجماعتی اعتماد
میکنند و بایشان اقتدا نمیکنند و این نیست مگر از استکبار و استنکاف
از اقتدا **فصل اول** در نمازهائیکه جماعت میتوان کرد بدانکه اگر
نماز جمعه یا عیدین واجب باشند واجب است که بجماعت کرده شوند
و بدون جماعت صحیح نیست و هم چنین واجب است نماز جماعت بر کسیکه
قرائت او درست نباشد و وقت نماز وفا بدرست کردن آن نکند

ودر جائی دیگر واجب نیست بلی سنت است جماعت در همه نمازهای واجب خواه
نمازهای یومیه وخواه غیر آن حتی نمازی که بنذر واجب شده باشد ونماز
احتیاط ودو رکعت طواف ونمازهای قضائی وسنت مؤکدات از
نمازهای پنجگانه شبانه روزی خصوصا در نماز صبح وعشا ومروی است
که هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست که نماز صبح وعشا جماعت کرده
شود وجایز نیست جماعت در هیچ یک از نمازهای سنتی غیر از نماز عید
در وقتیکه شرایط وجوب آن متحقق نباشد که درین صورت بجماعت میتوان کرد
بلکه افضل است وهمچنین نماز باران که آن نیز سنت است وبجماعت کردن
مستحبات ونمازیکه ادای فرادی کرده باشد وبعد جماعت یافت شود
که درین صورت سنت است اعاده همان نماز بجماعت **فصل دویم** در بعضی
باعث حصول نماز جماعت میشود وآن دو امر است **امر اول** تعدد نماز کنندگان
پس از برای یکنفر به تنهائی نماز جماعت متحقق نمیشود ودر غیر جمعه وعیدین
در صورت واجب بودن در تعدد دو نفر کافی است یکی پیشنماز ودیگری
ماموم اگرچه ماموم طفل ممیزی باشد که نماز کند بجهت تمرین وعادت و
همینکه این دو نفر باشند ثواب جماعت حاصل میشود که هرچه بیشتر باشند
افضل وثواب آن اکثر باشد **امر دویم** نیت کردن ماموم اقتدا را
پس اگر نیت اقتدا نکند نماز جماعت نخواهد بود واگر کسی غفلت کند و
نیت هیچیک از جماعت وفرادی را نکند نماز او منصرف بفرادی میشود
ونماز فرادی خواهد بود وهمچنین اگر کسی داخل نماز شود در حالتیکه
متردد باشد که با جماعت کند یا فرادی باز نماز او فرادی میشود

واگر کسی وقت گفتن تکبیر شک کند که آیا نیت جماعت کرده یا فرادی پس اگر بداند
که بقصد برخواستن واستادن بجماعت منصرف میشود واگر نداند با نماز فرادی
میشود وواجب است که پیشنماز را معین کند پس اگر پیشنماز معین نباشد مثل
اینکه نیت کند که یکی از این دو نفر اقتدا میکنم یا اقتدا میکنم بهر که زودتر
رکوع رود نماز جماعت او صحیح نیست وقصد ولازم از معین بودن آن است که
بشخص معینی اقتدا کند اگرچه او را نشناسد وباسم ونسب نشناسد مثلا اگر
رسید بجماعتیکه امام در پیش است وآن نمیشناسد وبداند که کیست ولکن بجماعت
نمود بر او معلوم شد که پیشنماز آن جماعت عادل است پس نیت میکند که بهمین
پیشنماز اقتدا میکنم کافی است وهمچنین هرگاه بداند که زید عادل است واما
آن جماعت است صحیح است با او اقتدا کند اگرچه نداند که زید کدام یک است
واگر شخص وارد موضعی شود که در آنجا نماز جماعت میشود وچنین داند
که پیشنماز زید است وبآن اقتدا کند بعد معلوم شود که عمرو بوده وهر دو
قابل امامت باشند پس اگر چنین کرده باشد که بآن شخص حاضر اقتدا میکنم
نماز او صحیح است که همچنین داند که آن حاضر زید است وهمچنین اگر نیت
کند که بآن شخص حاضر که زید است اقتدا میکنم باز نماز او صحیح است واگر نیت
کرده باشد که بزید اقتدا میکنم نماز او صحیح نیست واگر همچنین بداند که او
حاضر است واگر در اثناء نماز شک کند که آیا بکدام طریق از این دو طریق
نیت کرده نماز او صحیح باشد یا فاسد نماز او صحیح است واظهر مذکور شد
که شرط است نیت جماعت این در ماموم است اما پیشنماز لازم نیست که نیت
امامت کند مگر در نمازیکه جماعت کردن آن واجب باشد واما در جماعت

مستحب شرط نیست نه در صحت نماز او و نه در تحقق جماعت و نه در
ثواب جماعت بلی اگر در جماعت قصد قربت نداشته باشد بلکه بجهت
جاه یا مال باشد یا مضطر باشد ثواب نماز جماعت نخواهد داشت اما
اصل نماز او صحیح خواهد بود و اگر در اصل نماز نیت قربت داشته
باشد و هم چنین نماز ماموین او نیز صحیح خواهد بود بلکه بودن جماعت
نیز خواهند داشت فصل سیم در شرایط لازمه و واجبه امام و آن چند امر است
که در چند مسئله مذکور میشود مسئله اول بدانکه در امام نماز چند امر
شرط است نماز جماعت و آن اول آنکه عاقل باشد دویم آنکه بالغ باشد
اگر پیشنمازی بالغان کند و جایز است که طفل ممیز در نماز تبرعی پیشنمازی
طفلان کند سیم آنکه مومن باشد یعنی شیعه اثنا عشری باشد چهارم آنکه
عادل باشد و مراد از عدالت در این مقام آن است که ظاهر معصیت نباشد
یعنی بی پروا از ظهور معاصی از او نباشد و از او ارتکاب معاصی معلوم
نباشد خلاصه آنکه معصیت کاری از او ظاهر نباشد و عاق پدر یا مادر
نیز نباشد و قاطع صله رحم نباشد و محل اعتماد و وثوق باشد و محل آن
راجع میشود حسن ظاهر یعنی از او گناه کبیره و اصرار بر صغیره معلوم نباشد
و او را اغلب خیرات و مراتب باقی بحدیکه موجب اطمینان باشد و
کسانیکه با او معاشرت کرده اند بگویند ما از او بجز خیر ندیدیم پنجم
آنکه ندانکه او ولد الزنا است و ولد شبهه و مجهول الاب ضرر ندارد
ششم آنکه مرد باشد اگر پیشنمازی مردان کند بلکه اگر پیشنمازی
زنان را هم کند بنا بر اقوی هر چند جایز است که زن در نماز واجبی پیشنمازی

بتواند

بتواند کرد نه از مردان و نه از زنان بلی در نمازهای سنتی که جماعت در آن
جایز است میتواند پیشنمازی زنان کند هفتم آنکه تواند ایستاده
نماز کند اگر ماموین کسانی باشند که ایستاده نماز کنند هشتم آنکه
حمد و سوره و اذکار واجبه را تواند درست بخواند نهم آنکه در زبان او
آفتی نباشد که نتواند بعضی حروف را از مخارج ادا کند که اگر چنین باشد
بعضی گفته اند صحیح اللسان نمیتواند با او اقتدا کند و احوط ترک است
اگر چه در حکم صریحی با نو صنعی تامل است دهم آنکه ختنه کرده باشد
مسئله دویم شرط است در صحت نماز جماعت بدانکه میان پیش نماز
و ماموم یا میان ماموم و بعضی دیگر از ماموین حایلی نباشد بلی اگر میان
ماموی و امام و سایر ماموین حایلی باشد نماز آن ماموم صحیح نیست
و از حایلی که مانع از صحت نماز است مراد آن است که جسم باشد و مانع از
دیدن جمیع اجزاء امام یا ماموی که مقدم ایستاده باشد در حایل
کردن نماز بکی است یا گو یعنی جسم ضرر ندارد و هم چنین ضرری نیست
در جسمیکه مانع از مشاهده نباشد مثل پرده نازکی که عقب آن مشاهده
باشد و مثل نهرها یکه سوراخها دارند که مانع آمد و شد و هستند
اما مانع رویت نیستند و هم چنین ضرر ندارد حایلیکه مانع مشاهده
بعضی از اجزاء امام یا ماموم مقدم باشد مثل آنکه مانع دیدن پاها
یا نصف بدن او باشد بلکه باید قدر معتدبه از امام یا ماموم مقدم
مشاهده شود مثل قدر سر و سینه او بلکه اینقدر او دیده احوال
نماز مشاهده باشد یا بعضی از آن در اگر حایلی باشد که در وقت قیام

بر امام یا ماموم مشاهد باشد اما در حال جلوس هیچ جزو از یکی از ایشان
مشاهد نشود نماز باطل است مگر آنکه در حال بنا رکعی باشد مثل آنکه
کسی از میان ایشان عبور بکند یا حایل بنا رکوعی باشد مثل جزیکه همین
در حالت سجود تنها مانع حایل باشد که امثال اینها ضرر ندارد و هم چنین حایل
مانع از صحت اسم از آن است که مستقر باشد مانند دیواری یا متحرک باشد
که گاهی حایل نباشد چون شخصی که در میانه ایستاده باشد و نماز کند
گاهی بایستد و گاهی بنشیند یا پرده و اگر باد گاه گاهی بر چیند و همچنین
اسم از آن است که آن حایل در ابتدا نماز هم بوده باشد یا در اثنای نماز هم
رسیده باشد اگر چه بدون اختیار ماموم باشد و نتواند دفع کند و شخصی
نماند که حالی که مذکور شد که ضرر رساند دو وقت است که ماموم مرد
باشد و اگر ماموم زن باشد که بمردی اقتدا کرده باشد مطلقا وجود حایل
و ستر ضرر ندارد بعد از آنکه تواند بفهمد که امام چه وقت برکوع رفت
و چه وقت بسجود و چه وقت برخاست اگر چه بشنیدن صدای امام باشد
یا خبر کردن شخصی دیگر و هم چنین ضرر رسانیدن حایل در وقتی است که حایل
باشد میان ماموم و میان امام و جمیع ماموین دیگر پس اگر یکنفر از اهل
صف پیش را تواند مشاهد کند نمازش صحیح است اگر چه آن یکنفر در محاذی
او نباشد بلکه این ماموم در وسط صف باشد و او در کنار صف پیش و با
سایر ماموین حایل داشته باشد پس هر گاه یکمحاذی در پیش پایه باشد
و در طرف دیگر آن نیز جمیع ماموین باشند پس اگر صف ماموین از هیچ
طرف پایه تجاوز نکرده باشد و هیچکدام امام را نبینند نمازهای آن صف باطل

یکصف ان

و

و اگر یکطرف ایشان یا دو طرف از محاذی پایه گذشته باشد بنحوی که طرفهای صف
تواند امام را ببینند نماز هر که میتواند امام را ببیند درست است و نماز
بقیه باطل و دیدن آن بقیه بعضی از ماموین صف خود را از دست چپ
یا راست که اینها امام را می بینند فایده ندارد و چه لازم است که از صف پیش
دیده شود و اگر در آن طرف پایه که امام ایستاده صفی باشد که دو طرف
آن یا یکطرف از محاذی پایه تجاوز کرده باشد و در آن طرف دیگر پایه هم صفی
باشد که همه اهل آن صف بعضی از صف پیش را ببینند نماز همه صحیح است
حتی اینها که در محاذی پایه هستند چه اینها طرف صف پیش را می بینند بلی اگر
هیچ از اهل آن صف را نبینند نماز هر که نمی بیند باطل است اگر چه یکنفر
باشد و هم چنین است اگر پایه مقابل طرف صفی باشد پس اگر آنکه محاذی
پایه ایستاده از صف پیش هیچکس را نتواند دید نماز او باطل است و اگر یکنفر
از اهل صف پیش را تواند دید اگر چه در طرف دیگر صف پیش باشد و یا محتاج
بچشم گردانیدن باشد نماز او صحیح است و اگر امام در مسجدی نماز کند
و جماعتی در خارج مسجد صف کشند پس اگر مقابل در مسجد هیچ ماموم مثلا
و از دو طرف در صف بکشند به نحوی که هیچیک کسی را از مسجد نبینند
نماز همه باطل است و اگر کسی از اینها ماموی را در مسجد ببیند همین نماز
او صحیح است و بس و اگر در محاذی در هم صف کشیده باشند هر که محاذی
در است که داخل مسجد را می بیند نماز او صحیح است و هم چنین هر که
پهلوی او ایستاده باشد که تواند کسی از مسجد را ببیند و نماز هر که کسیرا
نمی بیند باطل است و اگر در وقتی که بعضی از اهل آن صف کسی را در مسجد

بر ببیند و تواند مشاهده کند در عقب این صف صفی دیگر کشیده شود
نماز همه اهل آن صف صحیح است و بدانکه بعضی توهم کرده اند بواسطه شرط
عدم حایل که لازم است بر اهل هر صف متاخری که داخل نماز شوند و تکبیرة
الاحرام بگویند با اهل صف پیش تکبیر بگوید اگرچه یک نفر از ایشان باشد
چه پیش از آنکه او تکبیر بگوید ماموم نخواهد بود و حایل خواهد بود و این
توهم فاسد است چه این شرط است از آن که حایلی میان بعضی از اهل صف
پیش و اهل صف عقب نباشد خواه صف پیش داخل نماز شده باشد یا نه
بلکه بعد داخل شوند و لازم نیست که داخل شده باشند بلی باید از صف
ماموین شمرده شوند که بگویند اینها هم از جمله ماموین هستند و این هم
یک صف ماموین است که هنوز تکبیر نگفته باشند پس اگر صفی باشند از کسانی که
اصلا اراده اقتدا نداشته باشند حکم حایل خواهند داشت **مسئله سیم**
و نیز شرط است در صحت نماز جماعت که مکان ایستادن امام بقدر یک گام
برداشتن بلندتر از مقام ایستادن ماموم نباشد بلکه احتیاط آن است
که بقدر یک وجب هم بلندتر نباشد اما از یک وجب کمتر مطلقا ضرر ندارد
و این شرط در وقتی است که مکان امام یکدفعه بلندتر شود پس اگر زمین
سرازیری باشد و امام بطرف بلندتر ایستاده باشد ضرر ندارد اگرچه
اعتدال آن ملاحظه شود زیادتر از یک وجب بلکه یک گام و دو گام هم شود
خلاصه آنکه بلندی و پستی که جهت اعتدال زمین باشد ضرر ندارد و هم چنین
بلندی مقام ماموم ضرر ندارد هر قدر که باشد پس جایز است که امام
در مسجدی نماز کند و ماموم در غرفه آن مسجد یا بام آن مسجد اقتدا کند

بشرط عدم حایل و عدم بعد بسیار از بنا و ماموین **مسئله چهارم**
و نیز شرط است در صحت نماز جماعت که ماموم از امام بسیار دور نباشد
یا از ماموئی که در پیش روی اوست بقدری که در عرف بگویند از صف پس
دور است از امام یا از صف پیش و ظاهر آن است که اگر دوری کمتر از قدمه
باشد که یک نفر تواند میان ایشان بخوابد و یا یک قدم سوا از محل سجده صف
عقب تا محل ایستادن صف پیش نماز درست است و اگر بقدر
یا زیادتر باشد نماز باطل است و مخفی نماند که اعتبار این شرط در ابتداء
نماز است پس اگر ابتدا صفها نزدیک باشند و لیکن در اثناء نماز دوری
حاصل شود ضرر نمی رساند مثل اینکه یک صف پیش نماز خود را بر هم زنند
و بروند یا مسافر باشند و نماز ایشان تمام شود ضرر نمی رساند و نیز همچنین
قدر لازم آن است که دوری میان صف ماموین و امام یا با صف ماموین
دیگر بیشتر نباشد خواه صف ماموین پیش تکبیرة الاحرام گفته باشند
یا نه بلکه همینکه از جمله ماموین هستند و اراده اقتدا دارند کافی است
پس هر گاه مسجدی باشد که صفوف بسیار باشد بعد از آنکه امام تکبیرة
الاحرام گفت اهل صفهای آخر میتوانند تکبیر بگویند اگرچه از صفهای پیش
هیچیک تکبیر نگفته باشند و هر متاخری پیش از متقدم خود میتواند تکبیر
بگوید و نیز بدانکه دوری که باعث بطلان نماز میشود در وقتی است
که میان صف عقب و همه اهل صف پیش باشد پس اگر بعضی از اهل
صف عقب دور باشند ضرر ندارد بعد از آنکه بعضی دیگر از اهل آن صف
نزدیک باشند پس اگر در عقب امام مثلا صفی باشد ده نفر در عقب آن صف

صفی باشد هزار نفر نماز همه صحیح است اگرچه دو طرف صف بزرگ در مقابل
کسی نداشته باشند بلکه جایز است که در عقب امام یک نفر بایستد و در عقب او نیز
یک نفر و در عقب او هم یک نفر و در صف چهارم مثلا صد نفر بایستند خلاصه
آنکه همینکه یک نفر از اهل صف نزدیک باشد دیگر دوری سایر آن صف ضرر
ندارد بعد از آنکه اهل آن صف بهم متصل باشند یعنی بقدر مذکور از هم
دور نباشند و بنا بر این جایز است که هرگاه در عقب امام صفی باشد مثلا
ده نفر در عقب آن صف صفی دیگر بسته شود که ابتدای آن صف مقابل آخر
آن صف باشد و در پیش روی سایر اهل این صف عقب دیگر کسی نباشد
و هم چنین جایز است که صف متأخر درازتر از صف پیش باشد که در مقابل
بعضی از دو طرف آن مأمومی نباشد مطلقا یا همین در صف پیش و در
صف پیشتر در مقابل ایشان کسی باشد و هم چنین جایز است که در میان
صف پیش پایه یا حوضی یا ستونی یا نحو اینها باشد یا در کنار صف پیش باشد
بشرطیکه مانع از مشاهده کسیکه در محاذی او ایستاده بعضی از اهل صف
پیش با نباشد و هم چنین جایز است که امام در جایی باشد و مأموم در جای
دیگر اگرچه فاصله زیادتر از قدریکه مذکور شد نباشد مسئله
و از جمله شرایط صحت نماز جماعت آن است که مأموم متابعت امام کند
یعنی از امام پیش نیفتد در تکبیرة الاحرام گفتن و در رفتن برکوع و سجود
و در سر برداشتن از آنها و در برخاستن بعد از سجده دوم یا تشهد
بلکه باید یا مقارن امام این اعمال را بجا آورد یا متأخر از او و تأخر اولی
و احوط است و در غیر اینها مذکور شد از اذکار واجبه یا مستحبه متابعت واجب نیست

و پیش

و پیش افتادن ضرر ندارد مثل قرائت حمد و سوره در جایی که از برای مأموم
قرائت جایز باشد و در ذکر رکوع و سجود و اگر تشهد و قنوت و سایر
اذکار مستحبه و اگر مأموم در اینها متابعت واجبات متابعت نکند و پیش
افتد پس اگر عمدا پیش افتاده باشد و خواهد دیگر متابعت امام نکند و
بر انفراد بماند یعنی هر باقی نماز را پیش از امام بکند نماز او باطل است
و اگر این قصد نباشد بلکه همین در یکفعل پیش افتاده باشد پس اگر پیشتر
سر از رکوع یا سجود برداشته یا پیشتر برخاسته باشد میتواند برگردد و
با امام ملحق شود و میتواند بر همان حال صبر کند تا امام باو برسد یعنی مخیر است
در میان این دو امر خواه عمدا پیش افتاده باشد یا سهوا یا بغلط اینکه امام
سر برداشته یا برخاسته است و عود کردن افضل است خصوصا در صورت
سهو و اگر پیشتر برکوع یا سجود رفته باشد پس اگر بغلط رفتن امام آن رفته
باز مخیر است میان عود و اتمام و اگر عمدا یا سهوا بوده بی جهت مظنه اینکه
امام پیشتر فرو رفته واجب است بر همان حال باقی بماند و صبر کند تا امام
برسد و اگر در این صورت عمدا عود کند نماز او باطل است و اگر کسی در رکعتی
یکفعل بر امام مقدم شود و پیش افتد یعنی یکفعل را پیش افتد و داخل
فعل دیگر شود مثلا اینکه پیش از امام برکوع رود و رکوع را تمام کند
و بسجود رود و هنوز امام برکوع نرفته باشد واجب است بر انفراد باقی نماز
تا امام باو ملحق شود خواه آن فعل رکن باشد یا غیر رکن و خواه عمدا چنین
کرده باشد یا سهوا مگر اینکه بقدری از امام پیش افتاده باشد که صبر کردن
موجب محو صورت نماز شود در این صورت اقتدای او باطل میشود بلکه نماز هم

اگر عمداً باشد و خواندن که از برای ماموم جایز است مأخوذ و بعد افتادن از
بشمار نعقد یکفعل نماز یا بیشتر خواه آن فعل رکن باشد یا غیر رکن و اگر
چنین کند نماز و اقتدای او هر دو صحیح است مثل اینکه از برای تشهد
اول بنشیند تا امام داخل رکوع شود یا سر از رکوع هم بردارد یا ماموم
در قرائت تامل کند تا امام سر از رکوع بردارد و بخواند بلی اگر در افعال
بسیاری پس افتد که عرفاً دیگر چنین شخصی را ماموم و مقتدی نتوان گفت
مثل اینکه در قرائت رکعت اول توقف کند تا امام برکوع رکعت ثانی برود
بلکه قرائت رکعت دویم ظاهر آنست که اقتدای او باطل شود و همچنین اگر
در حالتی بنماز برسد که امام در رکوع باشد اگر تاخیر کند در نیت و بجهة
رکوع و امام را در رکوع در نیابد آن رکعت از او فوت میشود پس در
وقتیکه امام در رکوع باشد و خواهد داخل نماز شود باید برکوع امام
برسد والا رکعت از او فوت شده **مسئله ششم** و از جمله شرایط صحت
نماز جماعت آنست که ماموم پیشتر از امام نایستاده باشد که اگر مقدم بر
امام باشد نماز او باطلست و آنچه باعث بطلان میشود آنست که در حال
ایستادن انگشتان پا و پاشنه پا و شکم و سینه او هم پیشتر از امام باشد و در
حال نشستن زانوها و الیتین و شکم و سینه او پیشتر باشد پس اگر بعضی
از اینها جلوتر باشد ضرر ندارد و همچنین مقدم بودن ماموم در حال
رکوع یا سجود بجهت بلندی قامت و یا بجهت کشیدن خود مضر نیست
مسئله هفتم خواندن که شرط صحت نماز جماعت نیت ترک خواندن
حمد و سوره واجب نیست ترک آن در هیچ موضعی و جمعی از علما واجب

میدانند ترک قرائت را بر ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی مطلقا و
در دو رکعت اول نماز جهریه اگر قرائت امام را بشنود بر بعضی واجب میدانند
ترک آنرا در دو رکعت آخر هم و خواندن آنست که ماموم در همه رکعات میتواند
قرائت حمد و سوره کند و جایز است از برای او قرائت در همه مواضع مذکوره
بلی قرائت کردن مکروه است در همه این مواضع و سنت است در همه تسبیح
کردن بنابر اقوی و واجبست بر ماموم قرائت حمد و سوره در دو رکعت
اول نماز جهری یعنی نماز عشا و مغرب و نماز صبح اگر همهمه امام را نشنود
و اگر همهمه را بشنود اما درست قرائت را و کلمات را نشنود در این صورت مباح است
قرائت بلکه مستحبست و در این دو صورت مخیر است میان جهر و اخفات
میخواهد جهر کند و میخواهد اخفات **فصل چهارم** در امور مستحبه و مکروهه
در نماز جماعت اما مستحبات آن پس چند امر است **اول** آنکه اگر ماموم
یکمرد باشد از طرف راست امام بایستد محاذی او یا اندکی پستر و اگر
متعدد شود در پشت سر امام بایستند و اگر یکزن باشد در عقب امام بایستد
و بطرف راست میل کند **دویم** آنکه جای امام مقابل میان صف باشد
سیم آنکه از صف اول کسانی بایستند که فضیلت و زیادتی در علم یا عقل
یا عمل داشته باشند یعنی افضل از برای همین اشخاص آنست که مبادرت
بصف اول کنند و اما دیگران اگر راه باین اشخاص بدهند فضیلتی
ادراک کرده خواهند بود و اگر راه ندهند فضیلتی دیگر دریافته خواهند
بود و از فضیلت صف اول آنست چرا که افضل صفوف است و افضل صف اول
طرف راست از آنست و هر چه از طرف راست با امام نزدیکتر است افضل است

بلکه طرف چپ نیز چنانست زیرا که اهل طرف چپ و او آخر طرف راست نماز می
خواهند کرد در فضیلت و در نماز میت افضل صفوف صف آخر است چهارم
آنکه صفها راست و راست شود بنحوی که در صفها ماموین برابر یکدیگر باشند
و فاصله میان آنها کم نباشد و ماموین متصل بیکدیگر باشند و صفها
نزدیک هم باشند و میان ایشان زیاده از اقل جهت [illegible] خطوات
فاصله نباشد پنجم آنکه ماموم در جائیکه قرائت بر او واجب نیست تسبیح
بگوید و همچنین در جائیکه باید قرائت کند یا جایز باشد قرائت او
هرگاه پیش از امام از قرائت فارغ شود تسبیح کند یا بعضی را نگاه دارد
و تسبیح کند تا امام از قرائت فارغ شود بعد از آن آنرا بخواند و
برکوع رود با امام ششم آنکه امام نماز را مختصر کند و زیاده طول ندهد
بلکه بنحوی که ضعیف ترین کسانیکه با او اقتدا کرده اند میل دارد نماز کند مگر
آنکه همه ماموین طالب تطویل باشند اگرچه در بعضی روایات مختصر کردن
بهتر است هفتم آنکه امام بعد از سلام دادن از جای خود برنخیزد تا هرکه
در عقب او هست از ماموین که نماز او تمام نشده نماز خود را تمام کند
مانند کسیکه در اثناء نماز رسیده باشد یا کسیکه نماز را تمام کند چون
امام مسافر باشد هشتم آنکه امام قرائت را در جائیکه بلند میخواند
بنحوی بخواند که ماموین بشنوند و همچنین سایر اذکار که بلند خواند
اما جایز است که بطوریکه انتقد صدا بلند نکند که از حد متعارف تجاوز
کند و سزاوار نیست که ماموین هیچ ذکری را بلند گویند بنحویکه امام بشنود
نهم آنکه اگر امام در اثنا و رکوع مطلع شد که کسیکه اراده اقتدا

دارد

دارد داخل شد رکوع را طول بدهد که او برکوع برسد تا جائیکه دو مقابل
آنچه رکوع را طول میداد و چون از دو مقابل بگذرد دیگر باز جهت طول دادن
مستحب نیست اگرچه مطلع شود که کسی وارد شده دهم آنکه چون امام
از قرائت حمد فارغ شود ماموین بگویند الحمد لله رب العالمین یازدهم
آنکه چون موذن قد قامت الصلوة بگوید امام و ماموین همه برخیزند
و اما مکروهها نماز جماعت پس آن نیز چند چیز است اول آنکه پیشنماز
صاحب ناخوشی جذام یعنی خوره باشد یا بناخوشی مرض پیسی مبتلا باشد
دوم آنکه پیشنماز کسی باشد که ماموین چندان اعتقادی بآن نداشته
باشند و دیگری باشد که از او ترجیح دهند یا بجهت کراهت داشته
باشند از پیشنمازی آن امام سیم آنکه پیشنماز بنده باشد مگر اینکه پیشنمازی
اهل خود را کند چهارم آنکه امام حاضر باشد و ماموین مسافر
یا بر عکس اگر پیشنمازی در نماز رباعی باشد که از سفر قصر میشود و اما در نماز
مغرب و صبح کراهت ندارد بنابر اقوی پنجم آنکه امامی که شسته اند وضو
و غسل کند و باید تیمم نماید پیشنمازی کند از برای کسانیکه وضو گرفته
و غسل میکنند ششم آنکه کسی تنها بایستد در عقب صفوف و داخل
صف نشود مگر آنکه در صف جائی نباشد که در آنوقت تنها می ایستد
در جائیکه محاذی امام باشد هفتم آنکه در وقتیکه موذن شروع باقامه
میکند کسی از امام یا ماموین مشغول نافله باشد هشتم آنکه بعد از
گفتن موذن قد قامت الصلوه تکلم کرده شود نهم آنکه پیشنماز هرگاه دو نماز
کند بنحو تنها کند بلکه سنت است که ماموین را شریک کند و در [illegible]

که سزاوارات بیان کرده شود **مسئله اول** بدانکه سنت است که هرگاه در
منزل کسی باشند که او قابلیت پیشنمازی داشته باشد و خواهد امامت
کند او را بر دیگران مقدم دارند اگرچه دیگری از راه دیگر بهتر از وی باشد
و هم چنین کسیکه صاحب ریاست شرعیه باشد و در ولایتی امور شرعیه
از او نافذ باشد مستحب است تقدیم بر دیگران و هم چنین امامی که راتب
مسجدی است اولی است از سایر ائمه در آن مسجد و بعد از این اشخاص
کسیکه قرآن را بهتر میخواند و فصیح تر و حروف را بهتر از مخارج اخراج میکند
اولی بتقدیم است در امامت از دیگران و بعد از آن هر که فقاهتش
و علمش بمسائل نماز بیشتر است اولی است بعد از آن کسیکه سنّش بیشتر است
و بعد از آن کسیکه از بنی هاشم باشد اولی است و مراد این است که هرگاه اینکه
راجحات حاضر باشد مستحب است تقدیم او بر دیگری اگرچه او اذن بدیگری
بدهد **مسئله دوم** هرگاه چند امام در مکانی خواهند نماز کنند و
نزاع داشته باشند بنحویکه منافی عدالت نباشد و بجهت جاه و منصب
یا غرض نفسانی نباشد بترتیبی که مذکور شد سنت است که معمول شود یعنی
صاحب منزل را مقدم میدارند و صاحب ریاست و راتب مسجد را و هم چنین
تا آخر که مذکور شد مگر اینکه همه مأمومین بریکی اجماع کنند در این صورت
او اولی بتقدیم است اگرچه بترتیب مذکور نبوده باشد **فصل پنجم** در بیان
احکام نماز جماعت و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه مأمومین
بعد از نماز مطلع شوند که پیشنماز کافر بوده یا فاسق بوده یا بی وضو
بوده یا در نماز او خللی دیگر بوده از راه عمد یا سهو هرچه بوده باشد نماز

ایشان

ایشان صحیح است و اعاده بر ایشان لازم نیست و اگر در اثناء نماز مطلع شوند
باید عدول بانفراد کنند و نماز را تمام کنند و از سر گرفتن نماز ضرور نیست
و هم چنین اگر خود پیشنماز بعد از نماز متذکر شود که در نماز او خللی بوده
یا وضو نداشته یا جامه او نجس بوده یا جنب بوده واجب نیست بر او که بمأمومین را
بحال خود مطلع سازد بلی اگر در اثناء نماز متذکر شود یا خللی عارض شود
که نماز او باطل شود باید مأمومین را آگاه کند و خود نماز را قطع کند تا ایشان
اقتدا بامامی دیگر کنند یا عدول بانفراد نمایند **مسئله دوم** اگر کسی
داخل موضعی شود که جمعی نماز جماعت کنند و وقتی برسد که امام در رکوع
باشد و ترسد که تا خود را بصفوف رساند امام سر از رکوع بردارد سنت است
که اگرچه بسیار دور باشد نیت کند و تکبیر گوید و برکوع رود و در حال رکوع
برود و هر یک قدم بر زمین کشد تا بصف ملحق شود و اگر در حال رکوع ملحق
نشد بعد از سر برداشتن میرود تا وقتیکه ترسد که اگر برود بسجود امام نرسد
بجائیکه رسیده بسجود میرود و با امام بجا میکند و بعد از قیام ملحق میشود
و جایز است که ابتدا اگر برکوع رفت در همان جا رکوع و سجود را با امام بعمل
آورد و بعد از برخاستن برود و بصفوف ملحق شود و اگر در جایی باشد
که امام بعد از سجده تشهد خواند برمیخیزد و ملحق میشود و خود را بتشهد
میرساند و اگر ترسد بتشهد نرسد هر جا که [illegible] بنشیند
و با امام تشهد میخواند و برمیخیزد و ملحق میشود و میتواند که تشهد را [illegible]
نشیند و بعد از سجده برخیزد و ملحق شود و اگر امام از تشهد فارغ شده
باشد خود بنشیند و تشهد میخواند و بعد برمیخیزد و ملحق میشود و این

در تمام مضرّیت همین دو دعا نصفات اما اگر حایلی باشد یا مقام
امام بلندتر باشد اقتدا کردن جایز نیست مسئله سیم اگر کسی در نماز نافله
باشد که امام تکبیرة الاحرام گوید و برسد که اگر نافله را تمام کند نماز
جماعت از او فوت شود نافله را قطع میکند و اقتدا میکند اما اگر برسد
که رکعت از دست او رود بعد اقوی آن است که نمیتواند قطع کند بلکه نافله را
تمام میکند و خود را بجماعت میرساند و اگر کسی در نماز واجبی باشد که امام
داخل نماز شود پس اگر نماز یکه مشغول بود دو رکعتی باشد باید از اتمام کند
و بهر جای جماعت که برسد اقتدا کند و اگر بهیچ جا برسد نرسیده است
و اگر نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد پس اگر داخل رکوع رکعت سیم نشده
باشد یا از واجبات نماز خود را تمام کند خواه بنماز جماعت برسد
یا نه و اگر برکوع رکعت سیم نرفته باشد سنت است که عدول بنماز نافله کند
و آن را تمام کند و خود را بجماعت برساند و اگر بعد از عدول بنافله بیند
که باز نمیرسد باید نافله را تمام کند و در اینجا قطع نافله جایز نیست مسئله چهارم
هرگاه کسی وقتی برسد که امام بعضی از رکعات را بجا آورده باشد
و آن رکعات از آن کس فوت شود اقتدا میکند و آنچه را درمییابد اول نماز
خود قرار میدهد و تتمه را تمام میکند پس اگر رکعت دویم را دریابد آن را
رکعت اول خود قرار میدهد و در آن قرائت حمد و سوره نمیکند و در
رکعت دویم خود که سیم امام است قرائت میکند و اگر رکعت سیم را دریابد
اگر وقتی برسد که امام در رکوع باشد اقتدا میکند و برکوع میرود
و قرائت نمیکند و آن رکعت قرائت از او ساقط است و در رکعت دویم

خود

خود قرائت میکند و اگر وقتی برسد که هنوز امام برکوع نرفته باشد اقتدا
میکند و قرائت میکند و در رکعت دویم خود نیز که چهارم امام است باز
قرائت میکند و تتمه را خود تمام میکند و اگر در رکعت چهارم برسد در
وقتیکه امام در رکوع باشد از رکعت اول خود قرار میدهد و قرائت
ساقط است و در دویم خود قرائت میکند و اگر پیش از آنکه امام برکوع
رود برسد در رکعت چهارم امام و در دویم خود هر دو قرائت میکند و
خلاصه مسئله این را که اگر در رکعت دویم امام برسد دیگر رکعت قرائت
میکند و آن رکعت نعلات و اگر در رکعت سیم یا چهارم برسد پس اگر در
حال رکوع امام برسد باز در دیگر رکعت بعد قرائت میکند و پیش ما گو
پیش از دخول برکوع برسد در دو رکعت قرائت میکند و بدانکه قدر
واجب از قرائت درین مواضع که قرائت بر او واجبات حمد به تنهایی است
بنا بر اقوی و خواندن سوره مستحبات و اگر وقت تنگ باشد از خواندن
سوره یعنی برسد که اگر سوره بخواند امام سر از رکوع بردارد استحباب سوره
ساقط میشود و سوره را نخواند و اکتفا بحمد تنها میکند و اگر وقت از خواندن
حمد نیز تنگ باشد تمام کردن آن واجبات و باید ایستاده آن را تمام کند
و بعد برکوع رود اگرچه امام سر از رکوع بردارد پس آن حمد را تمام میکند
و بهر جا که برسد با امام ملحق میشود اگرچه در سجود بلکه بعد از سجود بوده باشد
خلاصه آنکه باید حمد ایستاده تمام شود و سر برداشتن امام از رکوع
ضرر نمیرساند و این قرائت را ماموم در نماز اخفاتی البته آهسته باید
بخواند و در نماز جهری خلاف است و حق آن است که مخیر است میان

اهسته خواندن وبلند خواندن ومستحب است که اهسته بخواند وبدانکه بر
چنین کسیکه در اثنا میرسد واقتدا میکند واجبست که در وقتیکه امام
از برای تشهد می نشیند او نیز بنشیند اگرچه محل تشهد او نباشد واین
نشستن واجبست وسنت است که نشستن او بطریق اقعا وتجافی باشد
یعنی بر سر پا نشیند وکف دستها را بر زمین گذارد واما ذکر تشهد واجب نیست
اگر محل تشهد خود او نباشد بلکه سنت است وچون ماموم بمحل تشهد خود رسید
اندکی می نشیند وتشهد را می خواند وخود را بامام میرساند وهمچنین
سنت است که در وقتیکه امام از برای سلام می نشیند او نیز بنشیند ولکن
اصل سلام را نباید بگوید وجایز نیست گفتن ان وهمچنین سنت است
که در وقتیکه امام قنوت میخواند او نیز متابعت کند اگرچه محل قنوت او
نباشد وخود نیز در محل قنوت خود قنوت مختصری بخواند بر سبیل استحباب
وبامام در رکوع ملحق شود **مسئله پنجم** بدانکه هر رکعتی را اگر ماموم در ان
امام را دریابد پیش از انکه سر از رکوع ان رکعت بردارد ان رکعت را درک
یافته است ودیگر رکعت ماموم محسوب میشود اگرچه ذکر رکوع را در نیابد واگر
نیت کند وبرکوع رود وشک کند که ایا پیش از دخول او برکوع امام
سر برداشت یا نه بنابر این میگذارد که سر برنداشته ورکعت او محسوبست
واگر پیش از سر برداشتن امام برکوع او نرسد وان را در نیابد ان رکعت
از او فوت شده لیکن سنت است از برای او که تکبیر بگوید وبدون رکوع
بامام ملحق شود اگر امام بسجود رفته است در سجود واگر نشسته است در جلوس
ومتابعت کند وچون امام برخیزد او نیز برخیزد ونماز را از سر گیرد ونیت نماز

وتکبیر

وتکبیر بگوید وابتدا نماز کند **مسئله ششم** بدانکه چون امام سر از سجده اخر
رکعت اخر بردارد وبنشیند از برای تشهد وسلام از برای ماموم جایزست
که در تشهد وسلام از امام پیش افتد وپیش از امام سلام گوید وبرود خواه
شغل مهمی یا عذری داشته باشد یا نه وخواه اینعمل را بانیت انفراد کند یا
بدون ان واما پیش از سر برداشتن از سجده اخر از برای ماموم پیش
افتادن از امام جایز نیست بدون عذر اگرچه بقصد فرادی باشد یعنی
بدون عذر عدول بانفراد از برای او جایز نیست واما اگر از برای او عذری
هم رسد وضرورتی داعی شود جایزست که عدول بنیت انفراد کند و
نماز خود را پیش از امام تمام کند وبرود واگر در نماز جمعه یا عید واجب
نباشد واگر در انها باشد در حالت وجوب مطلقا عدول بانفراد جا
یز نیست اگرچه با عذر باشد بلکه در صورت اضطرار نماز را قطع میکند وجایز
نیست از برای کسیکه بتنهائی نماز میکند در اثناء نماز عدول بنماز جماعت
کند واگر چنین کند نماز او باطل میشود **مسئله هفتم** هرگاه در اثناء
نماز جماعت از برای امام امری حادث شود که نتواند نماز را تمام کند
مثل انکه بخاطر او اید که وضو ندارد یا جنابت یا در اثناء حدثی از او
سر زند یا رعافی هم رسد ونتواند در حال نماز تطهیر نماید یا دردی او را
عارض شود یا غیر اینها نماز را قطع میکند وماموین خود نماز خود را
فرادی تمام میکنند واگر کسی باشد که قابلیت امامت داشته باشد ونایب
ساختن او ممکن باشد سنت است که امام او را نایب کند وماموین قصد
اقتدای باو کنند واگر امام قصد نایب نکند از برای خود ماموین سنت است

تعیین نایب و هم چنین اگر امام مسافر باشد و مأمومین حاضر سنت است
که چون نماز امام تمام شد در قصر نماز مأمومین نایبی تعیین کند که نماز
ایشان را تمام کند **مسئله هشتم** بدانکه جایز است اقتدا کردن در هر نماز
واجبی از نمازهای پنجگانه شبانروزی بنمازی دیگر مثل آنکه کسیکه
خواهد نماز ظهر را بکند اقتدا کند بکسیکه در نماز عصر باشد یا در نماز
مغرب بکسیکه در نماز عشا باشد یا در نماز قضائی بکسیکه در نماز ادائی
باشد خواه عدد رکعات ایشان یکی باشد یا مختلف **مسئله نهم** هرگاه کسی
نماز فرادی کند و تمام کند و بعد از آن نماز جماعت میسر شود سنت است
اعاده آن نماز بجماعت خواه بعنوان امامت اعاده کند یعنی از برای مأمومین
نماز کند یا خود مأموم باشد و اگر نماز خود را بجماعت کرده باشد و بعد جماعتی
دیگر منعقد شود احتیاط آنست که دیگران نماز را نکنند و ترک اعاده
آن کنند و همچنین اگر دو نفر فرادی نماز کنند بعد جماعت کردن ایشان
با هم آن نماز را دوباره خلاف احتیاط است **مسئله دهم** هرگاه مأموم در
اثناء نماز نجاستی در جامه امام یا بدن او ببیند که امام مطلع نباشد واجب نیست
بر او اعلام امام و جایز نیست ترک او نماز جماعت را بلکه نماز را تمام می کند
و نماز او صحیح است **مسئله یازدهم** جایز است که مجتهدی اقتدا بمجتهدی دیگر
کند یا مقلد مجتهدی اقتدا بمجتهدی دیگر یا مقلد او کند اگرچه بدانند که در
بعضی از مسائل نماز با یکدیگر مخالفت دارند و بعد از آنکه اقتدا کرد اگر
در چیزی مخالفت داشته باشند که از مأموم ساقط باشد و نباید در نماز
جماعت بجا آورد بر او چیزی نیست مثل آنکه مأموم سوره را واجب داند و امام

مستحب داند

مستحب داند و ترک کند یا امام خواندن سوره را در نماز جایز داند
و نخواند و اگر مخالفت در چیزی باشد که بر مأموم واجب نباشد بلکه ادای آن
بر فعل امام و از برای خود او باشد که دانستن آن را خود بجای آورد اگرچه
امام ترک کرده باشد مثل آنکه تکبیره رکوع یا سجود را مستحب داند و ترک کند
و مأموم واجب داند باید خود بگوید یا امام دست بر زانو گذاشتن را در رکوع
واجب نداند و ترک کند و مأموم واجب داند باید مأموم آن را بجا آورد و
و اگر امام و مأموم در قبله اختلاف داشته باشند هر یک رو بجانب خود قبله
می دانند می ایستند اما اینکه بیکدیگر اقتدا نکنند **مسئله دوازدهم** سنت است
اقتدا کردن بجماعت مخالفین از اهل سنت بلکه اگر محل تقیه باشد واجب میشود
و اقتدای با ایشان بیکی از دو نوع باید بوده باشد یکی آنکه در منزل خود
نماز خود را بکند پس بیاید با ایشان صورت نمازی بجا آورد **دوم** آنکه
با ایشان اصل نماز خود را بکند اما نیت انفراد کند و آهسته اذان و
اقامه خود را بگوید و آهسته قرائت کند اگر ممکن باشد و نماز را تمام کند
و همین نماز کفایت از اصل نماز او میکند اگر ممکن از جا آوردن جمیع واجبات
شده باشد و اگر ممکن نباشد و واجبی ترک شده باشد مثل آنکه حمد را تمام
نخوانده باشد یا سوره را تمام نکرده باشد نخواند یا تشهد را تمامی نخوانده دیگر
ممکن نباشد که نماز دیگر کند و چاره از نماز کردن با ایشان نداشته باشد
این نماز صحیح است بدون اشکال و کفایت می کند و اگر تواند نماز دیگر
کند منفرداً تا تواند نماز را با ایشان بجا نیاورد از ابتدای جماعت ایشان را
ترک کند پس محل خلاف است و حق آنست که اگر جهت رجحانی از برای اقتدا کردن

باشان باشد مثل اینکه در ولایت مخالفین باشد یا خواهد دفع تهمت تشیع
از خود کند در جایی که مظنهٔ ضرر باشد یا خواهد تألیف قلوب مخالفین کند
نماز او صحیحست و میتواند بآن اکتفا کند و احتیاج بنماز دیگر نیست و اگر هیچ
جهت رجحانی نداشته باشد نمیتواند اکتفا نماید مثل اینکه در بلاد شیعه باشد
ولیکن محض معلوم نبودن اسم و رسم مجهولی آنجا باشد کسیکه اصلا مظنهٔ ضرر که از وی
با این نداشته باشد با او اقتدا کند یا آنکه کسیکه عبور کند از ولایتی که دیگر امید
عبورش بآنجا نداشته باشد و اصلا سر و کاری با اهل آنجا نداشته باشد و کسی او را
نشناسد که بچه مذهبست برود و اقتدا کند باب سیم در احکام نماز مسافر
و در آن چند فصلست فصل اول بدانکه چون قصد سفر با شرایطی که از برای
آن هست متحقق میشود واجب میشود تقصیر یعنی کم کردن دو رکعت آخر
از نمازهای چهار رکعتی و تقصیر همین در نمازهای چهار رکعتیست و در
غیر اینها نیست و نافلهای این نمازها نیز در سفر ساقط میشود و کردن
آنها حرامست مگر نماز وتیره که بنا بر اقوی در سفر ساقط نیست چنانکه
گذشت و هم چنانکه تقصیر در غیر نمازهای چهار رکعتی نیست همچنین نافله
نمازهای دیگر نیز ساقط نمیشود فصل دویم بدانکه از برای تقصیر
چند شرطست که تا آن شروط متحقق نشود تقصیر جایز نیست شرط اول
مسافتست و مسافتی که بواسطه آن تقصیر واجب میشود بنا بر اقوی
هشت فرسخست یعنی رفتن بتنهایی هشت فرسخ و در چهار فرسخ رفتن
که مجموع رفتن و برگشتن هشت فرسخ نبود تقصیر واجب نمیشود مگر اینکه اراده
داشته باشد که روزی که رفت در همان روز یا در شب آن روز مراجعت کند



یا بشبی که

یا بشبی که رفته در همان شب یا در روز آن مراجعت کند خواه مراجعت از همان
راهی که رفته بکند یا از راهی دیگر اگرچه آن راه دیگر از چهار فرسخ کمتر باشد
اما اگر راهی که در وقت رفتن از آن رفت از چهار کمتر باشد تقصیر واجب
نیست اگرچه راه برگشتن چهار فرسخ یا بیشتر باشد و مجموع رفتن و برگشتن
هشت فرسخ یا زیاده تر شود و لازم نیست در برگشتن که در همان روز یا همان
شب داخل منزل اول شود بلکه همینکه در آن روز یا شب از موضع دویم
بیرون آید بقصد آمدن بموضع اول صادقست که اراده عود آن روز
یا آن شب را دارد اگرچه آن روز یا شب داخل منزل اول نشود بلکه در بین
راه یکروز یا دو روز بلکه یا کمتر از ده روز هرچه باشد بماند و اگر از راهی
دیگر برگردد باید بطریقی باشد که عرفا برگشتن گویند نه رفتن لهذا اگر آن
راه که اراده برگشتن دارد بنحوی که منحرف باشد که در ابتدای آن یا از
موضع اول دور شود این برگشتن نخواهد بود بلکه وقتی مراجعت متحقق
خواهد شد که بجایی برسد که بتدریج بموضع اول نزدیک شود و دوری
موضع مسافه چندانست که باید بیان شود مسئله اول بدانکه در غیر
مسافت هشت فرسخ رفتن یا چهار فرسخی که در همان روز یا همان شب
برگردد در جایی دیگر تقصیر واجب نیست بلی اگر مسافتی که میرود چهار
فرسخ باشد که مجموع رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود جایزست تقصیر
با این معنی که آدمی مخیرست خواهد قصر کند و خواه تمام ولیکن اگر خواهد
بیش از ده روز مراجعت کند قصر افضلست و اگر نخواهد ده روز
بماند تا انتهای هفت اتمام واجبست و در عرض راه افضلست

که قصر نیز جایز باشد و هم چنین آدمی مخیّرست میان قصر و اتمام اگر مجموع
رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد اگرچه رفتن تمام چهار فرسخ نرسیده
باشد بلکه دو فرسخ باشد و در صورتیکه رفتن از چهار فرسخ کمتر باشد
اگر قصد اقامه ده روز در جائیکه میرود نداشته باشد مخیّرست امّا اگر
قصد اقامه داشته باشد در رفتن اتمام واجبست بلی در وقت مراجعت
که از چهار فرسخ بیشترست مخیّرست **مسئله دوّم** بدانکه در شناختن
فرسخ رجوع بعرف میشود یعنی هر مسافتی را که عرف گویند یک فرسخ است
باید فرسخ قرار داد و این نزدیکست باینکه فقها تحدید کرده اند که
هر فرسخی سه میلست و هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست و چندان
تفاوتی ندارند پس در شناختن فرسخ بهر کدام رجوع شود صحیح است
اختلافی که در فرسخ حاصل میشود بجهة مسامحه اهل عرف یا بجهة تفاوت
ذراع دستها ضرری ندارد و قدر کمتر که متحقق شد کفایت میکند در حکم
بوجوب قصر یا جواز آن پس هرچه را در عرف فرسخ گویند واجبست
قصر در آن اگرچه یک مسافتی دیگر را اگر هشت فرسخ گویند اندکی با آن
تفاوت داشته باشد و زیاده تر باشد و هم چنین هرچه نود و شش هزار
ذراع دستهای متعارف باشد قصر در آن واجبست اگرچه بذراع
دستهای دیگر اندکی کمتر باشد چه اکثر دستها فی الجمله اختلافی دارند
اگرچه بقدر عرض یک انگشت باشد و این قدر در نود و شش هزار ذراع
قدر معتد به میشود **مسئله سیّم** ابتدای هشت فرسخ یا چهار فرسخ
از جائی باید اعتبار کرد که از آنجا حرکت میشود تقریبا بدون سفر خواه

ازده باشد یا شهر کوچک یا بزرگ و بعضی گفته اند در ده و شهر کوچک
از آخر ده یا شهر باعتبار میشود و در شهر بسیار وسیع چون
قسطنطنیه و اصفهان از آخر محله و این قول ضعیفست بلی نظر باینکه
دانستن امر فرسخ تقریبیست و اندک تفاوت در آن ضرری نرساند
باین جهت جایزست در مسئله ده و شهر کوچک اعتبار مبدء از آخر آنها شود
مسئله چهارم بدانکه در مسافت مذکوره فرقی میان سفر دریا و سفر
خشکی نیست پس همین که در سفر دریا مسافت هشت فرسخ باشد قصر واجب
میشود و چون چهار فرسخ باشد مخیّر خواهد بود اگرچه در یک ساعت آن
مسافت قطع شود **مسئله پنجم** هرگاه کسی هشت فرسخ را خواهد در زمان
بسیاری قطع کند مثل یکماه یا دو ماه جایزست قصر کردن بلکه واجبست
تمام و اگر مسافر بنزدیک وطن رسد در زمان بسیاری در اطراف آن
گردش کند مانند دهات نزدیک بهم واجبست قصر کند اگرچه آن
زمان بسیار طول بکشد **مسئله ششم** بدانکه در وقتی تقصیر واجب میشود
یا جایز میشود که تعیین بکند که مسافتی که میخواهد طی کند هشت فرسخ یا
چهار فرسخ است خواه این تعیین از پیمودن حاصل شده باشد یا از
شیاع میان مردم یا از قراین خارجیه و تا تعیین نداشته باشد و محل
شک باشد بلکه محل ظنّ نیز واجبست تمام کردن و احوط آنست که اگر
ممکن باشد در صورت شک تفحص واجبست اگرچه به پیمودن باشد
و اگر کوتاهی کند جایز نیست نماز کند مگر اینکه وقت نماز فوت بتفحص و
پیمودن نکند در این صورت باید نماز کند و باید تمام کند و اگر بعد از

تمام کردن نماز معلوم شود که مسافت بوده نماز او صحیح است و اعاده آن لازم نیست
اما اگر قصر کند باید اعاده کند اگرچه بعد معلوم شود که بقدر مسافت بوده
و اگر اراده موضعی کند و چنین داند که بقدر مسافت نیست و در اثنای
راه معلوم شود که بقدر مسافت است واجب است بعد از این تقصیر کردن
اگرچه باقیمانده راه کمتر از مسافت باشد و اگر بعد از معلوم شدن
مسافت تمام کرده اگر وقت نماز باقی باشد باید اعاده کند و اگر وقت
گذشته باشد قضای آن لازم نیست مسئله هفتم اگر کسی قصد موضعی
کند که دو راه داشته باشد یکی بقدر مسافت باشد و دیگری کمتر
پس اگر از راهی برود و مراجعت کند که از مسافت کمتر است باید در رفتن
و برگشتن نماز را تمام کند و اگر از راهی برود و برگردد که بقدر مسافت است
هم در رفتن و هم در مراجعت نماز را قصر میکند و اگر از راه کمتر برود و از
راه مسافت عود کند در رفتن مخیرات میان قصر یا تمام و در عود
البته قصر میکند و اگر از راه مسافت برود و از راه کمتر عود کند واجب است
که هم در رفتن و هم مراجعت تقصیر کند مسئله هشتم هرگاه کسی یک روز دو
فرسخ یا سه فرسخ چند دفعه برود و برگردد که مجموع هشت فرسخ یا زیادتر
شود نمیتواند تقصیر کند و واجب است تمام و هرگاه کسی اراده سفری کند
که هشت فرسخ برسد اما از وطن کم کم دور شود باین نحو که خواهد از منزل
خود دو فرسخ مثلا دور شود و از آنجا بجای دیگر رود که از آن نیز تا آن
موضع دویم دو فرسخ باشد اما تا منزل اول نیز دو فرسخ باشد و هم چنین
و خلاصه آنکه هشت فرسخ را دور شهر بگردد واجب است تمام کند و اگر بعد از رفتن

چهار فرسخ باشد مخیرات میان قصر و اتمام و همینکه قصد مسافت را دارد
باید بعد از گذشتن از حد ترخص نماز را قصر کند اگرچه هنوز مسافت را
طی نکرده باشد بلکه یکفرسخ هم نرفته باشد اما هرگاه ابتدا قصد مسافت نداشته
باشد تقصیر جایز نیست اگرچه بیابد و بیش از مسافت برود مثل کسیکه باستقبال
شخصی یا مشایعت او برود یا از عقب گریخته یا غلام و ابتدا نداند تا کجا
خواهد رفت و بقدر مسافت را قصد نداشته باشد در اینصورت واجب است
نماز خود را تمام کند و اگر چهار فرسخ را یقین داشته باشد مخیر خواهد بود
خلاصه آنکه در جواز قصر یا وجوب آن شرط است که ابتدا قصد چهار فرسخ
یا هشت فرسخ را داشته باشد که اگر قصد نداشته باشد و بی قصد تا بیست فرسخ
هم برود تقصیر جایز نیست بلی اگر بی قصد بقدر مسافت برود در وقت مراجعت
بمنزل خود واجب است تقصیر کند اگر هشت فرسخ یا بیشتر رفته باشد و مخیر است
میان قصر و اتمام اگر چهار فرسخ یا بیشتر یا هشت نرسیده رفته باشد و وقت
تقصیر در مراجعت وقتی است که شروع در برگشتن کند و تا شروع در مراجعت
نکرده جایز نیست تقصیر کند و اگر ابتدا قصد مسافت نداشته باشد و در
عرض راه قصد کند یعنی در بین راه یقین کند که هشت فرسخ دیگر غیر از آنچه
رفته خواهد رفت در اینوقت تقصیر واجب میشود و اگر یقین چهار فرسخ
دیگر کند مخیر خواهد شد و اگر کمتر از چهار فرسخ یقین داشته باشد مثل آنکه
دو فرسخ دیگر خواهد رفت در اینصورت اگر این دو فرسخ با آنچه رفته خواهد
کرد مجموع با هم هشت فرسخ باشد یا بیشتر مثلا چهار فرسخ بدون قصد
رفته و میخواهد دو فرسخ دیگر برود که شش فرسخ مراجعت کند پس در وقت

که یقین بدو فرسخ کرده آن دو فرسخ با شش فرسخ مراجعت هشت فرسخ خواهد
شد در این وقت مخیر خواهد بود میان قصر و اتمام هم درین دو فرسخ و هم در دیگر
منزل و هم در برگشتن و اگر بقیه رفتن دو فرسخ مثلا باشد و برگشتن هشت
فرسخ باشد مثل اینکه شش فرسخ قصد برود و بعد یقین کند که از انجا
دو فرسخ دیگر خواهد رفت در این صورت در این دو فرسخ و منزل مخیر است اما
در برگشتن واجب است تقصیر کند و در اینجا چند مسئلات که باید بیان شود
مسئله اول هرگاه کسی در ابتدا قصد مسافت را داشته باشد و چون ثلث
راه برود عزم او منصرف شود و خواهد یا از انجا مراجعت کند که تدریجا دیگر
که از مسافت کمتر است رفتن و مراجعت نماید یا در رفتن و برگشتن مردد شود
پس اظهر آنکه اگر رفته اگر از چهار فرسخ کمتر است و خواهد از همین جا برگردد
باید بعد از این نماز را تمام کند و اگر چهار فرسخ آمده باشد واجب است
نماز را قصر کند و در موضع چهار فرسخ موجب وجوب قصر میشود و اگر خواهد
تدریجا دیگر برود پس اگر آن قدر با تمام نرود با اظهر الحاق کرده چهار فرسخ شود
که با مراجعت هشت فرسخ باشد باز قصر واجب است در بقیه رفتن و در برگشتن
و اگر بچهار برسد قصر جایز نیست و خلاصه آنکه از مواضعیکه چهار فرسخ باعث
وجوب قصر میشود جائیست که ابتدا قصد هشت فرسخ رفتن داشته باشد
و بعد از آنکه بعض [illegible] قصد مسافت برگشت هرگاه بعض نماز را کرده
باشد بعنوان قصر اعاده آن واجب نیست بلی سنت است که اعاده کند **مسئله دوم**
هرگاه کسی از خانه خود بیرون آید و اراده داشته باشد که سفری کند اما
مردد باشد در میان دو موضع که آیا بکدام یک برود ولیکن قصد یک کدام را

داشته باشد واجب است که قصر کند اگر از خانه او تا هر یک از آن دو موضع
هشت فرسخ باشد و مخیر است میان قصر و اتمام اگر تا هر یک چهار فرسخ باشد
و هرگاه کسی قصد موضعی کند و بعضی از راه را برود پس رای او منصرف
شود و خواهد از همانجا که آمده بجائی دیگر رود که باز از خانه او تا آن موضع
هشت فرسخ باشد واجب است که قصر کند اگرچه از محلی که قصد آن موضع را
کرده تا آن موضع کمتر از هشت فرسخ باشد و همچنین است حکم چهار فرسخ
و مخیر بودن **مسئله سیم** یعنی قصد مسافت هشت فرسخ یا چهار فرسخ
آن است که اراده رفتن تا آن موضع را کند و ملتفت باحتمال حصول
مانعی نباشد یا مظنه حصول مانعی نباشد و در منتظر باشد حصول مانعی
پس اراده جازمه در صورتیکه فلان مانع هم رسد نخواهم رفت یا برخواهم
گشت بدون اینکه حصول آن مظنون باشد ضرر ندارد و مرجع از این
است که عرفا بگویند عازم رفتن بفلان موضع است **مسئله چهارم**
کسانیکه خود قصد بخصوصی ندارند و تابع شخص دیگرند چون بنده و
ملازم و اجیر و خادم و زن و امثال اینها در حکم آن شخصند هرگاه
عالم بقصد آن شخص باشند پس اگر بدانند که آن شخص قصد مسافت دارد
و اینها هم عزم متابعت او را داشته باشند واجب است تقصیر کنند از
هشت فرسخ و مخیرند در چهار فرسخ و اگر عازم متابعت او نباشند
بلکه منظور نظرشان این باشد که اگر ممکن شود از او تخلف کنند و برگردند
پس اگر اعاده احتمال اینکه ممکن از تخلف شوند باشد مثل اینکه خادم
مختار خود باشد یا احتمال آزادی بنده یا طلاق زن پس از حد

مسافت برود نمیتواند قصر کند و اگر بحسب عادت احتمال امکان تخلف
نبود واجبات تقصیر در هشت فرسخ نه در چهار و کسیکه اسیر باشد یا محبوس یا
او را بغیری برند حکم تابع دارند بر در صورتیکه بداند که او را بحد مسافت
خواهند برد و احتمال استخلاص در کمتر مسافت نباشد واجبات
قصر کند و اگر احتمال خلاصی در کمتر برود و منظور او این باشد که هر
جا خلاص شود مراجعت کند تمام می کند شرط سیم انکه منظور او این
نباشد که در اثناء راه پیش از رسیدن بحد مسافت در جائی قصد اقامه
ده روز کند یا انکه در بین راه پیش از حد مسافت وطنی داشته باشد
و خواهد بانجا رود که اگر در ابتدا چنین منظوری داشته باشد نمی
تواند در راه قصر کند اگر انموضع که قصد اقامه در آن دارد یا وطن
اوست در عرض چهار فرسخ باشد و واجب نیست قصر اگر میان چهار
و هشت باشد و همچنین در موضع قصد اقامه یا وطن که بان میرسد
باید تمام کند و همچنین بعد از گذشتن از انموضع اگر در انجا
قصد مسافت تازه نداشته باشد و اگر ابتدا که سفر میکرد قصد
اقامه در جائی پیش از حد مسافت و قصد دخول در وطنی که در عرض
راه است نداشت اما قدری که راه رفت چنین قصدی کند شکی
نیست که پیش از این قصد باید تقصیر کند و اما بعد از این قصد و پیش از
رسیدن بان موضع اشکال است و ظاهر انست که باید تمام کند
و اگر مردد باشد از ابتدا که ایا در بین راه پیش از حد مسافت جواز
تقصیر جائی قصد اقامه خواهد کرد یا نه واجبات تمام کند و نمیتواند

تقصیر کند

تقصیر کند شرط چهارم انکه بعد از حد مسافت داخل وطن نشود یا در جائی
قصد اقامه ده روز نکند یا سی روز متردد در یکموضع نماند که اگر یکی
از این امور متحقق شود سفر او منقطع میشود و چون بانجا رسید نماز را
تمام میکند و فرق میان این شرط و شرط سیم انست که شرط سیم این بود
که ابتدا قصد نداشته باشد که پیش از رسیدن بحد مسافت بوطن برود
یا در جائی قصد اقامه کند که اگر چنین قصدی داشته باشد اصلا نمی
تواند تقصیر کند یعنی از ابتدای حرکت قصر نباید بکند و این شرط انست
که بعد از حد مسافت بیکی از سه موضع نرسد که اگر برسد وقتی بانجا
رسید و داخل وطن شد یا قصد اقامه ده روز کرد یا در جائی سی روز
ماند نماز را تمام میکند اما پیش از رسیدن بانموضع واجبست
بر او تقصیر در هشت فرسخ و مخیرست در چهار فرسخ پس شرط سیم شرط اصل
تقصیرات و شرط چهارم شرط دوام و استمرار انست و در انجا چند مسئله است
مسئله اولی بدانکه وطنی که باعث قطع سفر میشود بدخول ان و وجوب
اتمام در ان میشود یکی از سه موضع است اول وطن عرفی و ان جائیست
که انجا را مسکن و ماوای خود قرار داده باشد و در عرف از اهل و سکنه
انجا شمرده شود خواه شش ماه پی در پی در انجا مانده باشد یا نه دویم وطن
شرعی و انموضعیست که در انجا منزلی داشته باشد مخصوص باو و خود ملک
او باشد یا اجاره کرده باشد یا بعنوان عاریه گرفته باشد یا وقف خاص
بر او باشد و شش ماه پی در پی هم در انجا مانده باشد که بحد مسافت
تخیر که چهار فرسخ باشد بیرون نرفته باشد بلکه کمتر هم مگر بعنوان تردد

بجهت حاجتی بحوالی انجا رفته باشد وخواهد شش ماه دیگر هم متوالی بعد از ین
در انجا بماند خواه این شش ماه او متصل باین وقت باشد یا نه وهر یک از این
دو موضع وطن است که بمجرد دخول در ان سفر منقطع میشود واتمام واجب
میگردد وبمجرد ملک داشتن در جائی اعتبار ندارد ووطن نمیشود نه شرعا
ونه عرفا وهم چنین در وطن هم داشتن ملکی شرط نیست مسئله دوم بدانکه
هرگاه کسی در موضعی قصد اقامه ده روز کند سفر او منقطع میشود وواجب
میشود که نماز را تمام کند وباید انموضع موضع معینی باشد چون دهی
یا مزرعه یا شهری اگر در معموره باشد یا جای معینی چون محل خیمه یا باب
گاه معین یا قطعه دشت مخصوصی اگر در بیابان باشد پس اعتباری نیست بقصد
اقامه در دو شهر یا در شهر ودهات حوالی ان که قصد کند که ده روز در
شهر ودهات ان میمانم یا در بلوکی که چند ده نزدیک بهم داشته باشد
یا در فلان بیابان بی پایان ونحو اینها که اگر چنین قصدی کند شرعا اعتبار
ندارد ومعنی قصد اقامه این است که عرفا بگویند اراده ماندن ده روز دارد
وعازم ماندن باشد وملتفت باینکه گاه هست که دم تمام شد وخواهم رفت
یا اینکه گاه است فلان امر رو بدهد که باید بروم نباشد وشرط است در
قصد اقامه در موضعیکه اراده توقف در انموضع داشته باشد در ده روز
ونخواهد از انجا بیرون رود بیش از ده روز که اگر اراده بیرون رفتن از
انجا اگر چه بکمتر از حد مسافت داشته باشد قصد اقامه نیست بلکه اگر قصد
بیرون رفتن تا یکفرسخ ونیم فرسخ هم داشته باشد قصد اقامه نخواهد بود
بلی اگر خواهد زمان اندکی راه کمی بیرون رود ضرر ندارد مثل اینکه در

ده روز قصد دو سه ساعت بجائیکه نیم فرسخ یا یکمیل باشد از حدود ان
موضع برود وخلاصه انکه باید بنحوی باشد که عرفا بگویند ده روز در فلانموضع
توقف کرد واگر کسی قصد داشته باشد که در فلان موضع بماند تا امر او درست
شود اگر ان امر امری باشد که بداند بحسب عادت بیش از ده روز تمام نخواهد
شد این قصد اقامه ده روز است واگر احتمال برود که زودتر تمام شود قصد
اقامه نخواهد بود واگر کسی داخل موضعی شود قصد کند که اگر فلان امر شود
ده روز خواهم ماند والا فلا پس تا ان امر محقق نشده قصد اقامه ده روز نیست
واگر ان امر محقق شود قصد اقامه خواهد بود وشرط نیست در قصد اقامه
که ماندن ده روز باختیار باشد پس اگر کسی یقین داند که در موضعی او را ده
روز نگاه خواهند داشت یا امر کند او را که ده روز بماند ونتواند تخلف
کند قصد اقامه خواهد داشت مسئله سیم هرگاه کسی در موضعی
قصد اقامه کند وپیش از ده روز امری رو دهد که از قصد خود برگردد پس
اگر تردد از برای او هم رسید یعنی مردد شود که بماند تا ده روز یا برود
پس باید نماز را تمام کند واگر قصد رفتن کند اگر چه بجائی باشد که کمتر از
حد مسافت باشد پس اگر بعد از قصد اقامه یکنماز واجبی تمام نکرده
باشد رجوع بتقصیر میکند ونماز را قصر میکند وروزه را افطار نمیتواند
واگر یکنماز واجبی تمام کرده باشد خواه ان نماز هائی باشد که در
سفر قصر میشود یا نه مثل نماز صبح ومغرب دیگر رجوع بتقصیر نمیکند بلکه تا
انجا هست نماز را تمام میکند اگر چه یکنماز دیگر در انجا باشد وروزه را
میگیرد اگر چه یکروز انجا باشد وچنانکه مذکور شد این حکم در صورتیست

که یکنماز واجبی تمام کرده باشد ساقطات کرده باشد یا در بین نماز باشد
که قصد رفتن کند چه باید همین نماز را قصر کند اگر از موضع قصر نگذشته
باشد و اگر گذشته باشد نماز را قطع میکند و از سر میگیرد و قصر میکند و باید
باختیار تمام کرده باشد و اگر از راه سهو و فراموشی تمام کرده باشد اعاده
ندارد **مسئله چهارده** هرگاه کسی در موضعی قصد اقامه کند و ده روز توقف کند
یا یکنماز واجبی تمام در آنجا کند بعد از آن اراده بیرون رفتن کند پس اگر
قصد رفتن باحد مسافت هشت فرسخ داشته باشد یعنی موضعیکه میخواهد
برود هشت فرسخ یا زیادتر باشد حکم آن ظاهراست و قصر واجب است و اگر
تا موضعیکه میخواهد برود چهار فرسخ یا بیشتر و کمتر از هشت فرسخ باشد و اگر
خواهد از آنجا عود بموضع اول کند پس اگر خواهد در موضع دویم قصد
اقامه کند در رفتن مخیرات میان قصر یا تمام و در آن موضع دویم واجبات
اتمام و در برگشتن واجبات قصر اگر مطلقا اراده قصد اقامه تازه
در موضع قصد اقامه اول نداشته باشد و اگر قصد اقامه تازه در آنجا داشته
باشد در برگشتن در راه مخیرات و در منزل اتمام واجبات و اگر قصد
اقامه در موضع دویم نداشته باشد اگر خواهد در همان روز یا شب عود کند
قصر برا او واجبات در رفتن و موضع دویم و برگشتن و در موضع اول
اگر قصد اقامه تازه آنجا نداشته باشد و اگر آن روز یا شب مراجعت نکند
بلکه روز دیگر عود کند پس اگر بعد از عود مطلقا اراده قصد اقامه تازه
در موضعیکه عود میکند با آن ندارد واجبات قصر نماز و افطار روزه
در رفتن و برگشتن و در دو موضع و اگر قصد اقامه تازه در آنجا داشته باشد

خواه در همین دفعه که عود کرده یا بعد از چند دفعه رفتن و آمدن که دفعه
آخر باز قصد اقامه داشته باشد مخیرات میان قصر و اتمام یا قصد اقامه
نکرده بلکه احوط قصراست بلکه اظهراست و اگر آن موضعیکه میخواهد برود از چهار
فرسخ کمتر باشد و قصد رفتن کمتر از چهار فرسخ داشته باشد مثل یک فرسخ
یا نیم فرسخ و اراده عود بموضع قصد اقامه داشته باشد پس اینجا اگر میخواهد
ده روز در آن موضع دویم که رفته توقف کند و بعد عود کند یا میخواهد
پیش از ده روز عود کند پس اگر خواهد بعد از ده روز عود کند نماز را در
رفتن و تا در موضع دویم هست تمام میکند و هم چنین در برگشتن و در
موضع قصد اقامه اول اگر بعد از عود قصد ده روز دیگر در موضع قصد
اقامه اول را داشته باشد و اگر اراده نداشته باشد که بعد از برگشتن ده روز
دیگر بماند در برگشتن در راه و در موضع قصد اقامه اول نماز را قصر
میکند و اگر خواهد پیش از ده روز عود کند خواه همان روز یا بعد از آن
روز پس اگر خواهد بعد از برگشتن باز ده روز تازه در موضع قصد اقامه
اول توقف کند واجبات نماز را تمام کند هم در رفتن و هم در موضع
دویم و هم در برگشتن و هم در موضع قصد اقامه اول و همچنین اگر خواهد
چند مرتبه بموضع اول عود کند و بموضع دویم یا بجوان برود و باید در
مرتبه آخر باز یک ده روز بماند که بیرون برود یا نماز را تمام میکند
و خلاصه آنکه اگر ابتدا یک ده روز و در آخر هم یک ده روز در موضع
قصد اقامه اول توقف کند باید در دو موضع و در راه رفتن و برگشتن
نماز را تمام کند اگر چه چند دفعه از آن موضع با بجوان برود

و بر کرده و اگر قصد اقامت تازه بعد از بر گشتن مطلقا نداشته باشد نیز
در هین بر گشتن و نیز بعد از چند فرسخ واجب است که در رفتن و بر گشتن و
در دو موضع نماز را قصر کند **مسئله پنجم** شرط صحت اقامت آنست که در
ده روز تمام بی دغدغه قصد توقف داشته باشد پس اگر از ده روز چیزی
کم باشد اگرچه یک ساعت باشد قصد اقامت تمام نیست و اگر در اثنای روز
داخل شود آن روز حساب نیست و همچنین روزی که بیرون میرود هیچ چیز
از حساب نمیشود اگرچه در آخر روز بیرون رود خلاصه آنکه باید قصد
داشته باشد که ده روز تمام در آنجا بماند و بعضی از روز و روز دیگر بعضی
از روز خروج که در آن موضع بوده باید یک روز حساب نشود
مسئله ششم اگر کسی بدون قصد اقامت در موضعی شروع بنماز کند
و خواهد قصر کند در اثنای نماز اراده کند که ده روز بماند باید
همان نماز را تمام کند **مسئله هفتم** بدانکه هرگاه کسی وارد موضعی
شود و قصد اقامت ده روز در آنجا نداشته باشد و خواهد امروز
و فردا بیرون رود و بتعویق بیفتد یا متردد باشد در ماندن و رفتن
و تا سی روز چنین بوده باشد بعد از تمام شدن سی روز واجبست
که نماز را تمام کند اگرچه یک وقت در آنجا بوده باشد بلکه یک نماز دیگر
بکند **شرط پنجم** آنکه سفر او سفر مباح بوده باشد پس اگر کسی
سفری کند که شرعا آن سفر جایز نباشد و معصیت باشد بر او واجبست
تمام کردن نماز و روزه گرفتن و سفر معصیت بر دو نوع میشود یکی آنکه
مقصود از سفر کردن و غرض از آن سفر فعل حرامی باشد مثل آنکه سفر کند

بجهت

بجهت اعانت ظالمی یا سعایت مظلومی یا ضرر رسانیدن بغیر یا تصرف کردن مال
غیر یا راضی کردن ناکسیکه بدان حق بر او ندارد یا راضی کردن دزدی کسیکه
شرعا اهل راضی نباشد یا بجهت شهادت ناحق یا بجهت رسانیدن مال
مردم بدیگری یا بجهت گرفتن منصب دیوانی یا گذرانیدن مواجب یا غیر آن
که از منهیات حرام عاید شود یا نخواه نخواه مقصود از سفر یکی از اینها بوده
باشد یا امری دیگر غیر حرام نیز با آن ضم شود مثل آنکه برود فلان
وجه دیوانی را بغیر اهلش بدهد و بجهت خود دخلی هم بکند و نوع دوم
آنکه اصل سفر سفری باشد که شارع از آن نهی کرده باشد خواه مقصود
از آن هم حرام باشد یا نه مثل سفر بنده بدون اذن مولا و زن بدون اذن
شوهر و سفر فرزند با منع پدر یا مادر در سفر غیر واجب و سفر کسیکه
امری بر او واجب باشد که بالفعل بجا آورد و سفر مانع از آن امر باشد
مثل کسیکه ده روز روزه سال سابق بر ذمه او باشد و ختم ماه شعبان
سفر کند و مثل کسیکه قرضی داشته باشد که باید بدهد و در حضر ممکن از
دادن آن باشد و نداده سفر کند و در سفر نتواند بدهد یا آنکه کسی
مسائل واجبه ضروریه خود را نداند و در حضر تواند تحصیل کند و سفر
مانع از تحصیل باشد و نخواندن آنها و هر سفر که مستلزم ترک واجبی باشد
و باعث آن باشد باین معنی که آن واجب در سفر ممکن نشود یا سبب فعل
فعل حرامی باشد باین معنی که اگر سفر رود آن فعل حرام واقع شود و اگر
بسفر رود البته آن فعل حرام واقع شود و تخلف در وقت او نباشد بلکه
عقلا تخلف نشود آن سفر حرام است و از این قبیل است سفر که بمسافر

و جادوای غصبی سوار باشد بلکه ظاهر آن است هرگاه کسی کفش یا کمر غصبی
در پا داشته باشد و پیاده سفر کند باز سفر او حرام باشد بلکه احتیاط آن
است که جامه غصبی هم نپوشیده باشد چه اصل سفر آن محض عین تصرف در
مغصوب میشود و اما اگر کسی جانمازی مغصوبی داشته باشد و خود سوار
نشود بلکه آن را بار کند سفر حرام نمیشود و نباید نماز را تمام کند و همچنین
است هر سفری که غرض از سفر و مقصود از آن معصیت نباشد و اصل آن
سفر هم معصیت نباشد و لیکن در آن سفر معصیتی واقع شود مثل
سفری که مال مغصوبی همراه باشد مثل خیمه مغصوبی یا غیری دیگر
یا سفری که در آن سفر در منزل مغصوبی نزول واقع شود یا چیز حرامی
خورده شود مثل سبوره سازی یا نخوان که در جمیع اینها باید قصر نمود
و روزه را افطار کرد و در اینجا چند مسئلات که باید بیان شود
مسئله اول هرگاه کسی سفر کند جهت صید پس اگر آن صید بجهت
لهو و لعب و خوش کردن باشد نه تحصیل مال واجب است که
نماز را تمام کند و روزه را بگیرد و اگر از راه احتیاج باشد و دفع
معطلی خود و عیال خود قصر و افطار میکند و اگر جهت فروختن و
زیاد کردن مال باشد نه خوش کردن و نه احتیاج نماز را تمام
میکند اما روزه را افطار میکند بنا بر اقوی مسئله دویم هرگاه کسی
در ابتدای سفر قصد معصیت داشته و در اثنای راه قصد او منحرف
شد و از آن معصیت پشیمان شد یا اینکه مانعی از آن معصیت هم رسید
و بان جهت دیگر قصد آن ندارد تا معصیتی که بجهت آن بکند در اثنای راه

بعمل

بعمل آورد و در تتمه راه قصد معصیت ندارد پس اگر آن تتمه بقدر مسافت باشد
نماز را قصر میکند و الا تمام و اگر تتمه با برگشتن بقدر مسافت باشد
مخیرات میان قصر و اتمام و اگر در ابتدای سفر قصد معصیت نداشت
و در اثنای راه قصد آن کرد یا سفر آن معصیت شد باید از آن وقت
نماز را تمام کند و اگر کسی سفر معصیت کند چون به انتهای سفر رسید
و خواهد برگردد بجانب خود در برگشتن نماز را قصر میکند مگر اینکه مقصود
از برگشتن نیز معصیت باشد یا خود برگشتن حرام باشد که در این صورت در
برگشتن هم نماز را تمام میکند و هرگاه کسی بقصد معصیتی بجانبی رفت
و آن معصیت را کرد و فارغ شد تا آنجا هست نماز را تمام میکند اگرچه
دیگر معصیتی نباشد و قصر در وقت حرکت کردن بجهت عودت مسئله سیم
کسیکه سفر معصیت میکند اگر مجبور بر آن سفر باشد و مکره باشد بر سفر
نماز را باید قصر کند و روزه را افطار اگرچه معصیت را در سفر
باختیار خود مرتکب شود مثل اینکه کسی را بجبر همراه لشکری ببرند و خود
نخواهد برود اما بعد از آنکه او را بردند مقصود او این باشد که مال
کسی را بگیرد و لیکن شرطیکه اجبار بنحوی باشد که شرعا نباید متحمل شد
مثل اینکه مظنه اذیت جانی یا بدنی یا زدن باشد یا اذیت ضرر مالی
حالی از خود آن شخص یا دیگری بواسطه او باشد یا مظنه هتک آبرو
باشد بنحویکه شرعا نباید متحمل آن شد اما غیر از اینها حرفت پس اگر کسی
هر سال نفعی بکسی میرساند ترسد اگر نرود آن نفع را نرساند
این اجبار نخواهد بود و همچنین اگر ترسد که او را از منصب عزل کند

یا حاکمی یا سلطانی یا وکیل اعتنائی کند اینها جز نیت مگر اینکه در کلام التفاتی
او بیم ضرری باشد و اگر سفر باختیار باشد و تواند رود و اما داند که چون
با این سفر رود او را مجبور بر معصیتی خواهند کرد و قدرت بر ترک آن
معصیت نخواهد داشت واجبات نماز را تمام کند و روزه را بگیرد و
اگر کسی را بر سفر معصیتی اجبار کنند اما در رفتن مجبور نباشد و تواند
تاخیر کند مثل اینکه حاکمی کسی را باعانت خود بر ظلم مجبور بر سفری
کند و امروز حاکم بیرون رود و او تواند فردا بیرون رود یا پس فردا
و این دو روز را مثلا عذری بیاورد واجبست تاخیر اندازد و اگر
بعد ممکن تاخیر نباشد از آن قدر دیگر تاخیر ممکن نبود سفر معصیت است
و باید نماز را تمام کند تا آن روزیکه دیگر تاخیر ممکن نشود بلکه اگر بعد
یکماه هم تاخیر ممکن باشد و تاخیر بکند و آن نماز را در راه بکند باید تمام کند
مسئله چهارم کسیکه تابع دیگریست در سفر معصیت مثل بنده و نوکر و ملازم
اگر بر سفر مجبور نباشند پس اگر بدانند که از ایشان معصیتی صادر خواهد
شد که باعث اتمام نماز شود باید نماز را تمام کند مسئله پنجم
اگر کسی سفر بکند و یقین نداشته باشد بر معصیت بودن سفر و نداند که
آیا این سفر سبب فعل فلان معصیت هست یا نه مثل اینکه نداند که آیا
این سفر باعث ترک فلان واجب میشود یا نه باید قصر کند اما اگر بقصد
معصیت سفر کند باید تمام کند اگرچه نداند که آیا بر آن معصیت قادر
خواهد شد یا نه شرط ششم آنست که از کسانی نباشد که سفر
شغل و صنعت و پیشه ایشان است که اگر کسی سفر را شغل خود قرار دهد

وا

واجبات نماز را تمام کند و روزه را بگیرد خواه شغل او شغلی باشد
که بغیر از سفر کردن آن شغل محقق نشود و سفر جزء حقیقت آن شغل باشد
مثل قاصدی و چاروا داری و ملاحی و ساربانی یا شغلی باشد که
سفر جزء حقیقت آن نباشد و هم در حضر توان کرد و هم در سفر ولیکن
شخصی قرار با خود دهد که این شغل را در اسفار بجا آورد یعنی سفر
کند بشهرهای مختلفه بجهت بودن این شغل مثل طبیبی که قرار دهد که
گردش کند در ولایات بجهت طبابت کردن یا تاجری که قرار دهد که در
ولایات بجهت تجارت گردش کند و بنای طبابت سفری و تجارت
سفری بگذارند که با سفر داخل حقیقت شغل اینها باشد که داخل در
حقیقت اصل آن شغل نباشد و از این قبیلست کسانیکه بنای گدائی
سفری یا زیارت خوانی سفری میگذارند نه باین معنی که خواهند که بعضی
بجهت این شغل بروند بلکه باین معنی که قرار بدهند که بعد از این این
شغل را بکنند یعنی گردش کنند بجهت این شغل و در اینجا چند مسئلهایست
مسئله اول بدانکه حق آنست که تمام کردن چنین اشخاص نماز را
و گرفتن ایشان روزه را موقوف بمکرر شدن سفر و تعدد آن نیست
بلکه بعد از قرار شغل در سفر اول بر ایشان اتمام واجبست مثلا اگر
مکاری باشد باید ده روزی که در خانه خود یا در شهر دیگر
نمانده باشد در هر جائیکه بسفر میروند که ده روز در جائی توقف نکرده اند
واجبست نماز را تمام کنند و روزه را بگیرند اگرچه سفر اول ایشان
باشد و غیر از مکاری و ساربان در سفر اول نماز را تمام میکنند خواه

ده روز مانده باشند در جائی باز مسئلهٔ دوم هر جا که اشاره بان
شد در تمام کردن چاروادار و شتردار شرطست که ده روز پی در پی
در خانه خود یا ولایتی دیگر غایب نباشند که اگر این دو در جائی ده روز
مانده باشند خواه ابتدا قصد ماندن ده روز در انجا داشته باشند یا نه
بنابر اقوی در سفر اول واجبست نماز را قصر کند و روزه را افطار
یعنی همین در رفتن تنها و در برگشتن از ان سفر نماز را تمام میکند و
روزه را میگیرد و همچنین در سفر دویم بلکه اگر ورا ابتدا قصد جائی
کند و بانجا برود و مقصد او بانجام رسد از انجا که شروع بسفر کند
باید نماز را تمام کند اگرچه نسبت بخانه عود نکند و همچنین که مذکور شد
این شرط مخصوص بچاروادار و ساربان دارد اما غیر اینها از هر سفر
است نماز را در سفر تمام میکنند و روزه را میگیرند اگرچه زیاده از ده
روز در جائی توقف کرده باشند مسئلهٔ سیم هرگاه کسیکه همه سفر
باشد اتفاق افتد در سفریکه باید راه را بتعجیل طی کند مثل اینکه دو
منزل یکی برود و از قرار متعارف تند تر قطع مسافت کند مادامیکه
بانحال است نماز را قصر میکند یعنی همین در راه نه در منزل و در منزل
تمام میکند پس هرگاه کسی چند روز بان نحو برود مثل دو منزل یکی
تا راه میرود نماز را قصر میکند و چون منزل می کند هر نمازیکه میکند
تمام میکند مسئلهٔ چهارم کسیکه شغل او سفر باشد هر سفریکه بکند نماز را
تمام میکند اگرچه سفری باشد که غیر از ان سفرهاست که شغل است
بنابر اقوی پس اگر چاروادار یا ساربان بسفر زیارت یا حج برود

و ده روز در جائی نمانده باشد باید نماز را تمام کند مسئلهٔ پنجم
بدانکه کسیکه شغل خود را سفر قرار بدهد مادامیکه این عمل شغل اوست
نماز را تمام میکند پس اگر وقتی دست از ان شغل بردارد بمحض دست
برداشتن هر سفری دیگر که برود نماز را قصر میکند و اگر کسی بعضی از
سال چاروادار مثلا بکند و بعضی دیگر مشغول شغلی دیگر باشد
پس اگر غالب سال چاروادار کند مثل دو ماه چاروادار کند
و دو ماه شغل دیگر ظاهر انست که همیشه حکم چاروادار داشته باشد
و اگر برعکس باشد یعنی سالی دو ماه تقریبا دو سه سفر چاروا کرایه بکند
و بعد ترک کند ظاهر انست که ان شخص در همه سفرها باید قصر کند و در
عرف نمیگویند شغل ان چاروادار است و اگر مثلا شش ماه چاروادار
کند و شش ماه ترک کند یا پنج ماه چاروادار کند و پنج ماه ترک کند
که در وقت چاروادار بگویند چاروادار شغل اوست و در شش
ماه دیگر بگویند حالا چاروادار شغل او نیست این شخص در شش ماه چا
روادار نماز را تمام میکند و در شش ماه غیر چاروادار قصر میکند
مسئلهٔ ششم طایفه خانه بدوشان نیز در قصر و اتمام حکم کسی
دارند که سفر شغل و پیشه او باشد و نماز را تمام می کنند اگرچه ده روز
در جائی توقف کرده باشند شرط هفتم از برای وجوب قصر یا
جواز ان بیرون رفتن تا حد ترخص است پس کسیکه از وطن خود سفر کند
تا بحد ترخص نرسیده است نمیتواند قصر کند بلکه جمعی از علما در جائیکه
قصد اقامه کرده باشد یا سی روز متردد مانده باشد نیز چنین میگویند

یعنی تا از حد ترخص نگذشته قصر نمیتواند بکند و در اینجا احتیاط کردن
اولی است باین نحو که نماز تاخیر انداخته شود تا از حد ترخص بگذرد و یا در
اصل این موضع نماز را بکند پیش از بیرون آمدن و حد ترخص عبارت است
از جایی که دیوارهای خانهای این موضع مشاهده نشود و مخفی شود یعنی
هیچ دیواری دیده نشود یا اذانی که در آخر این موضع گفته شود شنیده نشود
باین معنی که هر کدام که حاصل شد بحد ترخص رسیده است اگر چه آن یکی
دیگر متحقق نشده باشد و لازم نیست در حد ترخص حصول هر دو امر بلی
تا هیچکدام متحقق نشده قصر نمیتواند کرد و مراد از مخفی شدن دیوار خانها
بوسیله شدن هیئت جمیع دیوار خانها و صورت دیوارها است
باین معنی که نتواند فرق کند میان دیوار بلند یا کوتاه و دیوار خانه
زید و عمرو و دیوار کاه گل و گچ و نحو این یعنی همینکه دوری بحدی
رسید که نمیتوان این فرقها را کرد بحد ترخص رسیده و اما پیدا بودن
سواد دیوار و شبح آن ضرر ندارد و معتبر دیوار خانها است و اعتبار
بدیوار باغات بیرون شهر و حصارهایی که خارج شهرند نیست و
همچنین اعتباری نیست بدیدن سواد شهر و منارهای شهر و
گنبدهای آن و درختهای آن و شرط است که مخفی شدن هیئت دیوار
بجهت دوری باشد پس اعتباری بر نهان شدن بجهت حایلی یا کودالی
یا بلندی یا تاریکی نیست و اگر حایلی باشد یا تاریک باشد باید ملاحظه
برود که یقین کند که اگر حایل نمیبود و تاریکی نمیبود هیئت دیوار
خانها را نمیدید و اعتبار به چشمهای متعارفست نه چشم تیزبین

ونیز

و نیز چشم کند بین لیکن این دو شخص باید رجوع بغالب مردم کنند در
دیدن و مراد از اذان اذان اعلامی است که در آخر آن شهر یا ده
گفته شود نه چیز دیگر متعارف اذان اعلامی هست از بلند کردن صدا
از نحوی که نه صدا عالی و بسیار کوتاه باشد نه بسیار بلند که از حد متعارف
صداها گذشته باشد و مراد از شنیدن اذان آنست که نتواند تمیز
کند کلمات و وصول اذان را و اعتباری نیست بشنیدن صدا که نتوان
تمیز کرد که چه کلمه میگوید نیست و در اینجا دو مسئله است مسئله اول
مذکور شد که این شرط در حق کسی معتبر است که از منزل خود بیرون
رود اما هر گاه کسی بدون قصد مسافت بیرون رود و در اثنای
راه قصد مسافت کند دیگر حد ترخص ندارد و همچنین چنین شخصی
در برگشتن که نماز را باید قصر کند حد ترخص ندارد بلکه بمجرد شروع
در رفتن یا برگشتن نماز را قصر میکند و همچنین کسیکه ابتدا سفر او
معصیت بوده و در اثنای راه قصد معصیت را طرف کند از همانجا همینکه
حرکت کند قصر میکند اگر قصد مسافت داشته باشد مسئله دوم
همچنانکه این شرط در وقت بیرون رفتن معتبر است همچنین در
وقت مراجعت نیز معتبر است پس در وقت برگشتن قصر میکند تا برسد
بجایی که هیئت دیوار خانها پیدا شود یا اذان آخر این موضع شنیده شود
و چون بچنین جایی رسید دیگر قصر نمیکند بلکه تمام می کند و ظاهر
آنست که این شرط در برگشتن مخصوص وطن باشد اما جایی که محل
در اینجا قصد اقامه ده روز کند این شرط اعتبار ندارد و نماز را قصر

در بیان احکام نماز مسافر

قصر میکند تا داخل این موضع شود **فصل سیم** در بیان احکام نماز مسافر
و در آن چند مسئلات **مسئله اول** هر وقت که جمیع شرایط مذکوره از برای
سفر جمع شد واجب میشود قصر کردن اگر شرایط وجوب حاصل شد و جایز
میشود اگر شرایط جواز حاصل شد قصر میکند یعنی که دو رکعت از نمازهای
چهار رکعتی را می اندازد **مسئله دویم** چون قصد هشت فرسخ باشد دیگر
جایز نیست ترک قصر کردن مگر در چهار موضع مخیرات میان قصر و اتمام مکه
و مدینه و کربلا و کوفه یعنی از آن چهار شهر بنابر اقوی نه همین مسجد الحرام
و مسجد حضرت رسول و مسجد کوفه و روضه حضرت ابا عبد الله علیه التحیه بلکه
در مجموع این چهار شهر بلی چون اخر شهر کوفه در حال معلوم نیست بعد از تغییر
باید اکتفا کرد به هر جا که یقین داشته باشد که داخل شهر کوفه بوده و صحت
تمام کردن نماز در این مواضع و هم چنین بجا آوردن نافلهها که در سفر
ساقط میشود ثابت است اما روزه را نمیتوان بدون قصد اقامه گرفت
بلکه باید افطار کرد و اگر از کسی نمازی در یکی از آن چهار موضع فوت
شود در قضای آن نیز مخیرات میان قصر و اتمام اگر چه در جای دیگر
قضا میکند **مسئله سیم** کسیکه واجبات بر او تقصیر در نماز اگر نماز را
تمام کند اگر از روی عمد باشد یا علم بوجوب تقصیر نماز او باطل است و
اعاده آن در وقت و قضاء آن در خارج وقت لازم است و اگر از راه جهل
بمسئله و نادانی باشد نماز او درست است و اعاده در وقت و نه قضاء
در خارج وقت بر او نیست اما این در صورتیست که جاهل بوجوب تقصیر
در سفر باشد اما اگر اینرا داند ولیکن بعضی جزئیات مسائل سفر را نداند

و بان

و بان جهت در جائیکه باید قصر کرد تمام کند مثل اینکه نداند که هر گاه سفر چون
ده روز در خانه ماند باید قصر کند و بان جهت تمام کند ما نحو این معلوم نیست
بلکه نماز او باطل و اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت لازم است
و اگر مسئله را می داند و لیکن از راه سهو و فراموشی نماز را تمام کرد
اگر وقت نماز باقی باشد و متذکر شود باید نماز را اعاده کند و اگر
وقت در رفته باشد بر او قضا واجب نیست و ظاهر آنست که این حکم جاری
باشد در هر که جهت سهو یا فراموشی نماز را که باید قصر کند تمام کند خواه
در اصل مسئله سهو کرده باشد یا بعضی جزئیات احکام سفر را فراموش
نموده باشد و کسیکه باید نماز را تمام کند اگر قصر کند باید نماز را در وقت
اعاده کند و در خارج وقت قضا خواه از راه عمد باشد یا جهل بمسئله یا
فراموشی **مسئله چهارم** هر گاه کسی در حضر باشد یا در موضع قصد اقامه
باشد که وقت نماز داخل شود و تواند نماز را در آنجا تمام کند و نماز
نکرده سفر کند و بحد ترخص رسد که وقت باقی باشد و خواهد نماز
کند واجبست نماز را قصر کند و اگر در سفر باشد که وقت نماز داخل
شود و نماز نکرده داخل وطن خود یا موضع قصد اقامه شود واجبست
نماز را تمام کند **مسئله پنجم** هر گاه از کسی نمازی در سفر فوت شود
و خواهد در حضر قضا کند باید نماز سفر قضا کند یعنی تقصیر و اگر در
حضر فوت شود و خواهد در سفر قضا کند واجبست تمام کند خلاصه
آنکه مناط حال فوت نمازست نه حال کردن آن و اگر کسی اول وقت در
حضر باشد و نماز نکرده بیرون رود بسفر و وقت باقی باشد و همین نماز

از فوت شود نماز قصر قضا میکند واگر در سفر وقت داخل شد و نکرد و وقت
بود که داخل خانه شد و نماز را از فوت کرد تمام قضا میکند مسئله پنجم
بدانکه سنت است از برای مسافر که بعوض دو رکعت نماز که از چهار رکعتی ها
قصر میشود سی مرتبه تسبیحات اربع بگوید یعنی در عقب هر نماز قصری سی مرتبه
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر تا جبر نقصان
آن نماز شده و تلافی آن تقصیر کرده شود ان شاء الله خداوند عالم برحمت
کامله خود جبر نقصان نمازهای ما را فرماید و بکرم بی نهایت
خود تلافی تقصیرات ما فرماید و از خطایا و جرایم ما
درگذرد بحق شفعای روز محشر تمام شد
نصف جلد طهارت و نماز زکات
وسیلة النجاة در روز سلخ
شهر ماه رمضان
المبارک
سنه یکهزار و دویست و سی
بجاه خدا ان شاء الله از وسیله
نجات این روسیاه گرداند



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید الاولین وعلی اله و
عترته الطیبین الطاهرین ما دامت السموات وفوق الارضین
وبعد چنین گوید ذره بیمقدار وبنده بی اعتبار احمد بن محمد مهدی
النراقی اوتی کتابه بیمینه چون در خصوص مسائل ضروریه طهارت و نماز
کتاب تحفة الرضویه که تالیف والد ماجد طاب ثراه بود و بجامع
اکثر مسائل متعلقه بطهارت و نماز بود سابق بر این مطالعه نموده
و در بعض مواضع در حاشیه ان چیزی که احتیاج بود الحاق شد
لهذا در انوقت بخاطر فاتر رسید که رساله مشتمل بر مسائل و اداب
ضروریه روزه و زکوة و خمس از جهة طالبین زاد معاد و سالکین طریق
سداد تالیف نماید لهذا شروع در تالیف این رساله شده و انرا مسمی
نمود بتذکرة الاحباب و انرا مرتب نمود بر سه مقصد مقصد اول
در بیان مسائل و احکام و اداب روزه و ان مشتملست بر یکمقدمه
و سه مطلب و یکخاتمه مقدمه در بیان فضیلت روزه و ثواب ان مطلب اول
در بیان حقیقت روزه و وقت روزه و اداب ان و در ان شش فصلست

فصل اول در بیان روزه و احکام ان فصل دویم در بیان انچه بر روزه
دار واجبات که از انها اجتناب کند فصل سیم در بیان انچه بر روزه
دار مکروهات ارتکاب ان فصل چهارم در بیان بعضی از اداب مطلق
روزه و مستحبات و مکملات ان فصل پنجم در بیان وقت روزه فصل ششم
در بیان شرایط صحت روزه مطلب دویم در بیان اقسام روزه و در ان
چهار مبحثست مبحث اول در بیان روزهای واجب و در ان چهار فصل
فصل اول در بیان روزه ماه مبارک رمضان و در این فصل بیان احکام
رویة هلال و مسائلی که متعلق بان است میشود فصل دویم در بیان
روزه که نذر یا عهد یا قسم واجب میشود فصل سیم در روزه که با
جماع واجب شود فصل چهارم در بیان شرایط وجوب روزه مبحث دویم
در بیان روزهای سنتی مبحث سیم در بیان روزهای حرام مبحث چهارم
در بیان روزهای مکروه مطلب سیم در بیان احکام مسافر و قضا
و کفاره و در ان سه فصلست فصل اول در احکام مسافر فصل دویم
در روزه قضائی فصل سیم در کفاره روزه و روزه کفاره خاتمه
در بیان اعتکاف بر سبیل اختصار مقصد دویم در بیان زکوة
و احکام ان و در ان یکمقدمه و چهار مطلب و یکخاتمه است مقصد
در ثواب دادن زکوة و عقاب تارک ان مطلب اول در بیان انچه
از اموال که زکوة دارد و بیان شرایط تعلق زکوة و بیان نصاب و قدر
زکوة و در این مطلب دو بابست باب اول در بیان اموالی که زکوة در
انها واجبست و در ان چهار مبحثست مبحث اول در بیان زکوة طلا

ونقره و در آن سه فصلست مبحث دویم در بیان زکوة گندم و جو و مویز
و خرما و در آن نیز سه فصلست مبحث سیم در بیان زکوة گوسفند و در آن
دو فصلست مبحث چهارم در بیان زکوة شتر و گاو و در آن نیز دو فصلست
باب دویم در بیان اموالی که زکوة در اینها مستحبست مطلب دویم در بیان
اینکه بر چه شخص زکوة واجب میشود و در بیان وقت دادن زکوة و در آن
دو فصلست مطلب سیم در بیان مصرف زکوة و مستحق زکوة و در آن
شش مبحثست مطلب چهارم در بیان احکام دادن زکوة و بعضی مسائل
متعلقه بدادن زکوة خاتمه در بیان زکوة فطره و در آن پنج فصلست
فصل اول در شروط وجوب زکوة فطره فصل دویم در بیان اینکه بر
کسی واجبست که زکوة فطره چه شخص را بدهد فصل سیم در وقت واجب
شدن بیرون کردن فطره فصل چهارم در جنس زکوة فطره و مقدار آن
فصل پنجم در بیان مصرف زکوة فطره مقصد سیم در بیان احکام خمس
و مسائل آن و در آن دو فصلست فصل اول در بیان چیزهائی که خمس
در اینها واجبست فصل دویم در بیان مستحق خمس و طریق قسمت کردن آن
مقصد اول در مسائل و احکام روزه و در آن یک مقدمه و سه مطلب و یک خاتمه
مقدمه در بیان فضیلت روزه و ثوابهای آن بدان ای طالب سعادت
جاودانی که شک و شبهه نیست در اینکه روزه آدمی را از حضیض رتبه
حیوانیت باوج مرتبه روحانیت میرساند و او را از ظلمت بهیمیت بضیاء
ملکیت میکشاند و آدمی بسبب روزه داشتن از مشابهت بهائم و انعام
استخلاص می یابد و متشبه بملائکه قدسیه میشود و صفائی که از برای

نفوس کرده از روزه داشتن حاصل میشود از هیچ عبادتی دیگر حاصل نمی
شود و چون مرکب شیطان که غذاست بواسطه روزه ضعیف میشود لهذا
داخل شدن جند شیاطین در باطن آدم کم میشود و باین جهت تسلط آن لعین
نیز نقصان می یابد و احادیث و اخبار بسیار در فضیلت روزه و ثواب
آن وارد شده و این رساله گنجایش ذکر همه را ندارد و ما در اینجا ده حدیث
که دلالت بر مطلب میکند ذکر میکنیم حدیث اول روایت شده است از حضرت
امام همام جعفر بن محمد الصادق ع که او روایت نمود از پدران خود
تا به پیغمبر که آنحضرت فرمود باصحاب خود که میخواهید آگاه کنم شما را
بچیزی که اگر آنرا بعمل آورید دور شود شیطان از شما همچنانکه دور است
مشرق از مغرب عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند روزه بدرستیکه
آن سیاه میکند روی شیطان را و صدقه می شکند پشت او را و دوستی
در راه خدا و اعانت برادران در عمل صالح قطع میکند رگ دل او را
و از برای هر چیزی زکوتیست و زکوة بدنها روزه است حدیث دویم
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند خدا تعالی
وحی کرد بموسی که چه چیز مانع است ترا از مناجات کردن با من عرض
کرد پروردگارا شرم دارم که با تو مناجات کنم بجهت تغیر بوی دهان
خود بسبب روزه پس خدا وحی کرد که ای موسی بوی دهان روزه دار در
نزد من از بوی مشک خوشبوتر است حدیث سیم از حضرت صادق
مرویست که فرمودند هر که روزه بگیرد از برای خدا روزی در شدت
گرما و از تشنگی متاثر شود خدا تعالی هزار ملک را موکل میکند که دست

بصورت او میآیند و او را بشارت بهشت میدهند تا وقتیکه افطاری کند
میفرماید خداوند احد که چه خوشبوست نفس تو و چه خوشبوئی تو ای بندهٔ من
ای ملائکهٔ من شاهد باشید که او را آمرزیدم و از گناهان او درگذشتم
حدیث چهارم از حضرت صادق ع مرویست که گفت فرمود پیغمبر ص که روزه
دار در عبادت است اگرچه در رخت خواب خود باشد مادامیکه غیبت
مسلمانی نکند حدیث پنجم مرویست از حضرت پیغمبر ص فرمودند که هیچ
روزه داری نیست که حاضر شود در نزد جمعیکه چیزی میخورند مگر اینکه تسبیح
میکنند از برای او جمیع اعضای او و میباشد صلوات ملائکه بر او و صلوات
ملائکه طلب آمرزش است حدیث ششم مرویست که فرمودند که خواب
روزه دار عبادتست و سکوت او تسبیح کردن است و عمل او مقبول است
و دعا او مستجاب است حدیث هفتم مرویست که فرمودند
در بیان قول خدا تعالی که میفرماید که واستعینوا بالصبر والصلوة
فرمودند که مراد از صبر روزه است و فرمودند که هرگاه حادثه با شدتی
بر کسی نازل شود باید که روزه بگیرد پس بدرستیکه خدای عز و جل
میفرماید که طلب یاری کنید بسبب صبر که روزه است و بسبب نماز
حدیث هشتم مرویست از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمودند
که فرمود پیغمبر خدا ص که هر که روزه بگیرد ماه مبارک رمضان را با ایمان
درست و نیت خالص و نگاه دارد گوش خود را و چشم خود را و زبان
خود را از مردم قبول میفرماید خداوند عالم روزه او را و میآمرزد گناهان
گذشته و آینده او را و عطا میفرماید باو ثواب صبرکنندگان را

حدیث نهم مرویست از حضرت صادق ع که از پدران خود روایت
فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که خدا موکل کرده است
ملائکه خود را بدعا کردن از برای روزه داران و فرمودند که جبرئیل
مرا خبر داد که خدا فرموده است که من امر نکردم ملائکه خود را بدعا کردن
از برای هیچ مخلوقی مگر اینکه دعای ایشانرا مستجاب کردم در حق
آن مخلوق حدیث دهم مرویست از حضرت صادق ع که فرمودند که
از برای روزه دار دو شادی و خوشحالیست یکی در هنگام افطار
کردن و یکی دیگر در وقت ملاقات کردن پروردگار و بالجمله ثواب
روزه و فواید آن از آن بیشتر است که توان اندکی از بسیار آن را ذکر
نمود بیشتر تحریر و خبر تصرف بردارد و همین قدر که مذکور شد از برای
طالب سعادت کافی است مطلب اول در بیان حقیقت روزه و بعضی
اموریکه روزه بآنها متحقق میشود و وقت روزه و آداب آن و در آن
چند فصل است فصل اول در بیان نیت روزه و احکام آن بدانکه
شکی نیست در اینکه صحت هر روزه خواه واجب و خواه سنت موقوف
است بر نیت و بدون آن روزه صحیح نیست و کلام در نیت یا در کیفیت آن
است یا در وقت آن پس در اینجا دو مقام است مقام اول در کیفیت
نیت بدانکه لازم در نیت قصد فعل معین است با قصد قربت پس اگر فعل
فی الواقع معین باشد بنحویکه در آنوقت شرعا غیر آن نتواند متحقق شد
احتیاج بتعیین در قصد نیت نیست بلکه همان تعیین واقعی کافی است و اگر وقت
صلاحیت روزه و غیر آنرا داشته باشد لازم است که در قصد تعیین فعل

نشود هرگاه این معلوم شد بدانکه در نیت روزه ماه رمضان همین قدر
کافیست که نیت کند که روزه میگیرم فردا را قربة الی الله و احتیاط آنست
که زیاد کند قید وجوب را و باین نحو بگوید که روزه میگیرم فردا را واجب
قربة الی الله و احتیاج نیست بانکه نیت کند که روزه ماه رمضان یا روزه
ماه رمضان امسال را میگیرم و هم چنین است نذر معین یعنی هرگاه مدتی
مخصوصه مانند پنجشنبه یا جمعه یا غیر آنها از ایام هفته یا یک روز معین از ایام
ماه را نذر کند که روزه بگیرد قصد روزه فردا یا قصد قربة کافیست
و احتیاطا نیت وجوب را نیز ضم کند و احتیاج بتعیین اینکه روزه نذر
میگیرم نیست و اما در غیر روزه ماه رمضان و نذر معین تعیین آن
در قصد لازم است پس اگر روزه قضا باشد باید نیت چنین کند که روزه
قضا میگیرم در فردا واجب قربة الی الله و باید تعیین اینکه کفاره چه
چیز است بکند و اگر روزه سنتی باشد باید قید سنت بودن نمود و اگر
سنتی باشد که تخصیص ببعضی ایام داشته باشد مثل روزه ایام البیض
یا روز عاشورا یا غیر آنها بهتر آنست که قید آن نیز کرده شود و هرگاه
روزه نیابت باشد باید قید نیابت با تعیین شخص منوب عنه نمود و
هرگاه در روزها بنکه در نیت اینها تعیین شرطست تعیین نکند روزه
ان صحیح نیست مقام دوم در بیان وقت نیت روزه بدانکه وقت نیت
روزه هر روزی شبیست که میخواهد روز آن روزه بگیرد و از اول
شب تا طلوع صبح هر وقت که میخواهد میتواند نیت کند و بهتر آنست که نیت
در وقتی بکند که بعد از آن یقین بباقی بودن شب یا ظن غالب بان نداشته

باشد یا در وقت خوابیدن هرگاه احتمال بیدار شدن تا صبح نداشته
و هرگاه پیشتر نیت کرده باشد بهتر آنست که در آن وقت دوباره نیز نیت
کند و در روزه ماه مبارک رمضان و نذر معین جایز نیست که عمدا نیت را
از طلوع صبح تاخیر اندازد و هرگاه عمدا تاخیر اندازد روزه او باطلست
و باید قضا کند و در واجب بودن کفاره خلافست و تحقیق آن مذکور
خواهد شد و اما در روزه واجبی که غیر از روزه ماه رمضان و نذر
معین باشد مانند روزه قضا و ماه رمضان یا روزه نذر مطلق و
امثال اینها هرگاه در شب نیت نکرده باشد میتواند بعد از طلوع صبح
تا وقت زوال نیت کند اگرچه عمدا در شب نیت را ترک کرده باشد
در صورتیکه بعد از طلوع صبح امری که باعث بطلان روزه میشود بعمل
نیاورده باشد و هرگاه تا زوال عمدا نیت را ترک کند بعد دیگر نمی
تواند نیت روزه کند و در آن روز روزه واجب آن صحیح نخواهد
بود پس وقت نیت روزه ماه رمضان و نذر معین با وجود تذکر
از اول شب است تا طلوع صبح و وقت اینها از روزهای واجبی تا ظهر است
و اما در روزه سنتی پس شکی نیست در اینکه با وجود تذکر در تمام اول
ظهر میتواند نیت کند و از اول شب تا ظهر هر وقت که نیت روزه کند
روزه آن صحیح است و اما بعد از ظهر پس اکثر علما بر آنند که وقت نیت
روزه سنتی پس گذشته است و نمیتواند بعد از آن نیت کند و هرگاه
عمدا تا زوال نیت نکند دیگر روزه آن صحیح نیست و بعضی از علما گفته‌اند
که بعد از زوال نیز میتواند نیت روزه سنتی را بکند اگرچه عمدا تاخیر اندازد

زوال ترک کرده باشد و این قول در نظر حقیر اقوی است بلی باید نیت
تاخیر نکند تا وقتیکه بعد از نیت بلا فاصله غروب شود بلکه در وقتی نیت
کند که بعد از نیت قدری از روز باقی باشد و این همه که مذکور شد در
صورت عمد بود و اما در صورت جهل و فراموشی پس وقت نیت روزه واجب
میکشد تا وقت زوال خواه روزه ماه مبارک رمضان باشد یا نذر معین
یا غیر اینها یعنی هرگاه نیت را در شب فراموش کند تا اول ظهر هر وقت
که متذکر شود میتواند نیت کند و روزه اش صحیح است ولیکن در روزه
ماه رمضان و نذر معین لازم است که بمجرد متذکر شدن فی الفور
نیت کند و هرگاه بعد از تذکر تاخیر نماید روزه او باطل است و اما
وقت روزه سنتی در صورت فراموشی میکشد تا وقتی که در صورت عمد
یعنی تا آخر روز بشرطیکه قدری از روز بعد از نیت باقی باشد و
در اینجا چند مسئله است که باید ذکر شود مسئله اول هرگاه در شب
از شب نیت روزه روز فردا بکند بعد از آن میتواند تا طلوع صبح اموری را
که منافی روزه است بعمل آورد مانند خوردن و آشامیدن و جماع
کردن و غیر اینها و هرگاه یکی از اینها را بعمل آورد نیت او برهم نمیخورد
و بعد از آن احتیاج به نیت دوباره نیست مسئله دوم جایز نیست
مقدم داشتن نیت روزه هر روزی را بر شب آن یعنی روزی را که میخواهد
روزه بگیرد نمیتواند که نیت آن را پیش از شب آن روز بکند و هرگاه
نیت را پیش از شب بکند و دوباره تجدید نیت نکند روزه آن
باطل است مسئله سوم جمعی از علما گفته اند که میتواند از برای جمیع

ماه مبارک رمضان بیک نیت در اول اکتفا کند باین نحو که در شب اول
ماه نیت کند که مجموع این ماه را روزه میگیرم قربة الی الله و دیگر در هر شب
احتیاج به نیت نیست و احتیاط آنست که از برای هر شب نیت علاحده
بکند مسئله چهارم هرگاه کسی در ماه رمضان یا نذر معین در شب نیت
روزه بکند و در اثناء روز از نیت روزه برگردد و نیت افطار کند اما
افطار را بعمل نیاورد ظاهر آنست که روزه او باطل باشد خواه دوباره
از نیت افطار به نیت روزه رجوع کند یا نه مسئله پنجم در ماه رمضان
غیر از روزه ماه مبارک رمضان واقع نمیشود و صحیح نیست پس هرگاه کسی
در سفر باشد و ماه مبارک رمضان داخل شود نمیتواند روزه دیگری
که از برای مسافر جایز است بگیرد بلکه باید البته افطار کند و هرگاه نیت
روزه دیگر را بکند روزه آن باطل است مسئله ششم در روزیکه شک
شود که آیا آخر شعبان است یا اول رمضان هرگاه به نیت اول
رمضان روزه بگیرد روزه او باطل است و هرگاه معلوم شود که اول
رمضان بوده باید قضا کند و هرگاه نیت کند که اگر اول ماه باشد
روزه واجب باشد و اگر اول ماه نباشد روزه سنت باشد باز روزه
او باطل است بنابر اقوی مسئله هفتم هرگاه در شب سی ام شعبان
هلال ثابت نشود و شخص به نیت افطار داخل روز شود و در میان
روز معلوم شود که آن روز اول ماه رمضان است پس اگر بعد از زوال
معلوم شود باید دیگر چیزی نخورد و آن روز را قضا کند خواه در روز
چیزی خورده باشد یا نه و هرگاه قبل از زوال معلوم شود پس هرگاه

جزی نخورده باشد باید نیت روزه کند و روزه ان صحیح است واکر جزی
خورده باشد باید ان روز را قضا کند **مسئله دوم** در بیان انچه روزه
دار واجب است که اجتناب از انها بکند وانها بر سه قسم اند زیرا که یا
اموری هستند که روزه را مطلقا باطل میکنند خواه سنتی باشد وخواه
واجبی وعلاوه بر این هرکاه در روز ماه مبارک رمضان باشد وعمدا
بعمل اورد باعث قضا وکفاره نیز میشوند یا اموری هستند که روزه را
باطل نمیکنند اما بروزه دار حرام است کردن انها **اما قسم اول** یعنی
اموریکه روزه را باطل میکنند وعلاوه بر این باعث قضا وکفاره نیز
میشوند هفت چیز است **اول و دوم** خوردن واشامیدن وخلافی
نیست در اینکه خوردن واشامیدن چیزیکه متعارفست خوردن و
اشامیدن ان مانند طعام ومیوها وکوشت واب هرکاه بطریق
متعارف بخورد یعنی از راه دهان حرام است وروزه را باطل میکند
وباعث قضا وکفاره هردو میشود واما چیزها اینکه خوردن واشامیدن
انها متعارف نیست مانند سنک وخاک وچوب وزغال وکچ وآنچه که
از کیاهها افشرده شود وهم چنین خوردن واشامیدن بطریقی که
متعارف نیست مثل اینکه چیزی در دماغ یا کوش چکانند ودر حلق
داخل شود یا سوراخی در بالای سینه حاصل شود واز انجا چیزی داخل
معده نمایند پس در حرام بودن انها وباطل شدن روزه خلافات
واقوی انست که خوردن واشامیدن بطریق متعارف حرام است
مطلقا خواه چیزی را بخورد ویا بیاشامد که خوردن واشامیدن

ان متعارف باشد یا چیزیرا بخورد ویا بیاشامد که خوردن واشامیدن ان
متعارف نباشد وباعث بطلان روزه میشود وقضا وکفاره واجب میشود
واما در خوردن واشامیدن بطریق غیر متعارف پس محل اشکالات
واحوط انست که از ان نیز اجتناب شود واکر بکند قضا وکفاره بعمل
اورد **سیم** جماع کردن است وجماع هرکاه در قبل زن باشد باعث
بطلان روزه است وموجب قضا وکفاره است مطلقا خواه با زن خود
باشد یا با اجنبی وخواه انزال شود یا نشود وهم چنین هرکاه جماع در
دبر زن بشود خواه انزال بشود یا نشود بنا بر احوط وجماع در دبر مرد یا در
فرج حیوان با انزال شکی نیست که باعث بطلان روزه ووجوب قضا و
کفاره است اما بدون انزال در انها خلافات ومشهور انست
که باعث بطلان روزه ووجوب قضا وکفاره است واین احوط است
چهارم استمنا است یعنی طلب حصول منی کردن بغیر جماع یا بیرون
امدن منی وان باعث بطلان روزه ووجوب قضا وکفاره است مطلقا
خواه استمنا بدست بازی وملاعبه باشد یا انکه بدست خود یا عضوی
دیکر یا بنکاه کردن یا غیر انها وهرکاه منی بدون قصد واراده از دست
بازی ونکاه کردن ومثل انها بیرون آید در ان خلافات وحکم ان
بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله **پنجم** باقی بر جنابت
ماندن تا صبح عمدا یعنی در شب جنب شود وعمدا غسل را ترک کند تا صبح
باین نحو که بیدار باشد وقصد غسل نداشته باشد وغسل نکند تا صبح
شود یا بخوابد وعزم بیدار شدن وغسل کردن نداشته باشد تا صبح

بیدار نشود که در این صورت روزه باطل است و قضا و کفاره لازم است و هرگاه
قصد غسل داشته باشد و بخوابد و تا صبح بیدار نشود کفاره مطلقا لازم
نیست بنابر اقوی خواه خواب اول باشد یا دویم یا سیم بلی اگر خواب اول باشد
علاوه بر آنکه کفاره لازم نیست روزه نیز صحیح است و قضا هم لازم نیست
و اگر خواب دویم یا سیم یا بیشتر باشد قضا لازم است اما کفاره لازم نیست
و جمعی در خواب سیم کفاره را لازم دانسته اند و اقوی عدم وجوب است
و این همه در وقتی است که وقت خوابیدن آن وثوق باشد که عرفا و عادة
احتمال بیدار شدن پیش از صبح بدهد و هرگاه قصد غسل داشته باشد اما
وثوق نباشد که داند که تا صبح بیدار نخواهد شد و بخوابد و بیدار نشود
باز قضا و کفاره لازم است و مخفی نماند که آنچه مذکور شد که عمدا بر
جنابت باقی بودن تا صبح باعث بطلان روزه است در روزه ماه رمضان
است و در قضاء روزه ماه رمضان و اما در غیر این دو از روزهای
واجبی و سنتی پس جمعی از علما گفته اند که شرط نیست که در صبح پاک باشد
بلکه اگر صبح را جنب دریابد میتواند آن روز را روزه بگیرد و روزه او نیز
صحیح است اگرچه عمدا جنب باقی مانده باشد تا صبح و این در نظر حقیر اظهر است
اگرچه هرگاه احتیاط کند بهتر است بان نحو که اگر روزه سنتی باشد
آن روز را اگر عمدا تا صبح جنب بوده روزه نگیرد و هم چنین اگر واجب
غیر معین باشد و اگر واجب معین باشد آن روز را روزه بگیرد و قضا
نیز بکند ششم دروغ بر خدا یا رسول یا یکی از ائمه دین بستن
و در حرام بودن آن شکی نیست و در اینکه آیا باعث بطلان روزه هست

خلاف

خلاف است پس جمعی از علما گفته اند که روزه را باطل نمیکند و بعضی دیگر
گفته اند که باطل میکند و باعث قضا و کفاره نیز میشود و این قول در نظر
حقیر اقوی و اصح است و مراد از دروغ بر خدا و رسول و ائمه گفتن آن است
که حدیث دروغی نقل کند یا مسئله خلاف واقعی بگوید و بعضی از علما
گفته اند که کسیکه مجتهد عادل نباشد و قابلیت و اهلیت مسئله گفتن
و حکم کردن نداشته باشد هرگاه مسئله بگوید یا حکم کند آن نیز دروغ
بر خدا و رسول و ائمه گفته است و باعث بطلان روزه او میشود و اگرچه
آن خبر را که گفته باشد مطابق واقع باشد و ظاهر چنین است که آن فرموده است
و هم چنین است هرگاه کسی مسئله را که حکم آن بر او یقینی نباشد و
بگوید این خبر را اگرچه متعارف اکثر کسانی است که در تعزیه سید الشهدا یا
غیر آن از ائمه و بعضی سخنان با ایشان نسبت میدهند در شعرها و غیر شعر
که از ایشان نرسیده است احتمال میدهد که باعث بطلان روزه نباشد
اگرچه احوط اجتناب است و هم چنین داخل در دروغ بر خدا و رسول است
هرگاه تفسیر کند آیه از آیات یا فقره از دعاها را بانچه خلاف واقع باشد
یا یقین شرعی بصحت آن نداشته باشد هفتم قی کردن هرگاه عمدا
باشد و در حکم آن خلاف است و مشهور آن است که موجب بطلان صوم
و وجوب قضا است اما باعث وجوب کفاره نمیشود و بعضی گفته اند
که حرام است اما باعث بطلان روزه نمیشود و بعضی دیگر گفته اند که باعث
بطلان روزه و وجوب قضا و کفاره هر دو میشود و این قول خالی از
قوتی نیست و هرگاه چیزی از آن از عمد فرو برد و نه شبهه قضا و کفا

بران لازم نمیشود و روزه ان صحیح است بشرطیکه خبر دهنده از احد اعلم بر نکرده اند
کر اگر عمدا خبر باور کرده اند روزه او باطل است و قضا و کفاره لازم است
واما قسم دوم یعنی امور دیگر که روزه را باطل میکند اما باعث قضای تنها میشود
و باعث کفاره نمیشود پس هفت چیز است اول خوابیدن جنب تا صبح در خواب
دویم یا بیشتر با وجود قصد غسل و ممکن بودن بیدار شدن از عرفا و عادة یعنی
بحثی که بعد از جنب شدن بخوابد بقصد اینکه بیدار شود و غسل کند و بعد
بیدار شدن دوباره بخوابد بقصد اینکه بیدار شود و غسل کند و تا صبح
بیدار نشود در اینصورت باید روزه را قضا کند و همچنین است در خواب سیم
یا بیشتر و بعضی در خواب سیم و بیشتر علاوه بر قضا کفاره را نیز لازم دانسته اند
و اقوی وجوب قضا تنها است و در خواب اول نه قضا لازم است و نه
کفاره و ظاهر است که خوابیکه در ان محتلم میشود خواب اول محسوب نمیشود
بلکه خوابیکه بعد از بیدار شدن از احتلام میکند خواب اول باشد و هرگاه
احتیاط کند و خواب بعد از احتلام را خواب دویم قرار بدهد بد نخواهد
بود و همچنانکه سابقا مذکور شد بطلان روزه در اینصورت مخصوص بروزه
ماه رمضان و قضاء ان دارد و غیر انها چنین نیست دویم ترك کردن
حایض غسل را تا صبح هرگاه پیش از صبح پاك شود پس هرگاه خون قبل از صبح
بقدریکه تواند غسل کند منقطع شود و عمدا غسل را ترك کند قضاء ان
روزه برو لازم است اما کفاره لازم نیست بنابر اقوی سیم ترك
مستحاضه اغسال روزه را اگر روزه میگیرد یا اغسال متعلقه بران روزه را
یعنی هرگاه مستحاضه در روزیکه باید روزه بگیرد غسل صبح یا ظهر ان روز را

ترك

ترك كند روزه او از روز باطل است و باید قضا کند اما هرگاه غسل مغرب
همان روز را ترك کند روزه ان روز باطل نمیشود و همچنین هرگاه اغسال لیله
بران روز را ترك کند و هیچ غسلی نکند روزه ان روز باطلست بلی هرگاه
در اینصورت غسل صبح ان روز را پیش از طلوع صبح بقدر قلیلی بکند روزه
ان روز صحیح است چهارم مضمضه کردن در غیر وضو هرگاه اب بی اختیار
داخل حلق شود اما هرگاه اب داخل حلق نشود هیچ باو لازم نیست و هرگاه
اب را عمدا داخل حلق کند هم قضا لازم میشود و هم کفاره و قضا در اینصورت
لازم است در هر مضمضه که در غیر وضو باشد خواه بجهت خنك شدن باشد یا بجهت
شستن دهن از طعام یا بجهت دوا کردن یا بجهت شستن نجاست از دهان یا
غیر انها و بعضی در مضمضه بجهت دوا یا شستن نجاست از دهان قضا را لازم
ندانسته اند و اقوی لزوم است و بدانکه ظاهر از کلام علماء عدم وجوب
قضا است در مضمضه وضو مطلقا خواه وضوی واجب باشد یا سنت و اما
از بعضی از اخبار معتبره ظاهر میشود ان است که واجب بودن قضا مخصوص است
بمضمضه در وضوی واجب و در مضمضه وضوی سنت هرگاه اب بحلق فرو
رود قضا واجب است و احوط ان است که در مضمضه وضوی سنت
هرگاه اب بحلق رود قضا کرده شود و بدانکه بعضی امور دیگر هست که
باعث بطلان روزه و وجوب قضا میشود مانند حاصل شدن حیض
یا نفاس و مریض شدن و سفر مباح کردن و مرتد شدن و بیان
هریك از انها بعد از این انشاء الله خواهد شد واما قسم سیم یعنی اموریکه
بر روزه دار واجبست اجتناب از ان اما باعث بطلان روزه و

وجوب قضا و کفاره هر دو دانسته‌اند و بعضی دیگر باعث وجوب قضا
تنهائی دانسته‌اند و بعضی دیگر گفته‌اند که مکروه است و حرام است
که باعث هیچیک از بطلان روزه و وجوب قضا و کفاره نمیشود اما حرام
است بر روزه دار سر باب فرو بردن و هرگاه بکند آثم و گناهکار خواهد
بود و هرگاه سر باب فرو بردن بجهت غسل باشد غسل باطل است و صحیح
نیست و بعضی گفته‌اند که هرگاه سر باب فرو برد بدون نیت غسل و در وقت
بیرون آوردن سر نیت غسل کند غسل صحیح است و صحت این قول بر حقیر معلوم
نیست و بدانکه سر باب فرو بردن مطلقا حرام است خواه سر را با بدن باب
فرو برد یا سر تنهائی را و ظاهر آن است که هرگاه جمیع سر را دفعةً فرو نبرد
بلکه بر سبیل تعاقب سر را باب فرو برد مثل اینکه اول قدری از سر را داخل
آب کند و آن را بیرون آورد و بعد بعضی دیگر را داخل آب کند حرام نباشد
اگر چه احوط آن است که اجتناب از این نیز بکند و مخفی نماند که بعضی از علما
احتمال داده‌اند که حرمت سر باب فرو بردن تخصیص بروزه واجبی
داشته باشد و در روزه سنتی حرام نباشد و احوط آن است که در روزه
سنتی نیز سر باب فرو نبرد **دویم** حقنه کردن و ظاهر آن است که حرام بودن
حقنه در وقتی است که حقنه بچیزی روان بکند اما هرگاه حقنه بجامد بکند
حرام نباشد و بعضی حقنه کردن را باعث بطلان روزه و وجوب قضا و
کفاره دانسته‌اند و بعضی باعث وجوب قضا تنها دانسته‌اند و هرگاه
احتیاطا قضا بکند بد نخواهد بود **و مخفی نماند** که درین فصل بیست و
یک مسئلات که باید ذکر آنها بشود **مسئله اول** بدانکه آنچه را که مذکور شد

که باعث بطلان روزه میشود فرقی نیست در اینها میان روزه ماه رمضان
و غیر آن از روزهای واجبی یا سنتی پس هرگاه یکی از اینها در روزه
بعمل آورده شود روزه باطل میشود خواه روزه سنتی باشد یا واجبی و واجب
هم خواه معین باشد یا غیر معین بنوعی باقی بر جنابت یا حیض مانند تا صبح
که اینها تخصیص بروزه ماه رمضان و قضاء آن دارد اگرچه در غیر اینها نیز
احتیاط لازم است هم چنانکه بتفصیل گذشت و اما واجب بودن قضای
تنهائی یا قضا و کفاره با هم پس مخصوص است بروزه ماه رمضان و نذر
معین که از برای اینها قضا و کفاره واجب میشود اما در غیر اینها از روزه
ها بلکه واجب غیر معین است مثل نذر مطلق و قضاء رمضان یا روزه که
مطلقا واجب نیست پس در اینها هرگاه باطل شوند قضا واجب نمیشود بلی هرگاه
روزه واجب باشد باید دوباره آن را گرفت اما آن را قضا نمیگویند و هم
چنین هرگاه یکی از اینها را کسی باطل کند کفاره واجب نمیشود مگر در قضاء
رمضان در بعد از ظهر که هرگاه کسی در آن وقت باطل کند بعضی از آنها که موجب
کفاره شده‌اند و تفصیل اینها بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد
مسئله سیم آنچه مذکور شد که حرام است بر روزه دار کردن آن و روزه
را باطل میکند و باعث وجوب قضا و کفاره یا قضای تنها میشود در صورتی
است که با وجود تذکر آنها را بعمل آورد پس هرگاه فراموش کند که روزه است
و یکی از آنها را بعمل آورد پس هرگاه فراموش کند که روزه است و یکی از آنها
بعمل آورد روزه آن باطل نمیشود خواه روزه سنتی باشد یا واجبی و واجبی
خواه واجب معین یا غیر معین و همچنین در جائی که قضا و کفاره واجب

نمیشود دهم چنین هرگاه فراموش کند که روزه است و غسل ارتماسی کند غسل
ان صحیح است **مسئله سیم** هرگاه کسی را جبر کنند بعمل آوردن یکی از امور
مذکوره پس اگر اجبار بنحوی باشد که بدون اختیار و قصد او بعمل آید باین
نحو که طعام یا شراب را داخل حلق او کنند یا آنکه بعد از جنب شدن او را
حبس کنند و نگذارند که تا صبح غسل کند یا سر او را داخل آب کنند یا مثل اینها
شکی نیست که گناهی بر آن مترتب نمیشود و مطلقا باعث بطلان روزه
نمیشود و باعث وجوب هیچیک از قضا و کفاره نمیشود و اگر اجبار بنحوی
باشد که خود آن فعل را بکند مثل اینکه یقین یا ظن غالب داشته باشد که
هرگاه آن فعل را بعمل نیاورد ضرر بدنی یا مالی که نتواند تحمل آن شد
بآن میرسد در این صورت شکی نیست که باید مرتکب آن عمل بشود و گناهی بر آن
مترتب نیست و کفاره نیز بر آن لازم نمیشود اما در وجوب قضا در روزه
که قضا دارد خلافات و مشهور آنست که قضا لازم نیست و بعضی قضا را
لازم دانسته اند و این قول احوط است بلکه خالی از قوتی نیست و **بعضی فرق**
کرده در صورتیکه طعام یا شراب را داخل حلق کنند یا یکی از امور دیگر را بدون
قصد و اختیار شخص صایم بعمل آورند هرگاه بعد خود بدون جبر بعمل آورد
باعث بطلان روزه و وجوب قضا و کفاره خواهد شد و اما در صورتیکه
خود بجهة ترس ضرر بعمل آورد پس هرگاه زیادتر از قدری که بجبر است چیزی را
مرتکب شود پس بنا بر قول مشهور کفاره و قضا بر آن لازم خواهد شد
و اما بنا بر قول بعضی در روزه و وجوب قضا در واجب شدن کفاره
تاملات و تحقیق آن بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد **مسئله چهارم**

هرگاه کسی یکی از امور مذکوره را بعمل آورد و جاهل بحرمت یا باطل کردن
روزه باشد و از راه ندانستگی آنرا بعمل آورد جمعی از علما گفته اند که روزه
باطل میشود و قضا و کفاره واجب میشود هرگاه چیزی را مرتکب شود که باعث
قضا و کفاره میشود و قضای تنها واجب میشود هرگاه چیزی را مرتکب شود
که باعث قضای تنها باشد و جمعی دیگر گفته اند که مطلقا باعث وجوب
کفاره نمیشود اما باعث بطلان روزه و وجوب قضا میشود و بعضی دیگر
گفته اند که نه باعث وجوب قضا و نه کفاره میشود و روزه باطل نمیشود
و مسئله در نزد حقیر در نهایت اشکال است و احتیاط کردن بادا قضا
و کفاره اولی است اگرچه ظاهر هم چنانکه وحید ماجد مرحوم حقیر طاب ثراه
در حکم جاهل مسئله فرموده اند آنست که هرگاه آن شخص بنحوی باشد
که مطلقا احتمال حرمت آن امر را ندهد و اصلا بخاطرش خطور نکند که این
امر حرام است یا ضرر بروزه میرساند بلکه یقین قطعی داشته باشد که این
امر مباح است و اصلا و مطلقا ضرر بروزه نمیرساند معذور باشد و
روزه او باطل نشود و قضا و کفاره بر او لازم نباشد و هرگاه در خاطر
او شککی اگرچه بسیار ضعیف باشد و احتمال جزئی بدهد
که این امر حرام است یا ضرر بروزه میرساند یا غافل باشد و در خاطرش
هیچیک از ضرر رسانیدن و ضرر نرسانیدن نگذرد روزه آن باطل
شود و قضا و کفاره هر دو لازم باشد **مسئله پنجم** جمعی کثیر از علما
گفته اند که رسانیدن غبار غلیظ عمدا بحلق باعث بطلان روزه است
و بعضی آنرا موجب قضا و کفاره میدانند و بعضی باعث قضای تنها

میباشند در نظر حقیر آنست که باعث بطلان روزه نباشد اگرچه احوط رعایت
قول مشهور است و بعضی از متأخرین ملحق ساخته‌اند غبار غلیظ و دود غلیظ
و بخار غلیظ را چون دود تنباکو و بخار دیگ و امثال اینها و احوط اجتناب
کردن است حتی از دود تنباکو مسئله ششم آب دهان ما دامیکه در
دهن است و طعم چیز خارجی داخل آن نشده است فرو بردن آن ضرری
نمیرساند و جایز است فرو بردن اما هرگاه از دهان جدا شد و بعد
در فرو بردن آن خلاف است و ظاهر آنست که حرام است و باعث بطلان
روزه و وجوب قضا بلکه کفاره نیز میشود و اما هرگاه طعم آب دهان متغیر
شود بسبب چیز خارجی پس اگر تغیر آن بسبب داخل شدن بعضی از اجزای آن
چیز خارجی باشد در آب دهان فرو بردن آن حرام است و باعث وجوب
قضا و کفاره میشود و اگر تغیر بسبب مجرد مجاورت باشد و مطلقا اجزائی
از آن چیز خارجی منفصل نشود مثل اینکه کسی علك بخاید و از جهت
طعم آب دهان او متغیر شود بدون اینکه چیزی از علك با آب دهان
ممزوج شود ظاهر در اینصورت آنست که فرو بردن آب دهان باعث
بطلان روزه و وجوب قضا و کفاره نشود بلی فرو بردن آن در اینصورت
مکروه است هم چنانکه مذکور خواهد شد مسئله هفتم بلغمیکه از سینه بر می
آید یا از دماغ فرود می آید هرگاه از دهن جدا شود فرو بردن آن باعث
بطلان روزه و وجوب قضا و کفاره میشود و هرگاه از دهن جدا نشود
پس اگر پیش از داخل شدن در فضای دهان باشد در بلغم سینه شکی
نیست که ضرر ندارد و باعث بطلان روزه نمیشود و اگر بلغم دماغ باشد

بعضی

بعضی قایل بحرام بودن فرو بردن آن شده‌اند و اظهر آنست که ضرر بروزه
نرساند اگرچه احوط ترك فرو بردن آنست و اگر داخل فضای دهان
شده باشد پس جمعی از علما گفته‌اند در اینصورت حرام است فرو بردن هر دو
قسم از بلغم و بعضی دیگر گفته‌اند که فرو بردن بلغم سینه ضرر ندارد و بعضی
دیگر گفته‌اند که فرو بردن هر دو قسم جایز است و ضرر بروزه نمیرساند
و اظهر در نظر حقیر راجح آنست که فرو بردن بلغم سینه اگرچه داخل
دهان شود ضرر ندارد و اما جایز بودن فرو بردن بلغم دماغ بعد از
داخل شدن در فضای دهان خالی از شکی نیست و احتیاط آنست
که هیچیك را بعد از آنکه بفضای دهان بیاید فرو نبرد خواه بلغم سینه
باشد یا دماغ مسئله هشتم اخلاطی که در میان دندانها باقی میماند از طعام
در روز فرو بردن آن حرام است بنابر اقوی و باعث وجوب قضا و
کفاره هر دو میشود هرگاه عمدا فرو برد خواه از دهان بیرون آورده
بعد فرو برد یا آنکه قبل از بیرون آوردن از دهان فرو برد مسئله نهم
جایز است از برای روزه دار مکیدن انگشتر و امثال آن و جاییدن
طعام از برای طفل و چشیدن طعام از برای امتیاز طعم آن بشرطیکه
جزئی از آن داخل حلق نشود که اگر عمدا جزئی از آن از حلق فرو برود
روزه باطل می شود و باعث وجوب قضا و کفاره میشود مسئله دهم
هرگاه دوا را داخل ذکر خود کند و از آنجا داخل اندرون او شود
روزه او صحیح است و ضرر بروزه نمیرساند و بعضی از علما گفته‌اند که روزه را
باطل میکند و این قول ضعیف است مسئله یازدهم جایز است چکانیدن

دو ابگوش از برای روزه دار و ضرر بروزه نمی رساند و بعضی از علما در اینها
نیز قایل ببطلان شده اند و این قول نیز ضعیف است و همچنین جایز است
چکانیدن چیزی به بینی و مسواک کردن و حجامت کردن و دارو و سرمه
بچشم کشیدن و بوی خوش بکار بردن و مضمضه کردن بلی بعضی از اینها مکروه
است بتفصیلیکه انشاالله بعد ازین مذکور خواهد شد مسئله دوازدهم
هرگاه که بظن صبح نبودن و باقی بودن شب چیزی بخورد یا یکی دیگر
از مفطرات بعمل آورد و بعد معلوم شود که در آنوقت صبح طلوع کرده
بوده است پس اگر خود بقدر امکان تفحص و تفتیش نموده بوده و صبح بودن
بر او معلوم نشده بود پس بر او چیزی نیست و روزه او صحیح است و اگر خود
تفحص نموده بود و بمجرد استصحاب شب اکتفا نموده بود در اینصورت
باید آن روز را تمام کند و قضا نیز بر او لازم است اما کفاره بر او لازم
نیست و همچنین است هرگاه مخبری خبر از بقای شب بدهد و ظن از
برای او حاصل شود و افطار کند و بعد خلاف آن ظاهر شود که در این
صورت باز قضا لازم است و کفاره لازم نیست خواه آنشخص که خبر
میدهد یکنفر باشد یا بیشتر خواه عادل باشد یا فاسق و بعضی در صورتیکه
دو نفر عادل بلکه یک عادل هم شهادت بدهد بباقی بودن شب و بعد
خلاف آن معلوم شود قضا را لازم ندانسته اند و اقوی آن است که ما
گفتیم و آنچه مذکور شد در صورتیست که تفحص از برای خود آنشخص ممکن
باشد و قادر بر تفتیش باشد و هرگاه بهیچ وجه قدرت بر تفحص کردن
نداشته باشد مثل اینکه کور باشد یا در جائی محبوس باشد و کسی نباشد

که اورا

که اورا خبر دهد یا مجموع اطراف افق را ابر فرو گرفته باشد در اینصورت
هرگاه بظن باقی بودن شب چیزی بخورد یا بیاشامد بدون تفحص و بعد
معلوم شود که آنوقت صبح بوده روزه آن صحیح است و چیزی بر او لازم نیست
و همچنین هرگاه خود بهیچ وجه قدرت بر تفحص در صبح نداشته باشد
و بمجرد خبر مخبری ظن از برای او هم رسد که صبح داخل شده است و افطار
کند که در اینصورت نیز روزه او صحیح است و قضا لازم نیست و بعضی گفته اند
که آنچه مذکور شد در روزه ماه مبارک رمضان است اما در غیر روزه
ماه مبارک پس هرگاه بعد از چیزی خوردن یا آشامیدن یا غیر اینها
از مفطرات معلوم شود که در آنوقت صبح بوده روزه آن روز باطل است
و باید افطار کند خواه روزه واجبی باشد مانند روزه نذری و
قضای رمضان یا سنتی بلی هرگاه روزه واجبی باشد یکروز دیگر
باید آن روزه را بگیرد و فرقی نیست در این حکم میان آنکه خود تفحص
و تفتیش کرده باشد و بعد چیزی خورده باشد یا نه پس هرگاه خود هم
تفحص کرده باشد و صبح بر آن معلوم نشده باشد باید آن روز را افطار
کند بنا بر اقوی و بعضی در اینصورت احتمال داده اند که روزه آن صحیح
باشد و اقوی بطلان آن است و بدانکه همچنانکه مذکور شد در حکم فرقی
نیست میان روزه واجبی غیر ماه رمضان و روزه سنتی و بعضی از علما
گفته اند که روزه واجب معین مثل نذر معین نیز حکم ماه رمضان را
دارد و بر این مطلب دلیلی که توان بر آن اعتماد نمود ندارد و هرگاه در
واجب معین احتیاط کند بعبارات باین نحو که تفحص و تفتیش آن روز را

روزه بگیرد وقضای آن روز را نیز بگیرد ودر صورة عدم تفحص از روزه اش
کند وقضا نیز بکند مسئله سیزدهم هرگاه شخص یا چند شخص خبر بدهند
دیگری را از داخل شدن شب واو افطار کند وبعد خلاف آن ظاهر شود
ومعلوم شود که روز باقی است پس اگر از قول آن اشخاص ظن از برای او هم
نرسیده بود بلکه شک یا وهم حاصل شده بود در این صورت روزه او باطل
وقضا وکفاره براو لازم است وهرگاه از قول ایشان ظن از برای او حاصل
شود پس اگر خود متمکن وقادر بر تفحص کردن وصدق وکذب خبر ایشان را
معلوم کردن بودن ونکرده در این صورت باز روزه باطل است وقضا وکفاره
هر دو لازم است خواه مخبر دو نفر باشند یا بیشتر وخواه عادل باشند یا نه و
هرگاه متمکن وقادر نبوده در این صورة روزه او صحیح است وهیچ یک از
قضا وکفاره لازم نیست وهم چنین است حکم هرگاه ظن او حاصل
شود بداخل شدن شب بدون خبر دادن کسی بلکه حصول ظن او بجهة
تاریکی شدید وامثال آن باشد یعنی در این صورت نیز هرگاه قادر بر
تحصیل علم وتفحص از شب بود ونکرده هم قضا وهم کفاره هر دو براو لازم
است وهرگاه قادر نبود بر تحصیل علم بجهة ابر شدید یا امثال آن در این
صورت روزه او صحیح است وهیچ یک از قضا وکفاره لازم نیست واو
لازم نیست تاخیر انداختن افطار تا وقتیکه یقین از برای او حاصل
شود اگرچه احوط واولی تاخیر است بلکه هرگاه نص از جانب شارع
نبود حکم میشد بوجوب قضا وکفاره هر دو در این صورت نیز اما
سقوط قضا وکفاره در این صورت منصوص است مسئله چهاردهم هرگاه

در شب روزه کسی جنب شود واز برای او ممکن نشود غسل کردن بجهة
نبودن آب یا بجهة عذری دیگر بعضی گفته اند که باید بدل غسل تیمم کند
وبا تیمم داخل صبح شود ودر دلیلش تاملی هست اگرچه احوط آن است
که در این صورت تیمم کند وتیمم را نشکند تا با تیمم داخل صبح شود مسئله پانزدهم
هرگاه کسی در روزی که روزه باشد بخوابد ومحتلم شود روزه او صحیح
ومطلقا ضرر بروزه او نمیرسد وتا هر وقت که خواهد میتواند غسل را
تاخیر بیندازد وهرگاه تا شام هم غسل نکند ضرری بروزه او نمیرسد
وهم چنین میتواند که بعد از احتلام دوباره بخوابد وانچه در بعضی
اخبار رسیده که کسیکه در روز ماه رمضان محتلم شود نباید دوباره
بخوابد وانچه در بعضی احتیاطا تا غسل کند ضعیف است مسئله شانزدهم
جایز است در شب ماه مبارک رمضان وکسی که روزه رمضان واجب
معین است جماع کردن تا وقتیکه اینقدر بصبح مانده باشد که از جماع
که فارغ شود وغسل کند وهرگاه بداند که وقت اینقدر وسعت ندارد
که پیش از صبح غسل کند وبا وجود این جماع کند وجنب داخل صبح شود
روزه او باطل است وقضا وکفاره هر دو لازم است واگر هم چنین
داند که وقت وسعت دارد وجماع کند وبعد معلوم شود که وقت
تنگ بوده پس اگر خود تفحص وتفتیش کرده باشد از وقت وهم چنین بر او
معلوم شده باشد ظاهر آن است که روزه او صحیح باشد واگر بدون تفحص
وتفتیش جماع کرده باشد قضای آن روز براو واجب است وظاهر آن است
که در این صورت کفاره واجب نباشد مسئله هفدهم هرگاه کسیکه روزه

باشد در روزه دست بازی با زن کند یا دست بر بدن او گذارد یا او را
ببوسد و باین سبب انزال او شود پس اگر عادت او انزال در چنین وقتی
بوده و وثوق و اعتماد بر خود نداشته که با وجود این عمل انزال او نخواهد
شد درین صورت روزه او باطل است و قضا و کفاره هر دو لازم است
و هرگاه عادت او انزال نبوده اما قصد انزال داشته باشد و اراده
او بوده که این عمل را بکند تا انزال او بشود و اتفاقاً هم بشود که انزال بشود
درین صورت نیز ظاهر آنست که روزه او باطل است و قضا و کفاره هر دو
لازم است و هرگاه عادتاً انزال نبوده و قصد انزال هم نداشته و اتفاقاً
افتد که بی اختیار انزال او بشود درین صورت روزه او صحیح است و همچنین از
قضا و کفاره بر آن لازم نیست و هم چنین است حکم در صورتیکه نگاه بزنی
کند یا با او تکلم کند یا او را تخیل کند و باین سبب انزال او بشود پس
هرگاه عادت او انزال در چنین وقتی بوده یا قصد انزال داشته قضا
و کفاره لازم است و هرگاه عادتاً نبوده و قصد هم نداشته روزه او
صحیح است و قضا و کفاره لازم نیست و فرقی نیست درین احکام که مذکور شد
میان زن خود یا زن اجنبیه یا امرد **مسئله هیجدهم** هرگاه کسی سهواً در
روز روزه یکی از امور را بعمل آورده که باعث بطلان روزه میشود و
بعد از تذکر هم چنین تصور کند که روزه او باطلست پس عمداً افطار کند
درین صورت قضا بر او لازم است و در واجب بودن کفاره بر او خلافست
و ظاهر آنست که در کفاره حکم او حکم جاهل مسئله است بنحویکه گذشت
و احتیاط در دادن کفاره است **مسئله نوزدهم** هرگاه کسی در روز روزه

امور را

امور را بعمل آورد که باعث وجوب کفاره شود و بعد از آن امری روی دهد
که وجوب روزه از آن ساقط شود و از برای آن افطار کردن جایز شود مثل
اینکه در بین روز حائض شود یا بسفر برود یا مثل اینها پس مشهور آنست
که درین صورت کفاره از آن ساقط نمیشود و باز کفاره دادن لازم است
و بعضی دیگر گفته اند که کفاره ساقط میشود و اظهر قول مشهور است و فرقی
نیست میان اینکه آن امر که روی میدهد از جانب خدا باشد مثل حیض
و مرض و سفر ضروری یا از جانب خود شخص باشد مثل سفر غیر ضروری
بلی هرگاه هم چنین داند که روز روز رمضان است یا روز دیگر که روزه آن بر او
واجب معین است و عمداً افطار کند و بعد معلوم شود که روزه آن روز
واجب نیست مثل اینکه معلوم شود که آن روز از رمضان نیست یا روز دیگر
نیست که روزه آن واجب معین است بر او کفاره ساقط میشود **مسئله بیستم**
شکی درین نیست که روز دیگر که روزه آن واجب معین است مثل روزه ماه
مبارک رمضان و نذر معین افطار در آن روز حرام است و هم چنین
شکی نیست در اینکه در روزه سنتی جایز است افطار کردن در هر وقت
از روز که خواهد و هم چنین شکی نیست در اینکه در روزه قضای ماه
مبارک رمضان بعد از ظهر جایز نیست افطار کردن و در غیر اینها خلافست
و اقوی آنست که در روزه قضای غیر ماه رمضان تا ظهر نشده است جایز است
افطار کردن و در غیر آن از روزهای واجب میتواند در هر وقت از روز
که خواهد افطار کند و هر یک از اینها بعد از این انشاءالله مذکور خواهد شد
مسئله بیست و یکم کسیکه عمداً افطار کند روزی را که روزه آن واجبست و

روزه ان باطل شود حرام است براو که در همان روز یکدفعه دیکر باز افطار کند
بلکه براو لازم است که امساک کند از مفطرات تا مغرب و هرکاه دوباره
یکی از مفطرات را بعمل آورد خلاف است در اینکه آیا کفاره نیز مکرر میشود
یا نه و تفصیل ان انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد و بدانکه در
اینجا بعضی مسائل دیکر هست که اکرچه ذکر انها در اینجا فی الجمله مناسبتی
داشت اما از برای هریک از انها مقامی مناسب تر هست لهذا ذکر
انها تاخیر افتاد و هریک در مقام مناسب خود انشاء الله مذکور خواهد

فصل ششم در بیان انچه بر روزه دار مکروه است ارتکاب ان و سنت
از برای او که از انها اجتناب کند وان چهارده چیز است **اول** دست
بازی کردن با زنان و بوسیدن انها و دست بر بدن ایشان کذاشتن
هرکاه ظن انزال داشته باشد حرام است و بدانکه کلام جمعی از اصحاب
ظاهر در این است که امور مذکوره مکروه است مطلقا خواه از راه شهوت
باشد و ارتکاب انها باعث تحریک شهوت بشود یا نه وانچه از اخبار مستفاد
میشود و جمعی از علما بان تصریح کرده اند وان بنا قوی است ان است که
کراهت در صورتی است که اعمال مذکوره مکروه است مطلقا حتی از راه
شهوت باشد یا باعث تحریک شهوت بشوند اما هرکاه مطلقا از راه
شهوت نباشد و موجب هیجان شهوت نشوند کراهتی در انها نیست **دوم**
بچشم کشیدن سرمه و دارو مطلقا خواه مشک داخل داشته باشد
یا نه و خواه طعم او در حلق معلوم شود یا نه بلی دارویی که مشک با ان
ممزوج باشد یا طعم ان در حلق ظاهر شود کراهت ان شدیدتر است

وبعضی

وبعضی از اصحاب تخصیص کراهت را بانچه مشک یا صبر داخل داشته
باشد داده اند و ظاهر کراهت هر دارویی است **سیم** چیزی داخل
بینی کردن اکرچه داخل حلق نشود و هرکاه داخل حلق بشود بعضی
باعث بطلان روزه و موجب قضا و کفاره دانسته اند واین قول اقوی
است اکرچه در دلیلش تامل است **چهارم** مسواک کردن بچوبی که
رطوبت داشته باشد و مشهور عدم کراهت بلکه استحباب ان است مطلقا
خواه تر باشد یا نه و اظهر کراهت مسواک رطب است **پنجم** خون از
بدن بیرون اوردن بحجامت یا فصد کردن یا غیر انها بقدری که باعث
هم رسیدن ضعف و بیحالی شود **ششم** حمام رفتن هرکاه خوف هم
رسیدن ضعف باشد **هفتم** هر امری دیکر که باعث حصول ضعف
شدید باشد مانند حرکت عنیف و برداشتن بار کران و امثال انها
هشتم بوییدن کلها و کیاهها که از برای انها بوی خوش است خصوصا
نرکس و هم جنس مکروه است بوییدن مشک و سایر بوهای خوش مکروه
نیست بلکه سنت است **نهم** انکه جامه را که بر بدن او چسبیده است
ترکند **دهم** انکه زن روزه دار در میان اب بنشیند و نشستن مرد
در میان اب مکروه نیست و بعضی از اصحاب ملحق کرده اند بزن خنثی
و حیض را و ظاهر عدم الحاق است **یازدهم** شعر کفتن و شعر خواندن
و بعضی از علما کفتن و خواندن مطلق شعر را از برای روزه دار مکروه
دانسته خواه اشعار مشتمل بر بیان حکمتها یا الهی و مواعظ و نصایح
و مدح اهل بیت و مرثیه ایشان باشد یا اشعار مشتمل بر مدح اهل دنیا

یا مدح زنان و مردان و امثال اینها و بعضی دیگر از علما گفته اند که این
تخصیص بقسم ثانی دارد و قسم اول مکروه نیست و ظاهر هم چنانکه بعضی
از متاخرین گفته اند آنست که هر شعری که مشتمل باشد بر اغراقات شعرا
و فکرهایی که مطلقا در واقع و نفس الامر وقوع ندارند و اکثر اینها
تخیلات شعریه و خیالات وهمیه هستند و مشتملند بر کذب و بعضی
از معانی که واقعیت ندارند هم چنانکه قاعده اکثر شعراست مکروه است
مطلقا خواه در حکمت و نصیحت و موعظه و مدح اهل بیت و مرثیه باشد
یا در غیر اینها و هر شعری که مشتمل بر کذب و اغراق و خیالات موهومه
شعرا نباشد بلکه معانی از اموری باشد که در خارج و واقع تحقق
داشته باشد پس اگر در حکم و مصالح و مواعظ و نصایح و مدح اهل بیت
و مرثیه ایشان باشد مکروه نیست و اگر در غیر اینها باشد باز مکروه است
و خلاصه آنکه هر شعری که در بیان حکمت و موعظه و مدح اهل بیت
یا مرثیه ایشان باشد و در آن کذب و اغراق و خیالات وهمیه شعرا
نباشد مکروه نیست و سایر اقسام شعر همه مکروه است **دوازدهم** چشیدن
طعام بدون فرو بردن از برای کسیکه حاجت بآن ندارد و مستحب است
سیزدهم جاییدن علك و مصطکی و امثال اینها **چهاردهم** جدال
و نزاع کردن و قسم خوردن اگرچه راست باشد و بدانکه روزه دار
باید خود را از بعضی امور دیگر نگاه دارد که ذکر اینها ان شاء الله در فصل
اداب صایم مذکور خواهد شد **فصل چهارم** در بیان بعضی از اداب
مطلق روزه و مستحبات و مکروهات آن بدانکه از برای روزه اداب

در بیان بعضی از اداب مطلق
روزه و مستحبات و مکروهات آن

شرعیه چند هست که اگر اهمال در آنها باعث بطلان روزه در ظاهر
نمیشوند اما تمام شدن روزه و کمال آن و رسیدن آن بدرجه قبول موقوف
است بر رعایت کردن و بجا آوردن اینها و بیان آن مطلب آنست که هر روزه
داری که خواهد روزه او کامل باشد و بر مثوباتیکه حق تعالی از برای روزه
داران وعده داده است برسد باید خود را از معصیت نگاه دارد و بان
از اوقات شب و روز را مصروف عبادت نماید از حضرت صادق (ع) منقولست
که هرگاه روزه داری باید روزه باشد گوش تو و چشم تو و موی تو و پوست
تو و جمیع اعضای تو یعنی باید جمیع اینها را از محرمات باز داری بلکه از
مکروهات نیز باز داری و فرمود که نباید روز روزه تو مانند روز افطار
تو باشد و نیز از آنحضرت مرویست که روزه نه همین امساک از خوردن
و آشامیدن است تنها بلکه باید در روز روزه نگاه دارید زبان خود را
از دروغ و بپوشانید دیدهای خود را از حرام و با یکدیگر نزاع نکنید
و حسد مبرید و غیبت نکنید و مجادله ننمایید و قسم دروغ مخورید بلکه
قسم راست نیز مخورید و فحش و دشنام مدهید و ستم بیکدیگر مکنید و سفاهت
و بیخردی ننمایید و دلتنگ نشوید و غافل از یاد خدا مگردید و دعا و
کسالت ننمایید و خاموش باشید از آنچه نباید گفت و صبر کنید و راست
گویید و دوری کنید از اهل شر و اجتناب کنید از گفتار بد و دروغ و
افترا و بهتان و خصومت کردن با مردمان و گمان بد بردن و غیبت کردن
و سخن چینی نمودن و خود را مشرف بر آخرت دانید و منتظر فرج و ظهور قائم
آل محمد باشید و امیدوار ثواب آخرت باشید و توشه اعمال صالحه برای

برای سفر آخرت بردارید و بر شما باد به آرام دل و آرام تن و خضوع و خشوع
و شکستگی و مذلت و فروتنی و چون نیک کم ازان نیز خود ترسد ترسان باشید
از عذاب خدا و امیدوار رحمت او باشید و باید مالک باشد ای روزه دار
دل تو از عیبها و باطن تو از خللها و مکرها و پاکیزه باشد بدن تو از کثافتها
و مبرا شود از غیر خدا از انچه عداوت و در روزه دستی خود را خالص
کن از برای او و خاموش باش از انچه حق تعالی نهی از ان کرده است و بترس
از بد و در کار قیامت انچه سزاوار ترسیدن اوست در نهان و اشکار
و بخش روح و بدن خود را بحق تعالی در ایام روزه و فارغ و خالص کردان
دل خود را از برای محبت او و بدن خود را بجا آوردن انچه خدا تو را
بان امر کرده است اگر همه اینها را بعمل آوردی هر اینه بعمل آورده خواهی بود
انچه سزاوار روزه داشتن است و فرموده خدا را اطاعت کرده خواهی بود
و انچه کم کنی ازین ابطال که بیان شد بقدر ان از فضل و ثواب روزه
تو کم میشود بدرستیکه شنیدم از پدرم که رسول خدا شنید که زنی در اثنا
روزه کنیز خود را دشنام داد حضرت طعامی طلبید و ان زن را حاضر نمود
و فرمود بخور گفت روزه ام حضرت فرمود که چگونه روزه که کنیز خود را
دشنام دادی روزه از خوردن و آشامیدن تنها نیست بلکه حق تعالی
حجاب جمیع امور قبیح از کردار بد و از گفتار بد کردانیده است چه
بسیار کمند روزه داران و بسیارند گرسنگان کنندگان و حضرت
امیر المؤمنین فرمود که چه بسیار روزه داری که بهره نیست او را از روزه
بغیر گشنگی و گرسنگی و چه بسیار عبادت کننده که نیست او را بهره از عبادت

بغیر

بغیر تعب ای خوشا خواب زیرکان که بهترست از بیداری و عبادت احمقان
و خوشا افطار کردن زیرکان که بهتر از روزه داشتن بجرد است زیرا که
خواب مقربان چون به نیت صحیح و قلب طاهر واقع میشود از جمله عبادات
ایشان است بلکه ارواح ایشان در عالم قدس با ارواح انبیا و اوصیا
و خلص مؤمنان محشور میکردند و بعبارات غیب برویای صادقه مطلع
میشوند و افطار خود مینمایند چون از روی دانائی و بوجهیکه حق تعالی
خواسته افطار مینمایند بهترست از روزهای احمقان که روزه را دستگاه
خود فروشی کرده اند و بریا و عجب ممزوج میکنند و بشرایط روزه عمل نمی
نمایند و بدانکه علما گفته اند که روزه بر سه قسم است قسم اول ازانست
که همین امساک کنی از ماکول و مشروب و سایر انچه باعث بطلان روزه
و وجوب قضا میشود اما از قصد و معاصی مضایقه نکنی و در اداء
وظایف طاعات کوتاهی نمائی و این روزه غالب عوام است و حاصل او
نامد ازان جز گرسنگی و تشنگی دیگر چیزی نیست و جناب سید رسل
از روزه ایشان فرموده بقول خود که رب صائم لا اجر له من صیامه
الا الجوع و العطش یعنی بسا روزه داریکه سوای گرسنگی و تشنگی
دیگر چیزی بروزه او مرتب نخواهد شد و مرویست که در عهد [illegible]
زنی بود که روزه داشت اما غیبت مردمان میکرد و چندین بار اتفاق
افتاد که حالت بمرگ میرسید و میگفت من روزه دارم و حضرت پیغمبر میفرمود
تو روزه نداری اگر روزه میداشتی غیبت نمیکردی تا اینکه یکروز روزه
بود و اتفاق افتاد که در روز غیبت کردن افتاد و مرد شبانگاه ان روز

و عبادت

بخدمت حضرت رسید حضرت فرمود امروز روزه بودی **قسم دویم**
از روزه آنست که بعلاوه امساک از طعام وشراب جمله اعضا وجوارح را
از محرمات ومعاصی باز داری وهمه آنها را مشغول طاعت وعبادت
پروردگار کنی پس زبان را نگهداری از غیبت وهذیان وفحش و
دروغ وبهتان وسخن چینی وافساد درمیان واستهزا وسخریه وخصومت
ومراء وجدال بلکه از هر سخن بیفایده وانرا مشغول بقراءت قران ودعا
وذکر خدا کنی وگوش را باز داری از انچه نباید شنید از غیبت وسخن
بیفایده وغنا وحکایات وزخرفات اهل دنیا بلکه از مطلق حرف دنیا
وانرا مشغول شنیدن قران وذکر خدا ومسائل دینیه ومواعظ ونصایح
کنی وچشم را بپوشانی از نامحرم وبازداری انرا از نگاه کردن بهر انچه
معصیت بلکه بهر چه ترا از یاد خدا غافل کند وانرا صرف کنی در مطالعه
قران ومطالعه احادیث واخبار سید الزمان یا در مشاهده عجایب
مصنوعات الهی وغرایب مخلوقات غیر متناهی یا در گریستن از خوف
خدا ودست را محافظت کنی از دراز شدن بچیزیکه از تو نباشد واز زدن
بر بیگناهان وسایر چیزهائیکه از اخروی ودنیوی بر وجه حلال
بران مترتب نشود بلکه انرا مشغول کنی بر برداشتن قران ودعا یا
بحرکات عبادت یا تصدق دادن یا کتابت نمودن انچه راجحات
شرعا یا بر بلند کردن بسوی قاضی الحاجات وپا را نگهداری از رفتن
بجائی که نباید رفت از خانه ظالمان واز برای سعایت کردن در حق
بیگناهان وافساد کردن میان مردمان واز جهت تحصیل کردن مال

حرام ونگهداری شکم را در وقت افطار از حرام ومشتبهات ودل را نگهدارد
از جمله ملکات ذمیمه از حسد وعداوت وکینه مسلمانان ونفاق با مردمان
وغش وتدلیس ومکر وحیله وکبر وعجب وریا در عبادت واز فرح وسرور
بضرر رسیدن مسلمانی واز خیالات فاسده ووساوس شیطانیه بلکه
انرا مشغول نمائی بذکر خدا یا تفکر وتدبر در علوم ومسائل یا در معانی
قران واحادیث ودعا یا تامل در عجایب صنع پروردگار یا در اعمال
وافعال لغو که چه کرده ام وچه از من خواسته اند وعاقبت امر من بکجا خواهد
رسید وامثال این امور وقول حضرت که فرمود الصوم جنة من النار یعنی
روزه سپر است از اتش جهنم اشاره باین قسم از روزه است **قسم سیم** آنست
که با وجود امساک کردن از انچه مذکور شد از جمیع ما سوی الله اعراض کنی
ودل را از غیر معبود بپوشانی وهیچ چیز غیر پروردگار در نظر تو نباشد
وباحدی غیر او التفات نکنی وبمضمون قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون عمل نمائی وبعضی گفته اند که باین قسم از روزه اشاره است انچه در
حدیث قدسی وارد شده است که خدا تعالی فرموده است الصوم لی وانا
اجزی به یعنی روزه از من است ومن عوض ان میدهم واین قسم از روزه کار
هر کسی نیست وبالجمله کسیکه خواهد روزه او صحیح وکامل باشد وثوابهائی که
از شریعت رسیده ثابت گردد باید بقدر قوه سعی کند وهر قدر از امور را
که مذکور شد که تواند بجا اورد **فصل پنجم** در بیان وقت روزه
بدانکه وقت روزه روز است ودر شب روزه صحیح نیست پس هر گاه کسی نذر کند
که در شب روزه بگیرد نذر او منعقد نمیشود وهمچنین هر گاه نذر کند که

روزه را باب باهم روزه بگیرد و اول روزه طلوع شدن صبح صادق است
بالاتفاق و آن اول وقتی است که باید امساك نمود از اموریکه باعث بطلان
روزه میشوند یا محرمات بر روزه دار ارتکاب آنها و آخر وقت روزه و آن
اول وقتی است که جایز است افطار کردن غروبست ولیکن خلاف است
در اینکه غروب بچه چیز محقق میشود و مشهور آنست که اول مغرب وقت
برطرف شدن سرخیست از جانب مشرق و حق هم چنانکه والد ماجد حقیر
طاب ثراه اختیار فرموده اند آنست که اول وقت مغرب وقتیست
که قرص آفتاب پنهان شود یعنی هر گاه آفتاب از بلندیها چون درختان
و بناها و کوهها برطرف شود وقت مغرب است و افطار کردن جایز است
و موقوف بر زوال سرخی از جانب مشرق نیست و اگرچه احوط آنست که پیش از
زوال سرخی افطار نکند و در اینجا پنج مسئلات **مسئله اول** جایز است
چیزی خوردن مادامیکه یقین بطلوع صبح نشده باشد پس اگر چیزی
بخورد و بعد تشکیك کند که آیا در آن وقت که چیزی خورده صبح بوده یا نه
بر او چیزی نیست و روزه او صحیح است و اگر یقین کند که در آن وقت صبح بوده
حکم آن چنان است که مذکور شد **مسئله دوم** جایز نیست افطار کردن
از برای کسیکه ممکن از تحصیل علم بوقت بوده باشد تا یقین بغروب نکند
و چنین شخصی اعتماد بر ظن نمیتواند کرد هرچند ظن غالب باشد خواه آن
ظن از بعضی امارات باشد یا از خبر دادن یک عادل باشد یا از اذان مؤذن
عادل باشد که ضابط و صاحب احتیاط باشد بنا بر اظهر و اگر تمکن از تحصیل
علم نباشد جایز است که اعتماد کند بر ظن هم چنانکه گذشت **مسئله سیم**

هر یك از اموریکه باعث بطلان روزه میشود تا صبح نشده است میتواند بعمل
آورد بغیر از جماع و استمنا که از آنها میتوان بعمل آورد تا وقتیکه اینقدر به صبح
مانده باشد که تواند بعد از فراغ از عمل غسل کند چنانکه گذشت **مسئله چهارم**
هر گاه صبح طلوع کند و در دهان او لقمه باشد واجبست که از آن بدر اندازد
و هر گاه فرو برد روزه او باطل میشود و قضا و کفاره بر او لازم میشود
مسئله پنجم بمجرد غروب کردن شمس جایز است افطار کردن لیکن سنت است
تاخیر انداختن افطار تا نماز مغرب را بکند مگر هر گاه جمعی باشند که منتظر او
باشند که در اینصورت افضل آنست که اول افطار کند و بعد از آن نماز
کند و بعضی از علما گفته اند که هر گاه گرسنه یا تشنه باشد و نفس او منازعه
کند باز افضل تقدیم افطار است و بعضی دیگر گفته اند که در اینصورت
نیز افضل تقدیم نماز است و اظهر آنست که اگر اینقدر گرسنه یا تشنه
باشد که بی طاقت باشد و باعث آن شود که نتواند نماز را با حضور
قلب و خشوع در یابد افضل تقدیم افطار است و در غیر اینصورت
بهتر آنست که نماز را مقدم دارد **فصل ششم** در بیان شرایط صحت
روزه و بیان آنکه روزه گرفتن از کدام شخص صحیح است و از کدام شخص
صحیح نیست بدانکه از برای صحیح بودن روزه شش شرط است که هر گاه که
یکی از آن شروط در او موجود نباشد روزه او صحیح نیست **شرط اول**
اسلام پس صحیح نیست روزه کافر اگرچه بر آن واجبست و بجهة نگرفتن
روزه مستوجب عذاب الهی میشود و در هر روزیکه قبل از طلوع صبح از نو
مسلمان شود روزه از او صحیح است و اگر بعد از طلوع صبح مسلمان شود

اگرچه قبل از زوال باشد اقوی جواز است که روزه آن روز از او صحیح نیست
شرط دوم بالغ بودن پس صحیح نیست روزه طفل نابالغ اگرچه ممیز باشد
و بعضی گفته‌اند که روزه ممیز صحیح است اگرچه بر او روزه گرفتن واجب نیست
و اقوی جواز است که روزه او شرعی نیست تا متصف بصحت و فساد شود بلکه
از جهت تمرین و عادت کردن است و هرگاه طفل قبل از صبح بحد بلوغ
برسد روزه آن روز از او صحیح است و هرگاه بعد از صبح بالغ شود اظهر
آن است که روزه آن روز از او صحیح نیست اگرچه احوط آن است که هرگاه روزه
معتد واجبی باشد و بعد از بلوغ افطار نکرده باشد آن روز را نیت روزه
بکند شرط سیم عاقل بودن پس صحیح نیست روزه دیوانه خواه روزه سنتی
باشد یا واجبی و خواه در اثناء روز عاقل شود یا در همه روز دیوانه باشد
و هرگاه در ابتدای روز عاقل باشد و در اثنای روز دیوانگی عارض او
شود پس بعضی از علما گفته‌اند که روزه آن روز باطل میشود اگرچه عروض
دیوانگی در یک لحظه باشد و بعضی دیگر گفته‌اند که هرگاه در اول روز عاقل
باشد و نیت کرده باشد روزه آن روز صحیح است و مسئله محل اشکال است
و چندان فایده بر این نزاع مترتب نمیشود بجهة اینکه کسانیکه میگویند
روزه او صحیح نیست قضا و از او واجب نمیدانند بلی فایده ظاهر میشود
در صورتیکه بر ذمه او روزه واجب غیر معینی باشد مانند قضای ماه
مبارک و نذر مطلق و در آن روز نیت روزه کرده باشد و در اثنای
روز دیوانگی عارض شود و احوط آن است که روزه آن روز را بگیرد
و در حکم دیوانگی است بیهوشی یعنی هرگاه در تمام روز بیهوش باشد

روزه او صحیح نیست و هرگاه در اثناء روز بیهوشی عارض شود و قبل از بیهوش
شدن نیت کرده باشد در آن خلاف است و ترجیح خالی از اشکال نیست
و احتیاط کردن اولی است باین نحو که اگر روزه واجب غیر معین باشد دوباره
روز دیگر را روزه بگیرد و اما هرگاه واجب معین باشد پس قضا بر او لازم
نیست مطلقا خواه روزه او صحیح باشد یا نه هم چنانکه بعد از این مذکور خواهد
شد شرط چهارم خالی بودن از حیض و نفاس پس صحیح نیست روزه زنی که
حایض باشد یا صاحب نفاس باشد خواه روزه سنتی باشد یا واجبی
و فرقی نیست در این حکم میان آنکه در تمام روز صاحب حیض یا نفاس باشد
یا در بعضی از روز پس هرگاه آنکه بعد از طلوع صبح خون او منقطع شود
یا آنکه پیش از غروب آفتاب خون ببیند روزه او باطل است شرط پنجم
صحیح بودن پس هرگاه کسی مریض باشد و روزه ضرر باو برساند روزه او
صحیح نیست و ضرر دیگر موجب عدم صحت روزه نمیشود باین نحو است که روزه
گرفتن باعث زیادتی آن مرض شود بقدریکه عادة شان متحمل آن نشد
یعنی زیادتیکه قدر معتدبه باشد یا باعث آن شود که مرض طول بکشد
اگرچه زیاد نشود و طول آن نیز بقدری باشد که عرفا شان متحمل شد
و این در هر مرضی تفاوت میکند یا باعث آن شود که مرضی دیگر پیدا
شود یا باعث آن شود که تعب و مشقتی هم رسد که متحمل آن شدن دشوار
باشد بحسب عادة و لازم نیست در ضرر رسیدن که یقین قطعی باشد
باینکه روزه گرفتن باعث ضرر میشود بلکه هرگاه ظن غالب بضرر رسیدن
هم باشد روزه آن صحیح نیست خواه آن ظن از تجربه کردن یا علامتی یا قول

طبیب حاذق اگرچه عادل نباشد هم رسد یا از قول طبیب عادل و مثل آن
و هرگاه مریض پیش از زوال مرض او رفع شود و امری که باعث بطلان روزه
میشود بعمل نیاورده شود روزه از روزها او صحیح است و ظاهر آن است که
صحیح بودن روزه در این صورت مخصوص بروزه واجب معین نباشد بلکه
هر روزه واجبی و روزه سنتی نیز چنین باشد و هرگاه افطار کرده باشد
روزه امروز صحیح نیست و هرگاه بعد از زوال از مرض خلاص شود و افطار
نکرده باشد روزه واجبی از او صحیح نیست اما روزه سنتی را بعضی علما
متعرض آن نشده اند و در نیت قول بصحیح بودن روزه آن نظر به آنکه
بنا بر اقوی هم چنانکه مذکور شد بعد از زوال وقت روزه سنتی باقی است
و هرگاه کسی مبتلا بمرضی نباشد و صحیح باشد اما یقین یا ظن غالب داشته
باشد که روزه گرفتن آن باعث هم رسیدن مرض میشود اقوی آن است
که روزه آن صحیح نیست و باید افطار کند **شرط ششم** حاضر بودن پس صحیح
نیست روزه از کسیکه مسافر باشد و باید نماز را قصر کند خواه روزه واجب
باشد یا سنت بنا بر اقوی مگر آنچه مذکور خواهد شد که استثنا شده است
و صحیح نبودن روزه در وقتی است که در همه روز در سفر باشد یا پیش از
زوال از خانه بیرون رود یا بعد از زوال داخل خانه شود و هرگاه
بعد از زوال از خانه بیرون رود روزه او صحیح است خواه در شب نیت
سفر داشته باشد و هم چنین هرگاه قبل از زوال داخل خانه خود یا
منزلی که اراده قصد اقامه ده روز در آن دارد شود روزه آن صحیح است
هم چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و این همه در صورتیست که علم

داشته

داشته باشد که در سفر روزه گرفتن صحیح نیست و هرگاه از راه نادانستگی
و جهل مسئله بغیر هم چنین داشته باشد که در سفر روزه صحیح است روزه
بگیرد روزه او صحیح است و هرگاه پیشتر دانسته بود اما فراموش کرده و از راه
فراموشی روزه گرفته باشد در حکم عالم است بنا بر اصح یعنی روزه او صحیح
نیست و تفصیل هر یک از این احکام و بیان سفر و آنچه متعلق به آن است
بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و در اینجا دو مسئله است که باید
بیان شود **مسئله اول** صحیح است روزه کسیکه بخوابد در روز یکروز
است خواه در بعضی از روز بخوابد یا در همه روز نظر به آنکه پیش از خواب
نیت روزه کرده باشد و هرگاه پیش از صبح و پیش از آنکه نیت کند بخوابد
و تا غروب آفتاب در خواب باشد روزه او صحیح نیست خواه روزه واجب
باشد یا سنتی و هرگاه تا وقت زوال در خواب باشد و بعد بیدار شود
روزه واجبی از او صحیح نیست اما روزه سنتی بنا بر اقوی صحیح است و بدانکه
صحیح نبودن روزه در این دو صورت مذکوره بجهت خوابیدن نیست بلکه
بجهت ترک نیت روزه است و خواب مطلقا با روزه منافات ندارد
مسئله دوم هم چنانکه شرط است در صحت روزه خالی بودن از حیض
و نفاس و روزه حایض و صاحب نفاس صحیح نیست شرط نیست خالی
بودن از استحاضه بلکه روزه زن مستحاضه صحیح است خواه استحاضه قلیله
باشد یا کثیره لیکن در استحاضه کثیره و متوسطه صحت روزه موقوف
بر آن است بعمل آورد بتفصیلیکه سابق بر این مذکور شد و بدانکه بعضی
روزه های دیگر هست که صحیح نیست مانند روزه سنتی از زن بدون اذن

شوهر را نباید بدون اذن او و روزه عیدین و ایام تشریق در منی که بعد
از این مذکور و در بیان روزهای حرام مذکور خواهد شد **مطلب دوم**
در بیان اقسام روزه بدانکه روزه بر چهار قسم است روزه واجب و روزه
سنت و روزه حرام و روزه مکروه پس در این مطلب چهار مبحث است **مبحث اول**
در بیان روزهای واجب بدانکه روزهای واجب هفت است **اول** روزه ماه
مبارک رمضان **دوم** روزه کفاره که بدو قسم و جهتها واجب میشود **سیم**
روزه که باجاره واجب میشود **چهارم** روزه قضا بواجبی **پنجم** روزه
کفاره **ششم** روزه اعتکاف واجب **هفتم** روزه که بر حاجی در عوض
ذبح یا نحر واجب میشود و چونکه در این کتاب از روزه عوض ذبح و نحر
گفتگو نمیکنیم و موضع آن در کتاب حج است و حکم آن را در کتاب مناسک
حج بیان نموده ام و بیان روزه قضا و روزه کفاره نیز در مطلب سیم
ذکر خواهد شد و بیان احکام اعتکاف و روزه آن نیز در خاتمه ذکر خواهد
شد بلکه در این مطلب از آن سه روزه دیگر گفتگو میکنیم پس در این مبحث چهار
فصلهاست **فصل اول** در روزه ماه مبارک رمضان بدانکه روزه آن ماه
واجبست بر هر بالغ عاقلی که خالی از حیض و نفاس و مرض و سفر باشد
و بالجمله جمیع شرایط روزه بتفصیلی که در اواخر مطلب مذکور خواهد شد
در آن موجود باشد و واجب میشود روزه آن ماه بر هر که عالم شود بداخل
شدن آن ماه و دانستن دخول ماه بچهار چیز میشود **اول** بدیدن هلال
پس هر که هلال ماه رمضان را ببیند بر او واجبست روزه گرفتن خواه
دیگری هم دیده باشد یا نه و خواه هرگاه شهادت بدهد بدیدن ماه شهادت

او را قبول کند یا نه و خواه عادل باشد یا فاسق **دوم** بگذشتن سی روز
تمام از اول ماه سابق هرگاه اول ماه سابق معلوم باشد پس هرگاه که در
صورتیکه اول ماه شعبان معلوم باشد سی روز از اول شعبان بگذرد
واجبست که روز سی و یکم را روزه بگیرد خواه هلال رمضان را کسی دیده
باشد یا نه و هرگاه اول ماه شعبان بر کسی معلوم باشد بر همان شخص
واجبست که بعد از گذشتن سی روز از اول شعبان روزه بگیرد **سیم**
شیاع و تواتر یعنی شهادت دادن جمعی کثیر بحدیکه از شهادت ایشان علم
حاصل شود به بودن هلال خواه آنکسانیکه شهادت داده اند همه عادل
باشند یا غیر عادل زن باشند یا مرد طفل یا بالغ و بالجمله مناط رسیدن
علم است از شهادت ایشان و اقوی آنست که هرگاه جمعی شهادت بدهند
که از شهادت ایشان ظن غالب حاصل شود به بودن هلال فایده ندارد
و داخل شدن ماه ثابت نمیشود بلکه باید آنقدر باشند که از شهادت
ایشان یقین هم رسد **چهارم** شهادت دادن دو مرد عادل و ثابت
میشود دیدن هلال بشهادت دو عادل مطلقا یعنی خواه در آسمان
مانعی باشد یا نه و خواه آن دو نفر از اهل همان شهر باشند که در
آنجا شهادت میدهند یا از خارج شهر داخل شده باشند و هرگاه دو نفر
عادل در نزد او شهادت بدهند بدیدن هلال ماه رمضان واجبست
بر او روزه گرفتن و شرط نیست که در نزد مجتهد شهادت بدهند و او حکم کند
و بدانکه بعضی علامات دیگر هست که قلیلی از فقها بآنها نیز اعتماد کرده اند
و از آنها حکم بدخول ماه نو کرده اند و حق آنست که بهیچیک از آنها دخول

ماه نو ثابت نمیشود و اعتماد بهیچیک از اینها نمیتوان نمود لکن حساب تقویم
و قول اهل نجوم پس هرگاه در تقویم روزی را اول ماه ثبت نموده باشند
و هلال دیده نشود و هیچیک از علامات سابقه هم نبوده باشد شرعا نمیتوان
آنرا اول ماه قرار داد **دوم** با قایم ماندن ماه تا بعد از سقوط شفق غربی
یعنی در شب سیم ماه دیده نشود و در شبی که بعد از آنست هلال باقی
ماند تا بعد از آنکه سرخی از جانب مغرب برطرف شود هلال غروب
کند در اینصورت بعضی گفته اند که حکم میشود که ماه سابق سی کم یک بوده
و این شب شب دویم ماه است و هرگاه ماه قبل از برطرف شدن سرخی غروب
کند حکم میشود که ماه سابق سی تمام بوده و این شب شب اول ماه است و
حق هم چنانکه مذکور شد آنست که اعتمادی بر این علامت نیست و آن
شبی که ماه دیده شد شب اول ماه است خواه بعد از برطرف شدن
سرخی غروب کند یا قبل از آن **سیم** عدد و آن با این معناست که ماه
شعبان را همیشه بیست و نه روز حساب کنند و ماه رمضان را سی روز پس
هرگاه بیست و نه روز از اول ماه شعبان بگذرد روز بعد از آن را ماه رمضان
حساب میکنند اگرچه هلال دیده نشود و حق آنست که هر یک از شعبان
و رمضان سی کم یک و سی تمام میشود و بعد از گذشتن بیست و نه روز
از شعبان هرگاه هلال دیده نشود روز بعد از آن از شعبان است نه از ماه
رمضان **چهارم** شمردن پنج روز از اول ماه رمضان سال گذشته
و روز پنجم را اول ماه رمضان این سال قرار دادن یعنی هرگاه روزی
مشتبه شود که آیا آخر شعبان است یا اول ماه رمضان گفته اند که باید

ملاحظه کرد که اول ماه رمضان سابق چه روزی بوده پنج روز از آن
روز شمرده و روز پنجم را اول ماه رمضان حال قرار داد پس اگر اول ماه
رمضان سال گذشته روز شنبه مثلا بوده اول امسال رمضان روز چهار
شنبه خواهد بود و حق هم چنانکه گذشت آنست که اعتباری باین نیست
بلکه باید رجوع بامور سابق مذکوره شد از دیدن ماه یا شیاع
یا شهادت عدلین یا گذشتن سی روز **پنجم** تطوق یعنی حلقه نورانی
بدور جرم ماه ظاهر شدن پس هرگاه در شبی که احتمال آن باشد
که اول ماه باشد ماه دیده نشود و در شب بعد از آن دیده شود و بدور
آن حلقه نورانی باشد از آن بعضی گفته اند که حکم میشود که این شب دویم
ماه است و بر این علامت نیز اعتمادی و اعتباری نیست **ششم** دیدن
سایه شاخص در مهتاب یعنی هرگاه در شبی که احتمال اول ماه بودن آن
برود ماه دیده نشود و در شب بعد از آن نور ماه بنحوی باشد که هرگاه
شاخصی نصب شود سایه از آن توان در مهتاب تشخیص داد بعضی حکم
میکنند که این شب دویم ماه است و این علامت نیز از درجه اعتبار
ساقط است و اعتمادی بر آن نیست **هفتم** شهادت دادن یک مرد عادل
بدیدن هلال و حق آنست که ثابت نمیشود بودن هلال بقول آن بلکه
لازم است که دو نفر باشند هم چنانکه مذکور شد و مخفی نماند که در اینجا
چند مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول** هرگاه در شب هلال
دیده نشود اما در روز دیده شود پس اگر پیش از زوال شمس یعنی پیش از
ظهر دیده شود آن روز اول ماه است بنابر اقوی و هرگاه در وقت

زوال یا بعد از زوال دیده شود از روز آخر ماه است و روز بعد او از اول
ماه است **مسئله دوم** هم چنانکه ثابت میشود هلال بشهادت دادن
دو نفر عادل هم چنین ثابت میشود بشهادت دادن بر شهادت بنا بر اقوی
باین نحو که دو شاهد عادل یا بیشتر شهادت بدهند که دو نفر عادل شهادت
دادند که هلال را دیدیم ولیکن شرط است در ثبوت هلال که هر یک از دو
شاهد فرع شهادت بدهند که از دو نفر اصل شنیده ایم و هم چنین
ثابت میشود هلال بشهادت دادن دو عادل بحصول شیاعی که مفید
علم است **مسئله سیم** هرگاه یک شاهد عادل شهادت بدهد که من هلال
شعبان را در شب دوشنبه مثلا دیدم و یکی دیگر شهادت بدهد که من
هلال رمضان را در شب چهارشنبه دیدم پس در این صورت بعضی از علما
احتمال داده اند که ثابت شود که روز چهارشنبه اول ماه رمضان است
بجهة اینکه معنی قول شاهد اول نیز این است که چهارشنبه اول ماه رمضان
است و حق این است که ثابت نمیشود **مسئله چهارم** هرگاه دو شاهد شهادت
بدهند بر دیدن هلال اما قول ایشان مخالف باشد در مکان هلال باین
نحو که یکی بگوید مثلا در شمال خورشید بود و دیگری بگوید در جنوب
آن بود یا در استقامت و انحراف هلال یا در سمت نور هلال در این صورت
شهادت هیچ یک قبول نمیشود بلکه شهادت هر دو رد میشود و هرگاه شاهد
دیگر در این صورت ضم شود که قول آن با یکی از دو شاهد اول موافق
باشد شهادت این دو قبول میشود **مسئله پنجم** شرط است در قبول کردن
شهادت دو شاهد که شهادت بدهند بدیدن هلال در مکانی نیست که

بگویند

بگویند که امروز روز اول ماه است یا روز روزه گرفتن است یا روز عید
فطر است **مسئله ششم** ظاهر از کلام اصحاب آنست که هرگاه دو شاهد
عادل شهادت بدهند بدیدن هلال ماه رمضان در نزد مجتهد و مجتهد
حکم کند بداخل شدن ماه بر مردم لازم است که حکم او را قبول کنند و روزه
بگیرند و بعضی از متاخرین در مسئله توقف کرده اند و بعضی دیگر حکم
کرده اند باینکه لازم نیست قبول کردن بلکه باید هر کسی یا خود ماه را ببیند
یا در نزد او ثابت شود داخل شدن ماه بشیاع یا بشهادت دو عادل
یا گذشتن سی روز از اول ماه شعبان و مسئله خالی از اشکال نیست
اگر چه اظهر این است که ثابت میشود داخل شدن ماه بحکم او در این صورت
و لازم است بر مردم قبول کردن حکم او و بسیار اشکال نیست در اینکه هرگاه
دو شاهد در نزد غیر مجتهد از ائمه جماعات و امثال ایشان شهادت
بدهند بر ایشان ثابت شود به دیگران لازم نیست قبول کردن قول
ایشان و اطاعت حکم ایشان نمودن و بسیاری از عوام الناس در بعضی
مساهله و مسامحه میکنند و بمجرد اینکه پیشنمازی حکم کرد بدیدن هلال
شوال مثلا افطار میکنند اگر چه خود مشعور اندیش باشند و نشناسند
و در این صورت ظاهر این است که حکم کردن آن پیشنماز با وجود اینکه میداند
که مردم از راه جهل قول او را قبول میکنند خارج در عدالت او نیز باشد
مسئله هفتم هرگاه مجتهد خود بتنهائی هلال را ببیند بعضی از علما
گفته اند که بدیدن آن بتنهائی دخول ماه ثابت میشود و بعضی دیگر گفته اند
ثابت نمیشود بلکه حکم یک شاهد دارد و قول ثانی در نظر حقیر اقوی است

مسئله هشتم هرگاه در ولایتی اول ماه ثابت شود و در ولایتی دیگر ثابت
نشود پس هرگاه دو ولایت نزدیک بهم باشند مانند بغداد و کوفه یا کاشان
و اصفهان یا شیراز و بصره حکم اینها یکی است و بر ثابت شدن در احدهما
حکم آن یک نیز مثل حکم آن است و هرگاه ولایات متباعد باشند مانند
مصر و بغداد یا بغداد و هرات یا اصفهان و قندهار حکم اینها یکی نیست
بنا بر اقوی مسئله نهم هر ماهی که هلال آن مشتبه شود باید ماه قبل از آن
سی تمام قرار داد و روز سی و یکم را اول آن ماه قرار داد مسئله دهم
هرگاه هلال چند ماه مشتبه شود و دیده نشود هرگاه سه ماه یا چهار ماه
یا پنج ماه باشد هر یک از آن ماهها را سی تمام قرار داد و هرگاه ماههای
همه سال یا بیشتر آن مشتبه شود بعضی گفته اند که باز باید هر را سی تمام
گرفت و بعضی دیگر گفته اند که بعضی را باید سی کم یک قرار داد و بعضی
دیگر گفته اند باید یکی را سی کم یک و یکی را سی تمام گرفت و مسئله
خالی از اشکال نیست اگرچه قول اول اظهر است مسئله یازدهم هرگاه
در روزی شک شود که آیا آخر شعبان است یا اول رمضان هم چنانکه
گذشت سنت است که آن روز را به نیت آخر شعبان روزه بگیرد و هرگاه
بعد معلوم شود که اول رمضان بوده کافی است و قضا بر او لازم نیست
و هرگاه به نیت اول رمضان روزه بگیرد روزه او باطل است و باید قضا
کند و هرگاه نیت کند که اگر اول ماه باشد روزه واجب باشد و اگر
اول ماه نباشد روزه سنت باشد روزه او باطل است بنا بر اقوی
مسئله دوازدهم هرگاه در شب سیام شعبان هلال دیده نشود و بعضی

به نیت افطار داخل روز شود و در میان روز معلوم شود که آن روز
اول ماه رمضان است پس اگر بعد از زوال شمس معلوم شود باید دیگر
چیزی نخورد و آن روز را قضا کند خواه در آن روز چیزی خورده باشد
یا نه و هرگاه قبل از زوال معلوم شود پس هرگاه چیزی نخورده باشد
نیت روزه میکند و روزه او صحیح است و اگر چیزی خورده باشد باید آن
روز را قضا کند مسئله سیزدهم هرگاه کسی در روزی شک کند که آخر
شعبان است یا اول رمضان و در آن روز افطار کند و اول ماه را روز
بعد از آن قرار دهند و بعد در شب بیست و نهم هلال شوال دیده شود
واجب است که آن روز را که افطار کرده قضا کند مسئله چهاردهم آنچه
مذکور شد در خصوص ثبوت هلال تخصیص بهلال ماه مبارک رمضان
ندارد بلکه جاری است در جمیع ماهها فصل دوم در بیان روزه که
بنذر یا عهد یا قسم واجب شود بدانکه حقیقت نذر لازم ساختن چیزی
است بر خود بصیغه لله علی و عهد لازم ساختن چیزی است بر ذمه خود
بصیغه عاهدت الله و قسم لازم ساختن چیزی است بر ذمه خود بصیغه
والله و بالله و امثال آن از اسماء یا صفات مخصوصه پروردگار
هر شخصی که بالغ عاقل باشد و بیکی از این سه صیغه روزه را بر خود واجب
کند باید آن را بجا آورد و اقوی و اشهر آن است که وقتی نذر یا عهد یا
قسم لازم میشود که بصیغه عربی باشد بنحو مذکور مثلا اینکه در نذر بگوید
لله علی ان اصوم کذا و در عهد بگوید عاهدت الله ان اصوم کذا و
در قسم بگوید والله اصوم کذا پس اگر این صیغه های مخصوصه را نگوید و

و در دل خود نذر کند یا عهد کند یا قسم یاد نماید یا بفارسی نذر کند
مثل اینکه بگوید از برای خدا است بر من که فلان روز روزه بگیرم بنا بر اشهر و
اقوی وفاء بآن نذر لازم نیست اگرچه احوط و اولی آن است که بآن وفا
کند و بدانکه نذر و عهد بر دو قسم است یکی نذر و عهد مطلق همچنانکه
مذکور شد و دیگری معلق بشرط مثل اینکه نذر کند که اگر مریض او شفا یابد
یا مسافر او بیاید یا فلان حاجت او برآورده شود فلان روز را روزه
بگیرد و در این صورت باید صیغه را باینطریق جاری سازد که ان شفی الله مریضی
او قدم مسافری فلله علی ان اصوم کذا و حق و مشهور آن است که هر دو
قسم از نذر و عهد صحیح است و وفا کردن بآن لازم است و بعضی بر آنند
که نذر دیگر صحیح است و وفای بآن لازم است قسم دوم است نه اول و این
ضعیف است و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اولی
بدانکه شرطیکه روزه را بآن معلق میسازد باید معصیت نباشد پس اگر
نذر کند یا عهد کند که اگر میسر شود که شراب بخورم یا فلان مسلمان را
بکشم یا بر فلان مسلمان ظفر یابم لله علی ان اصوم کذا نذر و عهد آن
باطل است و بر آن روزه واجب نمیشود بلی هرگاه قصد او از این صیغه زجر
نفس و باز داشتن خود باشد از افعال مذکوره نذر او منعقد میشود
و اگر مباشر یکی از افعال مذکوره شود باید آن روزه را بگیرد مسئله دویم
هرگاه نذر کند یا عهد کند که روز معینی را روزه بگیرد و اتفاق افتد
که در آن روز بسفر رود یا مریض شود یا زن حائض شود واجب است که آن روز را
افطار کند و قضای آن را بگیرد بلی هرگاه در وقت صیغه خصوص سفر را

نیز قید کند باید هرگاه آن روز سفر اتفاق افتد روزه را بگیرد و همچنین
هرگاه اتفاق افتد که آن روز عید فطر یا عید اضحی باشد یا ایام
تشریق باشد در منی باید افطار کند و هرگاه اتفاق افتد که آن روز در
ماه رمضان واقع شود باید آن روز را بجهت ماه رمضان روزه بگیرد و
قضای نذر بر او لازم نیست مسئله سیم هرگاه روزه را نذر کند
یا عهد کند یا قسم بر خود لازم کند پس اگر روز معینی را نذر یا عهد کرده
باشد واجب است که همان روز را روزه بگیرد و اگر بدون عذر ترک کند
باید قضا کند و کفاره بدهد و هرگاه روز معینی را نذر نکند بلکه مطلق
روزه را نذر کند مثل اینکه نذر کند که دو روز یا سه روز روزه بگیرد
در این صورت هر روز را که خواهد میتواند روزه بگیرد مسئله چهارم هرگاه
نذر کند یا عهد کند که در فلان مکان روزه بگیرد باید روزه را در آنجا
بگیرد نه در جائی دیگر مسئله پنجم هرگاه نذر یا عهد کند که اگر فلان
حاجت برآورده شود روزه بگیرد ظاهر آن است که واجب نیست که بعد از
برآمدن حاجت تعجیل آن روزه را بگیرد بلکه واجب موسع است و میتواند
تاخیر کند مسئله ششم هرگاه نذر کند که در یکی از دو عید روزه
بگیرد نذر او باطل است و منعقد نمیشود و روزه آن روز بر او لازم نیست
مسئله هفتم هرگاه کسی نذر کند که هرگاه فلان حاجت او برآورده شود
مثل اینکه فلان سفری او بیاید یا مریض او شفا یابد روزه بگیرد و بعد
معلوم شود که مریض او پیش از نذر خوب شده بود یا مسافر او آمده بود
بر او لازم نیست که روزه را بگیرد مسئله هشتم باید نذر یا عهد روزه

بطریق شرعی باشد پس اگر نذر کند که صنف روز روزه بگیرد یا بعض روزه
بگیرد یا یک روز قدری از شب روزه بگیرد نذر او باطل است و نحو اینها و
که بعضی دیگر احکام است که متعلق به نذر روزه است و قسم است که در کتاب
ایمان و نذر مذکورات و ذکر آن مناسب این رساله نیست فصل پنجم
در بیان روزه که باجاره واجب میشود بدانکه جایز است که اجاره کردن
شخصی را که جهت میت روزه بگیرد جایز است و صحیح است و آنکه خود را
باجاره می‌دهد بر او لازم است که روزه را بگیرد و ظاهر آن است که آن
شخصی را که استیجار میکند جهت روزه گرفتن از برای میت باید
عادل باشد و مسائل ضروریه روزه را از مجتهد زنده اخذ کرده باشد
و باید عاجز از گرفتن آن قدر از روزه که بر او لازم میشود بسبب اجاره دادن
خود نباشد و در اینجا چند مسئله است مسئله اول بدانکه بعد از این
مذکور خواهد شد که هر روزه که از آدمی ترک شود بر ولی او واجب است
که بعد از مردن آن شخص او را قضا کند و ظاهر آن است که در صورتیکه
یقینا بر ذمه میت روزه باشد و ولی داشته باشد نتوان جهت او استیجار
نمود بلکه بر ولی لازم است که خود آن روزه را بگیرد بلی مشهور آن است که
هرگاه میت خود وصیت کند که جهت او استیجار کنند از ولی ساقط می
شود و احوط آن است که در این صورت ولی خود نیز بگیرد بلی هرگاه یقین
نباشد که بر ذمه میت روزه هست ولیکن او خود لاحتیاطا وصیت کرده باشد
که جهت او استیجار کنند باید استیجار کنند و بر ولی لازم نیست که روزه بگیرد
و وجه اجاره آن از ثلث ترکه محسوب میشود نه از اصل پس هرگاه زیادتر

از ثلث

از ثلث باشد ورثه میتوانند زیادتی را ندهند و همچنین هرگاه
ولی نداشته باشد و روزه بر ذمه او باشد و وصیت کند باید جهت او
استیجار کنند و اگر وصیت نکند دیگری میتواند از مال خود جهت او
استیجار روزه بکند و همچنین هرگاه مطلقا وصیت نکرده باشد و
یقین هم نباشد که بر ذمه او روزه هست جایز است استیجار روزه جهت
او کردن خواه روزه سنتی باشد یا جهت احتیاط و خواه ولی داشته
باشد یا نه مسئله دویم هرگاه کسی خود را باجاره بدهد که چند روز
جهت میتی بگیرد پس اگر وقت را معین کرده باشد مثل اینکه در فلان
ماه یا فلان روز بگیرد باید در همان وقت روزه را بگیرد و جایز نیست تقدیم
و تاخیر آن و هرگاه پیش بگیرد صحیح نیست و هرگاه تاخیر بیندازد بعد
گرفتن آن صورت ندارد و هرگاه وقت را معین نکرده باشند در هر
وقتیکه خواهد میتواند بگیرد و لازم نیست که بعد از اجاره دادن فی الفور
مشغول روزه گرفتن شود مسئله سیم باید جهت نیت روزه اجاره
ذکر آن شخص که جهت آن روزه میگیرد بکند پس اگر روزه باشد که بر
ذمه میت باشد چنین نیت میکند که روزه میگیرم جهت آنکه بر من
واجب است نیابة از فلان شخص و بر او واجب بود اصالة قربة الی الله
و هرگاه روزه باشد که یقین نباشد که بر ذمه او واجب بود بلکه از راه
احتیاط یا روزه سنتی باشد چنین نیت میکند روزه میگیرم جهت آنکه
بر من واجبات نیابة از فلان شخص قربة الی الله و هرگاه در صورت
اول هم چنین نیت کند کفایت می کند مسئله چهارم کسیکه خود را

باجاره بدهد که بجهت دیگری چند روزه بگیرد لازم نیست که آن روزه
هارا پی در پی بگیرد بلکه میتواند که تفریق کند مگر هرگاه شرط کرده باشد
که آن روزها را پی در پی بگیرد **مسئله پنجم** جایز است که اجیر از جانب
مرد زن باشد و همچنین جایز است که اجیر از جانب زن مرد باشد و
جایز نیست که طفل غیر بالغ اجیر شود و همچنین جایز نیست اجیر شدن
بنده بدون اذن آقا **مسئله ششم** جایز است که کسیکه روزه واجبی
مانند قضا یا نذر بر ذمه او باشد که اجیر دیگری شود که روزه بگیرد
و هریک را که خواهد میتواند مقدم داشت بلی هرگاه قضای روزه
رمضان همان سال بر ذمه او باشد و اگر مشغول روزه اجاره شود
رمضان دیگر داخل شود باید اول روزه قضای ماه رمضان گذشته
خود را بگیرد و بعد از آن روزه اجاره را **فصل چهارم** در بیان شرایط
وجوب روزه یعنی اموریکه هرگاه یکی از آنها در کسی موجود نباشد
بر آن شخص واجب نمیشود و آن پنج چیز است اول بلوغ پس واجب نمیشود
روزه مطلقا بر کسیکه بالغ نباشد خواه روزه ماه مبارک رمضان
باشد یا غیر آن بلی هرگاه در ماه مبارک رمضان پیش از صبح بالغ شود
روزه امروز بر او واجبست و هرگاه بعد از صبح بحد بلوغ برسد و هنوز
چیزی نخورده باشد روزه بر او واجب نیست بنا بر اظهر اگرچه احوط آن
است که آن روز را نیت روزه بکند **دویم** عاقل بودن پس واجب نمیشود
روزه بر دیوانه مگر هرگاه پیش از صبح عاقل شود و هرگاه بعد از صبح عاقل
شود باز بنا بر اظهر روزه بر او واجب نیست و اگرچه احوط آن است

که هرگاه

که هرگاه چیزی نخورده باشد نیت روزه بکند و همچنین واجب نیست بر بیهوش
و در واجب بودن قضا بر او هرگاه پیش از بیهوشی نیت روزه نکرده باشد
خلاف است و بعد از این مذکور خواهد شد **سیم** خالی بودن از حیض
و نفاس در مجموع روز پس اگر در جزوی از روز حایض شود یا نفاس بهم رسد
روزه امروز بر او واجب نیست و استحاضه مانند حیض و نفاس نیست
بلکه روزه بر صاحب استحاضه واجب است خواه استحاضه قلیله باشد یا کثیره
بلی هرگاه در کثیره اغسالی را که سابق بر این مذکور شد نکند روزه او
صحیح نیست همچنانکه گذشت **چهارم** صحیح بودن از مرض پس هرگاه مریض
باشد و روزه گرفتن باعث اذیت رسیدن باو باشد بتفصیلیکه مذکور
شد روزه بر او واجب نیست و همچنین است هرگاه مرض در اواخر روز
بهم رسد و امساک کردن باعث اذیت رسیدن باشد و هرگاه پیش از
زوال مرض او دفع شود و امریکه باعث بطلان روزه میشود بعمل نیاورده
باشد روزه امروز بر او واجبست و اگر امریکه باعث بطلان روزه
میشود بعمل آورده باشد یا بعد از زوال مرض او رفع شود روزه امروز
بر او واجب نیست اما سنت است که تا شام دیگر چیزی نخورد و امساک
نماید و هرگاه کسی صحیح باشد اما یقین یا ظن غالب داشته باشد که روزه
گرفتن آن باعث حصول مرض میشود باز اقوی آن است که روزه بر او
واجب نیست **پنجم** حاضر بودن پس هرکه در سفر باشد روزه بر او واجب
نیست خواه روزه ماه رمضان بوده باشد یا غیر آن مگر آنچه استثنا
شده است که در مطلب سیم مذکور خواهد شد و در حکم حاضر بودن است

قصد اقامه ده روز و سایر متعلقات و احکام و مسائل و منافی در مطلب
سیم بیان خواهد شد و هرگاه در سفر باشد و پیش از ظهر وارد خانه خود یا
منزلی که در آن قصد اقامه ده روز دارد بشود روزه آن روز بر او واجب
است هرگاه چیزی نخورده باشد و هرگاه چیزی خورده باشد سنت است
که تا شام آن روز امساک کند و همچنین واجبات روزه روزیکه
بعد از ظهر آن روز سفر میکند و درینجا دو مسئله است که باید ذکر شود
مسئله اول بدانکه بالغ شدن که باعث وجوب روزه و سایر
عبادات میشود بچند چیز شناخته میشود اول بیرون آمدن منی
خواه زن باشد و خواه مرد و خواه بیرون آمدن بجماع باشد یا بغیر آن
و خواه در خواب باشد یا بیداری و هرگاه چیزی گمان کند که منی
از او بیرون میآید بر او لازم نیست که متعرض آن شود و در صدد امتحان
برآید و هرگاه چیزی گمان کند که منی از او بیرون میآید بر او لازم نیست
که متعرض آن شود و در صدد امتحان برآید و هرگاه چیزی منی در جامه
مختصی خود ببیند حکم میشود ببلوغ او و هرگاه در جامه مشترک باشد
حکم ببلوغ آن نمیشود دوم بر روئیدن موی زبر از زهار خواه
پسر باشد یا دختر سیم برس و سنی که باعث حکم ببلوغ میشود در
دختر نه سالگی است بتمام شدن نه سال و در پسر خلاف است
و اقوی و اشهر آنست که سنی که حکم ببالغ شدن میشود در پسر تمام شدن
پانزده سال است و داخل شدن در سال شانزدهم چهارم حایض
شدن دختر پنجم آبستن شدن او مسئله دوم سنت است امر

فرمودن پسر را قبل از بلوغ بروزه گرفتن هرگاه طاقت داشته باشند
و ابتدای وقتیکه سنت میشود وقتی است که نه سال او تمام شود و بعضی
در هفت سالگی گفته اند و دلیل آن بنظر حقیر نرسیده و اما در خصوص
دختر بعضی باز گفته اند که سنت است در هفت سالگی او را عادت دادن
و این نیز دلیلی ندارد اگر چه در وقت طاقت او سنت بودن امر کردن او
بروزه گرفتن دور نیست اما ابتداء وقت استحباب در او معین نیست مبحث دویم
در بیان روزهای سنتی بدانکه روزهای سنتی بسیارست و آنچه در این
کتاب ذکر میشود هفت روزه است اول روزه سه روز از هر ماهی
پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه اول دهه دویم و همچنانکه بعضی
از اصحاب تصریح بآن کرده اند ظاهر آنست که این روزه افضل جمیع رو
زهای سنتی است و احادیث و اخباریکه در ترغیب باین رسیده است
بسیار است و بحد استفاضه رسیده است و در حدیث بسیار معتبر
وارد است که حضرت پیغمبر ص از دنیا رحلت فرمودند در حالتیکه این روزه را
میگرفتند و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت صادق ع فرمودند
که پیغمبر از دنیا رحلت فرمودند بر این روزه و فرمودند که روزه این سه روز
مقابل است که همیشه را روزه بگیرد و وسوسه سینه را دفع میکند و
بعد از آن فرمودند که امتهائیکه پیش از این بودند هرگاه عذاب بر
ایشان نازل میشد در این روزها نازل میشد پس پیغمبر این روزهای
ترسناک را روزه گرفت و در حدیث دیگر وارد است که حضرت پیغمبر ص
این روزها را روزه میگرفت و میفرمود که این روزه مقابل است

که کسی همیشه روزه بگیرد و احادیث در خصوص اینکه روزه این سه روز مقابل
روزه تمام عمرست بسیارست و در حدیث بسیار معتبر وارد است که حضرت
صادق ع فرمودند که در وصیت پیغمبر از برای حضرت امیر المؤمنین ع بود که فرمودند
یا علی وصیت میکنم ترا در نفس تو بچند خصلت تا بعد از شمردن آنها فرمودند
که ششم از آن خصلتها اخذ کردن تست سنت مرا در نماز من و روزه من و
تصدق من اما نماز پس پنجاه رکعت و اما روزه پس سه روز در هر ماهی
پنجشنبه در اول و چهارشنبه در وسط و پنجشنبه در آخر و بدانکه هرگاه کسی
روزه این سه روز را ترک کند سنت است که قضا کند و بعضی گفته اند که
هرگاه بجهت مرض هم ترک کرده باشد قضا چنان سنت نیست و جواز است
کرد در اینصورت باز سنت است و جایز است که این روزه را در تابستان
تاخیر بیندازد و عوض آنرا در زمستان بگیرد و اگر کسی عاجز باشد از
گرفتن آن سنت است که بعوض هر روزی یک درهم نقره یا یک مد از طعام
تصدق کند و بیان درهم و مد در کتاب زکوة مذکور خواهد شد
دویم روزه ایام البیض هر ماهی و آن روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
است بنابر اقوی و سید ابن طاوس روایت کرده است از حضرت امیر ع که فرمود
رسول الله ص که جبرئیل آمد و گفت که بگو بعلی که روزه بگیرد از هر ماهی سه
روز را که نوشته شود بجهة روز اول که روزه میگیرد ثواب روزه ده هزار
سال و بروز دویم سی هزار سال و بروز سیم صد هزار سال پس حضرت
گفت که گفتم یا رسول الله این خطاب بسوی من است تنها یا همه مردم
پس پیغمبر فرمود که خدا این ثواب را بتو میدهد و بهر که مثل این را بجا آورد

پس گفتم این سه روز چه روزی هستند فرمود ایام البیض از هر ماهی سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم و بدانکه بعضی از علما گفته اند که استحباب روزه
این سه روز منسوخ شد بروزه سه روزیکه اول مذکور شد و اقوی آنست
که منسوخ نشده است اما آن سه روز اول افضل است و تاکیدش بیشترست
سیم روزه روز عید بزرگ است یعنی روز عید غدیر خم و آن
هیجدهم ماه ذی الحجه است و در فضیلت روزه این روز احادیث بسیار وارد
شده است روایت کرده است حسن بن راشد از حضرت صادق ع که گفت عرض
کردم بآنحضرت که فدای تو شوم از برای مسلمانان عیدی غیر از عید فطر
و عید اضحی هست فرمود بلی ای حسن عیدی هست بزرگتر و شریفتر از آن
دو گفتم چه روزیست یعنی از روزهای هفته فرمود که ایام میگردد
و آن روز هیجدهم ذی الحجه است گفتم چه سزاوار است که در آن روز بکنیم فرمود
که روزه بگیر آنرا ای حسن و بعضی چیزهای دیگر فرمود عرض کردم که چه
ثواب است از برای کسیکه آن روز را روزه بگیرد فرمود روزه شصت ماه و در
حدیثی دیگر وارد شده است که روزه روز عید غدیر معادل روزه عمر
دنیا است هرگاه کسی با آن قدر زنده باشد و روزه بگیرد خواهد بود
از برای او بعینه همین ثواب و روزه این روز مقابل است در نزد خدا
در هر سالی با صد حج و صد عمره مبروره مقبوله چهارم روزه روز
ولادت باسعادت حضرت پیغمبر ص و آن بنابر اظهر و اقوی روز هفدهم
ماه ربیع الاول است و بعضی گفته اند که روز دوازدهم این ماه است
و این مذهب اهل سنت است و ظاهر آنست که روز هفدهم است و روزه

این روز ثواب بسیار دارد و احادیث در فضیلت این روز بحد استفاضه رسیده است
و شیخ طوسی ره در مصباح از ائمه هدی روایت کرده است که ایشان فرموده
اند که هر که روزه بدارد این روز را بنویسد خدا تعالی از برای او روزه یک سال را
و در بعضی روایات وارد شده است که بنویسد پروردگار از برای او روزه
شصت سال را **پنجم** روزه روز مبعوث شدن سید برحق و آن روز
بیست و هفتم ماه رجب است و در حدیث معتبر وارد است که روزه این روز
ثواب روزه شصت ماه دارد و بروایت دیگر شصت سال و بروایت
دیگر هفتاد سال **ششم** روزه روز دحو الارض است یعنی روزی که
زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب در حدیث بسیار معتبر وارد است
که هر که این روز را روزه بدارد مانند کسی است که شصت ماه را روزه
داشته باشد و از حضرت رسول ص منقول است که حق تعالی رحمت خود را
بر بندگان در این روز فرستاده است و روزه این مثل روزه هفتاد سال
است **هفتم** روزه روز مباهله است و آن روز بیست و چهارم ماه ذی
الحجه است بنابر اشهر و در اخبار هر چند تصریح باستحباب روزه این روز
نشده اما نظر باینکه بسیاری از علما گفته اند استحباب آن و فضیلت آن
علاوه بر استحباب فضیلت روزه مطلق دور نیست **هشتم** روزه روز
جمعه است و در ثواب روزه آن احادیث بسیار است و بعضی از علما گفته اند
که سنت بودن روزه جمعه در وقتی است که یکی و پنجشنبه آن را یا یک روز
بعد از آن را با آن ضم کند و روزه گرفتن جمعه تنها سنت نیست و بعضی
از متاخرین گفته است که مطلقا روزه روز جمعه بخصوصه مستحب نیست بلکه

مانند

مانند سایر روزها است و فضیلتی بخصوص جمعه بودن از برای آن ثابت
نیست و اظهر آن است که روزه جمعه بخصوصه مستحب است باین معنی که روزه
این روز سنت شده است از جانب شارع و علاوه بر فضیلت و استحبابیکه
از برای روزه مطلق است بخصوص این روز نیز زیادتی فضیلت و ثواب
هست **نهم** روزه روز پنجشنبه است و در استحباب آن بخصوصه نیز بعضی
از متاخرین تامل کرده است و اظهر استحباب است **دهم** روزه روز
نوروز **یازدهم** روزه روز اول ماه محرم روایت شده است که این روزی
است که دعا کرد در این روز زکریا و خدا مستجاب کرد دعای او را پس هر که
روزه بگیرد این روز را و دعا کند خدا دعای او را مستجاب میکند چنانکه
دعای زکریا را مستجاب کرد **دوازدهم** روزه اول ماه ذی الحجه
روایت شده است که هر که اول ذی الحجه را روزه بگیرد بنویسد خدا
از برای او روزه شصت ماه و در بعضی روایات هشتاد ماه نیز رسیده است
سیزدهم روزه روز ترویه است و آن روز هشتم ذی الحجه است و از
حضرت صادق ع مروی است که روزه روز ترویه کفاره یک ساله گناه است
و در بعضی احادیث کفاره شصت سال نیز رسیده است **چهاردهم**
روزه ماه رجب همه آن یا بعضی از آن مروی است از حضرت پیغمبر ص که
فرمود که هر که جمیع ماه رجب را روزه بدارد خدا تعالی خوشنودی خود را
برای او بنویسد و هر که خدا خوشنودی خود را برای او بنویسد هرگز
او را عذاب نکند و از حضرت صادق ع مروی است که هر که روز اول
ماه رجب را روزه بگیرد آتش جهنم بقدر یک ساله راه از او دور میشود

وهر که هفت روز از رجب را روزه بگیرد هفت در جهنم بر روی او بسته
میشود وهر که هشت روز از آن را روزه بگیرد هشت در بهشت بر روی او
گشوده میشود وهر که پانزده روز از آن را روزه بگیرد هر حاجت که از حق
بخواهد بر آورد وهر که بیست و پنج روز از آن روزه بگیرد گفته میشود از
برای او که عمل را از سر بگیر که خدا گناهان تو را آمرزید وهر که زیاده کند
خدا تعالی هم اجر او را زیاده میکند واز حضرت باقر مرویست
که فرمود که هر که یک روز از اول ماه رجب یا وسط آن یا آخر آن را روزه
بگیرد واجب میگرداند خدا از برای او بهشت را و میگرداند او را با ما
در درجه ما در روز قیامت وهر که دو روز از رجب را روزه بگیرد
گفته میشود از برای او که عمل را از سر بگیر بتحقیق که خدا آمرزید گنا
هان گذشته تو را وهر که سه روز از آن روزه بگیرد گفته میشود از برای او
که خدا آمرزید گناهان گذشته و آینده تورا پس شفاعت کن از برای
هر که میخواهی از برادران مومن و آشنایان وهر که هفت روز از رجب را
روزه بگیرد هفت در جهنم بر او بسته میشود وهر که هشت روز از روزه بگیرد
هشت در بهشت از برای او گشوده میشود **پانزدهم** روز ماه شعبان
هم از ایام بیض است و در فضیلت روزه آن احادیث بسیار وارد شده است
منقول است که از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردند که کدام
روزه از روزه های سنت افضل است فرمود که روزه شعبان برای
تعظیم ماه رمضان وایضا از حضرت باقر منقول است که روزه شعبان
ذخیره نیک است از برای روز قیامت و هر بنده که در شعبان روزه

بسیار بگیرد البته حق تعالی امر معیشت او را باصلاح آورد و کفایت کند شر
دشمنان او را و کمتر ثوابی که بر روزه دار روزی از شعبان میدهند آنست
که بهشت از برای او واجب گردد و بسندهای معتبر از آن حضرت منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شعبان ماه منست و رمضان
ماه خداست پس هر که یک روز از ماه من روزه بدارد من شفیع او باشم
در قیامت وهر که دو روز از ماه من روزه بدارد گناهان گذشته او
آمرزیده گردد وهر که سه روز از ماه من روزه بدارد او را ندا کنند
که عمل را از سر گیر یعنی هیچ گناهی نداری واحادیث در فضیلت روزه
این ماه بسیار است وذکر همه اینها در این رساله مناسب نیست واز بعضی روایات
معلوم میشود که بهتر آنست که روزه این ماه را وصل نکنند بروزه ماه
رمضان بلکه اقل یک روز در میان ماه شعبان و ماه رمضان افطار
کرده شود و بعضی آنست که وصل کردن روزه شعبان بروزه ماه رمضان
افضل است وثواب آن بیشتر است همچنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت
میکند **شانزدهم** روزه ایام البیض ماه رجب جهت بجا آوردن عمل ام
داود چنانکه در کتب ادعیه مذکور است **هفدهم** روزه چهارشنبه
و پنجشنبه و جمعه جهت طلب حاجتی که رو داده باشد و این نیز در کتب ادعیه
ذکر شده است وبعضی از روزه های سنت دیگر هست که در کتب مطوله
مذکور است وما بهمین قدر در اینجا اکتفا نمودیم و بدانکه از جمله
روزه های سنت روزه هر روز است مگر روزهایی که روزه آن حرام است
بتفصیلی که بعد از این مذکور خواهد شد و در هر روز روزه گرفتن

سنت است و موجب ثواب میشود بلی فرق روزهای مخصوصی که ذکر شد آن است
که علاوه بر ثواب مطلق روزه وقوع آن در آن روز زیادتی ثواب دارد
و هرگاه در روزی دیگر روزه بدارد آن زیادتی ثواب را نخواهد داشت
بخلاف روزه مطلق که در هر روزی که گرفته شود ثواب آن تفاوت نمیکند
مگر در روزها بلکه روزه آنها مکروه است هم چنانکه خواهد آمد و نیز
بدانکه بعضی از علما گفته اند که روزه روز عرفه هرگاه هلال محقق باشد
و باعث ضعف از دعا و عبادت نباشد سنت است و اظهر در نظر حقیر
آن است که روزه روز عرفه مخصوص سنت نیست بلکه آن هم مانند روزهای
دیگر است که ترغیب در آن رسیده است و همچنین بعضی روزه روز عاشورا
جهة حزن و اندوه مستحب دانسته اند و اظهر عدم استحباب بلکه کراهت است
هم چنانکه مذکور خواهد شد و از جمله روزها آنکه بعضی روزه آن را سنت
دانسته اند روز دوشنبه است و اقوی آن است که سنت نیست بلکه روزه
نگرفتن آن بهتر است مگر هرگاه روز دوشنبه یکی از روزهائی واقع شود
که روزه آن سنت است و از حضرت امام رضا مرویست که روز دوشنبه
روز نحسی است که حق تعالی در آن روز قبض روح پیغمبر خود را نموده و مصیبتی
نرسید با آل محمد مگر در روز دوشنبه پس ما آن را شوم گرفتیم و دشمنان ما
آن را تبرک جستند و در روز عاشورا شهید شد در آن حسین و تبرک جست
بآن ابن مرجانه و شوم گرفتند آن را آل محمد پس هرکه روزه بگیرد آن
دو روز را یا تبرک جوید بآن در روز ملاقات خواهد کرد پروردگار
در حالتیکه قلبا ممسوخ شده خواهد بود و حشر او در روز قیامت با

باکسانی خواهد بود که سنت قرار داده اند روزه این دو روز را و تبرک
جستند بآن دو روز **و ممنوعات** که از جمله روزهای سنت روزه تأدیب
است و آن عبارت است از امساک کردن و باز داشتن خود از چیزهائیکه
باعث افطار میشود در بعضی از روز بجهت نگاهداشتن و مراعات نمودن حرمت
بر فی الحقیقه آن روزه نیست اما نظر بآنکه شخص شبیه بروزه دار است
در آنکه امساک میکند از مفطرات آن را روزه گفته اند و آن در هفت
موضع است **اول** در مسافر هرگاه بعد از ظهر وارد خانه خود یا مکانیکه
قصد اقامه ده روز دارد بشود پس از برای او مستحب است که تا شام
امساک کند و چیزیکه باعث افطار شود بعمل نیاورد اگرچه در آن روز روزه
او صحیح نیست و همچنین است هرگاه پیش از ظهر وارد خانه خود یا موضع
قصد اقامه بشود اما پیش از دخول افطار کرده باشد که در این صورت
نیز از برای او سنت است که تا شام امساک کند **دویم** مریض هرگاه پیش
ظهر از مرض شفا یابد و پیش از رفع شدن مرض افطار کرده باشد یا بعد
ظهر مرض او رفع شود خواه افطار کرده باشد یا نکرده در این دو صورت مستحب است
از برای او که تا شام شبیه بروزه دار باشد و دیگر افطار نکند **سیم**
حائض و صاحب نفاس هرگاه در اثنای روز خون او منقطع شود و پاک
شود در این صورت مستحب است که دیگر تا شام چیزی نخورد و افطار نکند
خواه پیش از انقطاع خون افطار کرده باشد **چهارم** کافر هرگاه
در اثنای روز مسلمان شود سنت است از برای او که بعد از مسلمان
شدن امساک کند **پنجم** طفل هرگاه در میان روز بالغ شود سنت است

کرده بقیه از روز را افطار نکند ششم دیوانه هرگاه در میان روز دیوانگی او
رفع شود ۲ هفتم بیهوش چنانچه در اثنای روز افاقه او شود و بحال خود
باز آید و بدانکه ظاهر آنست که روزه روز عاشورا نیز که در بعضی اخبار رسیده
ازین قبیل باشد یعنی سنت باشد که در روز عاشورا را اکثر روز امساک
کند از مفطرات بجهت حزن واندوه اما تا شام نرساند هم چنانکه خواهد
آمد و هم چنین روزه طفل در بعضی از روز که در وقتیکه طاقت روزه تمام
روز را نداشته باشد ازین قبیل است یعنی سنت است که طفل را عادت بدهند
بروزه گرفتن هم چنانکه گذشت و هرگاه هم روزه تاب نیاورد تا هر قدر
که میتوانند امساک کند و بعد افطار میکند و روزه او روزه تادیب خواهد
بود و در اینجا دو مسئله است که باید بیان شود مسئله اول بدانکه
احکام روزه سنت و مسائل و متعلقات از نیت و مبطلات و مکروهات
بنحویست که سابق برین مذکور شد مسئله دویم هرگاه کسی در روز
نیت روزه سنت بکند از صبح تا شام در هر وقت که خواهد میتواند روزه را
بر هم زند و افطار کند لیکن بعد از داخل شدن ظهر مکروه است بر هم زدن
روزه را و افطار کردن قبل از ظهر کراهت هم ندارد و کراهت افطار کردن
بعد از ظهر در وقتیست که کسی او را تکلیف بطعام خوردن بکند اما
هرگاه کسی او را تکلیف کند یا وارد شود بر کسی و او طعامی از جهت او
بیاورد پس افطار کردن کراهت ندارد بلکه افضل افطار کردن است
مبحث سیم در بیان روزهای حرام و آنها ده روزه است اول
روزه روز عید یعنی عید فطر و عید اضحی ۲ دویم روزه سه روز ایام

تشریق یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه از برای کسیکه
در منی باشد و کسیکه در منی نباشد روزه گرفتن آن ضرری ندارد سیم
روزه روز یکه شک شود در آن روز که آیا آخر شعبان است یا اول رمضان
بنیت واجب یا بنیت اول رمضان اما هرگاه بنیت سنت یا بنیت
آخر شعبان روزه بگیرد حرام نیست بلکه سنت است چنانکه گذشت و بعضی
از متاخرین گفته اند که احتیاط آنست که روز شک را مطلقا روزه
نگیرد نه بنیت اول رمضان و نه بنیت آخر شعبان و این کلام ضعیف است
چهارم روزه صمت و آن روزه است که عازم بر نیت روزه نیت
کند که تا شام حرف نزند و هرگاه چنین نیت کند مشهور میان علما آنست
که علاوه بر آنکه فعل حرام کرده روزه او نیز باطل میشود و بعضی احتمال
داده اند که همین فعل حرام کرده باشد و روزه باطل نشود و این اظهر است
اگرچه قول اول نیز دور نیست و هرگاه بانیت روزه ضم کند که در بعضی
از روز حرف نزند احتمال میرود که حرام نباشد بجهة اینکه اجبار دیگر
تواند بجهت باشد در این صورت چه مسئله است بجهت حرف نزدن تا شام
و ظاهر آنست که حرام باشد نیت حرف نزدن تا شام اگرچه باقصد روزه
نباشد مگر اینکه بجهت این نیت را بکند که شرعا رجحانی داشته باشد پنجم
روزه وصال و روزه وصال آنست که نیت کند که روز را روزه بگیرد
تا وقت سحر و در سحر افطار کند و هرگاه چنین نیت کند علاوه بر آنکه
فعل حرام کرده است روزه او نیز باطل است و بعضی از فقها گفته اند که
روزه وصال آنست که دو روز و یک شب روزه بگیرد که در یک شب

مطلقا افطار نکند روز قبل وبعد ان را هر دو روزه بگیرد وظاهر این
است که این نیز حرام باشد اگر چه اقوی جواز است که معنی روزه وصال همان
اول است ومخفی نماند که حرام بودن در صورتی است که افطار نکردن او
تا سحر به نیت روزه باشد اما اگر افطار نکردن او بجهت دیگر باشد مانند
انتظار شخصی یا مشغول بودن بشغلی یا غیر انها حرام نیست اگر چه احوط است
که بهیچ جهتی از جهات افطار کردن را تا سحر تاخیر نیندازد ششم روزه نذر
معصیت یعنی نذر کند که هرگاه فلان معصیت از برای او میسر شود شکرانه ان
روزه بگیرد وهرگاه هم چنین نذری بکند نذر او منعقد نمیشود اما هرگاه
نذر کند که هرگاه فلان معصیت از ان سر زند بجهت زجر نفس روزه بگیرد
نذر او منعقد میشود وحرام نیست بلکه بعد از نذر وسرزدن معصیت واجب است
که روزه را بگیرد هفتم روزه زن بدون اذن شوهر هرگاه روزه سنتی
باشد وحرام است بر زن بدون اذن شوهر روزه سنتی گرفتن مطلقا
خواه زن دائمی باشد یا متعه وخواه شوهر حاضر باشد یا در سفر رفته باشد
وفرقی نیست میان انکه صریحا منع کند از روزه گرفتن یا نه نداند که راضی
یا نه وظاهر اینست که هرگاه اذن فحوی سنتی بر رضای او باشد کفایت کند
هشتم روزه سنتی بنده بدون اذن آقا وان نیز حرام است مطلقا
خواه آقا حاضر باشد یا غایب نهم روزه مسافر در وقتیکه شرایط سفر
دران محقق باشد خواه روزه واجبی وخواه سنتی بنا بر اقوی مگر انچه استثنا
شده است بتفصیلیکه مذکور خواهد شد دهم روزه مریض هرگاه بروزه
متضرر شود مبحث چهارم در بیان روزهائیکه مکروه است وان

هشت روزه است اول روزه روز عرفه در صورتیکه خوف ان باشد که روزه
موجب ضعفی شود که مانع از دعا وعبادت باشد یا در صورتیکه هلال ذی الحجه
مشتبه باشد واحتمال برود که ان روز عید باشد دوم روزه روز عاشورا
واز روز دهم ماه محرم است وروزه ان روز مکروه است بنا بر اقوی
وبعضی از متاخرین گفته اند که حرام است روزه روز عاشورا بلکه گفته اند
که حرام بودن روزه او در نهایت ظهور ووضوح است وجمعی از علما گفته اند
که مستحب است روزه روز عاشورا بقصد حزن واندوه وهلاک بودن واقوی
انست که روزه ان مکروه است بلی سنت است که در این روز امساک کنند
از چیزی خوردن بدون نیت روزه تا عصر وبعد از ان افطار کنند باب
وبدانکه کراهت روزه این دو روز در وقتی است که اتفاق نیفتاده
باشد که روزه انها واجب باشد اما هرگاه روزه انها واجب شده باشد
مثل اینکه بخصوص انها نذر کرده باشد که روزه بگیرد واتفاق بیفتد که نیفتد
که عاشورا باشد یا عرفه باشد وهلال ذی الحجه مشتبه باشد یا باعث
ضعف در دعا وعبادت باشد روزه ان مکروه نیست بلکه واجب است
سوم روزه گرفتن مهمان روزه سنتی را بدون اذن میزبان و
بعضی از علما گفته اند که مکروه بودن در صورتی است که منع نکند
واگر منع کند حرام است وروزه ان باطل است وبعضی از متاخرین گفته اند
که مطلقا روزه سنتی مهمان بدون اذن میزبان حرام است خواه منع
بکند یا نه واقوی جواز است که مطلقا روزه ان مکروه است خواه منع بکند
یا نه چهارم روزه گرفتن میزبان روزه سنتی را بدون اذن مهمان

پنجم روزهٔ پسر بدون اذن پدر و مادر و جمعی از علما ره و ایضا تصریح
کرده اند بحرام بودن روزهٔ او بدون اذن ایشان و اظهر کراهت است و بعضی
تخصیص داده اند کراهت روزهٔ پسر را بوقتیکه بدون اذن پدر باشد و ذکر
مادر را نکرده اند و حق آن است که بدون اذن مادر نیز مکروه است و
ظاهر آن است که این حکم تخصیص به پسر نداشته باشد بلکه دختر نیز چنین باشد
ششم روزهٔ سه روز بعد از عید فطر و اکثر را جمعی از علما گفته اند که روزهٔ
شش روز بعد از عید فطر سنت است ضعیف است هفتم روزهٔ ایام
تشریق از برای کسیکه در منی باشد هشتم روزهٔ کسیکه نیت روزهٔ سنت
کرده باشد و او را تکلیف کنند بطعام خوردن و احادیث بسیار دلالت
بر فضیلت افطار در این صورت میکند بلکه ظاهر آن است که خلافی در این
نباشد که هرگاه کسی نیت روزهٔ سنتی کرده باشد و او را تکلیف بطعام
خوردن کنند بهتر آن است که افطار کند و افضل آن است که در این صورت
اظهار نکند که من روزه ام و افطار کند خواه طعام را بخصوص او حاضر کرده
باشند یا بخصوص او نباشد و خواه تکلیف کننده کسی باشد که مکدر شود
از چیزی نخوردن او یا نه و خواه پیش از ظهر باشد یا بعد از آن و در حدیث
صحیح مروی است از حضرت صادق ع که فرمود که هر که داخل شود بر برادر
مؤمن خود و روزه باشد پس افطار بکند در نزد او و او را اعلام نکند از
روزهٔ خود خدا تعالی روزهٔ یکسال جهت او بنویسد و ایضا مروی است
از حضرت صادق ع که فرمود که افطار کردن تو جهت خاطر برادر مؤمن
افضل است از روزهٔ سنتی گرفتن و ایضا مروی است از علی بن حدید

که گفت عرض کردم بحضرت کاظم ع که من داخل میشوم بر جمعی و ایشان چیزی
میخورند و من نماز عصر را کرده ام و روزه ام پس بمن میگویند افطار کن حضرت
فرمود که افطار کن پس بدرستیکه افطار کردن افضل است مطلب سیم
در بیان احکام مسافر و بیان قضای روزه و احکام آن و بیان کفاره
و احکامیکه متعلق بآن است و در این مطلب سه فصل است فصل اول
در بیان احکام سفر و مسافر و آنچه متعلق بآن است و هر چند جمیع مسائل
متعلقه بنماز از شرایط احکام و در کتاب تحفة الصلوة بتفصیل مذکور
شده است لیکن در اینجا بر سبیل اجمال بعضی از آنها ذکر میشود و در این
فصل دو مقام است مقام اول در بیان سفریکه در آن افطار کردن
واجب است بدانکه هر چنانکه مکرر مذکور شد واجب است بر مسافر
که افطار کند و روزه گرفتن بر او حرام است و سفریکه باید افطار نمود
بعینه همان سفری است که نماز را باید در آن قصر نمود و آن موقوف بچند
شرط است اول مسافت بدانکه اگر مسافتی که میرود هشت فرسخ
شرعی باشد که هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذرع بذرع
دست البته باید روزه را بخورد و روزه گرفتن بر آن حرام است و هم چنین
اگر مسافتی را که میرود بچهار فرسخ شرعی رسیده باشد و خواهد همان
روز برگردد باید البته افطار کند و اگر چهار فرسخ رسیده باشد و
هشت فرسخ نرسیده باشد و اراده برگشتن در همان روز نداشته باشد
مشهور آن است که باید روزه را بگیرد و ابن ابی عقیل و بعضی از متاخرین
گفته اند که در این صورت افطار کردن واجب است و جایز نیست روزه گرفتن

اما اقوی و اصح آن است که روزه گرفتن واجب نیست بلکه مخیر است میان
روزه گرفتن و افطار کردن اما افطار کردن و روزه نگرفتن افضل است
بلکه احوط نیز آن است که افطار کند و روزه را ترک کند خواه پیش از ده
روز اراده داشته باشد بمکان خود عود کند یا نه **دویم** قصد مسافت
پس اگر کسی اضعاف مسافت شرعی را قطع کند لیکن در زمان قطع
هرگز قصد مسافت نداشته بلکه همیشه قصد کمتر را داشته و چون آنرا
قطع کرده باز قصد مقداری دیگر کمتر از حد مسافت نموده و همچنین
تا چند مقابل مسافت را قطع نماید در این صورت افطار کردن او در هیچ
موضع از این راه جایز نیست و اگر چه موضعی باشد که از منزل او تا آنجا
هشت فرسخ و زیاده تر باشد بعد از برگشتن واجب است که افطار کند
هرگاه از موضع برگشتن او تا منزل خود بقدر مسافت شرعی باشد **سیم**
آنکه سفر واجب باشد یا سنت یا مباح چون سفر حج یا زیارت ائمه
یا تحصیل علم یا تجارت یا دیدن دوستان و سفر معصیت نباشد که اگر
سفر معصیت باشد باید روزه بگیرد و افطار کردن جایز نیست و تفصیل
سفر معصیت در تحفة الرضویه و حاشیه آن ذکر شده است **چهارم**
آنکه در اثناء سفر بوطن خود نرسد پس اگر در اثناء سفر بوطن خود عبور
کند واجب است که تا در آنجاست روزه را بگیرد هر چند قصد اقامه
ده روز نکند و وطن عبارت است از موضعی که کسی در آنجا منزلی داشته
باشد که در آن متوطن باشد یعنی در عرف بگویند که در آنجا متوطن است
و سکنی دارد خواه همیشه در آنجا باشد یا سالی اندک در آنجا بماند که وطن

وسکنی

و سکنی داشتن صادق آید بلکه هرگاه بعضی ایام اصلا در آنجا نماند
هم چنانکه بعضی از تجار یا بعضی از مسافرین مثل مجد فرهستان و غیرهم
همینکه عرفا وطن صادق آید کافی است و مراد از منزل جائی است که در
آنجا سکنی کند خواه خود مالک آن منزل باشد یا باجاره یا عاریه و امثال
اینها گرفته باشد و لازم نیست که البته باید خود مالک آن باشد **پنجم**
آنکه در اثنای سفر در موضعی قصد اقامه ده روز نکند پس اگر مسافر
در موضعی که منزل و وطن او نباشد نیت اقامه ده روز کند باید
در آنجا روزه را بگیرد و افطار کردن جایز نیست و هرگاه در موضعی
قصد اقامه ده روز کند و بعد از آن قصد او تغییر یابد پس اگر بعد از
قصد اقامه یکنماز واجبی را تمام کرده باشد باید تا در آن موضع است
روزه را بگیرد و اگر بعد از قصد اقامه هنوز هیچ نماز واجبی تمام نماز
نکرده باید روزه را افطار کند اگر چه بعد از قصد اقامه نیت روزه
کرده باشد و در اثناء روز قصدش تغییر یابد هر چند که تغییر عزم
بعد از زوال بهم رسد **ششم** آنکه سفر عمل و پیشه او نباشد چون
مکاری و ملاح و جمال و راعی و صحرانشین و خانه بدوشان و بعضی
تجار که طالب رواج بازارند و با جهت سفر را عمل و پیشه خود قرار
داده اند پس هر که عرفا سفر عمل و پیشه او باشد یا یکی از اسمای مذکوره
بر آن صادق آید که مردم بگویند که فلان شخص مکاری یا جمال یا راعی
یا خیمه نشین است باید همیشه روزه را بگیرد خواه این صدق بدون نوبت
سفر کردن باشد یا بشرط و مناط را سه سفر پی در پی قرار دادن

صورتی ندارد و هرگاه در عرف یکی از اصحاب مذکورین بر آن صادق نباشد
و نگویند شغل و عمل او سفر کردن است باید روزه را افطار نکند اگر چه
ده سفر پی در پی کند بلی هرگاه یکی از جماعت مذکورین ده روز در وطن
خود بایستد که در اثنای آن ده روز مسافر بودن نبود و بعد از آن
بسفر رود باید در آن سفر روزه را افطار کند و حق آن است که با وجود
صدق اینکه سفر عمل و پیشه اوست بعد از ماندن ده روز همین در یک سفر روزه را
افطار میکند و در سفر دوم عود بروزه میکند و توقف ده روزه در غیر
وطن بجهت قصد اقامه و توقف ده روز بعد از سی روز با تردد در حکم
اقامه ده روز در وطن نیست بنابر اقوی **هفتم** آنکه از شهر خود یا از
موضع اقامه اینقدر دور شود که بحد ترخص برسد پس پیش از رسیدن
بحد ترخص نمیتواند افطار کند و مراد از حد ترخص آن است که آنقدر
از شهر دور شود که اذان نشنود یا دیوارها را نبیند و تمیز نکند
هشتم آنکه سی روز بی قصد اقامه در یک موضع نماند پس هرگاه
در جائی قصد اقامه ده روز نکند بلکه متردد باشد و تا سی روز با تردد
در موضعی بماند بعد از سی روز باید روزه را بگیرد اگر چه یک روز باشد
مقام دوم در مسائلی که متعلق بمسافرات و در ضمن یازده مسئله
اول بدانکه بعد از تحقق شرایط سفر روزه حرام است و باید افطار
نمود خواه روزه واجب باشد یا سنت و همچنین از روزه واجب و
سنت در سفر صحیح نیست بنابر اقوی و هرگاه کسی با وجود دانستن
مسئله در سفر روزه بگیرد فعل حرام کرده خواهد بود و هرگاه روزه با

کرقضا

کہ قضا داشته باشد باید قضا کند بلی از روزه واجب سه روز را استثنا
شده است که در سفر میتوان گرفت اول سه روز روزه بدل هدی در حج
تمتع دوم هجده روز روزه بدل شتر از برای کسیکه قبل از غروب آفتاب
روز عرفه عمداً از عرفات کوچ کند و عاجز باشد از شتر **سیم** روزه نذر
معین هرگاه در نذر خصوص سفر را قید کرده باشد باین نحو که نذر
کرده باشد که فلان روز را روزه بگیرد در سفر و حضر اما هرگاه مطلق
نذر کرده باشد باین نحو که نذر کرده باشد که همین فلان روز را روزه
بگیرد و خصوص سفر را ذکر نکرده باشد لازم نیست که آن روز را در سفر
روزه بگیرد بلکه حرام است روزه گرفتن و احوط آن است که کسی در نذر خصوص
سفر را قید نکند یعنی نذر که سفر نیز در آن مذکور باشد نکند و از
روزه سنت یک روزه استثنا شده است که در سفر میتوان گرفت و آن
سه روز روزه است در مدینه منوره بجهت طلب حاجات و کیفیت آن
روزه و آداب طلب حاجت را در آخر رساله در مناسک حج بیان نموده ام
مسئله دوم دانستی که هرکه در سفر با وجود علم بحرمت روزه
روزه بگیرد مجزی نیست و باید قضا کند اما هرگاه جاهل مسئله
باشد و نداند که در سفر باید افطار کرد و باین جهت افطار نکند روزه او
صحیح است و مجزی است و قضا بر آن لازم نیست بلی هرگاه در اثنای
روز عالم شود باید افطار کند و اگر افطار نکند فعل حرام کرده و
قضا بر او لازم است و ظاهر آن است که این حکم مختص باشد بکسیکه نداند
که در سفر باید افطار کرد اما هرگاه ابتدا داند و لیکن بعضی از احکام

سفر واند اند مثل انکه گفته اند که کثیر السفر هرگاه ده روز در وطن خود
عاند حکم کثرت سفر او باطل میشود و باید روزه را افطار کند و
با نیت روزه را بگیرد ظاهر آن است که مجزی نباشد و باید قضا کند
مسئله سیم کسیکه اصل مسئله را داند اما فراموش کرده باشد
و از راه فراموشی در سفر روزه را گرفته باشد بعضی گفته اند حکم آن
حکم جاهل است و روزه او صحیح است و بعضی دیگر گفته اند که در حکم عالم
است و روزه او صحیح نیست و باید قضا کند و این قول اظهر است **مسئله چهارم**
بدانکه در وقتی روزه بر مسافر حرام است و روزه او صحیح نیست که پیش از
ظهر از خانه بیرون رود و از حد ترخص بگذرد و هرگاه بعد از ظهر
بیرون رود روزه او صحیح است و واجب است که روزه را بگیرد و خلاصه
آنکه هرگاه پیش از ظهر از خانه بیرون رود باید افطار کند خواه در شب
نیت سفر داشته باشد یا نه و هرگاه بعد از زوال بیرون رود باید
روزه را بگیرد و افطار کردن جایز نیست و جمعی از علما گفته اند که هر
وقت از روز که بیرون رود باید افطار کند اگرچه اندکی قبل از غروب
باشد و بعضی دیگر گفته اند که هرگاه در شب نیت سفر داشته در
هر وقت از روز که بیرون رود افطار میکند و هرگاه در شب نیت
سفر نداشته در هر وقت که بیرون میرود روزه را میگیرد و اقوی
و اصح همان است که ما گفتیم و مخفی نماناد که هرچند کلام علما در خصوص
این حکم مطلق است و شامل روزه واجب معین و واجب غیر معین و
روزه سنتی هر دو هست لیکن احوط آن است که در روزه سنتی و واجب

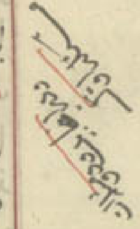
غیر معین در روزه سنتی هم هست لیکن احوط آن است که در روزه سنتی و واجب
غیر معین هرگاه بعد از ظهر هم سفر کند افطار کند و آن روز را روزه نگیرد
و اگر واجب معین باشد روز دیگر روزه بگیرد **مسئله پنجم** کسیکه در غیر از
در هر روز یکه پیش از ظهر داخل وطن خود یا مکانیکه در آن قصد اقامه ده روز
دارد نبود و پیش از داخل شدن افطار نکرده باشد روزه آن روز صحیح است
و اگر آن روز روزه واجبی باشد واجب است که آن روز را روزه بگیرد و همچنین
هرگاه داخل ولایتی شود قصد اقامه نداشته باشد و بعد قصد اقامه
کند پس اگر پیش از ظهر قصد اقامه کند باید آن روز را روزه بگیرد و در هر
روز یکه بعد از ظهر داخل وطن خود یا موضع قصد اقامه شود واجب است که
آن روز را افطار کند خواه پیش از دخول افطار کرده باشد یا نه بلی سنت است
که تا شام امساک کند همچنانکه گذشت و همچنین هرگاه داخل ولایتی
شود و قصد اقامه نداشته باشد و بعد از ظهر قصد اقامه کند **مسئله ششم**
هرگاه کسی که در حضر باشد و اندک پیش از ظهر داخل وطن خود یا موضع
قصد اقامه شود ~~واجب است که آن روز را افطار کند~~ که ماه مبارک رمضان
داخل شود جایز است از برای او سفر کردن خواه سفر واجب باشد
یا سنت یا مباح بلی هرگاه سفر واجب باشد مانند حج یا عمره یا سفر
ترک آن باعث هلاکت برادر مؤمنی یا تلف شدن مالی از خود
یا غیر باشد علاوه بر جایز بودن کراهتی هم در آن نیست و اما در غیر
اینها پس مشهور آن است که سفر نکردن افضل است و سفر کردن مکروه
و اظهر آن است که هرگاه مقصود از سفر امر مباحی باشد مطلقا مکروه است

اما فضیلت روز داخل شدن [illegible]
بنا بر انیکه آن روز را افطار کند [illegible]
انیکه خبر [illegible] **مسئله هفتم**
و آن روز را روزه بگیرد [illegible]
هرگاه کسی در حضر باشد

وهرگاه امر منحصر باشد پس اگر امری باشد که اگر در آنوقت آن را ادراک نکند
دیگر نتواند ادراک کرد مانند مشایعت برادر مؤمن سفر کردن مکروه
نیست بلکه دیگر نیز و نیست که افضل باشد و اگر امری باشد که اگر حال
ترک کند بعد از تمام شدن ماه رمضان باز تواند ادراک کند
سفر کردن مکروه است و بدانکه کراهت سفر کردن تا روز بیست و سیم است
وهرگاه بیست و سه روز از ماه بگذرد کراهت برطرف میشود هم چنانکه
اکثر علما تصریح بان نموده اند والله اعلم مسئله هشتم جایز است از
برای مسافر جماع کردن در ماه مبارک رمضان در روز بکر در سفر است
یا بعد از زوال داخل خانه خود شود یا قبل از زوال بیرون رود اما
کراهت شدید دارد بلکه احوط ترک است و جایز بودن جماع کردن
در وقتیست که زن نیز جایز باشد از برای او افطار کردن و روزه
گرفتن بر او واجب نباشد مانند آنکه مسافر باشد یا مریض باشد
یا در بعضی از روز حائض بوده و پاک شده اما هرگاه زن روزه دار باشد
ظاهر است که حرام است جبر کردن او بر جماع و ظاهر است کردن
حکم مسافرات هر که روزه ماه رمضان بر او واجب نباشد مانند
مریض و زن حائض که پاک شده باشد و امثال اینها مسئله نهم مکروه است
از برای مسافر و هر که دیگر که جایز است از برای او افطار در ماه مبارک
رمضان که خود را از طعام و آب سیر کند یعنی آنقدر چیزی بخورد و آب
بیاشامد که سیر شود بلکه باید تقلیل در طعام و آب کند که در گرسنگی
شبیه بروزه داران باشد و ظاهر هم چنانکه مذکور شد آنست که این

دو حکم یعنی کراهت جماع و سیر خوردن و آشامیدن مختص بروزه ماه رمضان
باشد و در روزهای دیگر که روزه آن واجب معین باشد مثل روزه نذر
روزه از آنها ذکر کرده باشد هیچیک از جماع و سیر خوردن و آشامیدن
کراهت نداشته باشد مسئله دهم بدانکه جایز نیست که در ماه مبارک
رمضان روزه غیر از روزه ماه رمضان گرفته شود پس بنابراین جایز نیست
از برای مسافر که روزهای را که در سفر میتوان گرفت در ماه رمضان
بگیرد یعنی هرگاه مثلا نذر کرده باشد که روز پنجشنبه را روزه بگیرد خواه سفر
وخواه حضر پس در سفر روزهای پنجشنبه ماه رمضان را نباید روزه بگیرد
و هم چنین هرگاه در ماه رمضان در مدینه باشد و قصد اقامه نکرده باشد
نمیتواند که سه روز روزه سنتی در مدینه را بگیرد بلکه بعد از خروج رمضان
میتواند بگیرد مسئله یازدهم بدانکه چهار موضع است که هرگاه مسافر
در اثناء سفر بیکی از آن چهار موضع برسد مخیر است که نماز را تمام کند یا
قصر و آن مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول و مسجد کوفه و حایر کربلاست
و مخیر بودن چهار موضع مخصوص نماز است و شامل روزه نیست پس اگر مسافر
در یکی از این چهار موضع قصد اقامه نکند واجب است که روزه را افطار کند
فصل دوم در بیان روزه قضائی و احکام آن و در این فصل دو مقام
است مقام اول در بیان آنکه کدام روزه هرگاه فوت شود قضا دارد
و کدام روزه قضا ندارد بدانکه هم چنانکه دانستی روزه یا واجب است
یا سنت و روزه واجبی هشت قسم است روزه رمضان و قضاء آن و روزه
نذر معین و نذر غیر معین و روزه کفاره و روزه بدل هدی و بحر

و روزه اعتکاف و روزه که با اجاره واجب شده باشد وحکم فوت روزه
و نحو ذلک با هیچ مذکورات وهم چنین احکام روزه کفاره و روزه
اعتکاف بعد ازین مذکور خواهد شد واما سایر روزه ها پس روزه
ماه رمضان ونذر معین هرگاه فوت شود قضای ان واجب است به
شروطیکه مذکور خواهد شد واما روزه قضا ونذر غیر معین پس درانها
قضا معنی ندارد بلکه هرگاه در روزی نیت یکی ازانها بکند وبعد
افطار کند باید بگیرد و روز دیگر بگیرد اما از قضای ان روز نیکو نبود و نیت
نیت قضا بکند پس هرگاه بر ذمه شخص روزه نذر غیر معین باشد بگیرد
تا بمیرد در کلام فقها واقع است که باید ولی او قضای او را بجهت او
بگیرد واما روزه اجاره پس اگر اجاره مطلقه باشد یعنی مقید بوقتی
نباشد پس در ان نیز قضا معنی ندارد اما هرگاه مقید بوقت معین
باشد و در ان وقت نگیرد قضای او بر او واجب نیست هم چنانکه گذشت
مقام دوم در بیان مسائل واحکامیکه متعلق بقضای روزه است



بدانکه شرط است در واجب شدن قضا بلوغ وعقل واسلام پس
واجب نیست قضای روزه که از طفل فوت شود مگر همان روزیکه پیش از
صبح ان بالغ شود وهم چنین واجب نیست قضای روزه که از دیوانه
فوت شود وهم چنین واجب نیست بر کافر که قضای روزه که در حالت
کفر ازو فوت شده بگیرد **مسئله دوم** بدانکه غیر فرقه شیعه اثنی
عشریه که هر اشان از فرق مسلمین مانند سنی و زیدی وغیرهم بر ایشان
لازم است که هر روزه که در حالت گمراهی وضلالت از ایشان فوت شده

قضا

قضا کنند اما روزه هائیرا که در ان حالت گرفته اند بعد از هدایت ایشان
بطریقه حقه قضای انها لازم نیست **مسئله سیم** واجب است بر مرتد که
قضای روزه که در حالت ارتداد ازو فوت شده بگیرد خواه مرتد
فطری باشد یا ملی وهرگاه شخصی در اول روز مسلم باشد و نیت روزه
بکند و در اثنای روز مرتد شود و بعد از ان باز عود باسلام کند بعضی
از علما گفته اند که روزه او صحیح است وقضای ان بر او لازم نیست وبعضی
دیگر گفته اند که ارتداد باعث بطلان روزه او میشود وقضای ان روزه
بر او لازم است وان اظهر است **مسئله چهارم** واجب نیست بر کسیکه بیهوش
شود قضای روزه که بسبب بیهوشی ازو فوت شده خواه در همه روز
بیهوش باشد یا در بعضی از ان **مسئله پنجم** بر حایض وصاحب
نفاس واجبست که روزه که در ایام حیض ونفاس از ایشان فوت شده
قضا کنند خواه روزه رمضان باشد یا روزه نذر معین وهم چنین واجب است
قضای روزه که بسبب مرض یا سفر کردن فوت شده یا افطار شده خواه
روزه ماه رمضان باشد یا نذر معین **مسئله ششم** واجبست بر
هر که افطار کند روزی از ماه مبارک رمضان را عمدا یا روزیرا که روزه
ان نذر واجب شده باشد یا یکی از چیزهای دیگر که مذکور شد که
باعث بطلان روزه میشود در ان روز بعمل اورد عمدا و غیر از کفاره باید
که مذکور شد که قضا بر انها واجب نیست از طفل و دیوانه و بیهوش و کافر
واجبست که ان روز را قضا کند بلی چند صورتست که با وجود افطار
قضا لازم نیست و باید بعوض فدا بدهند هم چنانکه مذکور خواهد شد

مسئله هفتم هرگاه کسی روزه معین را نذر کند که همیشه روزه بگیرد واتفاق
افتد که آن روز روز عید فطر یا عید اضحی باشد واجبست که آن روز را
افطار کند و قضای آنرا بگیرد و همچنین اگر اتفاق افتد که آن روز یکی
از ایام تشریق واقع شود و او در منی باشد مسئله هشتم کسیکه جنب شود
در ماه مبارک رمضان و غسل را فراموش کند پس اگر در همان روز بخاطر
او آید و غسل کند روزه او صحیح است و چیزی بر او نیست و هرگاه بخاطر او
نیاید تا آن روز بگذرد یا تا ماه رمضان بیرون رود واجبست که روزها
هائیرا که بعد از جنب شدن گرفته قضا کند مسئله نهم دانستی که هرگاه
کسی روزی از ماه مبارک رمضان مریض شود و افطار کند واجبست که
بعد از صحیح شدن آن روز را قضا کند پس هرگاه کسی در ماه مبارک
رمضان مریض شود و افطار کند و مرض او طول بکشد و رفع نشود تا ماه
رمضان آینده درینصورت قضا از او ساقط میشود و نباید قضای
آنچه از رمضان اول فوت شده بگیرد بلکه باید بعوض هر روزیکه افطار
کرده یکمد طعام بمسکین تصدق کند پس هرگاه در رمضان دویم
مرض رفع شد آن ماه رمضانرا روزه میگیرد و هرگاه در آن رمضان
رفع نشد پس اگر پیش از آمدن رمضان سیم مرض رفع شد همین رمضان
دویم را قضا میکند و اگر مرض طول کشیده تا رمضان سیم نیز داخل شد
درینصورت قضای رمضان دویم از او ساقطست و بعوض هر روزی
ازین رمضان نیز یکمد طعام تصدق میکند و هرگاه کسی در رمضان
مریض شود و چند روزرا افطار کند و پیش از رمضان دویم بقدر کم

کمتر

کمتر از روزهائی باشد که افطار کرده مرض او رفع شود مثل اینکه تمام
ماه رمضان اول را افطار کرده و ده روز پیش از رمضان دویم مرض
رفع شود درینصورت شکی نیست که قضای این ده روز بر او واجبست
واما قضای بیست روز دیگر که پیش از رمضان دویم وقت نبوده پس
محل اشکالات و در کلام فقهاء تصریحی در حکم آن بنظر حقیر نرسیده
وظاهر آنست که قضای آن بیست روز از او ساقط باشد و هرگاه احتیاط
کند و آن بیست روزرا نیز قضا کند و از برای هر روزی یکمد کفاره
نیز بدهد بد نخواهد بود و همچنین است هرگاه در ماه رمضانی مریض
شود و بعد از رمضان بقدر بعضی از آن روزها که افطار کرده مرض او
رفع شود و دوباره باز مریض شود و مرض او طول بکشد تا رمضان آینده
مسئله دهم هرگاه کسی چند روز از ماه رمضانرا افطار کند
بجهت عذری غیر از مرض مثل سفر یا حیض و بعد از آن بلافاصله مریض
شود و مرض او طول بکشد تا ماه رمضان دیگر پس بعضی گفته اند که حکم آن
مثل حکم کسی است که بجهت مرض افطار کرده باشد یعنی قضا بر او لازم نیست
و باید بجهت هر روزی یکمد کفاره بدهد و بعضی دیگر گفته اند که حکم
اینها مساوی نیست بلکه قضا بر او لازم است و مسئله محل اشکالست
اگرچه اظهر آنست که قضا لازم است و احتیاط کردن بگرفتن قضا و دادن
یکمد کفاره بهتر است و هرگاه روزه را بجهت مرض افطار کند و بعد بلافاصله
مسافر شود و تا رمضان آینده در سفر باشد و نتواند قضا بگیرد درینصورت
نیز بعضی گفته اند قضا لازم نیست و بجهت هر روزی یکمد کفاره بدهد و

اقوی در این صورت آن است که قضا واجب است و هم خبر است هرگاه افطار کردن
بجهت غیر مرض باشد و عذر دیگر هم که تا رمضان آینده بوده غیر از مرض باشد بعید
قضا واجب است **مسئله یازدهم** هرگاه کسی روزه ماه مبارک رمضان را بجهت
مریض بودن افطار کند و بعد از رفع مرض با وجود اختیار و بدون عذر قضای
آنرا تأخیر بیندازد تا رمضان دیگر داخل شود واجب است که قضا را
بگیرد و علاوه بر قضا بجهت هر روزی یک مد از طعام تصدق کند و ظاهر آن است
که واجب بودن کفاره مخصوص باشد بصورتیکه افطار کردن او بجهت مرض
باشد پس اگر بجهت دیگر باشد مانند حیض یا سفر یا غیر اینها کفاره واجب
نباشد و جمعی واجب دانسته اند و این احوط است **مسئله دوازدهم** بعضی از
متأخرین گفته است که هرگاه کسی روزه قضای ماه مبارک رمضان بر
ذمه او باشد نظر بآنکه واجب است که پیش از آمدن رمضان دیگر آنرا
قضا کند و تأخیر نیندازد تا دخول رمضان دویم پس هرگاه پیش از آنکه
روزه قضائی را بگیرد سفری اراده کند که یقین داشته باشد که بجهة
آن سفر پیش از دخول رمضان ممکن از روزه قضائی نخواهد شد
سفر کردن او حرام خواهد بود هرگاه سفر مباح یا مستحب باشد و این
ظاهر ادر نیست بلکه قوة دارد بلی هرگاه یک رمضان بگذرد و قضا نکند
این حکم در میان رمضان دویم و سیم جاری نیست **مسئله سیزدهم** بدانکه
هر روزه واجبی که بذمه شخص باشد و آن شخص فوت شود بر ولی او
واجب است که از جهت او قضا کند خواه روزه ماه رمضان بوده باشد
یا غیر آن بلی شرطست در واجب شدن قضا بر ولی در هر روزه که در

غیر

غیر سفر فوت شده باشد که آن شخص خود در ایام حیوة متمکن از قضا کردن آن شده
مثل اینکه مریض شود و در آن مرض بمیرد یا از آن مرض خوب شود لیکن پیش از
بیرون رفتن ماه رمضان بمیرد یا زن حایض شود و پیش از تمام شدن ماه
رمضان بمیرد قضای روزه که در آن مرض و در آن حیض از او فوت شده بر
ولی او واجب نیست و هرگاه از مرض خوب شود یا از حیض پاک شود
و بعد از رمضان بقدر یکی یا بعضی از آن روزهائی که افطار کرده توانسته
بگیرد و نگرفته باشد و بعد بمیرد در اینوقت بر ولی واجب است که همان قدر از
روزهائی را که ممکن از قضا بوده بگیرد و اظهر اگر متمکن نشده بر ولی واجب
نیست و این حکم بنا بر اقوی مختص بروزه است که در غیر سفر فوت شده باشد
پس هر روزه که در سفر فوت شود قضای آن بر ولی واجب است مطلقا خواه
آن شخص خود در ایام حیات متمکن از قضا کردن شده باشد یا نه پس هرگاه
کسی در ماه رمضان سفر کند و در آن سفر بمیرد یا پیش از تمام شدن ماه
رمضان بمیرد قضای روزه که در آن سفر از او فوت شده بر ولی واجب است
و مخفی نماند که در ولی که قضای روزه میت بر او واجب است خلاف است
و اقوی آن است که بر هیچیک از زنان منسوب بمیت قضا کردن واجب نیست
خواه مادر و خواه خواهر و خواه دختران میت باشند پس هرگاه میت کسی
بغیر از زنان نداشته باشد قضای روزه آن بر اینها واجب نیست پس
ولی بودن مخصوص بمردان است و در مردان نیز خلافات و آنچه
بر حقیر معلوم است آن است که پسر بزرگتر یقینا ولی هست و بر آن قضای
روزه که از پدر فوت شده واجب است و اما دیگران از مردانی که منسوب

بیت هستند و داخل وطن او هستند محل تشکیک است مسئله چهاردهم خوابات
کردن زن نیز در حکم مرد است یعنی هر روزه که در سفر از او فوت شده باشد
مطلقا و در غیر سفر هرگاه متمکن از قضای آن در ایام حیات شده باشد
و قضا نکرده بمیرد بر پسر بزرگ او واجب است که آن را بجهت او قضا کند
مسئله پانزدهم بعضی از علما گفته اند که روزه که بر ولی واجب است قضا
کردن آن از میت روزه است که بسبب عذری از او فوت شده باشد
مانند سفر یا مرض یا حیض یا غیر اینها و هرگاه عمدا روزه را افطار کرده باشد
قضای آن بر ولی واجب نیست و مسئله خالی از اشکال نیست اگرچه احوط
بلکه اظهر آن است که قضای اینها نیز بر ولی واجب است و مشکل تر روزه است
که گرفته باشد اما بجهت جهل مسئله بعضی امور را مرتکب شده باشد که
باعث بطلان روزه او شده باشد مسئله شانزدهم هرگاه از برای میت
چند پسر باشد که در سن مساوی باشند بر سبیل تساوی باید قضا کنند
و اگر از قسمت چیزی زیاد بیاید هر یک از اینها که آن را بکند از دیگری ساقط
میشود مسئله هفدهم هرگاه بر ذمه میت روزه باشد و شخص اجنبی تبرعا
قضا کند اظهر آن است که از ذمه ولی ساقط نمیشود و بر او واجب است
که بکند و هم چنین ولی نمیتواند که از او استیجار کند بلکه باید خود بگیرد
بلی هرگاه میت خود وصیت کند بعضی گفته اند که از ولی ساقط میشود و
احوط آن است که در صورت علاوه بر استیجار ولی خود نیز قضا را بکند
مسئله هیجدهم واجب نیست تعجیل کردن در قضا بلکه قضای روزه واجب
موسع است پس لازم نیست که هرگاه چند روز از رمضان را افطار

کرده باشد که بعد از عید فطر بلا فاصله شروع در قضا شود بلکه در هر
وقت که خواهد میتواند قضا را بگیرد مسئله نوزدهم واجب نیست هرگاه
چند روز از ماه مبارک رمضان را افطار کرده باشد که قضای اینها را
پی در پی بگیرد بلکه میتواند که هر چند روز یکی را بگیرد بلی موالاة و پی
در پی گرفتن قضای روزه سنت است مسئله بیستم ترتیب در قضا
روزه واجب نیست باین نحو که روز اول را نیت کند که این قضای روز
اولی است که افطار کرده ام و در روز دویم را نیت قضای روز دویم
کند و هم چنین بلکه ترتیب سنت هم نیست مسئله بیست و یکم کسیکه روزه
قضای ماه مبارک رمضان بر ذمه او باشد جایز نیست از برای او که
روزه سنتی بگیرد بلکه باید اول روزه قضا را بگیرد و بعضی گفته اند که این حکم
مختص بروزه قضای رمضان است و روزهای واجبی دیگر مانند روزه
نذری و کفاره هم چنین نیستند پس کسیکه روزه نذر یا کفاره یا اجاره
غیر موقته یا قضای میت بر ذمه او باشد میتواند روزه سنتی بگیرد
بنا بر اقوی مسئله بیست و دویم هرگاه کسی در روزی نیت روزه قضای ماه
رمضان را بکند تا ظهر اختیار با او است جایز است که افطار کند اگرچه
بدون عذر باشد بلی کراهت دارد و اما بعد از ظهر پس حرام است
از برای او افطار کردن و نمیتواند افطار کند و هرگاه عمدا بعد از ظهر
افطار کند واجب است که کفاره بدهد و مقدار کفاره آن در فصل
بعد ازین مذکور خواهد شد و بعضی گفته اند که آنچه مذکور شد که در قضای
ماه رمضان پیش از ظهر میتوان افطار نمود در وقتی است که وقت آن

تنگ باشد پس اگر وقت تنگ شده باشد مثل اینکه اینقدر به رمضان دوم
مانده که هرگاه آن روزها را افطار کند روزه قضایی آن تاخیر می افتد از
رمضان دوم و در پیش از ظهر نیز جایز نیست افطار کردن و بدانکه روزهای
واجب دیگر از واجبات موسعه مانند قضای رمضان نیستند بلکه در
آنها میتوان افطار کرد خواه بعد از ظهر یا قبل از ظهر و احوط افطار
نکردن است **فصل سیم** در بیان کفاره افطار روزه و روزه کفاره
و بیان احکام و متعلقات آن بدانکه مقصود ما درین فصل بیان
دو جهت است یکی بیان کفاره افطار روزه یعنی بیان اینکه کدام روزه
هرگاه کسی در آن افطار کند باید کفاره داد و مقدار کفاره و بیان
احکام آن و دیگری در بیان روزه کفاره یعنی بیان روزهائیکه
بسبب کفاره معاصی واجب یا مستحب میشود خواه آن معصیت افطار در
روزه باشد یا غیر آن پس درین فصل دو مبحث است **مبحث اول**
در بیان کفاره افطار روزه و احکام و متعلقات آن و درین مبحث
سه مقام است **مقام اول** در بیان اینکه کدام روزه هرگاه در آن
عمدا افطار کرده شود باید کفاره داد بدانکه روزه بر دو قسم است
و واجب و واجب بر هشت قسم است روزه ماه رمضان و قضای آن و نذر
معین و نذر غیر معین و روزه اعتکاف واجب و اجاره و روزه کفاره
و روزه بدل هدی و بخور شکی نیست که در قسم اول که روزه سنتی است
هرگاه آنرا باطل کند مطلقا کفاره لازم نمیشود و خلافی درین نیست
و همچنین در چهار قسم از روزه واجب هرگاه باطل کرده شود کفاره

لازم نمیشود بلاشک و آن روزه نذر غیر معین است و روزه اجاره و
روزه کفاره و روزه بدل هدی بنا بر اظهر و اما در چهار قسم دیگر پس واجب
میشود کفاره دادن افطار کردن در روزه ماه مبارک رمضان بلا اتفاق
و خلافی در آن نیست و همچنین شکی نیست در اینکه روزه نذر معین یا عهد
معین یا قسم هرگاه کسی افطار کند کفاره واجب میشود و همچنین است در
روزه اعتکاف هرگاه عمدا افطار شده باشد و اما در روزه قضای ماه مبارک
رمضان پس شکی نیست در اینکه در پیش از ظهر هرگاه باطل کرده شود کفاره
قضا واجب نمیشود و اما هرگاه بعد از ظهر کسی افطار کند پس در آن خلاف است
و اقوی آن است که کفاره واجب میشود و در اینکه آیا وجوب کفاره در این
صورت مخصوص است بکسیکه قضای روزه ماه رمضان را از برای خود
بگیرد یا اینکه هرگاه کسی قضای ماه رمضان را از جهت غیری بگیرد مانند
ولی که قضا از جهت میت کند نیز این حکم را دارد اشکال است و اظهر
اول است اگر چه بنا بر احوط است **مقام دوم** در بیان مقدار کفاره
روزه و در آن چهار مسئله است **مسئله اول** بدانکه در کفاره افطار
کردن در روزه ماه رمضان خلاف است و مشهور آن است که کفاره آن
یا آزاد کردن یک بنده است یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی یا اطعام
کردن شصت نفر مسکین و اینها مخیرات که از این سه هر یک را خواهد
اختیار کند و بعضی گفته اند که کفاره او بترتیب است یعنی اول
واجب است آزاد کردن یک بنده پس اگر نتواند و قدرت نداشته باشد
باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر بر آن نیز قادر نباشد و طاقت
نداشته باشد شصت مسکین را طعام بدهد و اقوی قول مشهور است

یعنی کسیکه افطار کند در روز ماه رمضان عمداً و بدون عذر بیکی
از چیزهایی که مذکور شد که باعث کفاره میشود عمداً و بدون عذر
بعمل آورد باید یکی از سه چیز مذکور را بعمل آورد و مخیر است که هر یک را که خواهد
اختیار کند و بدانکه جمعی از علما گفته اند که مخیر بودن میان این سه
چیز در صورتیست که از حلال افطار کرده باشد مثل اینکه مال حرام خورده
باشد یا با زن غیر جماع کرده باشد یا استمنای بدست کرده باشد یا شراب
خورده باشد باید هر سه کفاره را بدهد یعنی هم بنده آزاد کند و هم دو ماه
پی در پی روزه بگیرد و هم شصت مسکین را طعام بدهد و والد ماجد
طاب ثراه نیز این قول را اختیار فرموده اند و ظاهر آن است که حکم افطار
کردن از حرام نیز مثل افطار کردن از حلال است بلی مستحبست که در
صورت افطار کردن از حرام هر سه کفاره را بدهد بلکه احوط نیز هست
مسئله دویم کفاره افطار کردن عمداً در روز قضای ماه رمضان
بعد از ظهر طعام دادنست بده نفر مسکین و با وجود عدم قدرت سه روز
روزه گرفتن نیز هر که افطار کند در قضای رمضان بعد از ظهر باید
ده مسکین را اطعام کند و اگر قادر نباشد سه روز روزه بگیرد و
بعضی گفته اند که کفاره آن مثل کفاره ماه رمضان است و اقوی
آن است که کفاره واجب همان است که مذکور شد بلی دادن کفاره
افطار در روزه رمضان سنت است مسئله سیم کفاره افطار
کردن عمداً در روزه که بقسم واجب شده باشد و معین باشد طعام دادن
ده نفر مسکین است یا پوشانیدن ایشان یا آزاد کردن یک بنده
و هرگاه از اینها عاجز باشد و نتواند سه روز روزه بگیرد و کفاره

افطار

افطار کردن در روزه نذر معین که روزه آن بنذر واجب شده باشد کفاره
افطار در روزه قسم است بنابر اقوی و کفاره افطار کردن در روزه که
روزه یا آن واجب شده باشد کفاره افطار در روزه ماه رمضان
است مسئله چهارم کفاره افطار در روزه اعتکاف عمداً بدون
عذر کفاره ظهار است بنابر اقوی و آن یک بنده آزاد کردن است
و با عجز دو ماه پی در پی روزه گرفتن و با عجز شصت مسکین طعام
دادن و بدانکه افطار در روزه اعتکاف وقتی باعث کفاره میشود
که جماع کرده باشد نه چیزهای دیگر بنابر اقوی و هم چنین باید که
غیر روز اول و دوم باشد بتفصیلیکه مذکور خواهد شد مقام سیم
در بیان مسائلی که متعلق باین مبحث است و در آن دوازده مسئله است
مسئله اول بدانکه در روزه که بجهت کفاره در مواضع مذکوره گرفته
میشود شرط است که پی در پی باشد و جایز نیست فاصله در میان آنها
قرار دادن مگر در کفاره قضای رمضان بنابر اقوی که در آن جایز است
تفریق کردن مسئله دویم هر جا که باید روزه پی در پی بگیرد هرگاه
بعضی از روزه را بگیرد و بعضی دیگر مانده باشد که مرضی یا عذری دیگر
مانند حیض یا مثل آن رو دهد باید افطار کند و بعد از رفع عذر
بقیه را بگیرد و لازم نیست که از سر بگیرد خواه آن روزه پی در پی دو ماه
باشد یا سه روز یا غیر اینها بنابر اقوی و بعد از زوال عذر باید
بلا فاصله شروع بروزه گرفتن کند که اگر یک روز تاخیر کند باید
از سر بگیرد و اگر بدون عذر عمداً افطار کند باید دوباره از سر بگیرد

وانچه را اگر قضا است حساب نمیشود مگر بیک موضع یکی در صورتیکه
دو ماه پی در پی واجب باشد و یکماه و یک روز از آن لا اقل پی در پی
گرفته باشد و بعد افطار کند در این صورت لازم نیست که از سر بگیرد بلکه
بقیه را میگیرد و بعد در بقیه هم پی در پی بودن شرط نیست مستثنا
است و دیگر در صورتیکه یکماه پی در پی روزه دارد واجب باشد
و پانزده روز از آن گرفته باشد و یکی دیگر در سه روز بدل هدی هرگاه
دو روز پیش روز عید باشد بنا بر قول جمعی از علما والله اعلم مسئله سیم
کسیکه چند روزه پی در پی در ذمه او باشد باید وقتی شروع در
گرفتن آن کند که تواند پی در پی بودن را ادراک کند پس کسیکه خواهد
دو ماه پی در پی بگیرد جایز نیست که اول شعبان شروع کند بلی هرگاه
یک روز قبل از شعبان شروع کند صحیح است مسئله چهارم در جائیکه
باید در کفاره بنده آزاد کند باید مسلمان باشد اما شیعه بودن شرط
نیست و باید عیوبی که باعث آزاد شدن بنده است در آن نباشد اما
عیوب دیگر مانند کوری و کنگی ضرر ندارد و همچنین ضرر ندارد هرگاه
یک دست او یا یک پای او مقطوع باشد و همچنین میتواند کنیزی را که
ام ولد باشد آزاد کند و همچنین میتواند آزاد کند بنده را اگر گریخته
باشد خبر هرگاه علم بمردن آن نداشته باشد و فرقی نیست در بنده
میان آنکه مرد باشد یا زن یا بالغ باشد یا غیر بالغ مسئله پنجم
در جائیکه مسکین طعام داده میشود باید هر مسکینی را یک مد از طعام بدهد
که عبارت است از صد و پنجاه و سه مثقال و نیم صیرفی و یک جزو از شانزده

جزو مثقال و احوط آن است که هر فقیری را پنجاه درم بوزن شاهی که حال متعارف
است بلاد عجم است بدهند و احتیاط آن است که این یک مد را از گندم یا آرد
یا نان بدهند و مستحب است که یک نان خورش با آن ضم کند و باید طعام را
بفقیر داد و بغیر آن مجزی نیست و باید در هر جائی بعدد معینی که هست از
اشخاص داد پس در جائیکه شصت نفر رسیده است باید بشصت نفر داد
و در جائیکه ده نفر رسیده است باید بده نفر داد و همچنین و جایز نیست
مجموع را بیک نفر یا دو نفر یا غیر از اینها از عددیکه در آن عدد معین
کمتر است داد اگرچه میان دادنها فاصله بسیار باشد و لازم نیست که همه
عدد معین جمع باشند پس میتوان بتدریج داد و همچنین جایز نیست
که هر فقیری را کمتر از یک مد بدهند و نمیتوان کفاره را بکسی داد که واجب
النفقه آن شخص باشد بلکه باید بغیر واجب النفقه داد و هرگاه کفاره
بطفل داده شود احوط آن است که بولی او داده شود نه بخود آن
طفل مگر در صورتیکه ولی او اذن بدهد که بطفل بدهند مسئله ششم
در جائیکه مخیر است میان چند چیز در کفاره نمیتواند که بعضی از یک چیز را
بدهد و بعضی از چیز دیگر را مثل آنکه یکماه روزه بگیرد و سی مسکین را
طعام بدهد بلکه باید هر کدام را اختیار کند آن را تمام کند
مسئله هفتم بدانکه جایز نیست دادن قیمت در کفاره بلکه باید همان
چیزی که از شارع رسیده بعمل آورد پس جایز نیست دادن قیمت بلکه بنده
و همچنین کفارات نمیکند دادن قیمت [...] م بلکه باید خود آنها را بدهند
مسئله هشتم شکی در این نیست که هرگاه مکرر شود اموریکه باعث

کفاره میشود و بعضی از ایشان گویند که کفاره نیز مکرر میشود یعنی هرگاه کسی در یک روز
از ماه مبارک رمضان یا روز نذر معین امری بعمل آورد که کفاره واجب شود
باید یک کفاره بدهد و هرگاه در روز دیگر نیز بعمل آورد باید یک کفاره
دیگر بدهد خواه کفاره روز سابق را داده باشد یا نه و همچنین هرگاه
در روز دیگر نیز بعمل آورد باید سه کفاره بدهد و اگر روزها دیگر نیز بعمل
آورد باید بهمان نحو کفاره بدهد و همچنین خلاف در این است که هرگاه در
یک روز چیزی که باعث وجوب کفاره میشود مکرر بعمل آورد مثل اینکه در
یک روز دو بار یا بیشتر جماع کند یا چیزی بخورد یا یک دفعه جماع کند و چیزی هم
بخورد پس بعضی از علما گفته اند که هرگاه آن امر باعث کفاره مکرر شد کفاره
نیز مکرر میشود مطلقا پس اگر دو دفعه امری باعث کفاره را بعمل آورده
باید دو کفاره بدهد و اگر سه دفعه بعمل آورده باید سه کفاره بدهد
و همچنین و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا کفاره مکرر نمیشود پس اگر
یک دفعه در یک روز امری بکند که کفاره واجب شود باید یک کفاره بدهد
و اگر دو دفعه نیز بکند یا سه دفعه باز باید یک کفاره بدهد خواه
آن امور از یک جنس باشند مثل اینکه دو مرتبه چیزی بخورد یا دو مرتبه جماع
کند یا از دو جنس باشند مثل اینکه یک دفعه چیزی بخورد و یک دفعه جماع
کند و بعضی دیگر گفته اند که اگر جماع مکرر شود کفاره نیز مکرر میشود
اما تعدد چیزهای دیگر باعث تعدد کفاره نمیشود و بعضی دیگر گفته اند
که اگر کفاره اول را داده باشد و بعد از آن مرتبه دوم امر را بعمل آورده باید
دو باره کفاره بدهد و اگر پیش از دادن کفاره اول آن امر را بعمل آورده

یک کفاره کفایت میکند و بعضی دیگر گفته اند که اگر آن دو امر که بعمل آمده
از دو جنس باشند کفاره مکرر میشود و اگر از یک جنس باشند و کفاره اولرا
داده باشد باید دوباره کفاره بدهد و اگر نداده باشد یک کفاره کافی
است و اقوی و اصح در نظر حقیر قول دویم است یعنی مطلقا کفاره مکرر
نمیشود مگر بعمل آوردن امری که باعث کفاره میشود ولی احوط این است
که هرگاه جماع یا استمنا را مکرر بعمل آورد یا آن فعل دو بار جماع یا استمنا
باشد کفاره را مکرر بدهد و همچنین است هرگاه ابتدا امری را بعمل آورد
که موجب کفاره باشد یعنی کفاره واجب نمیشود اگر چه احوط دادن کفاره است
خصوصا هرگاه فعل دویم جماع یا استمنا باشد **مسئله نهم** هرگاه کسی
در روزی از ماه رمضان یا روز نذر معین امری را بعمل آورد که باعث کفاره
میشود و اتفاق افتد که بعد از آن در آن روز امری رو دهد که باید افطار
کند مثل اینکه حایض شود یا سفری رو دهد یا مریض شود بعضی گفته اند
که کفاره آن امر که اول بعمل آورده ساقط میشود و حق این است که ساقط
نمیشود بلکه باید کفاره را بدهد ولی هرگاه امری را بعمل آورد که باعث کفاره
میشود و بعد از آن معلوم شود که آن روز از ماه رمضان نبوده یا
معلوم شود که آن روزی که نذر روزه از آن کرده کفاره ساقط میشود
مسئله دهم بدانکه هرگاه شوهری زن خود را جبر کند و با او جماع کند
در روزی از ماه رمضان و هر دو روزه باشند واجب است بر مرد که
دو کفاره بدهد یکی بجهت خود و یکی بجهت زن و پنجاه تازیانه حد باید
زد خواه آن زن متعه باشد یا زن دایمی و خواه جبر کردن بزدن باشد و مثل

باشد بازدن و بر زن مطلقا چیزی لازم نیست نه قضا و نه کفاره و هرگاه غیر
زن خود را جبر کند بر جماع مثل اینکه کنیز خود را یا زن اجنبیه را یا جبر یا جبر کند
بر لواط ظاهر آن است که حکم آن همچنین نیست بلکه بر آن مرد یک کفاره
بجهت خود لازم است و بجهت آنها چیزی لازم نمیشود و بر خود آنها نیز چیزی
لازم نیست و همچنین است هرگاه زن خواه اجنبیه و خواه زن خود در خواب
باشد و بیدار نشود و مرد با او جماع کند یعنی بر مرد بیش از یک کفاره
لازم نمیشود و بر زن چیزی نیست و هرگاه زن مرد را اجبار کند بر جماع
حکم آن مثل حکم مرد نیست و بر او یک کفاره بجهت خود لازم میشود و بر مرد
چیزی لازم نمیآید و هرگاه مرد مسافر اجبار کند زن را اگر روزه دار باشد
بر جماع ظاهر آن است که کفاره بر هیچیک لازم نباشد اگرچه مرد فعل حرام
کرده و گناهکار است و هرگاه مردی زن خود را یا دیگری را جبر کند بر غیر
جماع مثل اینکه جبر کند بر چیزی خوردن بجهت آن کفاره بر مرد لازم نمیشود
و بر زن نیز هیچ لازم نمیآید و هرگاه اول جبر کند بر چیزی خوردن و بعد
از آن اجبار کند بر جماع در این صورت هرگاه مرد هم روزه باشد باز دو
کفاره لازم میشود و هرگاه مردی و زنی را دیگری جبر کند بر جماع کردن
بر آن دیگری کفاره آنها لازم نمیشود و بر خود آنها نیز کفاره و قضا لازم است

مسئله یازدهم هرگاه بر کسی کفاره لازم شود و دیگری تبرعاً از جهت او بعمل
اقوی آن است که از او ساقط نمیشود و باز بر او لازم است که کفاره را
بعمل آورد بلی هرگاه دیگری چیزی باو ببخشد که از خود مالک شود
و کفاره را بعمل آورد ساقط میشود و هرگاه کسی مرده باشد و کفاره بر ذمه

او باشد و کسی تبرعاً بجهت او بعمل بیاورد و ذمه بری شود و باعث تخفیف اذیت
میشود مسئله دوازدهم هرگاه کسی عاجز باشد از کفاره یعنی نتواند دو ماه روزه بگیرد
و نه بنده آزاد کند و نه شصت مسکین را طعام بدهد اظهر آن است که باید
بهر قدر که از او ممکن میشود و قوه دارد تصدق کند و جمعی از علما گفته اند
که باید هیجده روز روزه بگیرد هرگاه تواند و احوط آن است که هر دو را بعمل
آورد و اگر از هیجده روز روزه گرفتن عاجز باشد احوط آن است که بقدر
مقدور که تواند روزه بگیرد و بقدر ممکن تصدق نیز بکند و اگر از آنها هم
عاجز باشد توبه کند و استغفار کند و در این روزها پی در پی بودن شرط
نیست و هرگاه کسی عاجز باشد از کفاره و تصدق یا روزه یا هر دو را بعمل آورد
یا از آنها نیز عاجز باشد و توبه و استغفار کند و بعد قدرت بهم رساند
بر او کفاره لازم نیست و از او ساقط است و بدانکه مراد از قادر نبودن
بر دادن کفاره آن است که عرفاً نگویند که آن قادر نیست بر جا آوردن آن
پس اگر کسی فی الواقع قادر باشد بر بنده آزاد کردن یا اطعام شصت
مسکین اما بجهت آنکه مثلاً نخواهد او بالفعل حاضر نباشد یا آنکه در سفری
باشد که مسکین حاضر نباشد ظاهر آن است که کفاره از آن ساقط نشود و همچنین
است هرگاه بجهت ضعف در چند روز قادر بر روزه گرفتن نباشد اگرچه
بعد از رفع ضعف قدرت داشته باشد و مخفی نماند که آنچه مذکور شد
در کفاره ای است که دو ماه روزه در آن باشد خواه معین یا مخیر و اما در
کفارههای دیگر مثل کفاره قسم و نذر بنابر اقوی و غیر اینها نیز هرگاه از
دادن کفاره عاجز شود باید همین استغفار کند و احتیاط آن است

که اگر بعضی از خصال کفاره را قادر باشد بعمل اورد **مبحث دویم** در بیان
روزهائی که در کفارات معاصی واجبست خواه از جهت افطار در روزه
باشد یا غیر ان وچونکه این رساله مقام ذکر انها بتفصیل وبیان احکام انها
نیست لهذا از سبیل اجمال واختصار بیان انها میشود تا استیفاء جمیع اقسام
صوم شده باشد بدانکه روزه که بجهت کفاره معاصی واجب میشود بر پنج
قسم است **اول** انکه روزه که بجهت کفاره در ان واجبست با چیزی
دیگر **دویم** انکه روزه در ان واجبست بعد از عاجز شدن از چیز دیگر **سیم**
انکه روزه در ان واجبست تخییرا یعنی مخیرست میان روزه وغیر ان
وهر یک را که بعمل اورد کفایت میکند **چهارم** انکه روزه با چیز دیگر واجبست
در ان بعد از عاجز شدن از چیز دیگر که غیر از ان چیز اولست **پنجم** انکه
روزه در ان واجبست نه چیز دیگر **اما اول** یعنی انکه روزه وچیزی
دیگر هر دو در ان واجبست پس ان در یک موضع است وان کفاره کشتن مومن
است عمدا بی انکه شرعا کشتن ان لازم شده باشد وکفاره ان ازادست
که یک بنده ازاد کند وشصت مسکین را طعام دهد ودو ماه پی در پی
روزه بگیرد ودانستی که جمعی از علما در کفاره افطار کردن در روزه
ماه رمضان بحرام نیز باین قایل شده اند ومذکور شد که اقوی انست
که از مستحباتست نه واجب **واما دویم** یعنی انکه روزه در ان واجب
میشود بعد از عاجز شدن از چیزی دیگر پس در هشت موضع است **اول**
کفاره قتل خطا که کسی با بنادانی بکشد بانکه قصد کشتن نداشته باشد
وکاری بکند که غالبا کشنده نباشد واو کشته شود مانند انکه طفلی را برای

تادیب

تادیب بزند واو بمیرد یا تیری بسوی اهوئی بیندازد وبشخصی خورده وکشته
شود یا دوا بکسی بخوراند واو بیفتد وبمیرد وکفاره ان ازادست که یک
بنده ازاد کند واگر عاجز باشد وقدرت نداشته باشد دو ماه متوالی
روزه بگیرد واگر بران قدرت نداشته باشد شصت مسکین را طعام
بدهد **دویم** کفاره افطار کردن در روزه قضاء ماه رمضان بعد از
ظهر وان اینست که کفاره ان ازادست که ده مسکین را طعام بدهد واگر
قدرت نداشته باشد سه روز روزه بگیرد **سیم** کفاره مخالفت قسم
باینکه قسم خورده باسماء مقدسه خدا بر کردن فعلیکه ترکش رجحان نداشته
باشد یا نکردن فعلیکه فعلش رجحان نداشته باشد ومخالفت ان قسم نماید
وکفاره ان ازادست که یک بنده ازاد کند یا ده مسکین را جامه بپوشاند
یا ده مسکین را طعام دهد واگر از همه عاجز شود سه روز پی در پی
روزه بگیرد **چهارم** کفاره ظهارست که کسی با زن خود بگوید انت
علی کظهر امی وشرایط ان نیز موجود باشد بتفصیلیکه در مقام
خود مذکورست پس اگر خواهد جماع کند باید کفاره بدهد وکفاره
ان ازادست که یک بنده ازاد کند واگر عاجز شود دو ماه پی در پی روزه
بگیرد واگر از ان نیز عاجز شود شصت مسکین را اطعام کند **پنجم**
کفاره کوچ کردن از عرفات پیش از غروب عمدا وکفاره ان انست
که یک شتر نحر کند واگر عاجز شود هیجده روز روزه بگیرد وتفصیل این
در رساله حج بیان کرده ایم **ششم** در جزاء صید در حالت احرام
ودر ان خلافاتست وتفصیل ان مناسب این مقام نیست ودر کتاب حج مذکورست

هفتم کفاره جماع کردن در اعتکاف وان نیز بعینه مثل کفاره ظهار است
بنا بر اقوی وکفاره در ان تخصیص دارد بجماع کردن هم چنانکه مذکور خواهد
شد هشتم کفاره مخالفت نذر بنا بر اقوی وکفاره ان کفاره مخالفت
قسم است هم چنانکه سابق بر این مذکور شد ومخفی نماند که بعضی گفته اند
که هرگاه زنی در مصیبت موی خود را بکند یا روی خود را بخراشد بحدی که خون
شود یا مردی جامه خود را در مرگ فرزند خود یا زن خود چاک کند باید
کفاره مخالفت قسم را بدهد ودر روایتی نیز بر این مضمون وارد شده است
ولیکن ضعیف است وواجب بودن این کفاره بر چند معلوم نیست وظاهر آنست
که سنت است هم چنانکه بعضی از علما گفته اند واما قسم سیم یعنی آنکه روزه
در انواع واجبات مخیر است یعنی مخیر است میان روزه وغیر ان وهر یک را که بکند
کفایت میکند ان در سه موضع است اول کفاره آنکه در روز ماه رمضان
افطار کند بیکی از چیزهایی که باعث کفاره میشود بعمل آورد وکفاره ان
هم چنانکه گذشت آنست که یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام
بدهد یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد دویم کفاره سر تراشیدن در حالت
احرام وکفاره ان یک گوسفند است یا سه روز روزه یا اطعام ده مسکین
سیم کفاره مخالفت کردن عهد بنا بر اقوی وکفاره ان مثل کفاره
افطار در روز ماه مبارک رمضان است عمدا هم چنان که سابق بر این
مذکور گردید وبعضی کفاره مخالفت عهد را مثل کفاره مخالفت قسم
گفته اند واقوی آنست که ما گفتیم وبدانکه بعضی از علما قائل شده اند که
زنی که در مصیبت موی سر خود را ببرد کفاره افطار در روز ماه رمضان

میدهد بترتیب وبعضی دیگر گفته اند مخیر وبعضی دیگر گفته اند که گناه دارد
وکفاره ندارد واین ظاهر است واگرچه کفاره دادن سنت بلکه احوط است
واما قسم چهارم یعنی آنکه روزه با چیز دیگر بر سبیل تخییر واجب است
بعد از عاجز شدن از چیز دیگر وان در صورتیست که کسی با کنیز خود که
باذن او احرام بسته باشد در حالت احرام جماع کند وکفاره ان یک شتر است
یا یک گاو ویا یک گوسفند پس اگر از شتر وگاو عاجز شود مخیر است میان
یک گوسفند وسه روز روزه گرفتن واما قسم پنجم پس کفاره بنده است
در جمیع اقسام کفارات که بر او روزه گرفتن متعین است بلی هرگاه آقای
او باذن او آزاد کردن یا اطعام دادن را بعمل آورد روزه از ان ساقط میشود
وبدانکه بعضی از علما گفته اند که کسی که بخواب رود ونماز خفتن را تا نصف
شب بگذارد واجبست که کفاره بدهد وکفاره ان آنست که از روز فردا
روزه بگیرد وظاهر آنست که روزه گرفتن از روی سنت است نه واجب
وایضا بدانکه از جمله مواضعیکه خلاف شده است در ان که آیا کفاره
دارد یا نه در صورتیست که کسی قسم بخورد به بیزار بودن از خدا یا پیغمبر یا ائمه
ودر حرام بودن چنین قسمی خواه راست وخواه دروغ خلافی نیست ولیکن
در وجوب کفاره در چنین قسمی یاد کردن خلاف است بعضی گفته اند
کفاره اش کفاره ظهار است اول بنده آزاد کردن وبا عجز از ان دو ماه
روزه داشتن وبا عجز از ان شصت مسکین را طعام دادن واگر عاجز
شود ده مسکین را طعام یا کسوه دهد واگر عاجز شود سه روز متوالی
روزه بگیرد وبعضی گفته اند کفاره اش کفاره نذر است وابن بابویه گفته است

سه روز روزه بگیرد و ده مسکین را طعام بدهد و بعضی گفته اند گناه کرده
است و کفاره ندارد و در حدیث صحیح وارد شده است که صفار بحضرت
امام حسن عسکری ع نوشت که مردی سوگند یاد کرد به بیزاری از خدا و
رسول و مخالفت کرد توبه و کفاره او چیست حضرت فرمودند که ده مسکین را
طعام میدهد هر مسکینی را یک مد و طلب امرزش میکند از خدا و والد
حقیر طاب ثراه و بعضی دیگر از علما باین مضمون قایل شده اند و این قول
خالی از قوتی نیست و بدانکه تفصیل احکام کفارات چون یکدره در مقام
مناسب نبود بهمین قدر اکتفا شد **فصل چهارم** در بیان بعضی از احکام
و مسائل متفرقه که متعلق بکتاب صوم است و در آن چهار مسئله است
مسئله اول زنی که ابستن باشد و وضع حمل او نزدیک باشد
و زنی که شیر بدهد هرگاه بجهت روزه گرفتن ترس ضرری داشته باشند
که ضرر بخود ایشان یا بطفل ایشان برسد میتوانند افطار کنند و باید
بعد قضا کنند و بعوض هر روزی که افطار کرده اند یک مد طعام صدقه
کنند و فرقی نیست در شیردهنده میان انکه مادر باشد یا غیر مادر
بلی شرط است در جواز افطار انکه ممکن نباشد که شیردهنده دیگر
طفل را شیر بدهد که هرگاه ممکن باشد افطار کردن ان جایز نیست
و بدانکه کفاره ایشان درینصورت واجبست بر خود ایشان و لازم
نیست بر شوهر ایشان که کفاره را بدهند **مسئله دوم** مرد و زن
پیر هرگاه بحدی پیر شده باشند که قدرت بروزه گرفتن نداشته باشند
یا روزه گرفتن باعث مشقت شدید شود که عرفا نتوان متحمل ان شد میتوانند

افطار

افطار کنند و بعوض هر روزی یک مد طعام تصدق میکنند و قضا کردن
برایشان لازم نیست و مشهور ان است که هرگاه بعد قدرت بهم رسانند
باید قضا کنند و اظهر عدم وجوب قضا است بعد از قدرت اگرچه احوط
قضا کردن است **مسئله سیم** کسیکه مبتلا بمرض عطاش باشد و آن
مرضی است که صاحب ان هرچه اب خورد سیراب نشود هرگاه مشکل باشد
بر ان روزه گرفتن افطار میکند و بعوض هر روزی یک مد از طعام تصدق
میکند و احوط ان است که بیش از قدر ضرورت اب نخورد و مشهور ان است
که بعد از رفع شدن مرض باید روزه را قضا کند و ان احوط است
اگرچه اظهر عدم وجوب است **مسئله چهارم** کسیکه عمدا در روز ماه
مبارک رمضان بدون عذر افطار کند باید مجتهد او را تعزیر کند و هرگاه
دوباره عود کند یا فعل باز دوباره مجتهد او را تعزیر میکند و هرگاه
دفعه سیم باز افطار کند باید او را کشت و بعضی گفته اند که مرتبه سیم نیز
او را تعزیر میکنند و مرتبه چهارم او را میکشند و اول اقوی است و دوم
احوط است و مخفی نماند که کشتن در مرتبه سیم یا چهارم در صورتی است
که در دو دفعات پیشتر مجتهد عرض شده باشد بلی اگر نشده باشد و عرض نشده
باشد کشتن ان جایز نیست **خاتمه** در بیان اعتکاف بر سبیل
اختصار بدانکه اعتکاف عبارتست از مکث نمودن در مسجد جامع با
شرایطی که مذکور خواهد شد بجهت عبادت کردن و ان از جمله سنتهای
مؤکده است و در همه اوقات میتوان بجا اورد مگر در وقتیکه روزه نمیتوان
گرفت مانند عیدین و حالت حیض و نفاس و سفر و مرض و امثال

انها و ترغیب در آن دهه آخر ماه رمضان بیشتر است از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله مروی است که اعتکاف دهه آخر ماه رمضان برابر است با دو حج
و دو عمره و آنحضرت همیشه در دهه آخر انها اعتکاف مینمودند مگر یک سال
که در آن جنگ بدر واقع شد و در سال بعد از آن بیست روز اعتکاف
داشتند ده روز قضای سال گذشته و ده روز ادا و هرگاه کسی
نذر بکند که اعتکاف کند یا عهد کند یا قسم بخورد یا خود را باجاره بغیر
بدهد جهة اعتکاف نمودن اعتکاف واجب میشود و درین فصل سه
مقام است مقام اول در شروط اعتکاف بدانکه از برای صحیح بودن
اعتکاف چند شرط است اول روزه پس صحیح نیست اعتکاف بدون
روزه بودن و شرط نیست که روزه را جهت اعتکاف بگیرد بلکه هرگاه در
روزیکه روزه آن واجب است مثل ماه رمضان کسی اعتکاف نماید صحیح است
و همچنین در روزیکه روزه واجبی یا روزه سنتی بگیرد جایز است
که اعتکاف کند و از آن جهت که اعتکاف بدون روزه صحیح نیست جایز نیست
اعتکاف کردن از برای کسیکه حرام است بر آن روزه گرفتن و همچنین
جایز نیست اعتکاف کردن در روزهائیکه روزه گرفتن در آنها حرام است
بتفصیلیکه گذشت دوم مسجد پس اعتکاف کردن در غیر مسجد صحیح نیست
و باید مسجد جامع باشد و در غیر آن صحیح نیست و مراد بمسجد جامع مسجد
بزرگی است در ولایت که در آنجا نماز جماعت کنند و مخصوص محله نباشد
و از اکثر محلات مردم برای نماز جمعه یا جماعت حاضر شوند اگرچه متعدد باشد
مثل مسجد جامع میدان قدیم و مسجد عمادی در کاشان و سایر آنها

مثل مسجد گرجی و مسجد بالای بازار محل تاملات و احوط آن است که اگر
در مکه یا مدینه یا کوفه باشد در غیر مسجد الحرام و مسجد حضرت پیغمبر و مسجد
بزرگ کوفه و جامع بصره در ولایات دیگر احوط آن است که در مسجد
ولایت که مشهور بجامع باشد بجا آورند سیم اینکه در سه روز یا بیشتر
باشد و کمتر از سه روز اعتکاف صحیح نیست و باید دو شب میان نیز داخل
باشد و احوط آن است که شب اول را نیز داخل کند و نزدیک بغروب آفتاب
شب اول نیت کند و تا شام روز سیم بماند در مسجد و ظاهر آن است که
این تخصیص به سه روز اول ندارد بلکه در هر وقت چنین است باین معنی که
هرگاه سه روز اعتکاف کند و در روز چهارم نیز قصد اعتکاف داشته
باشد در وقتی اعتکاف روز چهارم صحیح است که خواهد تا روز ششم
بماند و هرگاه یک روز یا دو روز بعد از سیم خواهد اعتکاف کند اعتکاف
آن دو بعد از سه روز صحیح نیست و همچنین است حکم در بعد از ششم
و نهم و دوازدهم و همچنین بالا رود چهارم آنکه از مسجدیکه در آن
اعتکاف میکند بیرون نرود مگر از برای امور ضروریه که از برای
آنها جایز است بیرون رفتن پس باید معتکف از مسجد بیرون نرود
بدون ضرورت و با ضرورت میتواند بیرون رفت پس میتواند بیرون
رود از برای تحصیل آب و نان و سایر ضروریات اگر کسی نداشته باشد
که برای او تحصیل نماید و همچنین جایز است رفتن به بیت الخلا و از
جهت غسل جنابت هرگاه محتلم شده باشد و از برای نماز جمعه در صورتیکه
واجب باشد و در غیر آن مسجد کند و بجهة عیادت مریض مومن یا حاضر شدن

در جبان موقف و از برای قضای حاجت ضروری مؤمن و از برای غیر این
امور باید بیرون نرود و از برای امور مذکوره چون بیرون رود باید در
زیر سایه ننشیند بلکه در هیچ مکانی ننشیند و بعضی در زیر سایه راه رفتن
نیز منع کرده اند و باید بجائی که میرود از نزدیک ترِ راهها برود و بیت
الخلای نزدیکتر برود اگر ممکن باشد و توقف بیشتر از قدر ضرور نکند
و باید چون وقت نماز شود نماز را در جای دیگر غیر از مسجدی که محل
اعتکاف نکند مگر در مکه معظمه که در همه جا میتواند کرد و اگر وقت نماز
تنگ شود در جای دیگر نیز میتواند کرد و هرگاه از برای غیر امور مذکوره
بدون ضرورت بیرون رود یا در شرطیکه از برای بیرون رفتن ذکر
شد اخلال کند اعتکاف او باطل میشود و اگر سهواً از مسجد بیرون
رود اعتکاف باطل نمیشود مگر زمانی بسیار بکشد در کرد یکه او را معتکف
نگویند و همچنین است حکم هرگاه او را جبراً بیرون برند **پنجم**
نیت کردن و باید نیت کردن در وقت شروع در ابتدای اعتکاف
باشد و هرگاه تأخیر بیندازد تا آنوقت که نیت نکرده از اعتکاف محسوب
نخواهد شد و در نیت آن قصد اعتکاف با قربت کافی است **ششم**
آنکه هرگاه بنده باشد بدون اذن آقا اعتکاف نکند و همچنین زن
بدون اذن شوهر و در صحیح بودن اعتکاف پسر بدون اذن پدر
و مهمان بدون اذن صاحب خانه خلاف است و اظهر آنست که اگر
در وقتی بکند که روزه آن واجب باشد مطلقا ضرری ندارد و صحیح است
و اگر در وقتی باشد که روزه سنتی باشد بدون اذن پدر و صاحب

خانه کراهت دارد و این کراهت بجهت روزه است نه بجهت اعتکاف
پس هرگاه روزه را اذن بدهند در اعتکاف کراهتی نخواهد بود اگرچه
آنرا اذن ندهند **مقام دوم** در امور یکه بر کسی اعتکاف کند حرام است
و آنها چند چیز است که بعضی از آنها علاوه بر حرام بودن باعث بطلان
اعتکاف نیز میشوند و بعضی دیگر حرام هستند اما اعتکاف را باطل نمیکنند
اول جماع کردن خواه در روز و خواه در شب خواه در مسجد و خواه
در خارج مسجد و این از جمله اموریست که علاوه بر حرام بودن اعتکاف را
نیز باطل میکند **دوم** دست بازی کردن و بوسیدن بشهوة اما بدون
شهوة ضرری ندارد و ظاهر آنست که دست بازی و بوسیدن حرام باشد
اما باعث بطلان اعتکاف نشوند **سیم** استمنا کردن و آن اگر
در روز واقع شود منی حاصل شود اعتکاف را باطل میکند و اما
در شب پس باطل شدن اعتکاف بآن محل تأمل است **چهارم** بوی خوش
استعمال کردن و بوئیدن ... و این نیز حرام است اما باعث بطلان
نمیشود **پنجم** خرید و فروش کردن مگر آنچه را که مضطر باشد در
خریدن آن مثل چیزیکه باید بخورد و این نیز حرام است و باعث بطلان
نمیشود **ششم** جدال و مخاصمه کردن در امر یکه غیر از امور دین باشد
و همچنین در امور دینی هرگاه غرض از آن غالب شدن باشد نه اظهار فضیلت
باشد و این نیز باعث بطلان نمیشود اگرچه حرام است **هفتم** آنچه
بر روزه دار حرام است خواه روزه را باطل کند یا نه پس اگر چیزی باشد
که روزه را باطل کند اعتکاف را نیز باطل میکند و اگر چیزی باشد

که بیرون آمدن حرام باشد و روزه را باطل نکند بر معتکف نیز حرام است
و اعتکاف را باطل نمیکند و بدانکه شش چیز اول در حالت اعتکاف مطلقا
حرام است خواه در روز و خواه در شب و اما هفتم پس غیر از جماع کردن
و استمنا کردن نیز بنا بر احوط در روز حرام است و اما در شب حرام نیست

مقام سیم در بعضی از مسائل متعلقه باین فصل و در آن چند مسئله

مسئله اول بدانکه اعتکاف اگر واجب معین باشد واجب است
که در آن روز که بر او واجب است بکند و تاخیر انداختن جایز نیست و اگر
واجب مطلق باشد پیش از شروع کردن در آن میتواند تا هر وقت که
خواهد تاخیر اندازد اما بعد از آنکه شروع در آن کرد بعضی گفته اند
که باید آنرا تمام کند و نمیتواند پیش از تمام کردن برهم زند و بعضی
دیگر گفته اند که آن نیز مثل اعتکاف سنت است همچنانکه مذکور میشود
و احوط آنست که در اعتکاف واجب مطلقا بعد از شروع کردن در آن
آنرا برهم نزند تا تمام کند و اما اعتکاف سنت پس بمجرد شروع در آن
کردن واجب نمیشود و میتواند برهم زند بنا بر اقوی مگر هرگاه دو روز
بگذرد که در اینصورت روز سیم واجب میشود و دیگر نمیتواند برهم زند

مسئله دوم هرگاه کسی اعتکاف سنت کند و در غیر ماه رمضان
باشد و روزه آن هم روزه نذر معین یا قضای رمضان نباشد و پیش از
روز سیم آنرا باطل کند یا یکی از امور یکه بر معتکف حرام است بجا آورد
بر او مطلقا چیزی لازم نمیاید نه قضا و نه کفاره و اگر در روز سیم
یا ششم یا نهم آنرا بعمل آورد پس اگر جماع کرده باشد در شب یا روز باید یک

کفاره

کفاره اعتکاف بدهد و اگر غیر از جماع از چیزهای دیگر را که باعث بطلان
اعتکاف میشود بعمل آورده باشد کفاره مطلقا بر او لازم نیست و باید قضا
کند و هرگاه اعتکاف سنت باشد اما روزه آن روز واجبی باشد پس اگر
روزه واجب غیر از ماه رمضان و قضای آن و نذر معین باشد حکم آن
بعینه همچنانست که مذکور شد و اگر یکی از اینها باشد پس اگر در ماه رمضان
باشد پیش از تمام شدن روز دویم ابطال کند کفاره اعتکاف بر او لازم
نمیاید بلی اگر در روز آنرا بعمل آورده عمدا اگر باعث بطلان روزه شود
باید کفاره افطار در روزه ماه رمضان را بدهد و هرگاه بعد از روز
دویم باشد پس اگر غیر از جماع امور دیگر را بعمل آورد جهة اعتکاف کفاره
بر آن لازم نمیاید بنا بر اقوی و اگر جماع را بعمل آورد پس اگر در شب باشد
یک کفاره اعتکاف میدهد و اگر در روز باشد دو کفاره میدهد
یکی کفاره اعتکاف و یکی کفاره افطار روزه رمضان و همچنین است
حکم بعینه هرگاه روزه آن روزه نذر معین باشد مگر اینکه در اینصورت
دو کفاره میدهد یکی کفاره اعتکاف و یکی کفاره مخالفت
نذر و اگر روزه قضای ماه رمضان باشد هرگاه جماع یا افطار پیش از
ظهر باشد و پیش از تمام شدن روز دویم باشد مطلقا کفاره بر او لازم
نیست و اگر بعد از ظهر در روز باشد و پیش از تمام شدن روز دویم
باشد یک کفاره افطار در قضا بر او لازم است و اگر بعد از تمام شدن
روز دویم باشد و پیش از ظهر روز سیم یک کفاره اعتکاف بر او
لازم است و اگر بعد از ظهر باشد و غیر از جماع باشد باز یک کفاره افطار

در قضا بران لازم است واگر جماع کرده باشد دو کفاره میدهد یکی کفاره
اعتکاف ویکی کفاره افطار در قضا واگر اعتکاف او واجب باشد پس
فرق در میان روز وشب وجز آن نیست بلکه در هر وقت که جماع کند یک
کفاره اعتکاف باید بدهد ودر غیر جماع بجهة اعتکاف کفاره نیست ودر
صورتیکه جماع کند پس اگر در روز ماه رمضان باشد یک کفاره دیگر هم
بجهة افطار میدهد واگر در روز روزه نذر معین باشد یک کفاره دیگر
بجهة مخالفت نذر میدهد واگر در روز قضای رمضان باشد وبعد از
ظهر باشد یک کفاره دیگر بجهة افطار در قضا میدهد وظاهر آنست
که اگر وجوب اعتکاف آن در بعض ازین صورتها بجهت نذر معین باشد
یک کفاره دیگر هم بجهت مخالفت نذر باید بدهد که هر کفاره باشد
واگر روزه آن روز واجبی جدا نباشد یک کفاره اعتکاف میدهد
وظاهر آنست که در بعض صورتها هرگاه وجوب اعتکاف آن بجهت نذر
معین باشد باید دو کفاره بدهد یکی کفاره اعتکاف ویکی کفاره
مخالفت نذر وبدانکه کیفیت کفاره اعتکاف قبل ازین مذکور شد
مسئله نهم هرگاه کسی شروع در اعتکاف کند دیگر روزی یا دو روز
پیش از عید فطر یا عید اضحی اعتکاف او صحیح نیست **مسئله دهم** حکم زن
در درست بودن اعتکاف او وسایر احکام مثل حکم مردانست **مسئله یازدهم**
هرگاه کسی نذر کند که یک روز یا دو روز اعتکاف کند نذر یاد تر نذر او
منعقد نمیشود پس اگر یک روز یا دو روز نذر کند اما سه یا زیاده تر اگر کند
نذر او منعقد میشود وباید سه روز تمام کند **مقصد دوم** در بیان

زکوة ومسائل واحکام متعلقه بآن ودر آن یک مقدمه وچهار مطلب ویک خاتمه است
مقدمه در بیان ثواب دادن زکوة وعقاب تارک آن بدانکه آیات
واحادیث در خصوص بسیار وارد شده از انجمله پروردگار عالم میفرماید
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون
یعنی وآنکسانیکه جمع طلا ونقره وحقوق الهی را نمیدهند ودر راه
خدا صرف نمینمایند پس بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک در
روزیکه سرخ کنند این طلا ونقره را در آتش جهنم وداغ کنند با آنها
پیشانی وپهلوها وپشتهای ایشانرا وبایشان گویند این است
مالهائیکه از برای خود جمع کرده بودید الحال بچشید عذاب آنها را
وبعضی گفته اند که تخصیص این سه عضو بجهة آنست که فقیر اگر چیزی بطلبد
گره بر پیشانی میزدند وپهلو از وی میگردانیدند وپشت باو مینمودند
ودیگر حق تعالی میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف
لمن یشاء یعنی مثل جماعتیکه صرف مینمایند مالها خود را در راه خدا
از زکوة وخمس وحج وجهاد وغیر آنها مانند دانه ایست که برویاند از آن
هفت خوشه ودر هر خوشه صد دانه بوده باشد که مجموع هفتصد برابر
بشود وخدا مضاعف میگرداند باضعاف این از برای هر که خواهد
واما احادیث که در خصوص بشارات وارد شده اند بسیار حدیث نقل میکنیم

حدیث اول از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که ندهد
قیراطی از زکوة را که بیت یکد بنا رات او نه مؤمن است و نه مسلمان در
وقت مردن استغاثه خواهد کرد که مرا برگردانید بدنیا تا بدهم زکوة را
حدیث دوم از حضرت رسول صلعم مرویست که کسیکه پول طلا و نقره
داشته باشد و زکوة از اندهد حق تعالی در روز قیامت او را حبس خواهد
نمود در زمین لغزنده که باران بند نشود و مسلط خواهد ساخت بر او
ماری سر را که زهر آن از زهرها عظیم تر است و از عصا و خواهد دو بدل
و او خواهد کریخت تا چون باو برسد و داند که از او خلاصی ندارد دست
خود را بدهان او دهد پس او را بدندان کرد مانند شتر نرکه علف را
بدندان کرد پس طوق کردد و در کردن او افتد و هر کس شتر یا کاو
یا کوسفند داشته باشد و زکوة از اندهد حق تعالی در قیامت او را
حبس کند در صحرای لغزنده و پامال کند او را هر حیوان شکافنده سمی
بسم خود و بکزد او را هر صاحب نیش و هر صاحب زهری به نیش خود و هر که
زراعت داشته باشد یا انکور و خرما داشته باشد و زکوة از اندهد
ان قطعه های زمین را تا طبقه هفتم طوق کردانند و در کردن او اندازند
و ان حرا نش کردد حدیث سیم از حضرت رسول صلعم مرویست که هر که
مال باشد و زکوة از اندهد هر روزی هزار فرشته او را اشارت
باتش دوزخ دهند پس اکر در حیات باشد که او را ابخارت فقیری از کرسنکی
بمیرد ان مانع زکوة در خون او شریک باشد و در لعنت برا و در روز
کشاده کردد واکر او یارب بکوید حق تعالی کوید ساکت شو ای ملعون

ای عاصی یار را از حق تعالی و بهشت دور کند و بدوزخ رساند
حدیث چهارم از حضرت رسول صلعم مرویست که کسیکه زکوة ندهد
در جهنم خواهد بود و اکرچه عبادت داود و علیه را کرده باشد
و نیز فرمودند که کسیکه زکوة ندهد مثل کسی است که کوشت خوک و
شراب خورد حدیث پنجم مرویست از حضرت باقر علیه السلام که فرمودند
که حضرت پیغمبر صلعم در مسجد بودند که فرمودند که برخیز ای فلان و فلان
و ای فلان تا پنج نفر را از مسجد بیرون کردند پس فرمودند بیرون
روید از مسجد ما و نماز در ان مکنید که شما زکوة نمیدهید حدیث ششم
مرویست که حضرت پیغمبر صلعم بحضرت امیر کفت که یا علی هشت کروه از امت
من را هل اسلام نیستند بلکه کافرند اول دیوث دویم مانع زکوة
سیم کشنده مسلمانی بغیر حق چهارم ساحر پنجم کسیکه با بهیمه جماع کند
ششم کسیکه در فتنه سعی کند و میان مردم تفرقه نماید هفتم
کسیکه مستطیع شود و حج نکند هشتم کسیکه با محرم خود زنا کند
حدیث هفتم مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند واجب نکرده است
خدا بر این امت چیزی را شدید تر بر ایشان از زکوة و در ندادن
زکوة هلاک میشوند بیشتر ایشان حدیث هشتم از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که یکی از واجب بعقوبات از بیت حج و یکی عقوبات
از یکی انکه بر باشد از طلا و نقره در راه خدا از انفاق کند تا غنی
شود پس فرمودند رستکار نشود کسیکه ضایع کند بیت خانه ان
طلا را به بهشت و پنج درهم را وی عوض کرد که جهت همین کلام

حضرت فرمودند کسیکه منع کند زکوة را غمّاز و حبس بشود تا زکوة
بدهد **حدیث نهم** مروی است از حضرت امام جعفر صادق ع که
فرمودند هر یک قیراط از زکوة را بدهی مرد اگر خواهد یهودی
و اگر خواهد نصرانی **حدیث دهم** از حضرت صادق ع مروی است
که فرمودند که هیچ مردی نیست که زکوة خود را بدهد و مال او کم شود
و هیچ مردی نیست که ندهد زکوة خود را و منع کند از او و مال او زیاد
شود **حدیث یازدهم** بسند بسیار معتبر از حضرت صادق ع مروی است
که فرمودند که فرمود پیغمبر خدا ص که حبس نکرد هیچ بنده زکوة خود را که
مال او زیاد شود **حدیث دوازدهم** بسند معتبر از حضرت صادق ع مروی
است که فرمودند که هر که ندهد حقی از خدا را خرج میکند در راه باطل
دو مقابل آن را **حدیث سیزدهم** مرویست از حضرت صادق ع که فرمودند
که ضایع نمیشود هیچ مالی در بر و بحر مگر بضایع کردن زکوة و ندادن آن
حدیث چهاردهم مرویست از حضرت صادق ع که فرمودند که هیچ
مالی بلا بان نمیرسد مگر به ترک کردن دادن زکوة **حدیث پانزدهم**
از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که فرمودند که محافظت کنید مالهای
خود را بدادن زکوة **حدیث شانزدهم** مرویست از حضرت باقر ع
که فرمودند که یافتیم در کتاب علی ع که نوشته بود که پیغمبر خدا فرمودند
که هر گاه منع کرده شود زکوة و داده نشود زمین منع میکند برکتهای
خود را **حدیث هفدهم** بسند بسیار معتبر از حضرت صادق ع مروی است
که فرمودند که فرمود پیغمبر خدا که ملعونست ملعونست مالی که زکوة

آن

آن داده نشود **حدیث هیجدهم** مرویست از حضرت کاظم ع که فرمودند
که هر که زکوة مال خود را تمام و کمال بیرون کند پس برساند آنرا بمصرفیکه
باید برساند سؤال نمیشود از او در روز قیامت که این مال را از کجا
کسب کرده **مطلب اول** در بیان آنچه از اموال که زکوة دارد و بیان
شرایط تعلق زکات بانها و بیان نصاب و قدر زکوة هر یک از آنها بدانکه
زکوة در بعضی اموال واجبست و در بعضی مستحب پس درین مطلب دو بابست
باب اول در بیان اموالیکه زکوة دادن آنها واجبست بدانکه
زکوة در نه چیز است و در غیر آنها زکوة واجب نیست و آن نه چیز طلاست
و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و از برای وجوب
زکوة در هر یک از آنها شروطی چندست و بیان احکام آنها در چهار
مبحث میشود **مبحث اول** در بیان زکوة طلا و نقره و در آن سه
فصلست **فصل اول** در شروط وجوب زکوة طلا و نقره بدانکه
واجبست دادن زکوة طلا و نقره و لیکن واجب بودن زکوة در آنها
موقوفست بر سه شرط و هر گاه یکی ازین شرطها یافت نشود واجب نیست
دادن زکوة در آنها **شرط اول** آنکه سکه دار باشد یعنی سکه که بجهت
دادوستد بران زده باشند داشته باشد خواه سکه قدیم باشد که حالا
معامله باو نشود یا سکه تازه باشد پس واجب نیست زکوة در شمش طلا
و نقره و در ظروف طلا و نقره و حلی که آنها هم چنین زکوة نیست در آنچه
از طلا آلاتی که زیور ساخته باشند و مانند آنها **شرط دوم** آنکه بحد
نصاب برسند پس آنچه از نصاب کمتر باشد زکوة بر آن نیست اگر چه یکدانه

باشند و از برای هر یک از طلا و نقره دو نصاب است اما نصاب اول
طلا بیست مثقال شرعیست و هر مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی
است که حال متعارفست پس بیست مثقال شرعی پانزده مثقال
صیرفی متعارف میشود پس نصاب اول طلا پانزده مثقال متعارف
میشود و مادامیکه به پانزده مثقال نرسد زکوة بران واجب نمیشود
و بعد از آنکه به پانزده مثقال صیرفی رسید و سکه دار هم باشد و سال
بر آن بگذرد باید چهل یک از زکوة داد که نصف مثقال شرعی است
که یک ربع مثقال صیرفی و نیم ربع مثقال است و اما نصاب دویم
طلا چهار مثقال شرعی است که سه مثقال صیرفی باشد که زیاد شود
بر نصاب سابق باین معنی که پیش از نصاب اول زکوة واجب نیست و
بعد از آنکه نصاب اول رسید باید چهل یک از او داد و هرگاه کمتر از
سه مثقال صیرفی بر آن زیاد شود همان چهل یک نصاب اول را میدهند
و از برای آن زیادتی چیزی نمیدهند تا سه مثقال تمام زیاد شود در
آنوقت چهل یک مجموع را میدهند و اگر کمتر از سه مثقال صیرفی
بر آن مجموع نیز زیاد شود بجهت زیادتی چیزی واجب نمیشود تا باز
سه مثقال تمام شود و هم چنین بهر قدر که بالا رود و توضیح این
آنست که دانستی که نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و تا به
پانزده مثقال نرسد زکوة بر آن واجب نمیشود اگر چه بقدر قلیلی کم
باشد و بعد از آنکه پانزده مثقال تمام شد و زکوة بر آن واجب میشود
و باید چهل یک پانزده مثقال که یک ربع و نیم مثقال باشد زکوة از آن

داد و هرگاه از پانزده مثقال زیاد شود و به هجده مثقال صیرفی نرسد
بجهت زیادتی از پانزده چیزی از زکوة زیاد نمیشود بلکه همان چهل یک
پانزده مثقال را میدهند پس هرگاه شانزده مثقال یا هفده مثقال
یا هفده مثقال و نیم مثلا باشد باز باید یک ربع و نیم مثقال را که چهل
یک پانزده مثقال است داد و زیاده چیزی لازم نیست تا هجده مثقال
صیرفی تمام شود در آنوقت باید چهل یک هجده مثقال را داد که یک
ربع و نیم مثقال است و سه ربع عشر مثقال بلکه سه ربع عشر مثقال زیاد
میشود و چون از هجده مثقال صیرفی گذشت تا سه مثقال صیرفی
دیگر بر آن زیاد شود از برای زیادتی در زکوة چیزی زیاد نمیشود
بلکه همان قدر که از برای هجده مثقال میدادند از برای آن هم
میدهند پس هرگاه نوزده مثقال یا بیست مثقال یا بیست مثقال و
مثلا باشد باید همان چهل یک هجده مثقال را داد که یک ربع و نیم
مثقال و سه ربع عشر مثقال است و از برای زیادتی چیزی نباید
داد تا به بیست و یک مثقال صیرفی برسد در آنوقت باید چهل یک بیست و
یک مثقال را داد که نیم مثقال و ربع عشر مثقال است و چون
از بیست و یک مثقال زیاد شود باز از برای زیادتی چیزی زیاد
نمیشود و باید نیم مثقال و ربع عشر مثقال را داد که چهل یک بیست و
یک مثقال است تا به بیست و چهار مثقال برسد در آنوقت چهل یک بیست و
چهار مثقال را میدهند و هم چنین است حکم تا بهر قدر که بالا رود
یعنی اظهر اگر از سه مثقال صیرفی کمتر است چهل یک از آن میدهند

وهمان چهل یك قبل از انرا میدهند تا سه مثقال تمام شود انوقت
چهل یك مجموع را میدهند **واما نصاب نقره** پس نصاب اول دویست
درهم است وچونکه هر درهمی نصف مثقال شرعی وخمس است پس
هر ده درهم هفت مثقال شرعی است ودویست درهم صد وچهل
مثقال شرعی است وچونکه دانستیکه هر بیست مثقال شرعی پانزده مثقال
صیرفی است پس صد وچهل مثقال شرعی صد وپنج مثقال صیرفی که حالا
متعارفست میشود پس نصاب اول نقره صد وپنج مثقال صیرفی میشود
وما دامیکه نقره بصد وپنج مثقال نرسد زکوة بران واجب نمیشود
وبعد از انکه بصد وپنج مثقال رسید ویکسال دار باشد وسال بران
بگذرد باید چهل یك انرا زکوة داد که دو مثقال ونیم ونیم ربع مثقال
است واما نصاب دویم نقره چهل درهم است که بیست وهشت مثقال
شرعی باشد که بیست ویکمثقال صیرفی است که زیاد شود بر نصاب سابق
وحکم در نقره بر همین مثل حکم طلاست یعنی در میان دو نصاب
انچه زیاد شود زکوة دران واجب نیست تا نصاب بعد برسد پس اگر
نقره تا بصد وپنج مثقال صیرفی نرسد چیزی دران لازم نیست و
بعد از انکه بصد وپنج مثقال رسید باید چهل یك انرا که سه مثقال
ویکربع ونیم ربع مثقال کم است زکوة داد وبعد از ان اگر از بیست
ویکمثقال صیرفی کمتر زیاد شود بجهت زیادتی چیزی از زکوة زیاد
نمیشود بلکه باید همان چهل یك صد وپنج مثقال را داد پس هرگاه
صد وده مثقال یا صد وبیست مثقال یا صد وبیست وپنج مثقال

باشد

باشد باید همان سه مثقال ویکربع ونیم ربع مثقال کم داد که سه
مثقال ونیم ربع مثقال ودو ربع عشر مثقالاتست وبعد از ان باز هم
زیاد شود اگر از بیست ویکمثقال صیرفی کمتر باشد زکوة زیاد نمیشود
پس در صد وسی مثقال وصد وچهل مثقال وصد وچهل وپنج مثقال
همان چهل یك صد وبیست وشش مثقالاتست که سه مثقال ونیم ربع
مثقال ودو ربع عشر مثقالات واز برای زیادتی چیزی لازم نیست
تا بیست ویکمثقال بر صد وبیست وشش مثقال زیاد شود که مجموع
صد وچهل وهفت مثقال شود در انوقت باید چهل یك مجموع را
داد که سه مثقال ونیم ونیم ربع مثقال ونیم عشر مثقالات وهم چنین است
حکم تا هر قدر که بالا رود یعنی تا انچه زیادتی شود به بیست ویکمثقال
نرسیده است از برای زیادتی چیزی لازم نیست وباید چهل یك
سابق را داد وبعد از انکه زیادتی به بیست ویکمثقال رسید باید
زکوة مجموع را داد **شرط سیم** گذشتن سال بر انها یعنی مادامیکه
سال بر طلا ونقره نگذرد زکوة انها واجب نمیشود اگرچه سکه دار
باشند وبحد نصاب رسیده باشند وهرگاه در میان سال انرا
خرج کند وبمصرف رساند زکوة واجب نیست ومراد از گذشتن
سال در زکوة نه سال معروفست بلکه مراد یازده ماهست پس
هنگامیکه یازده ماه تمام شد وماه دوازدهم داخل شد واجب میشود دادن
زکوة اگرچه هنوز ماه دوازدهم تمام نشده باشد وخلافی در این
نیست بلی خلافست در انکه ایا ماه دوازدهم از سال اول حساب

میشود یا از سال دوم یا این معنی که یا اول سال دوم را از اول ماه
دوازدهم سال اول حساب میکنند یا از اول ماه سیزدهم و احوط
بلکه اظهر آنست که ماه دوازدهم از سال دوم حساب میشود نه از
سال اول پس همینکه یازده ماه تمام شد سال اول تمام میشود
و اول ماه دوازدهم اول سال دوم است و تا ده ماه که از آخر ماه
دوازدهم از سال اول بگذرد سال دوم تمام خواهد شد پس بنا
بر این هرگاه بر طلائی یا نقره بیست و دو ماه بگذرد دو سال بر آن
گذشته خواهد شد و باید زکوة دو سال را داد و سی و سه ماه که بگذرد
سه سال گذشته خواهد بود و هم چنین **فصل دوم** در بیان قدر
زکوة طلا و نقره و دانستی که قدر زکوة اینها چهل یک است یعنی بعد از آنکه
شرایط زکوة در طلا و نقره متحقق شد باید چهل یک اینها بجهت زکوة اخراج
نمود مگر در ما بین میان دو نصاب است که در این صورت باید چهل یک
نصاب سابق را داد و از برای آنچه زیاد شده و بنصاب دوم نرسیده
چیزی نباید داد بتفصیلیکه گذشت **فصل سیم** در بیان بعضی از
مسائل که متعلق باین مقصد است و در آن نه مسئله است **مسئله اول**
دانستی که واجب نیست زکوة در طلا و نقره که سکه دار نباشد خواه
از قبیل طلا آلاتی باشد که از برای زینت میسازند یا از قبیل
ظروف طلا و نقره یا غیر اینها باشد و اهل سنت در آلات طلا و نقره
بتفصیل قائل شده اند یعنی گفته اند که اگر چیزی باشد که ساختن و
استعمال آن مباح باشد زکوة ندارد و اگر چیزی باشد که حرام باشد

مانند

مانند ظروف طلا و نقره زکوة در اینها واجب میشود و صحیح آنست که
مطلقا زکوة ندارند خواه مباح باشد استعمال و ساختن اینها یا نه بلی
در بعضی احادیث وارد شده است که زکوة طلا آلات و نقره آلاتی که از برای
زینت ساخته میشود آنست که بعاریت داده شود یعنی هرگاه کسی
خواهد از آنها روز بعاریت بگیرد باو بدهند **مسئله دوم** فرقی
نیست در واجب نبودن زکوة در طلا و نقره غیر مسکوک از طلا آلات
و شمش و غیره میان اینکه طلا و نقره را شمش کرده باشد یا آلات و زیور
ساخته باشد بجهة گریختن از زکوة دادن و ندادن زکوة یا اینکه اینها
چنین ساخته باشد بجهة دیگر و قصد گریختن از زکوة در نظر او نباشد
و جمعی از علما قائل باین شده اند که اگر غرض او از ساختن اینها و یا
سکه گذاشتن فرار از زکوة دادن باشد واجبست که بعد از گذشتن
سال بر اینها هرگاه بحد نصاب رسیده باشند زکوة اینها را بدهند
و اقوی آن است که واجب نیست بلی و در نیت که هرگاه باین قصد اینها
بی سکه گذاشته باشد یا زیور ساخته باشد سنت باشد که بعد از
گذشتن سال بر اینها زکوة اینها را بدهند والله اعلم **مسئله سیم**
هرگاه کسی پولی طلا یا نقره داشته باشد و پیش از تمام شدن یازده
ماه آنرا عوض کند با پول دیگر یا بقرض بدهد یا بکسی ببخشد زکوة
بر آن واجب نمیشود و هم چنین است در هر صورتیکه پول اول پیش از
گذشتن سال بر آن از ملکیت او بیرون رود **مسئله چهارم** هرگاه
دو نوع هم از طلا داشته باشد که یکی طلای خوب باشد و یکی طلای بد

لازم نیست که هریک جدا بحد نصاب برسند بلکه همین که هر دو باهم بحد
نصاب برسند دادن زکوة واجب میشود مثل اینکه هفت مثقال
صیرفی طلای خوب داشته باشد و هفت مثقال طلای پست در اینصورت
باید بعد از گذشتن سال زکوة را اخراج کند و در اینصورت زکوة را
میتواند از هرکدام که خواهد بدهد بنابر اظهر پس میتواند که از طلای
پست هم بدهد اگرچه افضل آنست که از هریک از خوب و بد بقدر
الحصه زکوة را اخراج کند و بهتر از آنست که همه زکوة را از طلای خوب
اخراج کند مثلا هرگاه ده مثقال شرعی طلای خوب داشته باشد
و ده مثقال طلای پست باید نیم مثقال زکوة بدهد و میتواند نیم
مثقال را از طلای پست بدهد و افضل از آنست که ربع مثقال را از
طلای خوب بدهد و ربع را از طلای پست و بهتر از آنست که نیم
مثقال را از طلای خوب بدهد و شکی در این نیست که میتواند نیز که
از طلای پست بقیمت طلای خوب بدهد یعنی از طلای پست در
فرض مذکور از نیم مثقال بیشتر بدهد که بقدر قیمت طلای خوب
باشد و اما در اینکه آیا میتواند از طلای خوب بقدر قیمت طلای
پست بدهد که در فرض مذکور از نیم مثقال کمتر باشد خلافست
و اظهر آنست که اگر اول قرار بدهد که طلای پست بدهد و بعد ازان
آنرا قیمت کند و بقیمت آن طلای خوب بدهد جایز باشد و در غیر
اینصورت جایز نباشد و احوط آنست که مطلقا چنین نکند و حکم
نقره نیز در صورتهای مذکوره بعینه مثل حکم طلاست **مسئله پنجم** بدانکه

شرطاست در وجوب زکوة بر طلا و نقره که هریک جدا بحد نصاب خود
برسند و طلا و نقره را باهم نباید اعتبار کرد پس هرگاه کسی نوزده
مثقال شرعی طلا داشته باشد زکوة بر آن واجب نمیشود اگرچه چند
مثقال نقره هم داشته باشد و همچنین هرگاه صد و نود و نه درهم
نقره داشته باشد زکوة بر او واجب نمیشود اگرچه ده مثقال طلا هم
داشته باشد بلکه در وقتی زکوة بر طلا واجب میشود که خود تنهائی
بحد نصاب برسد و همچنین در وقتی زکوة بر نقره واجب میشود که
خود جدا بحد نصاب برسد **مسئله ششم** هرگاه کسی پولی داشته
باشد که طلا یا نقره خالص نباشد بلکه مس یا روی یا غیر اینها داخل
داشته باشد پس اگر بقدری باشد که طلا یا نقره خالص آن تنهائی
بحد نصاب رسیده باشد زکوة بر آن واجب میشود و اگر طلا یا نقره
خالص آن به تنهائی بنصاب نرسیده باشد زکوة آن واجب نیست
اگرچه مجموع آن پول که طلا یا نقره با چیزی دیگر است بحد نصاب
رسیده باشد و در صورتیکه دانند که طلا یا نقره خالص آن بحد نصاب
رسیده است و باید زکوة از آن داد پس اگر دانند که چه قدر طلا یا نقره
خالص دارد بحساب آن زکوتش را بدهند و اگر همین قدر دانند
که طلای خالص یا نقره خالص بحد نصاب رسیده است اما ندانند
که چه قدر است بعضی گفته اند که واجبست که آنرا بگدازد و طلا یا
نقره را از غیر اینها جدا کند و ببیند چه قدر است و زکوة آنرا بدهد
یا آنقدر بدهد که یقین از برائت حاصل شود که بیش از آن زکوة

او نمیشود و بعضی دیگر گفته اند که هر قدر که یقین دارد که از آن کمتر
نیست از همان قرار زکوة میدهد و اول احوط است اگرچه ثانی اقوی
است و اگر نداند که طلا یا نقره خالص آن بحد نصاب رسیده است
یا نه واجب نیست که آنها را از هم جدا کند و بگدازد و معلوم کند که بحد
نصاب رسیده است یا نه بلکه تا یقین از برای او هم نرسد که بحد
نصاب رسیده است زکوة واجب نمیشود **مسئله هفتم** هرگاه کسی
پول طلا یا نقره را که بنصاب رسیده باشد از دیگری قرض کند و نزد
نزد او بماند تا سال بر آن بگذرد باید زکوة آنرا بدهد و بر آن کسیکه
قرض داده زکوة آن لازم نیست **مسئله هشتم** اگر کسی پولی طلا یا
نقره را که بنصاب رسیده باشد بجهة اخراجات عیال خود بگذارد
و اتفاقا چنان شد که آنرا خرج نکنند تا سال بر آن بگذرد اقوی آنست
که اگر خود در مجموع سال حاضر بوده و در سفر نبوده باید زکوة آنرا
بدهد و اگر از جهة اخراجات گذاشته باشد و بسفر رفته باشد
زکوة آن بر او واجب نیست و هرگاه در این صورت نیز زکوة آنرا بدهد
احتیاط را بعمل آورده خواهد بود و اگر در بعضی از سال در سفر بوده
و بعضی در خانه ظاهر آنست که باز حکم آنرا داشته باشد که در همه سال
در سفر باشد و احوط در این صورت آنست که زکوة آنرا بدهد **مسئله نهم**
اگر کسی بمیرد و پولی طلا یا نقره داشته باشد که بنصاب رسیده باشد پس
اگر پیش از گذشتن سال بر آن بمیرد زکوة بر آن پول نیست و اگر بعد از
گذشتن سال بر آن بمیرد و زکوة آنرا نداده باشد واجب است که زکوة

آن از اصل ترکه داده شود و آنچه بماند میان ورثه تقسیم شود و هرگاه
آن شخص قرض هم داشته باشد و مجموع ترکه او بقدر دین نباشد که وفا بزکوة
و قرض کند پس اگر عین آن پولی که زکوة بآن تعلق گرفته موجود باشد
باید اول زکوة را بیرون کرد و آنچه بماند میان طلبکاران تقسیم
نمود و اگر عین آن موجود نباشد باید مجموع ترکه را میان مستحقین زکوة
و طلبکاران بقدر الحصه تقسیم نمود **مبحث دویم** در بیان زکوة جو
و گندم و مویز و خرما و بیان احکام آنها و در آن سه فصل است **فصل اول**
در بیان شروط واجب شدن زکوة در این چهار جنس بدانکه همچنانکه
واجب شدن زکوة بر طلا و نقره موقوف بود بشرطی چند همچنین واجب شدن
زکوة بر این چهار جنس موقوفست بر چند شرط که هرگاه یکی از آنها
یافت نشود واجب نمیشود دادن زکوة آنها و آن دو شرط است **شرط اول**
آنکه بحد نصاب برسند پس هرگاه بحد نصاب نرسند زکوة در آنها واجب
نمیشود و از برای هر یک از آنها یک نصاب است و آن سیصد صاع است
و هر صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع است برطل عراقی
پس هر صاعی نه رطل عراقی است پس حد نصاب دو هزار و هفتصد
رطل عراقی است و رطل عراقی صد و سی درهم است که شصت و هشت
مثقال صیرفی و ربع مثقال باشد پس دو هزار و هفتصد رطل صد و
هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی میشود
پس حد نصاب و تحقیق آنست که باید برسد و چون که هر یک من شاهی قدیم
هزار و دویست مثقال صیرفی است پس صد و هشتاد و چهار هزار و دویست

هفتاد و پنج مثقال صد و پنجاه و سه من نیم و بیست و پنج درم بوزن شاه
میشود و ان حد نصاب است لیکن مخفی نماند که این من شاهی که مذکور شد
من شاهی قدیم است که قبل ازین متعارف بوده و وزن ان هزار و
دویست مثقال است و حال در اکثر بلاد عجم این متعارف نیست و من
شاهی که حال در اکثر بلاد متعارف است هزار و دویست و هشتاد
مثقال صیرفی است پس بنابراین من حد نصاب صد و چهل و چهار من خواهد
بود بچهل و پنج مثقال کم و انچه که بعضی از متاخرین مانند ملا محمد
باقر مجلسی و غیره فرموده اند که حد نصاب صد و پنجاه و سه من نیم و بیست
پنج درم است بوزن شاه بنابر من قدیم است که حال متعارف اکثر
بلاد عجم نیست و بنابر متعارف حال صد و چهل و چهار من خواهد
بود بچهل و پنج مثقال کم پس خلاصه انچه معلوم شد انست که حد
نصاب جو و گندم و مویز و خرما در این زمان صد و چهل و چهار من است
بوزن شاه و سیزده درم و نیم کم پس با نچه که برسد واجب است که زکوة
ان داده شود و احتیاط ان است که همین که صد و چهل و سه من شاه
برسد که هفت خروار تبریز میشود و سه من است زکوة داده شود و در
کمتر ازین زکوة واجب نیست و بدانکه در زکوة انگور شرط است که بقدری
باشد که مویز ان بحد نصاب برسد پس هرگاه انگور به هفت خروار و چهار من
سیزده درم و نیم کم باشد زکوة بران واجب نیست بلکه در وقتی که انگور
بقدری باشد که هرگاه از او مویز کنند مویز ان بقدر باشد زکوة ان
ملحوظ و ظاهر اینست از کلام ارباب زراعت و اهل وقوف و خبرت معلوم

بچهارده درم

میشود

میشود ازانست که لا اقل هر چهار من انگور یکمن مویز وارد کمتر از چهار من یکمن
مویز نمیدارد اگرچه بعضی میگویند که چهار من یکمن کمتر میدارد در احتیاط
انست که از مقدار حساب کرده شود مویز چهار یک انگور حساب شود پس
در وقتی که انگور ششصد و هفتاد و شش من بوزن شاه و پنجاه و شش
درم کم برسد باید زکوة ان داده و احوط انست که همینکه با ششصد و شصت من
که بیست و هشت خروار تبریز میشود است برسد زکوة ان داده شود و انچه از
کلام ملا محمد باقر مجلسی در زاد المعاد معلوم میشود ازانست که مویز سه یک
انگور حساب میشود و بنابرین در وقتیکه انگور چهار صد و سی و دو من
شاهی جدید بسه چهل درم تخمینا کم برسد که بیست و یکخروار و دوازده من
شاه است بچهل درم کم باید زکوة ان داده و شکی نیست که این با احتیاط
نزدیکتر است شرط دوم انکه یا خود بزراعت مالک شده باشد
یعنی اصل ده ان مال او باشد به تصرفی یا با دیگری شراکت خواه
خود زراعت کرده باشد یا بمزارعه داده باشد یا مزد داده باشد و از
برای او زراعت کرده باشد یا باکیبی مالک شده باشد یا انکه پیش از
بسته شدن دانه گندم و جو و ترش و شیرین شدن انگور یا غوره شدن
ان بنابر احوط و خرما شدن غوره خرما با و منتقل شده باشد خواه انتقال
بخریدن باشد یا به بخشیدن یا بارث یا غیر اینها پس هرگاه کسی گندمی
یا جوی یا مویزی یا خرمائی را مالک شود اما از زراعت خود برنداشته
باشد بلکه انها را بعد از چیدن و درو کردن خریده باشد یا بجهة وجه
اجاره ملک خود گرفته باشد یا ارث باو منتقل شده باشد یا پیش از درو

کرون وچیدن یا منتقل شده باشد اما بعد از خشک شدن دانه جو وگندم
وغوره شدن یا ترش شیرین شدن انکور یا خرما شدن غوره خرما انتقال
باو یا فقیر باشد زکوة براو لازم نیست وتفصیل ان در فصل نهم مذکور
خواهد شد فصل دوم در بیان قدر زکوة گندم وجو ومویز وخرما
بدانکه قدر زکوة هریك ازینها در وقتیکه بحد نصاب برسند ده یك است
واکر از اب جاری یا اب باران یا ابر افتاب خورده باشند یا درخت انها
ابر انجو دکشیده باشد مثل اینکه برکنار نهری یا رودی درخت انکور یا
خرمایی واقع شده باشد وبر بیشهای خود ابر انجو دبکشند وقدر زکوة
انها بیست یك است اکر انها را بچرخ یا کاو یا شتر یا کشیدن اب بدست آب
داده باشند وخلاصه انکه هر زرعی یا باغی که اب ان احتیاج بکشیدن
از دست یا دلو یا شتر یا کاو نداشته واب خود از ان جاری میشود یا
آب باران میخورد یا درخت انها ابر انجو دمیکشد باید ده یك انها را زکوة
داد واکر اب انها احتیاج بکشیدن داشته باشد خواه از دست یا از
چرخاب یا از کاو یا از شتر باید بیست یك انها را زکوة داد خواه از جا
اب کشیده شود یا از رودخانه ومثل ان یا از نهری که دور باشد بزراعت
یا باغ ابر انجیلت یا بیار کردن برنت جوانی بر ان برسانند واکر زرعی
یا باغی از هر دو نوع اب خورده باشد یعنی بعضی اوقات آب روان یا اب
باران مثلا خورده باشد وبعضی اوقات دیکر اب دست خورده باشد پس
اکر هر دو نوع مساوی باشد در زمان وعدد باید نصف حاصل ان زراعت
یا باغ را ده یك داد ونصف را بیست یك یعنی مثل اینکه در سر ماه ده آب

ازدست

از دست خورده باشد ودر سه ماه دیکر ده اب جاری در ینصورت باید
انچه حاصل بدست می اید نصف ان را ده یك ونصف ان را بیست یك زکوة
داد وهرکاه هر دو نوع مساوی نباشند بلکه از یکنوع اب بیشتر خورده
باشد واز یکنوع کمتر باید زکوة انرا از قرار ابی که بیشتر خورده داد
پس اکر اب روان یا باران بیشتر خورده باشد باید زکوة انرا ده یك داد
واکر اب دست بیشتر خورده باشد باید زکوة انرا بیست یك داد وخلاف
است در اینکه بیشتر بکردد انرا ملاحظه میشود ایا بیشتری بحسب زمانات
یا بحسب عدد یا بحسب نفع پس جمعی از علما کفته اند که معتبر زمان است
پس هرکاه سه ماه مثلا اب روان خورده باشد وسه ماه آب دست باید
نصف را ده یك داد ونصف را بیست یك اکرچه در سه ماه ان ده آب
خورده باشد ودر سه ماه پنج اب واکر چهار ماه مثلا اب روان خورده
باشد ودو ماه اب دست باید ده یك داد واکر برعکس باشد باید بیست
یك داد وبعضی دیکر کفته اند معتبر عددات پس اکر ده اب روان مثلا
خورده باشد وده اب دست نصف را ده یك ونصف را بیست یك میدهند
اکرچه ده اب اولرا مثلا در چهار ماه داده باشند وده اب اخرا در
دو ماه واکر ده اب روان داده باشند وپنج اب دست ده یك میدهند
واکر برعکس باشد بیست یك وبعضی دیکر کفته اند معتبر نفع زراعات
پس ترقی ونفعی که از برای زرع وباغ هم رسیده ازین دو اب اکر ان
هر دو مساوی باشد نصف را ده یك ونصف را بیست یك میدهند و
اکر ترقی ان بیشتر از اب جاری هم رسیده ده یك میدهند واکر از اب

دست بیشتر ترقی کرده بیست یك بدهند وظاهر در نظر چنان است که زیادتی
وبیشتری بسبب نفع وترقی اعتبار ندارد ولیکن در اینکه آیا معتبر زمانست
یا عدد محل اشکال است وباید احتیاط کرده باین نحو که اگر این هر دو
آب در زمان وعدد مساوی باشند نصف را ده یك داد ونصف را
بیست یك واگر زمان آب دوان بیشتر باشد همه را ده یك بدهند اگرچه عدد
آب دست بیشتر باشد واگر عدد آب دوان بیشتر باشد باز همه را ده یك
بدهند ومشکل تر در صورتی است که در یك آب از هر دو نوع خورده باشد
مثل اینکه روزی که نوبت آب زرع است یا باغ آب جاری بان بدهند
ولیکن آب جاری در آن نوبت کفایت از آن نکند وبقیه را در آن نوبت
آب دست بدهند وبهر حال باید احتیاط را مراعات کرد ومخفی نماند
که اقوی که از برای هر یك ازین چهار جنس یکنصاب است پس همینکه بان
نصاب رسید باید ده یك یا بیست یك از او داد وهر قدر که از نصاب
زیاد بهمان قدر دیگر از قدر زکوة زیاد میشود اگرچه قدر قلیلی باشد
فصل سیم در بیان بعضی از مسائل که متعلق باین مبحث است ودر آن
دوازده مسئلات **مسئله اول** بدانکه خلاف است در اینکه آیا باید
وضع اخراجات زراعت وباغ را کرده وبعد از آن از آنچه بماند زکوة
داد یا نه پس جمعی از علما گفته اند که جمیع اخراجات زراعت را که از ابتدای
شروع در امر زراعت یا باغ تا وقت صاف شدن گندم وجو وچیدن
خرما وخشك شدن مویز بان احتیاج میشود از قیمت گاو وتخم وکود
دادن وشیار کردن واجرت عمله ودشتبانی وحصادی ومغربلی و

چنان

چنان کوبی ومثل اینها از اخراجاتیکه در اکثر اوقات هر ساله احتیاج بد
آنهاست باید بیرون کند وبعد از وضع اخراجات مذکوره آنچه را
که باقی بماند ده یك از آن باید بدهد وکسانیکه این قول را اختیار کرده اند
نیز خلاف کرده اند در اینکه بعد از وضع اخراجات مذکوره آیا در وجوب
زکوة شرط است باید باقیمانده بحد نصاب باشد یا اینکه همینکه اول بحد
نصاب رسید کافی است یا اینکه باید بعد از وضع اخراجاتی که پیش از
بسته شدن دانه گندم وجو وغوره شدن انگور وخرما میشود باقیمانده
بحد نصاب باشد اگرچه بعد از وضع جمیع اخراجات بحد نصاب کمتر شود
وجمعی دیگر از علما گفته اند که مطلقا هیچ یك از اخراجات مذکوره وضع نمیشود
بلکه بدون بیرون کردن اخراجات همینکه اصل زرع یا انگور یا خرما بحد
نصاب برسد باید از اصل خرمن ده یك را داد واین قول اقوی
واحوط است یعنی واجب است که همینکه اصل آن بحد نصاب رسید ده یك
از آن زکوة داد وهیچ یك از اخراجات مذکوره وضع نمیشود ونباید بیرون
کرد بلی حصه برزیگر هرگاه بطریق مزارعه با او قرار داد شده باشد حصه
برزیگر وضع میشود چنانکه مذکور خواهد شد وهم چنین شکی در آن
نیست که خراج ومقاسمه پادشاه نیز وضع میشود ولیکن در تحقیق اینکه
خراج ومقاسمه که وضع میشود کدام است نهایت اشکال است وظاهر آنست
که شکی نیست که هرگاه پادشاهی باشد که خود را امام داند وخراج و
مقاسمه را بر ملکی قرار داده باشد که از املاك خراجیه باشد یعنی بر
املاکی که مال امام است آنچه از خراج ومقاسمه که از آن ملك میگیرد

پی باید وضع شود و هرگاه پادشاه شیعه باشد پس انچه را که میگیرد از مردم
هرگاه جزئی باشد که او بر ملک قرار نداده باشد و از املاک نخواهد
بلکه از مردم وجهی مطالبه کند و بگیرد شکی نیست که وضع نمیشود اگرچه
اهل ولایت خود بر رعیت ملک تقسیم کنند و از قرار حساب ملک
بگیرند و اگر جزئی بگیرد که ان پادشاه خود بر املاک قرار داده و از
املاک مطالبه کند پس اگر ان املاک املاک خراجیه نباشد یعنی ملک
رعیتی باشد و ان وجهی را که میگیرد از زراعت نباشد یعنی خواه ان ملک
زرع بکنند یا نه پادشاه وجه خود را بگیرد پس ظاهر ان است که انچه را
که میگیرد وضع نمیشود و باید زکوة را از اصل بدهد و در غیر این سه
صورت محل اشکالات مثل اینکه پادشاه سنی باشد و از املاک غیر
خراجیه خراج و مقاسمه بگیرد یا اینکه پادشاه شیعه باشد و از املاک
خواه خراجیه و خواه غیر خراجیه حصه از زراعت را بگیرد یعنی قرار بدهد
که فلان ملک را زرع کنند و فلان قدر از حاصل را به پادشاه دهند
یا پادشاه شیعه باشد و از املاک خراجیه خراج و مقاسمه بگیرد بلی
ظاهر ان است که در صورتیکه پادشاه خواه شیعه و خواه سنی قرار بدهد
که فلان ملک را زرع کنند و هشتاد یک یا سی یک یا کمتر یا بیشتر از ان به
پادشاه بدهند و مردم نتوانند که انچه را برمیدارند از حاصل از
پادشاه مخفی کنند در این صورت انچه را از حصه که قرار داده میگیرد باید
وضع نمود و زکوة بقیه را داد خواه ان ملک رعیتی باشد یا خراجی والله
اعلم مسئله دوم هرگاه کسی ملکی را بعنوان مزارعه بدیگری بدهد

انچه

انچه حصه صاحب ملک است هرگاه بنصاب برسد باید زکوة انرا بدهد
اما زکوة حصه عامل بر صاحب ملک لازم نیست که بدهد بلکه ان وضع می
شود و بقیه هرگاه بحد نصاب برسد زکوة ان داده میشود بلی هرگاه حصه
عامل هم بنصاب برسد باید عامل خود زکوة انرا بدهد و مزارعه عبارت
است که کسی ملکی را که داشته باشد خواه از خود باشد یا اجاره کرده
باشد یا بعاریه گرفته باشد بدیگری بدهد تا تخم و مصالح الاملاک در
مدت معینه که بعضی از امور را مانند بیلداری کردن و اب دادن و
تخم پاشیدن و شیار کردن و کود دادن و امثال انها را متوجه شود و
با او باشد و انچه حاصل که هم رسد بحصه ان از عامل باشد مثل اینکه سه یک
ان یا هشتاد یک ان یا پنج یک ان یا کمتر یا بیشتر از عامل باشد و هرگاه شرط
نبود که تخم و مصالح الاملاک با یک کدام از اینها یا با عامل باشد
صحیح است و بالجمله مزارعه طریق مزارعه همین است که کسی ملکی را قرار
بدهد که دیگری متوجه امر زراعت ان باشد در مدت معینه خواه بعضی از
امور متعلقه بزراعت از کود و عوامل و تخم هم شرط نبود که با صاحب
ملک باشد یا با عامل یا بعضی از انها با صاحب ملک و بعضی با عامل
پس بنا بر این برزیگرها اینکه با ایشان قرار داد میشود که در فلان ملک
مشغول خدمات زراعت باشند و از حاصل هشتاد یک یا پنج یک از ان
بردارند باید حصه برزیگر وضع شود و از باقیمانده هرگاه بحد نصاب رسیده
باشد زکوة داده شود و برزیگر هم هرگاه حصه او بحد نصاب برسد
باید ده یک انرا زکوة بدهد مسئله سیم هرگاه کسی ملکی را داشته

باشد و از باجان بدهد بگندم یا جو یا مویز یا خرما انچه از وجه اجاره را
که میگیرد زکوة ندارد اگرچه بحد نصاب رسیده باشد باید زکوة ازا بدهد
اما مستاجر هرگاه انچه را برمیدارد و از زراعت بنصاب رسیده باشد
باید زکوة ازا بدهد که نباید وجه اجاره را وضع کند بلکه بدون بیرون
کردن ان زکوة را باید بدهد مسئله چهارم بدانکه شرطاست در واجب
شدن زکوة بر جو و گندم که هریک جدا جدا بحد نصاب برسند پس هرگاه کسی
اینقدر جو و گندم داشته باشد که هردو باهم بحد نصاب برسند اما
هریک از نصاب کمتر باشند زکوة هیچکدام لازم نیست که داده شود و اگر
یک کدام بنصاب رسیده باشند و دیگری نرسیده باشد زکوة همان
یکی که بنصاب رسیده باید داد و ان دیگری زکوة ندارد مسئله پنجم
لازم نیست در نصاب رسیدن جو و گندم و انگور و خرما که از یکموضع
باشند پس اگر چند جا زراعت داشته باشد که هریک جدا جدا بحد
نصاب نرسند اما مجموع باهم بنصاب برسند واجبست که زکوة
مجموع را بدهد و هرگاه کسی در دو ولایت زراعت داشته باشد
باید زراعت هردو ولایت را باهم ضم کند و هرگاه هردو بحد نصاب
برسند باید زکوة مجموع را بدهد و اگرچه زراعت هریک جدا بحد
نصاب نرسد و هرگاه کسی در دو ولایت زراعت داشته باشد که در
یکی حاصل زودتر بدست بیاید یا زودتر دانه جو و گندم بسته شود
یا زودتر غوره بهم رسد یا انگور ترش و شیرین شود پس اگر انچه اول
بدست می اید تنهائی بحد نصاب رسیده باشد میتواند در انوقت

زکوة ازا بدهد و بعد هرچه بتدریج بدست می اید زکوة ازا بدهد
خواه انچه بعد بدست می اید بحد نصاب رسیده باشد یا نه و اگر انچه
اول بدست می اید بحد نصاب نرسیده باشد پس اگر از حاصل موضع دیگر
بعد دیگر با انچه بدست امده بحد نصاب برسند بنحوی شده باشد که زکوة
تعلق بان بگیرد باز میتواند که زکوة انچه را که بدست امده بدهد و بعد
زکوة بقیه را بدهد و اگر از حاصل موضع دیگر بعد دیگر با انچه بدست
امده بنصاب برسد بنحوی شده باشد که زکوة بان تعلق گیرد زکوة
دادن انچه را که بدست امده باید تاخیر اندازد تا وقتیکه بعد دیگر از حاصل
دیگر که با ان بحد نصاب برسد زکوة تعلق بگیرد در انوقت زکوة انچه را
که بدست امده و کمتر از نصابات میتواند داد و وقت تعلق زکوة در مسئله
بعد از این مذکور میشود مسئله ششم بدانکه شکی نیست در انکه واجب
نیست بیرون کردن زکوة گندم و جو پیش از درو کردن و پاک کردن
و بعد از ان واجبست بیرون کردن زکوة هم چنانکه مذکور خواهد شد
و هم چنین واجب نیست بیرون کردن زکوة مویز و خرما پیش از خشک
شدن و مویز و خرما شدن یعنی تا مویز و خرما نشده میتوان بدون
عذر دادن زکوة را تاخیر انداخت اگرچه بعد از چیدن انگور و رطب
نیز میتوان داد بلی خلافاتست در انکه در چه وقت زکوة بانها تعلق
میگیرد یعنی در چه وقت فقرا و مستحقین زکوة در ان شریک میشوند
و حق انها در گندم و جو و مویز و خرما هم میرسد اگرچه بیرون کردن
حق انها هنوز واجب نشده باشد پس بعضی از انست که در گندم و جو در

وقتی که دانهٔ انها بسته شود و سخت شود زکوة بانها تعلق میکیرد و مستحقین
زکوة در انها شریک میشوند و در انکور در وقتی که غوره شود و در خرما
در وقتیکه سرخ و زرد شود و بنا بر این قول در وقتیکه دانه جو و کندم بسته
شده یا غوره بهم رسیده یا خرما سرخ یا زرد شده فقرا در ان شریک
خواهند بود و هر کاه چیزی از انها را صاحبانها بمصرف خود رسانند
مشغول ذمه فقرا خواهند بود و باید حصه انها را بدهند و جمعی دیکر
از علما کفته اند که در کندم و جو وقت تعلق زکوة وقتی است که در
عرف انرا کندم و جو بکویند و در انکور وقتی است که در عرف انرا انکور
بکویند و در خرما وقتی است که خشک شود و انرا خرما بکویند پس بنا بر این
پیش از کندم و جو شدن و انکور و خرما شدن فقرا شریک نخواهند
بود و اکر صاحب انها خود بمصرف رساند پیش از ان وقت مشغول
ذمه فقرا نخواهند بود و ظاهر اینست که این خلاف در کندم و جو چندان
فایده نکند و خلاف همین در لفظ است و فی الحقیقه در کندم و جو
خلافی نیست بجهة انکه وقتیکه دانه انها بسته شد و سخت شد در عرف انها
جو و کندم میکویند و وقت دانه بسته شدن و سخت شدن یا وقتیکه
انها را جو و کندم میکویند یکی است همچنانکه علامه حلی در کتاب
منتهی بان تصریح کرده است و اما در انکور و خرما محل اشکال است
والظهر اینست که تا وقتیکه انکور نشود و ان لا اقل وقتی است که ترش
و شیرین شود زکوة بان تعلق نکیرد و همچنین در خرما تا وقتیکه انرا
خرما نکویند زکوة بان تعلق نکیرد اما بعد از ترش و شیرین شدن غوره انکور

وخرما

و خرما شدن رطب یقینا زکوة بانها تعلق میکیرد و صاحب انها هر کاه چیزی
از انها را بمصرف رساند باید زکوة انرا بدهد و هر کاه ندهند مشغول
ذمه مستحقین زکوة خواهند بود اما احوط اینست که بقول مشهور عمل کرده
شود و در انکور در وقتیکه غوره شود و خرما در وقتی که سرخ یا زرد شود
انچه را بمصرف رساند حصه مستحقین زکوة را منظور داشته باشد

مسئله هفتم

چونکه دانستی که تعلق زکوة و شرکت فقرا در انکور در وقت ترش و شیرین
شدن اینست و بنا بر احوط در وقت غوره شدن پس بعد از انکه انکور
ترش و شیرین شد باید مطلقا انرا نچید و تصرف در ان نکرد تا وقتیکه
همه انکور چیده شود و زکوة ان داده شود و هر کاه خواهند که پیش از
چیدن همه انکور از جهت خوردن و فروختن و هدیه فرستادن و امثال
انها تصرف در ان خواهند کرد باید اول ارباب خبره و وقوف را بباغ
برد که تخمین کنند که انکور باغ چه قدر است و باخود قرار بدهد که از
قرار زکوة بدهد تا انچه را که خورد و بمصرف رساند بر او حلال باشد
یا باید انچه را که می چینند بکشند و حساب انرا نکاه دارد و در اخر زکوة
همه را بدهد یا انچه را که می چینند در ان وقت زکوة انرا بدهد و احوط
اینست که در وقت هم رسیدن غوره چنین کنند و همچنین است حکم
در خرما یعنی باید در وقت خشک شدن یا در وقت سرخ یا زرد شدن
غوره خرما بنا بر احوط یا انرا تخمین کند یا انچه را که می چینند حساب انرا
نکاه دارد یا در ان وقت زکوة انرا بدهد و همچنین است کندم و جو در
وقتیکه دانه انها بسته شود و بعد از انکه انچه مذکور شد در صورتیست که بحسب عادة

بداند که ابتدا انگور بکر دارد خواه در یک باغ یا در چند باغ بحد نصاب
خواهد رسید اما هرگاه کسی باغی یا زرعی داشته باشد و ظاهر آن
باشد که انگور یا خرمای باغ یا گندم یا جو زرع بحد نصاب نخواهد
رسید نباید تخمین کند یا حساب نگاه دارد بجهت اینکه مطلقا زکوة بآن
تعلق نمیگیرد و بدون تخمین و حساب میتواند انگور و خرما و گندم و جو
از ابتدا بمصرف رساند **مسئله هشتم** بدانکه در صورتیکه ارباب خبره را
برد و تخمین کنند هرگاه در تخمینی که کرده اند خطاء ایشان معلوم نشد
از همان قرار زکوة میدهند و هرگاه معلوم شد که خطا کرده اند و حاصل
زیادتر بود از آنچه ایشان گفته اند ظاهر آنست که باید زکوة زیادتی
را نیز بدهند و هرگاه معلوم شود که کمتر بوده ظاهر آنست که زکوة آنچه
زیاد گفته اند لازم نباشد و هرگاه اهل خبره تخمین کنند و تخمین ایشان
بقدری باشد که بنصاب نرسیده باشد و بعد معلوم شود که بنصاب رسیده
باید زکوة آنرا بدهند و هرگاه تخمین کنند و از قرار تخمین ایشان بنصاب
رسد و بعد معلوم شود که بنصاب نرسیده زکوة دادن واجب نیست
مسئله نهم بدانکه زکوة این چهار جنس یکبار بیشتر واجب نیست پس هرگاه
کسی گندمی یا جوی یا مویزی یا خرمائی داشته باشد که بحد نصاب رسیده
باشد و زکوة آنها بدهند دیگر زکوة آنها را دادن واجب نیست اگرچه
بماند و سالها بر آن بگذرد **مسئله دهم** هرگاه کسی گندم یا جو یا انگور
یا خرمائی داشته باشد که بحد نصاب رسیده باشد و پیش از چیدن آنها
آفتی بآن برسد که بعضی از آن تلف شود مثل اینکه دزد ببرد یا حیوانی

بخورد یا مثل اینها اگر او تقصیر کرده باشد و خود باعث تلف شدن
شده باشد باید غرامت زکوة آنرا بکشد و اگر او تقصیری نکرده باشد بر او
زکوة آنچه تلف شده لازم نیست اگرچه ارباب خبره را آورده باشد
و تخمین کرده باشد **مسئله یازدهم** شکی نیست که هرگاه کسی گندمی
یا جوی را بفروشد بعد از درو کردن آن زکوة آن بر فروشنده است
و بر خریدار دادن زکوة لازم نیست و همچنین است حکم هرگاه کسی
گندمی را یا جوی را بعد از درو کردن بدیگری ببخشد یا مصالحه کند
یا بعوض طلب او بدهد یا غیر اینها کرده در جمیع این صور زکوة آن بر کسی
است که میدهد و بر گیرنده چیزی لازم نیست و هرگاه کسی گندمی یا جوی
در باغ بفروشد یا ببخشد یا بنوعی دیگر بغیری منتقل سازد خواه تنها
یا با ملک آن که پیش از بسته شدن دانه اینها فروخته باشد یا بنوعی
دیگر منتقل نموده باشد زکوة آن بر او لازم نیست بلکه بر کسیکه باو منتقل
شده است لازم است که زکوة آنرا بدهد و هرگاه بعد از بسته شدن
دانه اینها آنها را بفروشد یا بنوعی دیگر منتقل سازد زکوة اینها
بر دهنده است یعنی فروشنده یا بخشنده و بر آنکه میگیرد چیزی لازم
نیست و همچنین است حکم انگور و خرما یعنی هرگاه پیش از وقت تعلق
زکوة بدیگری منتقل شود بر صاحب اول چیزی لازم نیست و بر کسیکه
باو منتقل شده است لازم است که زکوة آنها را بدهد و هرگاه بعد از وقت
تعلق زکوة بدیگری منتقل شود بر آنکه منتقل نموده است لازم است
که زکوة آنرا بدهد و بر آنکه منتقل شده است چیزی لازم نیست بنابراین

هرگاه کسی انگور را خواه با باغ آن یا به تنهائی بعد از ترش و شیرین شدن
بفروشد بر خریدار لازم نیست زکوة دادن و بر فروشنده لازم است
که زکوة آن را بدهد و هرگاه پیش از غوره شدن بفروشد بر خریدار لازم است
زکوة آن و بر فروشنده لازم نیست و هرگاه در وقت غوره بودن بفروشد
احتیاط آن است که زکوة آن با اذن هر دو داده شود و هم چنین است
خرما **مسئله دوازدهم** بدانکه کسیکه زراعتی داشته که گندم یا جو آن بحد
نصاب برسد یا باغی داشته باشد که انگور یا خرمای آن بنصاب برسد
و پیش از دادن زکوة آن آن شخص فوت شود پس اگر گندم یا جو را درو کرده
باشند و انگور یا خرما را چیده باشند باید زکوة آن را از میان ترکه او داد
و اگر هنوز آنها در بار باشند که آن شخص بمیرد پس اگر مردن او بعد از بسته
شدن دانه گندم یا جو یا ترش و شیرین شدن انگور یا خشک شدن خرما
باشد باید باز زکوة آن را از اصل ترکه داد و بعد از آن آنچه ماند مال
ورثه است و اگر پیش از بسته شدن دانه جو و گندم یا ترش و شیرین شدن
انگور و خشک شدن خرما بمیرد زکوة آن بر اصل ترکه نیست بلکه هر کدام
از ورثه که حصه آنها بنصاب هم رسد واجب است که زکوة حصه خود را
بدهند و هر کدام که حصه آن بنصاب نرسد زکوة بر او واجب نیست بلی هرگاه
غیر از این زراعت یا باغ از خود زراعتی یا باغی دیگر داشته باشد که با
آنچه از حصه ارثیه او بقدر نصاب برسد باید زکوة مجموع را بدهد
و هرگاه کسی بمیرد و زکوتی باید بدهد و قرض هم داشته باشد و ترکه او
بقدری نباشد که وفا بزکوة و قرض هر دو بکند پس آنچه را که باید

زکوة

زکوة آن را بدهند از گندم یا جو یا مویز یا خرما موجود باشد اول زکوة را باید
بیرون کرد و آنچه ماند باید میان طلبکاران تقسیم نمود و اگر آنچه را که باید زکوة
آن را بدهند موجود نباشد بلکه بمصرف رسانیده باشد و زکوة آنها بر ذمه او قرار
گرفته باشد باید مجموع ترکه را میان مستحقین زکوة و طلبکاران بقدر الحصه تقسیم نمود
مبحث سیم در بیان زکوة گوسفند و در آن مبحث دو فصل است **فصل اول**
در بیان شرایط واجب شدن زکوة در گوسفند و قدر زکوة گوسفند بدانکه همچنانکه
موقوفات واجب شدن زکوة در نقد و غلات بر شرطی چند هم چنین موقوف است
واجب شدن زکوة در گوسفند بچند شرط که هرگاه یکی از آنها یافت نشود زکوة در آن
واجب نمیشود و آن شش شرط است **شرط اول** آنکه بحد نصاب برسد و اول
نصاب گوسفند چهل است و قدر زکوة آن یکی است یعنی همین که گوسفند
بچهل راس رسید زکوة در آن واجب میشود و باید یک گوسفند را زکوة داد
و نصاب دویم آن صد و بیست و یک است و قدر زکوة آن دو گوسفند است
یعنی بعد از آنکه بچهل رسید تا بصد و بیست و یک نرسیده باز همان یکی واجب است
و چیزی زیادتی از چهل چیزی زیاد نمیشود تا بعد از آنکه بصد و بیست و یک
رسید در آنوقت باید دو گوسفند زکوة داد و نصاب سیم گوسفند دویست و
یک راس است و قدر زکوة آن سه راس است پس هرگاه گوسفند از صد و
بیست و یک زیاد شده باشد اما بدویست و یک نرسیده باشد باید همان
دو گوسفند را داد و همین که بدویست و یک رسید باید سه گوسفند داد
تا بسیصد و یک راس برسد و بعد از آنکه بسیصد و یکی رسید باید چهار
گوسفند داد بنابر احوط و آنچه زیاد شود باز همان چهار گوسفند است تا بچهار

رسد و بعد از انکه چهار صد رسید دیگر ملاحظه نصاب های سابق نمیکنند
بلکه از برای هر صد گوسفند یک گوسفند زکوة میدهند و اگر زیاد باشد
بجهة آن جزئی زیاد نمیشود و خلاصه انکه هر گاه سیصد و یک رسید باید
چهار گوسفند بدهند و جزئی زیاد نمیشود تا به پانصد برسد و هر گاه
به پانصد رسید باید پنج گوسفند زکوة بدهند و هم چنین هر صد گوسفند
که زیاد میشود در زکوة آن نیز یک گوسفند زیاد میشود و اگر زیاد شود
و بصد نرسیده باشد بجهة آن جزئی از زکوة زیاد نمیشود و جمعی از علما
گفته اند که هر گاه سیصد و یک رسید باید از هر صد گوسفند یک گوسفند
داد پس در سیصد و یک سه گوسفند خواهد بود و این قول اظهر است در
نظر حقیر اگر چه قول اول احوط است چنانکه مذکور شد **شرط دویم** انکه سال
بر آن بگذرد پس مادامیکه سال بر گوسفند نگذرد زکوة آن واجب نمیشود
و مراد از سال در اینجا نیز یازده ماه است بنحویکه در زکوة طلا و نقره گذشت
بعینه و باید سال بر مجموع نصاب بگذرد پس اگر یکی از نصاب در بعضی از
سال کم باشد و بعد از آن یکی زیاد شود باید اول سال را از وقت زیاد
شدن آن یکی و تمام شدن نصاب حساب کرد مثلا هر گاه کسی در نه ماه
سی و نه گوسفند داشته باشد و بعد از نه ماه یکی دیگر زیاد شود باید
ابتدای سال را از اول ماه دهم بگیرد و حساب کند **شرط سیم**
انکه معلوفه نباشند یعنی انها را علف بدست ندهند یا در علف صاحبی
نچرند بلکه خود آن گوسفندها در صحرا و در علفی که مباح باشد و صاحب
معین نداشته باشد بچرند پس هر گاه کسی گوسفندی داشته باشد و

جهت انها علف بچینند و بدست انها بدهند یا انکه زمینی که علف داشته باشد
و صاحب داشته باشد بجهة انها بخرد و انها در انجا بچرند یا گاه با انها بد
زکوة در انها واجب نمیشود اگر چه سال بر انها بگذرد و خلاصه انکه واجب شدن
زکوة در وقتی است که ان گوسفندها خود در علف مباح یعنی بی صاحب
چریده باشند و خلافست در اینکه چه قدر که علف دستی بخورند یا در علف
صاحبی بچرند زکوة از ان ساقط میشود و دور نیست که در اینجا رجوع بعرف شود
بان معنیکه در سال هر گاه اینقدر علف دستی یا مالکی بخورند که در عرف
میان مردم نگویند که فلان گوسفند در تمام سال خود چریده و در صحرا چریده
زکوة ان ساقط میشود و هر گاه چند روزی علف صاحبی خورده باشد که
در عرف بگویند که این گوسفندها در تمام سال خود چریده باید زکوة از ان داد
پس مناط عرف میشود **مقصد دویم** در بعضی از مسائل که متعلق باین
مبحث است و در ان یازده مسئله است **مسئله اول** هم چنانکه زکوة واجب است
در گوسفند هم چنین واجب است در اولاد گوسفند نیز هر گاه سال بر انها
بگذرد و لیکن خلافست در اینکه ابتدای سال انها از چه وقت است پس جمعی
از علما گفته اند که ابتدای سال انها از وقت متولد شدن انها است
و در وقتیکه متولد شده اند باید اول سال را حساب کرد و جمعی دیگر گفته اند
که اول سال انها در وقتی است که از شیر خوردن باز ایستند و بچرند و این
قول اظهر است اگر چه اول احوط است **مسئله دویم** بدانکه شرط است
واجب شدن زکوة در اولاد گوسفند که بر انها تمام سال بگذرد و مادامیکه
بر انها سال نگذرد زکوة انها واجب نمیشود اگر چه بر مادرهای انها سال

بگذرد پس هرگاه کسی دویست ماده مثلا یعنی گوسفند داشته باشد و بعد از شش
ماه ده بچه از اینها هم رسد و مجموع بحد نصاب رسد وقت زکوة بر مجموع واجب
میشود که یکسال از ابتدای سال اولاد بگذرد نه از ابتدای شش ماه اول
که مادرهای اینها را گرفته بود و همچنین هرگاه هشتاد گوسفند در شش ماه
داشته باشد و چهل و یک اولاد از اینها هم رسد بعد از تمام شدن سال
مادرها زکوة مادرها را بدهند و زکوة اولاد واجب نیست تا سال
بر اینها بگذرد و بعد از گذشتن سال بر اولاد بر عدد اولاد از چهار قسم بیرون
نیست اول انکه مادرهای اینها بحد نصاب رسیده باشد و اولاد نیز
بتنهائی بحد نصاب نرسند اما مجموع با هم بحد نصاب برسند مثل اینکه بیست
گوسفند داشته باشد و از اینها بیست اولاد حاصل شود درینصورت باید
اول سال اولاد را ابتدای سال قرار داد و هنگامیکه یکسال از ابتدای
سال اولاد بگذرد زکوة مجموع را که یک گوسفند است بدهد و آن مدتی که
مادرها را داشت پیش از ابتدای سال اولاد مطلقا حساب نمیشود دوم
انکه مادرها بتنهائی بحد نصاب نرسیده باشد و با اولاد بحد نصاب برسند
و اولاد بتنهائی نیز بحد نصاب برسند مثل اینکه بیست و پنج گوسفند داشته
باشد و از اینها چهل اولاد هم رسد درینصورت نیز اول سال اول سال
اولاد قرار میدهد و بعد از گذشتن سال بر اولاد زکوة مجموع را میدهد
و اظهر ازمنه انکه مادرها را داشت پیش از هم رسیدن اولاد اعتبار ندارد
سیم انکه مادرها بتنهائی بحد نصاب رسیده باشند و اولادها نیز که
از اینها حاصل شده بقدری باشند که اینها بتنهائی بحد نصابیکه بعد از

نصاب

نصاب مادرها است نیز رسیده باشند مثل اینکه چهل یا پنجاه باشد گوسفند
داشته باشد و از اینها صد و بیست و یک اولاد هم رسد درینصورت باید هنگامیکه سال
مادرها تمام شد زکوة مادرها را داد اما زکوة اولاد لازم نمیشود تا سال اولاد
تمام شود بعد از ان نیز باید زکوة اولاد را داد و همچنین سال دویم و سیم تا هر
بالا رود یعنی مادرها را جدا حساب میکند و اولاد را جدا و سال هر یک که
تمام شد زکوة ازا باید بدهند چهارم انکه مادرها بتنهائی بحد نصاب
رسیده باشد و اولاد که از اینها بهم رسیده بقدری باشند که خود بتنهائی
بهیچ نصاب نرسیده باشند و مادرها نیز که برروی هم حساب کنی بقدری
نباشد که بنصابیکه بعد از نصاب مادرها است برسند مثل اینکه چهل
یا پنجاه گوسفند داشته باشد و ده یا بیست اولاد از اینها هم رسد درینصورت
از برای اولاد مطلقا زکوة زیاد نمیشود خواه سال بر اینها بگذرد و یا نه
بلکه باید بحساب سال مادرها را نگاه داشت و هر سال که بخیزد زکوة انها
میشود داد پنجم انکه مادرها بحد نصاب رسیده باشند و اولاد که
از اینها بهم رسیده بقدری باشد که خود بتنهائی بحد نصاب رسیده
باشد اما هرگاه برروی مادرها بگذاری بنصابیکه بعد از نصاب مادر
ها است نرسند مثل اینکه از چهل یا پنجاه گوسفند چهل یا پنجاه اولاد هم
رسد درینصورت نیز از برای اولاد زکوة لازم نیست و باید بعد از
تمام شدن سال مادرها زکوة مادرها را همین داد و محقق در کتاب
معتبر احتمال داده است که درینصورت باید سال اولاد که تمام شد زکوة
اینها را نیز داد و بسیاری از علما این احتمال را رد کرده اند و ظاهر ان است

که این احتمال چندان دور نباشد مسئله دوم آنکه مادرها بنصاب رسیده
باشند و اولاد آنها بعد دیر باشند که بعد از اخراج زکوة مادرها که با
مادرها باهم بنصابی که بعد از نصاب مادرها است برسند درین صورت
هرگاه اولاد خود بتنهائی بحد نصاب نرسیده باشند مثل اینکه صد گوسفند
داشته باشد و از آنها بیست و دو اولاد حاصل شود باید بعد از تمام
شدن سال مادرها زکوة مادرها را داد و آن وقت را ابتدای سال
مجموع قرار داد و در آخر سال دویم زکوة مجموع را داد و آن قدر از زمان
که ما بین ابتدای سال اولاد و آخر سال مادرها است اعتبار نباید
کرد و هرگاه درین صورت اولاد خود بتنهائی نیز بحد نصاب برسند مثل
اینکه هشتاد گوسفند داشته باشد و چهل و دو اولاد آنها هم رسد
درین صورت اظهر آن است که باید بعد از تمام شدن سال مادرها زکوة
مادرها را داد و آن وقت را ابتدای سال مجموع قرار داد و در آخر سال
دویم زکوة مجموع را داد و آن زمانی که ما بین ابتدای سال اولاد و اتمام
سال مادرها است اعتبار ندارد و احوط آن است که بعد از تمام شدن
سال اولاد نیز زکوة آنها داده شود مسئله سیم بدانکه اظهر در حکم
اولاد مذکور شد بعینه جاری است در اینکه هرگاه کسی گوسفندی داشته
باشد و سال آنها تمام نشده با گوسفندی دیگر بخرد درین صورت باید
گوسفندهای سابق را بجای مادرها قرار داد و گوسفندهائی که خریده
بجای اولاد و احکام مذکوره را بعینه در آنها جاری نمود مسئله چهارم
هرگاه کسی در چند مکان متفرق گوسفند داشته باشد باید مجموع را

روی هم حساب نموده پس اگر مجموع روی هم بنصاب برسد باید زکوة داد
اگرچه هریک بتنهائی بحد نصاب نرسیده باشد و اگر هر دو با هم از یک
نصاب گذشته باشند و بنصاب بعد نرسیده باشند باید همان زکوة یک
نصاب را داد اگرچه هریک جدا جدا بحد نصاب نرسیده باشند مثلا هرگاه
کسی در دو جا گوسفند داشته باشد و هر جائی چهل گوسفند باشد باید
یک گوسفند زکوة داد و نباید از برای هر چهل گوسفندی یکی داد و هرگاه
هر دو با هم بنصاب بعد رسیده باشند باید زکوة همان نصاب زکوة بعد را
بدهد مثلا در یکجا هشتاد گوسفند داشته باشد و در یکجا چهل و یک گوسفند
باید دو گوسفند زکوة بدهد مسئله پنجم در اینکه زکوة در گوسفند
واجب نمیشود تا سال بر آن بگذرد پس هرگاه کسی آنقدر گوسفند داشته
که بنصاب رسیده باشد اما پیش از تمام شدن سال اگرچه بیک روز
باشد از او بفروشد یا با گوسفندی دیگر معاوضه کند زکوة از آن ساقط
میشود و هرگاه بعضی را بفروشد یا معاوضه کند باقیمانده هرگاه بقدر
نصاب باشد باید زکوة آن را بدهد و هرگاه باقیمانده از نصاب کمتر باشد
زکوة ساقط میشود مسئله ششم بدانکه باید بز و میش و ماده و نر را روی
هم حساب کرد و نباید هریک بتنهائی بحد نصاب برسد مسئله هفتم
هرگاه کسی گوسفندی داشته باشد که بحد نصاب رسیده باشد و چند سال
بر او بگذرد و زکوة آن را ندهد پس اگر آنقدر باشد که اگر سال اول زکوة
از ابتدا از حد نصاب کمتر نشود همین زکوة یکسال بر او واجب است
و بیشتر واجب نیست و اگر آنقدر باشد که سال اول کمتر میشد اما اگر

هر سال میداد از حد نصاب کمتر میشد باید زکوة از آن تا سالی که دادن سال
هرگاه زکوة از ابتدا کمتر از نصاب میشد بدهد و در سال بعد از آن زکوة
واجب نیست مثلا هرگاه کسی چهل گوسفند داشته باشد و ده سال زکوة آنرا
نداده باشد باید همین یکساله زکوة بدهد و هرگاه چهل و یک گوسفند
داشته باشد باید دو ساله زکوة بدهد و هرگاه چهل و پنج گوسفند داشته
باشد باید شش ساله زکوة بدهد و همچنین و هرگاه اینقدر گوسفند
داشته باشد که بنصاب دویم یا سیم یا بالاتر رسیده باشد و چند ساله زکوة
آنرا نداده پس اگر اینقدر باشد که هرگاه میداد در سال اول از آن
نصاب کمتر میشد باید یکساله زکوة آن نصاب را بدهد و بجهة سالهای
دیگر زکوة نصاب پیش از آنرا بدهد و اگر اینقدر باشد که هرگاه زکوة
آنرا میداد در سال اول از آن نصاب کمتر نمیشد اما در یکی از سالها
کمتر میشد باید چندان سالی که کمتر میشد زکوة آنرا از قرار آن نصاب
بدهد و بعد از آنرا از قرار نصاب پیش از آن بدهد مثلا هرگاه کسی
صد و بیست و یک یا صد و بیست و دو گوسفند داشته باشد و پنج سال
زکوة آنرا نداده باشد باید شش گوسفند زکوة بدهد دو تا بجهة سال اول
و چهار تا بجهة چهار سال دیگر و هرگاه صد و بیست و پنج گوسفند داشته
باشد باید هفت گوسفند زکوة بدهد شش تا بجهة سال اول و دو تا بجهة
دو سال آخر و همچنین است حکم هرچه بالا رود **مسئله هشتم** نکونیت
که در طلا و نقره و غلات زکوة آنرا لازم نیست که از عین همان جنس بدهند
بلکه میتوان قیمت آنرا داد و اما در گوسفند و شتر و گاو خلافست و مشهور

میان متاخرین آنست که میتوان قیمت آنرا داد و لازم نیست که عین گوسفند
بدهد و دلیلی که توان بر آن اعتماد کرد ندارند پس احوط آنست که در
گوسفند و شتر و گاو عین آنها را بدهند نه قیمت آنها را بلی ممکنست که بعد از
دادن بمستحق میتوان از مستحق خرید و قیمت آنرا باو داد **مسئله نهم** بدانکه
حیوانی را که بجهة زکوة میدهند واجبست که اگر گوسفند باشد جذع باشد
که در عرف آنرا گوسفند بگویند و اگر بز باشد جذع باشد که آنرا در عرف
بز بگویند و احتیاط آنست که اگر گوسفند بدهند هفت ماه را در هشت
کمتر نباشد و اگر بز بدهند از یکساله را در دوم کمتر نباشد و احوط درآنست
که دو ساله را در سه باشد **مسئله دهم** گوسفندی را که بجهة زکوة میدهند
باید مریض نباشد و پیر نباشد و صاحب عیب نباشد مگر آنکه مستحق راضی
باشد بگرفتن یکی از آنها **مسئله یازدهم** بدانکه شکی نیست در آنکه گوسفندی
که صاحب گله از برای خوردن گوشت آن گذارده باشد مستحق نمیتواند که آنرا
بجهة زکوة بدون رضای مالک بگیرد و همچنین نمیتواند که گوسفند نری
که در گله برای نتاج گرفتن از گوسفندان ماده میگذارند بدون رضای مالک
بگیرد بلی خلافست در آنکه آیا در آنها زکوة هست و از نصاب حساب میشود
یا نه جمعی از علما گفته اند که باید حساب کرد و بعضی دیگر گفته اند که نباید
حساب کرد با جمعی که هرگاه کسی چهل گوسفند مثلا داشته باشد و یکی از
آنها گوسفند خوراکی باشد یا نری باشد که بجهة نتاج نگاه داشته
باشد زکوة در هیچیک از آن گوسفندها لازم نیست و همچنین اگر صد و
بیست و یکی داشته باشد و یکی از آنها یکی از این دو گوسفند باشد یک

گوسفند زکوة باید بدهد نه دو گوسفند و این قول در نظر حقیر اظهر است ولیکن
احوط آن است که بقول اول عمل کرده شود یعنی این دو گوسفند را حساب کرده
شود **مبحث چهارم** در بیان زکوة شتر و گاو و در این مبحث دو فصل است
فصل اول در شروط وجوب زکوة این دو حیوان بدانکه هم چنانکه واجب
شدن زکوة در نقد و غلات و گوسفند موقوف بود بشروطی چند همچنین
واجب شدن زکوة بر شتر و گاو موقوف است بچند شرط که هرگاه یکی
از آن شرطها یافت نشود زکوة آنها واجب نمیشود و آن شروط چهار است
شرط اول آنکه بحد نصاب برسند پس هرگاه از حد نصاب کمتر باشند
زکوة بر آنها واجب نمیشود اگرچه شروط دیگر یافت شود و نصاب هر یک
ازین دو حیوان تفاوت دارد **اما نصاب شتر** پس بدانکه از برای شتر
دوازده نصاب است اول پنج شتر است پس تا به پنج نرسد مطلقا زکوة در آن
واجب نیست و بعد از آنکه به پنج رسید باید یک گوسفند داد دوم ده شتر است
و زکوة آن دو گوسفند است و اگر از پنج زیاد شود و به ده نرسد چیزی
از برای زیادتی واجب نیست بلکه همان یک گوسفندیکه از برای پنج
شتر است باید داد سیم پانزده شتر است و زکوة آن سه گوسفند است
چهارم بیست شتر است و زکوة آن چهار گوسفند است پنجم بیست و پنج شتر است
و زکوة آن پنج گوسفند است ششم بیست و شش شتر است و به بیست و شش
که رسید دیگر گوسفند نباید داد بلکه باید از برای مجموع یک شتر
ماده یکساله پا در دو بدهد هفتم سی و شش شتر است و باید از برای
مجموع سی و شش شتر یک شتر ماده دوساله پا در سه بدهد **هشتم**

چهل

چهل و شش شتر است و باید از برای مجموع یک شتر ماده سه ساله پا در چهار
بدهد **نهم** شصت و یک شتر است و باید از برای مجموع شصت و یک
یک شتر ماده چهار ساله پا در پنج بدهد **دهم** هفتاد و شش شتر است
و باید از برای زکوة مجموع آن دو شتر ماده دوساله پا در سه بدهد **یازدهم**
نود و یک شتر است و باید از برای زکوة مجموع آن دو شتر ماده سه ساله
پا در چهار بدهد **دوازدهم** صد و بیست و یک شتر است و هر چه زیاد
شود باید در زکوة آن در هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله بدهد و در
هر چهل شتر یک شتر ماده دوساله بدهد بآن معنی که شترها را حساب میکند
و میشمارد و از برای هر پنجاه شتر یک ماده سه ساله میدهد و اگر زیاد
میماند که از پنجاه کمتر است بجهة آن چیزی نمیدهد یا میشمارد و از برای
هر چهل شتر یک ماده دوساله میدهد و اگر زیادتی آید که از چهل کمتر است
بجهة آن چیزی نمیدهد و احوط آن است که عددی موافق را اختیار کند یعنی
هر کدام که زیادتی آن کمتر است از آن قرار حساب کند پس در صد و بیست و
یک چهل چهل بشمارد و سه شتر دوساله بدهد که یکی زیاد بیاید
و در صد و پنجاه پنجاه پنجاه حساب کند که چیزی زیاد نیاید نه چهل چهل
که سی شتر زیاد بیاید و در هر جا بلکه هرگاه هر دو را حساب کند زیادتی
کمتر باشد هر دو را حساب کند مثلا صد و چهل دو پنجاه و یک چهل حساب
کند و در صد و سی دو چهل و یک پنجاه حساب کند و در دویست مخیر است
و مخفی نماند که در اینجا میان دو نصاب زیاد شود زکوة بجهة زیادتی زیاد
نمیشود بلکه همان زکوة نصاب سابق را باید داد پس اگر بر پنج زیاد شود

تا بلغ نرسیده است زکوة ان همان یک گوسفند است و بعد از انکه بلغ رسید
دو گوسفند زکوة ان میشود و انچه زیاده شود تا یازده نرسیده باز همان دو
گوسفند است و هم چنین تا نصاب دوازدهم و اما نصاب گاو پس بدانکه
گاو تا بسی راس نرسد زکوة ندارد پس اول نصاب ان سی است و هنگامیکه
بسی رسید باید یک گوساله ماده یا نر یکساله را در دو جهة زکوة ان
بدهند و دیگر انچه زیاده شود زکوة ان زیاده نمیشود تا بچهل راس برسد
و بعد از انکه بچهل رسید باید از برای زکوة مجموع یک گاو ماده دو ساله
یا دو سر بدهند و باید انچه بالا میرود از برای هر سی گاو یک گوساله یک
ساله داد و از برای هر چهل گاو یک دو ساله ماده پس در شصت دو
گوساله یکساله باید داد و در هفتاد یک گوساله یکساله و یک دو ساله
ماده و در هشتاد دو دو ساله ماده و در نود سه یکساله و در صد دو
یکساله و یک دو ساله و در صد و ده دو دو ساله و یک یکساله و در
صد و بیست مخیرات که سه دو ساله ماده بدهند یا چهار یکساله و همچنین
حکم بهر قدر که بالا رود یعنی با بیست یا چهل یا چهل یا سی و چهل
بام حساب کرد و از برای هر سی راس یک گوساله یکساله نر یا ماده
و از برای هر چهل راس یک گاو دو ساله ماده شرط دویم
انکه گاو کار نباشند پس هر گاه شتر بارکش یا گاو خیش کننده باشند
زکوة در انها واجب نیست اگر چه بحد نصاب رسیده باشند مناط در کار
کن بودن ان است که در عرف انها را کار کن بگویند پس اگر کسی چند شتر
جهة بارکشی داشته باشد و در سالی چند ماه بار نکند بجهة نبودن بار

یا ممکن نبودن سفر زکوة بر انها واجب نمیشود بلی احوط ان است که اگر در
مجموع سال بار نکشند اگر چه بجهة مانعی باشد زکوة انها را بدهند شرط سیم
انکه سال بر انها بگذرد شرط چهارم انکه معلوفه نباشند و تفصیل این
دو شرط در شتر و گاو بعینه هم چنان است که در گوسفند مذکور شد بلا
فرقی نیست مقصد دویم در بیان بعضی مسائل که متعلق بان مبحث است
و در ان چهار مسئله است مسئله اول بدانکه باید شتر نر و ماده را برو
بر سر هم حساب کرد و هم چنین گاو و گاومیش را باید بر روی هم حساب نمود
مسئله دویم در جائیکه باید یک شتر ماده یکساله بدهند هر گاه از ان نداشته
باشد باید یک شتر نر دو ساله یا دو سر بدهند و هر گاه از این نداشته باشد
باید یا یک شتر ماده یکساله یا نر دو ساله بخرد و بعوض زکوة بدهد و ظاهر
ان است که در این صورت ماده یکساله را بخرد مسئله سیم هر گاه شتری را
که واجب شده باشد که بجهت زکوة اخراج نماید نداشته باشد و شتری
با ان صفت که یکسال کوچکتر یا یکسال بزرگتر باشد داشته باشد شتر
کوچکتر را میدهد باید دو گوسفند یا ده مثقال و نیم صیرفی نقره که
بیست درهم بوده باشد یا شتر بزرگتر را میدهد و دو گوسفند یا بیست
درهم از فقیر پس میگیرد مگر در صورتیکه شتر چهار ساله را در پنج واجب
شده باشد و مالک شتر پنج ساله یا در شش داشته باشد که در این صورت
خلافات و اظهر ان است که رجوع بقیمت شود یعنی شتری را که باید بدهد
قیمت کنند و ان شتر را که دارد نیز قیمت کنند و از ابعوض زکوة بدهد
و بیش یا دو کم رجوع کنند و هم چنین است حکم هر گاه شتری را که واجب شده

شله نداشته باشد و شتری داشته باشد که بیش از یکسال کوچکتر یا بزرگتر
باشد مثل اینکه شتر سه ساله باید بدهد واجب شله باشد و مالک شتر
یکساله یا دو ساله داشته باشد یعنی باید بقیمت رجوع شود و همچنین است حکم
در گاو هرگاه ایضا اگر واجب شله نداشته باشد و گاوی داشته باشد
که بزرگتر یا کوچکتر باشد یعنی باید بقیمت رجوع نمود مسئله چهارم بدانکه
حکم اولاد شتر و گاو و غیره مثل حکم اولاد گوسفندانست و همچنین سایر
مسائلی که در گوسفند مذکور شد مجموع در گاو و شتر جاریست بدون فرق
و حکم در همه یکسانست مگر در آنچه مذکور شد در خصوص گوسفند خوراکی و گوسفند
نری که بجهت نتاج نگاه داشته باشد که ظاهر آنست که خلافی نباشد
در شتر و گاو که آنچه را بجهت خوردن گوشت آن یا بجهت نتاج نگاه داشته
باشند باید از نصاب حساب کرد و زکوة از آن داد باب دویم در بیان اموالی که
زکوة دادن در آنها مستحبست و آن شش چیز است اول مال التجارة و زکوة
دادن در آن سنت مؤکدست و بعضی از علما قایل بوجوب زکوة آن
شده اند و اقوی استحبابست و مراد از مال التجارة مالیست که کسی بخرد
بقصد اینکه بفروشد و منفعت کند و سنت بودن زکوة در آن موقوفست
بر چهار شرط شرط اول آنکه قیمت آن مال بحد نصاب طلا یا نصاب نقره
برسد یعنی هرگاه قیمت آن کمتر از هر دو نصاب باشد زکوة در آن نیست
و هرگاه قیمت آن بیک کدام از این دو نصاب برسد زکوة در آن سنت
میشود شرط دویم آنکه سال بر آن بگذرد یعنی هرگاه جنسی را که بجهت تجارت
خریده بماند و سال بر آن بگذرد و بعضی از علما گفته اند که شرط نیست که عین

ازجنس

آن جنس در تمام سال باقی باشد بلکه هرگاه آن جنس را بدل کند بجنس دیگر
بجهت تجارت باز بعد از گذشتن سال زکوة در آن سنتست و اقوی آنست
که باید سال بر عین آن جنس بگذرد شرط سیم آنکه در تمام سال
قیمت آن از راس المال یعنی از قیمتی که خریده تنزل نکند که اگر قیمت آن
از راس المال کمتر شود در همه سال یا بعضی از آن سال زکوة در آن
نیست شرط چهارم آنکه در همه سال بقصد تجارت آن مال را داشته باشد
پس اگر اول مالی را بجهت تجارت بخرد و پیش از تمام شدن سال از قصد فروختن
آن مال برگردد و اراده او تعلق بگیرد که آن مال را نگاه دارد یا بمصرف
خود برساند زکوة در آن سنت نیست و بدانکه بعد از آنکه در مال تجارة
شرایط سنت بودن زکوة حاصل شد سنت مؤکدست که چهل یک قیمت
آن زکوة داده شود و بدانکه هرگاه کسی مالی را بجهت تجارت کردن بخرد
و شرایط استحباب زکوة در آن موجود باشد و در اثنای سال قیمت آن
زیاد شود باید اول سال زیادتی را از وقت زیاد شدن حساب کنند نه
از اول سال اصل آن مال دویم از چیزهائیکه زکوة در آن سنتست
مادیانست و نصاب در آن معتبر نیست بلکه هرکه مالک یک راس
مادیان باشد سنتست که زکوة آنرا بدهد بدو شرط شرط اول
آنکه معلوفه نباشد دویم آنکه سال بر آن بگذرد و معنی معلوفه نبودن
و مراد از سال در زکوة گوسفند گذشت و بعضی از علما تصریح کرده اند
که باید کارکن نباشد مثل اینکه از او سواری کشند یا بارکش باشد که اگر
چنین باشد زکوة در آن سنت نیست و اکثر علما متعرض این شرط نشده اند

اگرچه ظاهر آنست که این نیز شرط باشد در سنت پس هر صاحب دوابی که خود در
صحرا چریده باشد و سال بر آن گذشته باشد که زکوة از آن بدهد و قدر زکوة
آن اگر دوابان نجیب باشد یعنی پدر و مادر آن عربی باشند دو سال است نصف
دو مثقال شرعی طلا اگر یک مثقال و نیم صیرفی است و احوط آنست که سکه دار نیم
و اگر دوابان غیر نجیب باشد یعنی یابو باشد که یکی از پدر و مادر غیر عربی باشد نیم
یک مثقال شرعی طلا قدر زکوة آن است سیم از چیزهایی که زکوة در آن
سنت است حبوبات است مانند برنج و ماش و عدس و لوبیا و ذرت و باقلا
و نخود اما در سبزیها مانند تره و پیاز و نعناع و بادنجان و مثل اینها مطلقا
زکوة سنت نیست و همچنین در مثل خربوزه و هندوانه و کدو و خیار
زکوة نیست و شرطیکه در زکوة گندم و جو و مویز و خرما مذکور شد در جمیع
در سنت بودن زکوة در حبوبات شرط است و نصاب اینها نیز مثل نصاب
اینهاست و قدر زکوة اینها نیز بعینه قدر زکوة اینهاست چهارم
از چیزهایی که زکوة در آن سنت است مداخل و مداخل املاکی که بجهت
انتفاع ساخته باشند مانند دکان و حمام و کاروانسرا و خانه که باجاره
بدهند و غیر اینها و ظاهر آنست که سنت بودن زکوة در اینها در وقتی است
که نصاب طلا یا نقره برسد و سال هم بر اینها بگذرد و بدون اینها زکوة
سنت نیست بنابراین سنت بودن زکوة در مداخل اینها در وقتی است
که مداخل اینها غیر طلا و نقره باشد که اگر پول طلا و نقره باشد بعد از
رسیدن بنصاب و گذشتن سال زکوة در آن واجب خواهد بود
پنجم از چیزهایی که زکوة در آن سنت است اموال زکاتیه است که صاحب آن

در دو سال

در دو سال یا بیشتر قدرت بر تصرف کردن آن نداشته باشد و وکیل او نیز نتواند
در آن تصرف کند مثل طلا یا نقره که در جایی و موضعی از او فراموش کرده باشد یا دست
رس بآن موضع نداشته باشد گذارده باشد یا آنکه ظالمی غصب کرده باشد در صورت
سنت است که در هر وقت که بتصرف او در آید زکوة یکساله از آن بدهد پس اگر طلا و نقره
باشد چهل یک از آن میدهد و اگر غلات باشد ده یک یا بیست یک میدهد
و اگر حیوانات باشد قدر زکوة آنها را بنحویکه مذکور شد میدهد ششم
از چیزهایی که زکوة در آن سنت است پول طلا یا نقره است که بحد نصاب رسیده
باشد و پیش از گذشتن سال بر آنها بجهت گریختن از زکوة آنها را خمس کند یا بچیزی
دیگر عوض کند یا بچیزی دیگر بخرد و همچنین است گوسفند یا شتر یا گاو
که بجهت گریختن از زکوة دادن پیش از گذشتن سال آنها را یا حیوانی دیگر
یا چیزی دیگر عوض کند مطلب دوم در بیان آنکه بر چه شخصی واجب است
زکوة دادن و در بیان وقت دادن زکوة و در این مطلب دو فصلست
فصل اول در بیان آنکه کسیکه زکوة دادن بر آنها واجب است و شروطیکه
واجب شدن زکوة بر آدمی موقوفست بر بودن آن شروط و در آن بدانکه
واجب شدن زکوة بر آدمی موقوفست بچند شرط که هرگاه یکی از آنها یافت
نشود زکوة واجب نمیشود و آن پنج شرط است اول آنکه بالغ باشد پس واجب
نیست زکوة در مال طفل غیر بالغ خواه طلا و نقره و خواه غلات و خواه حیوانات
بلی هرگاه ولی و صاحب اختیار طفل جهت او تجارت کند یا کسیکه از جانب ولی ماذون
باشد بجهت طفل تجارت کند سنت است که زکوة از مال طفل بدهد و
شرطیکه در سنت بودن زکوة در مال التجاره مذکور شد متحقق شود و همچنین

مستحبات دادن زکوة گندم و جو و مویز و خرمای طفل هرگاه شروط زکوة غله
در اینها موجود شود و بعضی در گوسفند و گاو و شتر طفل نیز زکوة را سنت دانسته
و اقوی آن است که سنت نیست و بدانکه در چیزهایی که موقوفست واجب شدن
زکوة در اینها بگذشتن سال مانند طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر خلاف است
که آیا باید مالک اینها در مجموع سال بالغ باشد که اگر در بعضی از سال طفل
باشد زکوة واجب نمی‌شود و یا باید ابتدای سال اینها را از وقت بالغ شدن
قرار داد یا آنکه هرگاه در اثنای سال آدم بحد بلوغ برسد کافی است
که اگر مثلا ده ماه پیش از بالغ شدن پولی یا حیوان زکوتی داشته باشد
هنگامیکه دو ماه از بالغ شدن بگذرد و عین اینها باقی باشد واجب است که
زکوة اینها را بدهند و مسئله خالی از اشکال نیست اگرچه فی الجمله ترجیحی
از برای قول اول هست و اما احوط آن است که بقول ثانی عمل کرده شود
و هرگاه یک سال بر آن بگذرد و در اثنای سال بالغ شود زکوة آن
داده شود **دویم** آنکه عاقل باشد پس واجب نیست زکوة در مال دیوانه
مطلقا بلی سنت است دادن زکوة طلا و نقره آن هرگاه ولی دیوانه بجهت
دیوانه در آن تجارت کند در این صورت سنت است که از مال دیوانه زکوة
آن را بدهند و جمعی از اصحاب گفته‌اند که دیوانه نیز مانند طفل است که در
غلات آن نیز زکوة سنت است و اقوی آن است که سنت نیست **سیم** آزاد
بودن پس واجب نیست زکوة بر بنده مطلقا و بعضی از متاخرین گفته‌اند که
هرگاه آقای او اذن بدهد سنت است که زکوة را بدهد و این قول دور نیست
چهارم آنکه مالک مال باشد پس مادامیکه مالک نشود زکوة بر او

لازم

لازم نیست و بنابراین هرگاه کسی وصیت کند که حیوانی معین یا پول معینی را
بکسی بدهند زکوة آن بر کسی لازم نمی‌شود تا یکسال از وقت مردن وصیت
کننده بگذرد و بجهت اینکه آن وقت اول وقت مالک شدن آن شخص است و
ابتدای سال وقت وصیت نیست اما هرگاه کسی مال زکوتی را بکسی
بفروشد و تا مدتی اختیار فسخ را قرار بدهند اول سال وقت صیغه فروختن
است نه وقت گذشتن مدت خیار و همچنین اگر کسی زرعی را بکسی
بفروشد پیش از وقت تعلق زکوة و مدت خیار فسخ قرار بدهند و در بین
مدت خیار وقت تعلق زکوة برسد باز زکوة آن بر خریدار است و هم
چنین ابتدای سال حیوانات وقت صیغه گفتن است نه بعد از گذشتن روز
پنجم آنکه تواند تصرف در آن بکند و بر این حکم ی شود او که
آنکه واجب نیست زکوة در مال وقف مانند حیوانی یا پولیکه وقف کرده باشند
بلی هرگاه وقف بر کسی باشد و حاصل آن بحد نصاب برسد مانند اولاد
حیوانات یا وقف بر چند نفر معین باشد و حصه هر یک از حاصل آن بحد
نصاب برسد باید زکوة آن را بدهند اما هرگاه وقف بر مسلمین یا مصرف
خیری باشد در حاصل آن نیز زکوة نیست پس بنابراین هرگاه کسی حیوانی
یا باغی یا درختی را وقف بر شخص معینی یا اشخاص معینه نماید و اولاد
حیوان یا انگور یا خرمای آن درخت بقدری باشد که حصه هر یک بقدر
نصاب باشد باید زکوة آن را بدهند اما هرگاه وقف بر مسلمین یا بر مسجد
یا بر مصرف خیری دیگر نماید در اولاد و انگور و خرما زکوة نیست اما
هرگاه زمینی را وقف بر مسلمین یا مصرف خیری دیگر نمایند و کسی آن را

ذرع کند باید زکوة از آن بدهد **دوم** آنکه واجب نیست زکوة در پولی
یا چیزی که از کسی غصب کنند اگرچه چند سال بر آن بگذرد و هرگاه بعد از
مدتی بصاحبان رد کرده شود همان روز را اگر رد بآن شد اول
سال ابتدا قرار میدهد و بعد از گذشتن سال زکوة از آن میدهد و هرگاه
باغی یا درختی یا زمینی را با زرع آن غصب کنند پس اگر بصاحبان
رد شود تا حاصل آنها بر دارند شکی نیست که زکوة آنها بر صاحب آن لازم
نیست و اگر پیش از وقت تعلق زکوة بحاصل آنها بصاحب رد شود باز شکی
نیست که زکوة آنها بر صاحب آنها واجبست اما هرگاه بعد از وقت تعلق
زکوة و پیش از ضبط کردن حاصل بصاحب رد شود محل اشکال است
و اظهر و احوط آنست که باز بر صاحب آن لازم است که زکوة را بدهند
سیم آنکه واجب نیست زکوة در پولی یا چیزی که مفقود شوند مثل
آنکه پول را در مکانی دفن کند و موضع آنرا فراموش کند یا بکسی بسپارد
و آن شخص را فراموش کند یا بنوعی دیگر مثل آنکه حیوان بصحرا رود و مفقود
شود که در اینصورت زکوة آنها بر صاحب آنها لازم نیست و باید بعد از
پیدا شدن روز اول پیدا شدن را اول سال قرار بدهد و بعد از گذشتن
سال زکوة آنرا بدهد و بدانکه اعتبار بمفقود شدن در چند ساعت
یا چند روز نیست بلکه باید مدتی مفقود شود که عرفا بگویند که صاحب آن
دیگر دست رس بآن ندارند پس هرگاه در یکروز مالی مفقود شود باعث
این نمیشود که سال آن برهم خورد **چهارم** آنکه زکوة واجب نیست بر
مالی که مالک آن غایب باشد تا وقتیکه حاضر شود پس بعد از حاضر شدن

اگر مالی باشد که گذشتن سال در آن شرط باشد روز حاضر شدنرا اول
سال قرار میدهد و بعد از گذشتن سال زکوة از آن میدهد و اگر مالی
باشد که در زکوة آن گذشتن سال شرط نباشد همان روز زکوة از آن میدهد
و بدانکه در تعیین اینکه مالی که از مالک غایبست کدامست محل اشکال
است پس ظاهر از کلام جمعی از علما آنست که مال غایب آنست که نه در دست
مالک آن و نه در دست وکیل مالک باشد پس اگر از مالک غایب باشد
و در دست وکیلان باشد زکوة آن بر مالک واجبست و بعضی از متاخرین
گفته اند مال غایب آنست که در دست مالک آن نباشد خواه در دست
وکیلان باشد یا نه و بعضی دیگر گفته اند که مالیست که در جائی باشد
که مالک آن دست رس بآن نداشته باشد و ممکن از تصرف کردن در آن
نباشد خواه در دست وکیل او باشد یا نه و این اقوی و اصح است و خلاصه
آنست که مال غایب مالیست که در مکانی باشد که مالک آن در عرف
بسهولت دست رس بآن نداشته باشد و متمکن از تصرف کردن در آن با
سانی نباشد **پنجم** آنکه واجب نیست زکوة دادن مالیکه مالک آن
آنرا بقرض بدهد بدیگری بلکه زکوة آن بر قرض گیرنده است هرگاه آن
مال بگذارد تا سال بر آن بگذرد بلی هرگاه کسی حیوان زکوتی یا پولی
بر ذمه دیگری داشته باشد و از او خواهد و وعده او نیز رسیده باشد
و آن قرض دار تواند از او بدهد و طلبکار قدرت بر گرفتن آن داشته
باشد و با وجود این نگیرد خلافست که آیا زکوة آن بر شخص طلبکار
واجبست و باید همان روز را اگر قدرت بر گرفتن داشته اول

سال قرار بدهد اما واجب نمیشود تا آنکه بگیرد ومشهور میان علما آن است
که زکوة در آن واجب نمیشود تا آنکه بگیرد وباید همان روز که میگیرد
اول سال قرار دهد وشیخ مفید وشیخ طوسی وبعضی از متاخرین گفته اند
که زکوة آن واجب میشود بر طلبکار وباید همان روز را اگر قدرت بر گرفتن
هم رسانیده اول سال آن قرار بدهد واین قول در نظر حقیر اظهر است
ودر این فصل دو مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول** بدانکه شرط
نیست در وجوب زکوة که مالک آن مسلمان باشد بلکه واجب است زکوة
دادن بر کافر نیز **مسئله دویم** هرگاه کسی مالی داشته باشد که زکوة در آن
واجب شده باشد باید زکوة آن را بدهد اگرچه قرض داشته باشد واگرچه
قرض داشته باشد که بیش از آن مالیکه دارد بوده باشد **فصل دویم**
در بیان وقت دادن زکوة ووقتیکه واجب است بیرون کردن آن ودر این
فصل چهار مسئله است **مسئله اول** بدانکه داخل شدن وقت واجب شدن
زکوة تعلق وجوب در نقدین وحیوانات بعد از تمام شدن یازده ماه است
وتا یازده ماه تمام نشود زکوة در آنها واجب نمیشود واما در گندم وجو
بعد از بسته شدن دانه است ودر انگور غوره شدن یا ترش وشیرین
شدن است ودر خرما در وقتی است که آن را خرما بگویند اما وقت واجب
شدن بیرون کردن زکوة آنها پس در نقدین وحیوانات همان تمام شدن
یازده ماه است ودر جو وگندم بعد از درو کردن وصاف کردن آنها
است ودر مویز وخرما بعد از خشک شدن انگور ورطبات وپیش از
گذشتن یازده ماه بر نقد وحیوان وصاف شدن گندم وجو ومویز

شدن انگور وخرما شدن رطب بیرون کردن زکوة واجب نیست اگرچه در
غلات زکوة بآنها تعلق میگیرد وزکوة در آنها واجب میشود اما بعد از
گذشتن یازده ماه در نقد وحیوان وصاف شدن در گندم وجو وخشک
شدن در انگور وخرما بیرون کردن زکوة واجب میشود **مسئله دویم**
بدانکه بعد از آنکه وقت واجب شدن اخراج رسید هرگاه مانعی یا عذری
باشد که نتواند زکوة را بیرون کند جایز است تاخیر انداختن بیرون کردن
تا وقتیکه مانع یا عذر برطرف شود مثل آنکه مستحق زکوة حاضر نباشد یا آنکه
متمکن از جدا کردن زکوة نباشد یا غیر اینها اما در صورتیکه مانع وعذری
نباشد ومالک متمکن از جدا کردن زکوة ورسانیدن بمستحق باشد خلاف
کرده اند که آیا واجب است که فورا جدا کند وبمستحق برساند یا آنکه میتواند
تاخیر اندازد وبعد از گذشتن مدتی جدا کند وبدهد واقوی در نظر
حقیر آن است که بعد از رسیدن وقت اخراج وممکن بودن از جدا کردن
واجب است که زکوة را از مال خود جدا کند وجایز نیست که جدا کردن را
تاخیر کند اما بعد از جدا کردن میتواند بمستحق رسانیدن را تاخیر اندازد
تا دو ماه یا سه ماه خصوصا هرگاه غرض مالک از تاخیر امر راجحی باشد مثل
آنکه خواهد بمستحقی بهتر برساند یا خواهد هر مستحقی جزئی از آن زکوة بدهد
یا غیر اینها **مسئله سیم** بدانکه هرگاه بعد از تعلق زکوة بمال وپیش از رسیدن
وقت اخراج جزئی از آن مال تلف شود پس اگر مالک تقصیری کرده باشد
باید از جمله زکوة آن جزء تلف شده برآید وحصه زکوة آن را بدهد واگر مالک
تقصیری در تلف شدن نکرده باشد بر او جزئی نیست وباید از جمله زکوة آن

برابد و زکوة همان قدر یکه تلف شده ساقط میشود و اگر بعد از رسیدن وقت
اخراج زکوة مال همه اغنام یا بعضی ازان از اغنام تلف شود از چند صورت
بیرون نیست اول انکه بعد از رسیدن وقت اخراج دهد متمکن از جدا کردن
زکوة و بفقیر رسانیدن نباشد و پیش از انکه همه اغنام یا بعضی ازان بر طرف
شود درین صورت اگر در تلف شدن این مال او تقصیر کرده باشد باید زکوة
انچه را که تلف شده بدهد و از عهده ان براید و اگر تقصیری نکرده باشد
بر او چیزی نیست بلکه همان قدر از مال که تلف شده بهمان قدر زکوة از ان ساقط
میشود مثلا اگر همه مال تلف شده باشد همه زکوة ساقط میشود و اگر ده یك
مال تلف شده باشد ده یك زکوة ان ساقط میشود دوم حکمی دو دیگر انکه
بعد از رسیدن وقت اخراج متمکن از جدا کردن و رسانیدن باشد اما تاخیر
کند و جدا نکند تا همان مال یا بعضی ازان تلف شود درینصورت باید از
عهده زکوة همان مال براید و زکوة همه را بدهد و بجهة تلف شدن چیزی
از زکوة از او ساقط نمیشود خواه تقصیری در تلف شدن کرده باشد یا نه
سیم انکه بعد از رسیدن وقت اخراج زکوة را جدا کند اما بمستحق نرساند
و انچه جدا کرده تلف شود درینصورت اگر متمکن از رسانیدن بمستحق نبوده
و تلف شده و تقصیری هم در تلف شدن نکرده بر او چیزی نیست و اجزا از ان
زکوة تلف شده نباید دوباره بدهد و اگر تقصیری در تلف شدن کرده
باید از عهده انچه تلف شده براید و اگر متمکن از رسانیدن بمستحق بوده و تاخیر
کرده باید انچه را تلف شده از عهده براید و دوباره بدهد خواه تقصیری در
تلف شدن کرده باشد یا نه **مسئله چهارم** جایز نیست دادن زکوة پیش از وقت

واجب شدن ان بنیت زکوة بلی میتواند که بنیت قرض بمستحق بدهد و
بعد از واجب شدن زکوة و رسیدن وقت ان انچه را بقرض داده از زکوة
حساب کند بشرطیکه ان مستحق در ان وقت بر استحقاق باقی باشد و درینصورت
میتواند که ازان مستحق بگیرد و بمستحق دیگر بدهد و هرگاه بعد از رسیدن
وقت وجوب مستحق بر استحقاق باقی نباشد باید زکوة را دوباره بدهد
خواه انچه را قرض داده پس بگیرد یا نه **مطلب سیم** در بیان مصرف زکوة
و کسانیکه مستحق زکوة اند و زکوة بایشان میتوان داد مصرف زکوة و بدانکه
مستحقان هشت طایفه اند اول و دوم فقرا و مساکین سیم عاملین چهارم
مؤلفة قلوبهم پنجم صرف کردن در ازادی بندگان ششم قرض داران
هفتم فی سبیل الله هشتم ابن السبیل و چونکه چهارم که مؤلفة قلوبهم اند درین
زمان غالبا نمیباشد درین رساله مذکور نشد پس درین مطلب شش مبحث است
مبحث اول در بیان مصرف اول و دوم که دادن بفقرا و مساکین است
و مسائل متعلقه بانها و درین مبحث سه فصلست **فصل اول** در بیان انکه
چه شخص فقیر است بدانکه فقیر کسی است که غنی نباشد و غنی بنابر اقوی و احوط
کسی است که مالك مالی باشد که ان را دو دست کند و از منافع ان بقدر
قوت سالیانه او و عیال او حاصل شود یا مالك زراعتی یا مستغلاتی
از دکان یا کاروانسرا یا حمام یا خانه باشد که از منافع و وجه اجاره انها
بقدر مؤنت سالیانه ان حاصل شود یا مالك باشد مالی دیگر را که از
نفع ان خرج سال او بیرون اید مانند گوسفندیکه نتاج و شیر ان کفایت
انرا بکند یا چارپایی بارکشی که وجه کرایه انها کفایت معاش او را بکند

یا غیر اینها یا مالی دیگر غیر از اینها داشته باشد که اصل آن مال بتقدیری
باشد که هرگاه بمصرف رساند وفا بمؤنت سالیانه او بکند و خلاصه آنکه غنی
کسی است که هرگاه مالی داشته باشد یا آن تجارت کند یا زراعت و مستغلات
داشته باشد که از اینها منفعتی بهم رسد منافع اینها کفایت مؤنت سالیانه
او بکند و هرگاه اموالی دیگر داشته باشد غیر از مالی که بآن داد و ستد کند
یا املاکی که از اینها منفعتی بهم رسد بتقدیری باشد که اصل آن اموال کفایت
مؤنت سالیانه او بکند بنا بر این فقیر کسی است که یا مطلقا مالک مالی
نباشد که اصل آن مال یا منافع آن وفا بمؤنت سالیانه آن بکند پس اگر
مالی داشته باشد که بآن داد و ستد کند یا مستغلاتی یا زراعتی باشد که از
اینها منافع بهم رسد منافع اینها بتقدیری نباشد که وفا بمؤنت سالیانه او
کند اگر چه اصل اینها کفایت خرج سالیانه را بکند و اگر مالی باشد غیر از
مال داد و ستد و مستغلات و زراعات بتقدیری نباشد که اصل آن
مال کفایت خرج سالیانه او بکند و توضیح مقام آنست که هر کسی که
مطلقا مالک چیزی نباشد که منافع آن یا اصل آن وفا بخرج سالیانه
او کند او فقیر است و زکوة میتواند گرفت و هر کسیکه مالک چیزی باشد
که هر سال نفعی از آن بهم رسد مثل مالی که بآن داد و ستد کند یا مستغلی
یا زراعتی یا گلهٔ یا مثل اینها و نفع آن وفا بخرج سالیانه او نکند و چیز
دیگر هم نداشته باشد که هرگاه با آن منافع ضم کند خرج سالیانه او
حاصل شود او نیز فقیر است و زکوة میتواند گرفت اگر چه اصل آن مالی که
داد و ستد میکند یا زمینی که زرع میکند یا مستغلی که دارد هرگاه بمصرف

رساند

رساند وفا بخرج او بکند و در این صورت نباید اصل آن مال را بمصرف رسانید
بلکه اگر از منافع اینها حاصل میشود بمصرف میرساند و بقیه را از زکوة میگیرد
و هر کسیکه مالی داشته باشد که هر سال نفعی از آن بهم رسد و نفع آن
وفا بخرج سالیانه نکند اما چیزی دیگر غیر از ضروریات داشته باشد
که هرگاه آنها را با آن منافع ضم کند خرج سال او بکند در مثل پولی که غیر از آن
پولی باشد که بآن داد و ستد میکند یا خانه زیادی یا ملبس یا فرش یا طلا
آلات یا رخوت یا اثاث البیت زیادتی یا اجناسی که زیادی باشد
یا غیر اینها در این صورت آن شخص فقیر نیست و زکوة نمیتواند بگیرد بلکه باید آن
زیادتیها را بفروشد و با منافع ضم کند و خرج خود را بکند و هر کسیکه
مالی نداشته که هر سال منافعی از آن حاصل شود اما اموالی دیگر زیاده
از ضروریات که بعد از این مذکور خواهد شد داشته باشد از قبیل اثاث
البیت زیادتی یا خانه یا اجاره‌ای زیادی یا کتب زیادتی و بتقدیری
باشد که هرگاه اینها را بفروشد خرج سال او بکند دیگر آن شخص فقیر نیست
و باید آن اجناس را بفروشد و بمصرف رساند و زکوة نمیتواند گرفت و هرگاه
آن اموال بتقدیری باشد که وفا بخرج سال او نکند اما بعضی از سال را وفا
بکند آنها را باید بمصرف رساند و بقیه را از زکوة بگیرد و در اینجا چند مسئلهٔ است
که باید بیان شود **مسئله اول** بدانکه هم چنانکه مالک بودن قوت
سالیانه باعث غنی بودن و مانع از گرفتن زکوة میشود همچنین هرگاه
کسی صنعتی داشته باشد که از آن صنعت مؤنت سالیانه او و عیال او
حاصل شود یا قادر بر کسبی باشد که از او مؤنت سالیانه او هم رسد

غنوات ونمیتواند ذکوة کرفت وهرکاه کسب او وفا بموئنت سالیانه او نکند
ذکوة میتواند کرفت وظاهر هم چنانکه جمعی از علما کفته اند آنست که کسب
وصنعتی که مانع از کرفتن ذکوة میشود کسب وصنعتهاست که لایق بحال آن
شخص باشد در عرف پس هرکاه کسی قادر بر کسبی یا صنعتی باشد که از او موئنت
سالیانه او حاصل شود اما آن کسب وصنعت در عرف لایق بحال آن شخص
نباشد وارتکاب آن موجب مذلت واهانت او باشد یا در نهایت تصدیع
ومشقت تواند آن کسب را بکند میتواند ذکوة بکیرد وهم چنین هرکاه کسی
قادر بر کسبی باشد اما مشغول تحصیل علوم دینیه باشد وممکن نباشد جمع کردن
میان تحصیل علم وکسب میتواند کسب را ترک کند وذکوة بکیرد ومشغول
تحصیل علم باشد وظاهر آنست که این در وقتی است که مشغول تحصیل علم
دینی از فقه وکلام واخلاق یا مقدمات اینها وامثال اینها باشد ودر
هر علوم چنین نباشد مسئله دویم دانستیکه هرکاه کسی مالک مالی باشد
که وفا بموئنت سالیانه او بکند غنی است وذکوة نمیتواند کرفت ولیکن محتاج
بدانکه آن مالی که باعث غنی بودن میشود جزئیات که غیر از ضروریات
جزهای لازمه باشد پس بنابراین هرکاه کسی محتاج بخانه باشد وخانه داشته
باشد میتواند ذکوة بکیرد اکرچه قیمت آن خانه بقدری باشد که وفا بموئنت
سالیانه او بکند وهم چنین است هرکاه کسی محتاج باشد که بمنزله که
خدمت او را بکند یا اسبی که سوار شود وهم چنین است سایر اسباب
ضروریه از رختی که از برای پوشیدن ضروریه باشد یا فرشی یا ظرفی
که در خانه ضروریات محتاج باشد آنها است وهم چنین است کتب علمی که از برای

الحض

الحضر ضروریه باشد وبانها محتاج باشد وباید در اینها بقدر احتیاج و
ضرورت اکتفا کند پس هرکاه زیاده از قدر ضرورة واحتیاج باشد باید
زیادتی را بمصرف رساند وبدانکه بر آدمی لازم است که در مقام نهایت
احتیاط بجا آورد که بسیار میشود که امر بر او مشتبه میشود وفرق میان
جزهای ضروری وغیر ضروری نمیکند ومعیار در شناختن امور
ضروریه جزهائیست که بدون آنها نتوان کذرانید یا کذرانیدن بدون
آنها در نهایت زحمت وتصدیع یا موجب ذلت واهانت باشد پس هرکاه
کسی اسبی داشته باشد در وقتی نباید آنرا بفروشد وبمصرف رساند که سفری
در پیش باشد یا محتاج باشد برفتن بمواضعیکه پیاده رفتن متعذر باشد
یا بر او تصدیع باشد یا موجب خواری واهانت او شود اما هرکاه سفری
نداشته باشد وچندان احتیاج در رفتن ببعضی مواضع هم با آن نداشته
باشد وتواند پیاده برود اما تکبر واستقلال او مانع باشد نمیتواند
ذکوة بکیرد هرکاه قیمت آن اسب وفا بخرج سالیانه او بکند بلکه باید
آنرا بمصرف رساند وهم چنین هرکاه خانه داشته باشد که زاید بر قدر
احتیاج او باشد وتواند آن زیادتی را قیمتا فی بفروشد وقیمت زیادتی
وفا بخرج سالیانه او بکند باید آن زیادتی را بفروشد وذکوة نمیتواند
کرفت وهم چنین در کتب علم وسایر اسباب ضروریه بقدر احتیاج و
ضرورت اکتفا کند وهرکاه کسی بعضی از جزهای ضروریه را داشته باشد
وممکن باشد که آنها را بفروشد وبمصرف رساند وازو یکیرا بعاریه یا اجاره
بکیرد ولازم نیست که آنها را بفروشد وبعاریه یا اجاره بکیرد بلکه میتواند

از خود نگاه دارد و زکوة بگیرد و هرگاه که بعضی از چیزها عوض و در برابر مالک
باشد اما تواند که چیزها بکه قیمت آنها کمتر باشد بگذارد مثل اینکه خانه عالی
داشته باشد بقدر احتیاج اما تواند آنرا بفروشد و خانه که از آن قیمت او
کمتر باشد بگیرد و بعضی از علما گفته اند که نباید آنرا بفروشد و چیزهای که قیمت آن
کمترست بگیرد و زیادتی قیمت را خرج کند بلکه میتواند زکوة بگیرد و این دور
نیست بلکه احوط آنست که تا میسر شود بهمان که قیمت آن کمترست اکتفا کند
و بدانکه کسیکه صاحب صنعتی باشد که وفا بمؤنت سال اینان او بکند اما
محتاج بعضی آلات و اسباب باشد که بدون آنها آن صنعت ممکن نشود می
تواند که قیمت آنها را از زکوة بگیرد و هرگاه چیزی دیگر نداشته باشد مسئله نهم
بدانکه مؤنتی که مذکور شد که غنی کسی است که مالک مالی باشد که وفا
بمؤنت سال اینان او بکند مؤنت خود است و عیالی که واجب النفقه اند
بعد دیگر باعث تصدیع و زحمت و اهانت نباشد بلکه عیانا دوی و اقتضا
بکند اند و در بعضی صنع بعضی مسائل دیگر هست که بعد از این انشاء الله مذکور
خواهد شد فصل دوم در اوصاف که باید در فقیر باشد تا توان
زکوة باو داد و آنها سه وصف است اول آنکه شیعه اثنا عشری باشد
پس نمیتوان زکوة را بغیر داد و بسیار فرقه شیعه مانند زیدیه و واقفیه
خواه ممکن باشد که بشیعه اثنی عشری بدهند یا نه و مراد از شیعه اثنی عشری
کسی است که اقرار بخلافت بلا فصل علی ابن ابی طالب داشته باشد و بعد از او
بیازده اولاد او بترتیب امام داند و در بعضی از عوام شیعه که گاه است
اسم هیچیک از ائمه را یا اسم بعضی از آنها را نمیدانند بلکه خدا و پیغمبر را

شناخته

شناخته اند و بغیر از اینکه در میان شیعه نشو و نما یافته اند دیگر چیزی از تشیع
در آنها نیست اشکالات و بعضی از متأخرین حکم صریح کرده اند که زکوة
بآنها نمیتوان داد و ظاهر آنست که هرگاه که یقین باشد که ائمه یا بعضی
از آنها را نشناخته است و اسم و نسب آنها را نمیدانند جایز نیست دادن زکوة
باو اگرچه فقیر شیعی دیگر نباشد بلی اشکالات در اینکه هرگاه یقین نشناسد
که میدانند یا نه آیا باید از او پرسید و سؤال کرد یا اینکه همینکه داخل در
زمره شیعیان است کافی است و نباید از او پرسید و ظاهر آنست که هرگاه
ظن آن باشد که میدانند باید از او پرسید و هرگاه ظن این نباشد نباید
پرسید اگرچه تشکیک باشد در اینکه آیا میدانند یا نه و احوط آنست که در
صورت تشکیک نیز از او پرسیده شود و همینکه اقرار به نبوت محمد ص و امامت
ائمه اثنا عشر کند کافی است و لازم نیست که از او دلیل بپرسند و جایز است
دادن زکوة بطفلیکه پدر او شیعه اثنی عشری باشد اما هرگاه پدر او
شیعه نباشد نمیتوان زکوة بآن طفل داد و هرگاه آن طفل ولی شرعی
داشته باشد احوط آنست که بآن ولی داده شود که بمصرف طفل برساند
و هرگاه ولی شرعی نداشته باشد پس بعضی از علما گفته اند که هرگاه آن
طفل بحد رشد رسیده باشد که خود تواند تصرف در آن بکند داد و ستد و
خرید و فروش آنرا بکند میتوان بخود آن طفل داد که بمصرف خود برساند و بعضی
دیگر گفته اند که مطلقا بدست طفل نمیتوان داد بلکه باید بولی آن داد و هرگاه
ولی نداشته باشد باید بکسیکه متوجه امور آن طفل است داد که بمصرف آن طفل
برساند و این قول اظهر و احوط است و لیکن در صورتیکه ولی نداشته باشد

بدست آن شخصیکه میدهند باید امین باشد وخلاصه آنکه طفل هرگاه ولی
شرعی داشته باشد زکوة را بدست او میدهند وهرگاه ولی شرعی نداشته
باشد برای آنکسیکه متوجه احوال اطفال است عادل یا امین باشد بدست
آنشخص میدهند که بمصرف طفل برساند واگر کسی متوجه احوال او نباشد
یا باشد وامین نباشد احوط آنست که آنشخص زکوة دهنده خود بمصرف
اخراجات آن طفل برساند یا بشخص امینی بدهند که او بمصرف طفل رساند
وبدانکه شخصی که زکوة میدهند هرگاه خود مسلمان باشد اما شیعه اثنی
عشری نباشد وزکوة را بغیر شیعه بدهند مثل اینکه سنی باشد وزکوة را
بسنی بدهند هرگاه شیعه شود باید دوباره آن زکوة را بدهند واظهر را
که داده صحیح نیست **دوم** از اوصاف فقرا مستحقین زکوة آنست که
واجب النفقه دهنده زکوة نباشد پس نمیتوان زکوة را بکسانی داد که واجب
النفقه او است ومراد از واجب النفقه پدر است ومادر وهرچه بالا روند
یعنی پدر پدر وپدر مادر ومادر پدر ومادر مادر وهمچنین اولاد
وهرچه تنزل کنند یعنی اولاد اولاد واولاد اولاد اولاد واولاد وزن و
بنده واظهر آنکه بواجب النفقه نمیتوان داد هم آن قدری که از نفقه که
بر آنشخص واجبست که باینها بدهد از نفقه وکسوه وسکنی وفرش
بقدر ضرورت اما اظهر آنکه واجب نیست براو که باینها بدهد واحتیاج
بآن داشته باشند جایز است که از زکوة خود باینها بدهد مثل
اینکه شخصی پدر زنی داشته باشد وآن پدر زنی داشته که غیر از مادر
صاحب زکوة باشد یا آن پدر اولادی چند داشته باشد که در اینصورت

میتواند

میتواند از زکوة بجهة خرج زن پدر واولادی پدر که بپدر بدهد وهمچنین
هرگاه پدر صاحب قرض باشد میتواند زکوة باو بدهد که قرض خود را ادا
کند یا بحج یا بزیارات خواهد برود وخود قدرت نداشته باشد میتواند
از زکوة بآن بدهد وهمچنین است اولاد دیگر هرگاه کسی ولدی داشته
باشد وآن زن یا بنده داشته باشد وقادر بر اخراجات اینها نباشد میتواند
که زکوة خود را باولاد خود بدهد بجهة اخراجات زن وبنده اوها وهمچنین
است هرگاه اولاد قرض دار باشند یا خواهند بزیارتی بروند وقدرت
نداشته باشند یا خواهند تحصیل علم کنند وکتاب نداشته باشند یا تمکن از
رفتن بغیر جهت تحصیل علم نداشته باشند دراینصورت پدر میتواند زکوة
باینها بدهد که بمصارف مذکوره برسانند وبعضی از علما تجویز کرده‌اند
که کسیکه زکوة را بواجب النفقه خود بدهد که بمصرف توسعه خود برساند
واظهر عدم جوازست وبدانکه زنی که واجب النفقه است زن دائمی است
پس جایز است زکوة دادن بمتعه هرگاه فقیره باشد بشرطیکه در صیغه تمتع شرط
نشده باشد که نفقه وکسوه او با شوهر باشد وزن مطلقا میتواند که زکوة
خود را بشوهر خود بدهد هرگاه فقیر باشد خواه شوهر بمصرف آن زن
برساند یا نه وجایز است دادن زکوة باین خویشان از برادر وخواهر
وعم وعمه وخال وخاله هرگاه فقیر باشند اگرچه داخل عیال آنشخص
باشند وآن شخص صاحب زکوة متکفل اخراجات اینها باشد وهمچنین جایز است
دادن زکوة بکسانیکه واجب النفقه نیستند اما داخل عیال صاحب زکوة
باشند وهرگاه شخصی واجب النفقه دیگری باشد یا دیگرانیکه غیر از آن

شخص واجب النفقه اوست میتواند زکوة باو بدهند یا نه و تحقیق مسئله این است
که هرگاه آن شخص که واجب النفقه دیگری است مالک قوت سال لایق بشأن خود باشد
مطلقا نمیتوان زکوة باو داد و هرگاه خود مالک قوت سال لایق بشأن نباشد
و آن شخص هم که این واجب النفقه اوست نفقه او را نداشته باشد یا داشته
باشد اما باو ندهد و بهیچ وجه هم آن شخص تمکن نباشد که نفقه را از او بگیرد
در این صورت میتوان زکوة باو داد و هرگاه آن شخص که این واجب النفقه اوست
ضروریات و ما یحتاج او را بدهد یا ندهد و لیکن آن شخص تواند از او
بگیرد اگرچه بعرض کردن بحاکم شرع باشد اقوی آن است که نمیتوان زکوة
باو داد بلی بعضی از چیزهائی را که بآن محتاج باشد و بر آن شخص که این واجب
النفقه اوست واجب نباشد که باو بدهد و او خود هم قادر نباشد میتوان
از بابت زکوة باو داد مثل چیزهائیکه مذکور شد **سیم** از اوصاف فقیر که
مستحق زکوة است آن است که سید نباشد که اگر فقیری سید باشد زکوة
باو نمیتوان داد مگر هرگاه زکوة دهنده نیز سید باشد که او زکوة خود را بسید
میتواند داد یا سیدی باشد که مالک چیزی نباشد و خمس نیز بقدر یکه کفایت
او را بکند یافت نشود و قادر بر قوت شبانه روز خود نباشد که در این صورت
نیز از زکوة بقدر یکه هلاک نشود و دفع ضرورت شود باو میتوان داد و
اظهر آن است که اخذ بر سید حرام است و نمیتوان باو داد تخصیص بزکوة دارد
و اما غیر زکوة از صدقات مستحبه و وجوه کفارات و نذور و امثال اینها
میتوان بسید داد اگرچه دهنده غیر سید باشد و آن سیدیکه زکوة نمی
تواند گرفت کسی است که از اولاد هاشم باشد پس سادات عباسی و ابولهبی

نیز حرام است گرفتن زکوة و بدانکه جمعی از علما گفته اند که شرط است در
فقیریکه مستحق زکوة است و زکوة باو میتوان داد اینکه عادل باشد پس جایز
نیست دادن زکوة بفاسق و حق آن است که عدالت شرط نیست و میتوان زکوة
بغیر عادل نیز داد و همین قدر که شیعه اثنا عشری باشد کافی است
فصل سیم در بیان بعضی از مسائل که متعلق باین مبحث است و در آن
چهار مسئله است **مسئله اول** هرگاه شخصی ادعا کند که فقیر است هرگاه
صدق یا کذب او معلوم باشد مشهور آن است که قول او را میتوان قبول
کرد و زکوة باو میتوان داد و احتیاج بشاهد و قسم نیست و بعضی از
متأخرین در این تأمل کرده اند و گفته اند باید احتیاط کرد و مسئله محل
اشکال است و ظاهر آن است که هرگاه آن شخص عادل باشد بمجرد ادعای
او قول او را قبول میتوان نمود و زکوة باو میتوان داد اما هرگاه
عدالت او معلوم نباشد پس بمجرد ادعای او جایز بودن دادن زکوة
باو معلوم نیست بلکه باید تفحص و تفتیش از احوال او نمود تا علم شرعی بفقر او
حاصل شود خصوصا در امثال این زمان که متغلبه بسیار شده اند و از
گفتن بسیاری از ایشان مطلقا ظن بصدق ایشان حاصل نمیشود **مسئله دویم**
هرگاه کسی شخصی را همچنین داند که فقیر است و زکوة را باو بدهد و بعد
معلوم شود که در آن وقت فقیر نبوده هرگاه در وقت دادن باو گفته باشد
که این را بتو میدهم از بابت زکوة است یا آن شخص خود داند در این صورت
میتواند آنچه را باو داده از او پس بگیرد هرگاه عین آن باقی باشد و مثل
آن یا قیمت آنرا بگیرد هرگاه عین آن تلف شده باشد و هرگاه در وقت

دادن باو نگفته باشد که این زکوة است و اخنص خود نبذد اند پس اگر عین آن
باقی باشد میتواند از او پس بگیرد اما هرگاه عین آن تلف شده باشد نمیتواند
مثل آنرا یا قیمت آنرا مطالبه کند در صورتیکه تواند پس بگیرد باید بگیرد و دو
باره بشخص فقیری بدهد یا از خود دوباره بدهد و هرگاه نتواند پس بگیرد
پس اقوی آنست که اگر ابتدا بنحو شرعی بر او معلوم شده بود که او فقیر است
نباید دوباره بدهد و هرگاه بدون علم شرعی بفقیر او زکوة را داده
بود باید دوباره از خود زکوة را بدهد و هرگاه کسی زکوة خود را بنایب
امام بدهد و او بفقیری بدهد و بعد معلوم شود که آن فقیر غنی بوده ضامن
زکوة مطلقا چیزی لازم نمی آید اما حکم نایب امام در هم چنانست که
اولا مذکور شد **مسئله سیم** بدانکه جمعی از علما گفته اند که جایز نیست
که هر فقیری را از زکوة کمتر از یک مثقال شرعی طلا یا پنج درهم نقره بدهند
و جمعی دیگر گفته اند که هر قدری میتوان داد و از برای اقل آن حدی نیست
بلی کراهت دارد دادن کمتر از آنچه مذکور شد و احتیاط آنست که کمتر از
آنچه مذکور شد داده نشود مگر در صورتیکه واجب بر ذمه او کمتر باشد
که در اینصورت جایز است همان کمتر را دادن **مسئله چهارم** بدانکه در
طرف کثرة از برای دادن زکوة حدی نیست پس میتوان هر فقیری را این
قدر از زکوة داد که غنی شود و رفع احتیاج او بشود بلکه زیاده از احتیاج
او نیز میتوان باو داد بلی هرگاه بتدریج داده شود بعد از غنی شدن
دیگر نمیتوان داد و خلاصه آنست که پیش از غنی شدن بیکدفعه باو هر
قدر که باشد باو میتوان داد اگر چه بقدری باشد که بسیار زیاد از

مؤنت

از مؤنت سالیانه او باشد اما هرگاه بیکدفعه نباشد و بتدریج داده شود
در وقتیکه آنقدر باو داده شود که کفایت مؤنت سالیانه او را بکند
دیگر باو نمیتوان داد و بدانکه فرقی نیست در حکم میان آنکه آن فقیر مالک
هیچ چیز نباشد یا مالک چیزی باشد اما بقدری نباشد که کفایت
مؤنت سالیانه او را بکند یا کاسبی باشد که منافع کسب او کمتر از اخراجات
سالیانه او باشد **مبحث دویم** در بیان طایفه سیم از مستحقین زکوة که
عاملین اند بدانکه مراد از عاملین کسانی هستند که امام یا نایب او نصب
میکند که متوجه جمع کردن زکوة و گرفتن آن باشند یا متوجه ضبط کردن
و محافظت کردن یا نوشتن حساب آن یا قسمت کردن آن میان مستحقین باشند
پس کسانیکه نصب شده باشند که مشغول بیکی از این امور باشند میتوان
از زکوة بایشان داد و قدریکه بایشان میتوان داد از زکوة هر قدری است که
امام یا نایب امام صلاح دانند و [illegible]ط بنظر ایشانست یا هر قدر دیگر اول
قرار بدهند که در فلان مدت متوجه ضبط یا جمع یا محافظت یا قسمت زکوة
باشد و فلان قدر بگیرد و شرط نیست در عاملین که فقیر باشند بلکه هرگاه
غنی هم باشند و متوجه امور زکوة باشند میتوان بایشان داد و
باید سید نباشند که اگر سید باشند نمیتوان حصه زکوة بایشان داد
بلی هرگاه تبرعا سیدی متوجه شود و از حصه زکوة چیزی نگیرد ضرر ندارد
و باید که بالغ و عاقل باشند و شیعه اثنی عشری باشند و عادل باشند
و جمعی از علما گفته اند که باید عالم بمسائل زکوة باشند و این در وقتی
صحیح است که آن عامل متوجه امری باشد که احتیاج بدانستن مسئله

داشته باشد پس هرگاه شغل ان همین مجرد محافظت کردن یا نوشتن حساب
ان باشد این شرط لازم نیست **مبحث سیم** در بیان طایفه چهارم و پنجم است
که عبارتست از مؤلفة قلوبهم و صرف در ازادی بندگان و چونکه در این
رساله از چهارم که مؤلفة قلوبهم هستند کفکو نمیشود لهذا اکتفا شد درین
مبحث به بیان پنجم پس بدانکه یکی دیگر از مصارف زکوة صرف کردن در
ازادی بندگانست و این در سه صورت جایز است اول انکه اقا یعنی غلام
خود را مکاتب کرده باشد یعنی مقرر کرده باشد که مالی با اقا بازای قیمت خود
بدهد و ازاد شود و ان عاجز باشد از دادن ان درینصورت اگر بر اقا زکوة
واجب شده باشد میتواند قدری از زکوة را بمال کتابت او حساب کند یا
دیگران قدری از زکوة خود را با و بدهند که با قا بدهد و ازاد شود دوم
غلامی که اقا یعنی ادبرا و تعدی و ستم کند و عملهای شاق دشوار باو فرمایا
و او از دست اقا در تعب و مشقة باشد درینصورة جایزاست که او را از
مال زکوة بخرند و ازاد کنند سیم غلامی که در دو فاهیت باشد اما مالی از
زکوة جمع شده باشد و مستحق دیگر هم نباشد درینصورت نیز جایزاست که ان
غلام را از ان مال زکوة بخرند و ازاد کنند و بعضی از علما در بعضی صور
دیگر نیز تجویز نموده اند و احوط انست که اقتصار بر سه صورة مذکوره
شود **مبحث چهارم** در بیان طایفه ششم از مستحقین زکوة که قرضداراناند
بدانکه یکی دیگر از مصارف زکوة دادن بکسانی است که قرضدار باشند
پس میتوان از زکوة بقدری با یشان داد که قرض خود را بان ادا کنند ولیکن
شرطست در دادن زکوة بایشان دو شرط اول انکه خود متمکن از ادا کردن

قرض نباشند پس هرگاه خود تواند که قرض خود را بالفعل ادا کند نمیتوان
قرض ایشانرا از زکوة ادا کرد و هرگاه بعضی از قرض را تواند خود بدهند
و بعضی را نتواند همان قدری را که نمیتواند بدهند از زکوة میتوان داد
و هرگاه کسی قرضی داشته باشد و تواند ادا کند اما هرگاه ادا کند فقیر شود
و قوت سالیانه او تمام شود الحال انست که باید خود قرض خود را بدهد و بعد
فقیر شدن زکوة بگیرد و هرگاه کسی قرضی داشته باشد که بالفعل باید بدهد
و در انوقت بهیچ نوع متمکن از ادا کردن ان نباشد اما صاحب کسب باشد
و بمرور ایام بتدریج تواند از ابدهد یا مالی داشته باشد و بالفعل کسی
دست بان نداشته باشد ظاهر انست که توان از زکوة در انوقت باو داد که
قرض خود را ادا کند دوم انکه انچه را قرض کرده اند صرف در معصیت خدا
نکرده باشند پس هرگاه قرض کرده باشند و صرف معصیت کرده باشند نمیتوان
قرض ایشانرا از زکوة ادا نمود اگرچه معلوم شود که توبه کرده اند و از
جمله صرف در معصیات هرگاه باسراف خرج کرده باشند و هرگاه نداند که
در معصیت صرف کرده یا نه تفحص لازم نیست بلکه میتوان از زکوة قرض او را
ادا نمود و مخفی نماند هم چنانکه جایزاست دادن قرض قرضدارانرا از زکوة
و هم چنین جایزاست که هرگاه کسی طلبی از شخصی داشته باشد و ان شخص فقیر
باشد و قادر بر دادن قرض نباشد هرگاه زکوتی بر ذمه ان کس باشد
ان زکوة را ندهد و بعوض طلبی که از شخص دارد نگاه دارد و بدانکه
هم چنانکه جایزاست ادا کردن قرض زنده از زکوة هم چنین هرگاه کسی
بمیرد و قرضی داشته باشد و ترکه او وفا بقرض او نکند جایزاست که از

زکوة قرض او را ادا کند و هم چنین جایز است که اگر شخص خود طلبی از فقیر
داشته باشد و ترکه او وفا بطلب او نکند زکوة خود را بعوض طلب او حساب
کند و نگاه دارد و بدانکه شرط است که قرض در راه معصیت نباشد و شیعه اثنی
عشری باشد و شرط نیست که واجب النفقه دهنده زکوة نباشد بلکه هرگاه واجب
النفقه کسی قرض دار باشد آن کس میتواند که قرض او را از زکوة خود ادا کند
هم چنانکه سابقا مذکور شد **بحث هفتم** در بیان مصرف هفتم از مصارف
زکوة که عبارت از فی سبیل الله یعنی صرف در راههای خدا است میتوان زکوة
صرف نمود در هر چه راه خدا باشد مثل جهاد در راه خدا و اعانت حاجیان
و زیارت کنندگان ائمه معصومین و بنا کردن مساجد و ساختن پلها و مدارس
و کاروانسرا بجهة مترددین و کندن قنوات بجهة مصالح مسلمین و ساختن
حمام و نویسانیدن کتابهائی که مشتمل بر مسائل دینیه است و مانند اینها
از امور خیر و شرط است در ساختن حمام و کندن قنوات و نویسانیدن
کتاب و امثال اینها که زکوة دهنده بجهة خود اینها را بنا نکند و نویسانیده
ملک او نباشد بلکه باید بجهة مصالح مسلمین و انتفاع مومنین باشد و بدانکه
هرگاه مصرف خیر مصرفی باشد که تخصیص بشخصی دون شخص نداشته باشد
مثل ساختن پل و مسجد و مدرسه و نویسانیدن کتب علمیه و امثال اینها
مطلقا میتوان زکوة را صرف اینها نمود اما هرگاه مصرفی باشد که بمصرف
شخص معین برسد مثل اینکه اعانت حج کسی یا زیارت کسی یا امثال
این باشد پس احوط آن است که آن شخص غنی باشد که خود قدرت بر کردن آن
امر خیر نداشته باشد اگرچه فقیر نباشد که اگر خود قدرت باشد احتیاط

آن است

آن است که از زکوة اعانت او کرده نشود مثلا هرگاه کسی قوت سالیانه خود
داشته باشد اما آنقدر نداشته باشد که تواند بزیارت برود میتوان از
زکوة اعانت او را نمود که بزیارت برود اما هرگاه خود قدرت داشته
باشد که برود احوط آن است که از زکوة اعانت او نشود و هم چنین است در
امثال آن و شرط است در کسانی که اعانت اینها میشود از زکوة فی سبیل الله
که سید نباشند و شیعه اثنا عشری باشند و هرگاه کسی واجب النفقه شخصی
باشد آن شخص میتواند که از زکوة خود اعانت او را بکند در غیر آنچه واجب
ادا است از امور خیریه اگر کسی خواهد بعمل آورد مثل اینکه خواهد زیارت کند
یا طالب علم بود و احتیاج بعضی کتب یا اخراجات سفر زیاده از خرج واجب
داشته باشد **بحث ششم** در بیان مصرف هشتم از مصارف زکوة که
عبارت است از دادن بابن السبیل و مراد از ابن السبیل کسی است که بغربت
افتاده باشد و خرج رفتن بخانه خود را نداشته باشد که در این صورت جایز است
که از زکوة آنقدر باو بدهند که بخانه خود برسد اگرچه در خانه خود مال بسیار
داشته باشد بلی شرط است که بهیچ نوع دسترس بان مالیکه دارد نداشته
باشد پس هرگاه جنسی داشته باشد در خانه خود و در سفر کسی هم رسد که آنرا
از او بخرد جایز نیست زکوة باو دادن و هم چنین هرگاه بعضی اجناس غیر از
ضروریات سفر همراه داشته باشد و متمکن از فروختن اینها باشد باید اینها را
بفروشد و خرج کند و زکوة گرفتن جایز نیست اما اسباب و الاتیکه در سفر
محتاج باینها است نباید بفروشد و ظاهر آن است که هرگاه متمکن از قرض کردن
در سفر باشد واجب نباشد بر او که قرض کند بلکه میتوان از زکوة باو داد

واحوط آنست که تا ممکن از قرض کردن باشد از زکوة نگیرد و قرض کند و بدانکه
غریمی را که زکوة بآن میتوان داد کسی است که سفر او سفر معصیت نباشد پس
هرگاه سفر معصیت باشد جایز نیست از زکوة باو دادن بلی و دور نیست که گفته شود
که هرگاه سفر او معصیت بوده اما توبه کرده باشد و خواهد بجانب خود رجوع
کند و خرجی نداشته باشد توان زکوة باو داد و دو شرط است در ابن السبیل که
شیعه اثنا عشری باشد و سید نباشد که اگر شیعه نباشد یا سید باشد نمی
توان از زکوة باو داد و زکوة سید را مطلقا میتوان باو داد مطلب چهارم
در بیان احکام دادن زکوة و بعضی مسایل متعلقه بزکوة و در آن دوازده
مسئلات مسئله اول بدانکه هر کسی خود میتواند زکوة خود را بفقرا
یا مصرفی دیگر از مصارف زکوة برساند و هم چنین میتواند وکیلی تعیین
نماید که زکوة را بفقرا بدهد و شیخ مفید و ابو الصلاح حلبی و قاضی ابن
البراج فرموده اند که واجب است که زکوة را بخدمت مجتهد عادل جامع
الشرایط ببرد که او بفقرا تقسیم نماید و خود نمیتواند بدهد و اقوی و اصح
آن است که لازم نیست بلکه هر کسی خود یا وکیلا میتواند بدهد بلی و دور نیست
که گفته شود که مستحب آن است که هرگاه دست رس باو باشد بخدمت او ببرند
که او بفقرا برساند اما لازم نیست مسئله دویم هرگاه کسی شخصی را وکیل
کند که زکوة را بمستحق برساند یا زکوة خود را بشخصی بدهد که بفقرا تقسیم
کند باید آن وکیل یا آن شخص که امین و عادل و خاطر جمع باشد که اگر
چنین نباشد آن شخص زکوة و هنوز از شغل ذمه فقرا بر نیامده خواهد بود
مسئله سیم بدانکه لازم نیست که هر کسی زکوة خود را قسمت کند بر هفت

طایفه مذکوره و به همه مصارف برساند بلکه میتواند که همه زکوة را بیک مصرف
برساند مثل اینکه همه را بمصرف فقرا برساند یا فی سبیل الله صرف کند یا غیر
اینها بلکه میتواند که همه را بیک نفر از طایفه بدهد مثل اینکه همه را بیک فقیر
بدهد بلی سنت است که زکوة خود را در میان هفت طایفه مذکوره قسمت کند
هرگاه ممکن شود مسئله چهارم سنت است که در تقسیم زکوة اهل فضل و
علم را تفضیل بدهد بر دیگران یعنی ایشان زیادتر از دیگران بدهد
و هم چنین سنت است که کسانی که سؤال نمی کنند تفضیل بدهد و زیادتر
بدهد از کسانی که سؤال میکنند مسئله پنجم جایز است بنا بر اقوی که
زکوة را از همان ولایتی که زکوة در آنجا هست بولایتی دیگر نقل شود خواه در
آن ولایتی که در آنجا زکوة است مستحق زکوة بهم رسد یا نه بلی هرگاه مستحق در
آن ولایت بهم رسد و با وجود این بولایت دیگر نقل کند در عرض راه یا بعد از رسیدن
بآن ولایت تلف شود باید صاحب آن از عهده آن برآید و دوباره بدهد
خواه تقصیری در محافظت آن کرده باشد یا نه و اگر در آن ولایتی که زکوة در آنجا
هست مستحق زکوة بهم نرسد و نقل کند بولایتی دیگر در این صورت هرگاه تلف
شود بر صاحب آن چیزی لازم نمی آید مگر هرگاه تقصیر در محافظت آن کرده
باشد و بهر حال در صورت بودن مستحق زکوة در همان ولایت افضل آنست
که همان زکوة را باهل آن ولایت بدهد و نقل بولایتی دیگر نکند مسئله ششم
هرگاه زکوة در مال کسی واجب شود و مستحق آن حاضر نباشد سنت است
که زکوة را از مال خود جدا کند و نگاه دارد تا مستحق بهم رسد مسئله هفتم
هرگاه زکوة بر ذمه کسی باشد و وقت مردن او برسد واجب است بر او که

وصیت کند که زکوة را بدهند و باید وصیت کردن او بوجهی باشد که بعد از فوت
او بثبوت شرعی برسد که وصیت کرده یعنی در حضور دو نفر عادل یا جمعی که از قول
ایشان علم هم برسد وصیت کند مسئله هشتم هرگاه شخصی زکوة خود را
بدیگری بدهد که میان مستحقین تقسیم کند هرگاه آن دیگری خود فقیر باشد
و مستحق زکوة باشد میتواند قدری از آن را خود بردارد و بهتر آن است که
هرگاه محل تهمت باشد خود برندارد و از آن اجتناب کند مسئله نهم
هرگاه محتاج باشد بیرون کردن زکوة و وزن کردن یا کیل کردن مزد
کشنده و وکیل کشنده بر صاحب مال است و نمیتوان از زکوة داد مسئله دهم
کسیکه زکوة خود را بیرون کند و بمستحق رساند مکروه است که دوباره خود از آن
مستحق بخرد یا بنوعی دیگر مالک شود باختیار خود اما هرگاه بدون اختیار
او باشد ضرری ندارد مثل اینکه زکوة خود را بیکی از خویشان غیر واجب النفقه
خود بدهد و او بمیرد و ارث او منتقل بآن شخصی که زکوة داده شود مسئله یازدهم
واجبات نیت کردن در زکوة یا مصرف و بدون نیت دادن زکوة کافی
نیست و از شغل ذمه بیرون نمی آید پس اگر صاحب مال خود زکوة را بفقیر
بدهد یا بمصرف دیگر برساند باید در وقت دادن زکوة بفقیر یا بمصرف
رسانیدن نیت کند و اگر مجتهد یا عامل او بدهد باید در وقت دادن
بایشان نیت کند و بهتر آن است که در صورت مجتهد یا عامل نیز در وقت دادن
بمستحق نیت کند و اگر زکوة خود را بوکیل خود بدهد که بمستحق رساند
احوط آن است که صاحب مال در وقت دادن بوکیل نیت کند و وکیل نیز
در وقت دادن بمستحق نیت کند و اگر کسی را وکیل کند که از جانب او زکوة

بدهد

بدهد باید آن وکیل در وقت دادن نیت کند و وقت نیت کردن در وقت
دادن بمستحق یا مجتهد یا عامل یا وکلا است و صحیح نیست قبل از آن نیت کردن
پس هرگاه کسی ابتدا نیت داشته که فلان مال را بعوض زکوة بدهد و در وقت
دادن غافل بوده و مشغول نیت نبوده یا نیت چیزی غیر از زکوة کرده کافی
نیست و از زکوة حساب نمیشود و اما اگر در وقت دادن نیت نکرده باشد
پس تا عین آن در نزد مستحق یا مجتهد یا عامل باقی است میتوان نیت کند
و اگر عین آن باقی نباشد پس اگر آن شخص گیرنده میدانست که صاحب مال
نیت زکوة نکرده و با وجود آن تصرف کرده و آن را تلف نموده باز میتواند ضامن
مال در هر وقت که خواهد نیت کند و اگر گیرنده این را نمیدانست بعد از
تلف شدن صاحب مال دیگر نمیتواند نیت کند و باید دوباره زکوة را
بدهد و واجب در نیت آن است که تعیین کند که این زکوة است و اینکه
زکوة مال است یا زکوة فطره و اینکه زکوة واجب است یا سنتی و اینکه از برای
خدا میدهد که حقیقت نیت آن است که قصد کند که این مال را میدهم بجهة
زکوة مال واجب یا سنتی قربة الی الله و اگر وکیل باشد باید نیت وکالت فلان
شخص را بکند و احتیاج نیست در نیت تعیین اینکه این زکوة کدام مال است
یا اینکه همان جنس را بجهة زکوة میدهم و باید از شوایب ریا خالی باشد که اگر
در وقت دادن زکوة قصد قربت نداشته و ریاء داده باشد کافی نیست و هرگاه
کسی ابتدا مالی را به نیت غیر زکوة بدهد بعد از دادن نمیتواند که آن را از
زکوة حساب کند و نیت زکوة بکند مسئله دوازدهم هرگاه کسی بگوید که
زکوة خود را داده ام یا در ذمه من زکوة نیست باید قول او را قبول کرد و

وشاهد وقسم از او نمی طلبند مگر هرگاه یقین باشد یا ظن غالب که دروغ میگوید ونداده است **قسم دویم** در زکوة فطره وبیان در احکام ان بدانکه هم چنانکه زکوة مال باعث پاکیزگی مال از شوایب حرمت وموجب حفظ ان از تلف وافات میشود وهم چنین زکوة فطره باعث پاکیزگی نفس میشود از کثافات معنویه واخلاق ذمیمه وموجب محافظت بدن میشود از افات و بلیات وامراض وهلاکت ودر طرف شدن تا سال اینده چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که انحضرت بر معتب وکیل خرج خود فرمودند که برو وفطره جمیع عیال وغلامان وکنیزان ما را بده واحدی را ترک مکن زیرا که اگر یکی را ترک کنی می ترسم که در عرض سال بمیرد ودیگر از فوائد زکوة فطره انست که باعث قبول روزه ماه مبارک رمضانست چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که فرمودند که از جمله تمامی روزه روزه داران زکوة فطره است چنانکه صلوات بر محمد و ال محمد از تمامی نمازست یعنی هر که روزه بگیرد وعمدا زکوة فطره را ندهد روزه او مقبول نیست هم چنانکه اگر صلوات بر محمد و ال محمد را در تشهد نماز عمدا ترک کند نمازش صحیح نیست وبدانکه در این قسم چهار فصلست **فصل اول** در شروط وجوب زکوة فطره بدانکه از برای واجب شدن زکوة فطره چند شرطست **شرط اول** بالغ بودن پس واجب نمیشود زکوة بر مال طفل نابالغ وبر طفل واجب نیست که زکوة فطره خود را وهم چنین بر ولی او واجب نیست که زکوة فطره طفل را از مال طفل بدهد بلی هرگاه طفل داخل عیال ولی باشد باید ولی از مال خود زکوة فطره او را بدهد وهم چنین هرگاه طفل عیال

دیگر

دیگری باشد غیر از ولی باید انشخص از مال خود زکوة فطره او را بدهد **شرط دویم** عاقل بودن پس واجب نیست در مال دیوانه زکوة فطره مگر هرگاه عیال دیگری باشد که در ینصورت انشخص باید از مال خود فطره او را بدهد **شرط سیم** ازاد بودن پس واجب نیست بر بنده که زکوة فطره خود را بدهد بلکه بر اقای او واجب است که فطره او را بدهد هرگاه داخل عیال او باشد **شرط چهارم** غنی بودن پس واجب نیست زکوة فطره بر فقیر یعنی کسیکه مالک قوت سال خود نباشد بتفصیلیکه سابقا مذکور شد وهرگاه فقیر عیال شخص دیگر باشد بر انشخص واجب است که زکوة فطره او را بدهد بلی مستحبست از برای فقیر که هرگاه تواند زکوة فطره خود وعیال خود را بدهد واگر یک فطره را با عیال خود دست بدست بگردانند وبعد از ان بفقیری دیگر بدهند همه ثواب فطره را درک یابند ودر ینصورت هرگاه بعضی از عیال صغیر باشند ولی او از جانب او دست گردان می کند وظاهر انست که هرگاه بفقیری دیگر هم ندهند بلکه ان شخص اخر بکه انها که اول داده اند باز بدهد سنت بعمل امده باشد وبهتر انست که در ینصورت که از میان خود بیرون نکنند بنوعی دست گردان شود که شخص اخر بواجب النفقه خود ندهد مثل انکه برادر ببرادر دهد ویا بخواهر دهد وامثال انها بلی هرگاه فقیر پیش از غروب افتاب روز اخر رمضان توانگر شود واجبست بر او که فطره بدهد وهم چنین هرگاه طفل پیش از غروب بالغ شود یا دیوانه عاقل شود یا بنده ازاد شود وهرگاه بعد از غروب وپیش از ظهر روز عید فقیر توانگر شود یا طفل بالغ شود یا دیوانه عاقل شود یا بنده ازاد شود فطره بر انها واجب نیست بلکه سنتست وهرگاه بعد

ظهر دو نعید باشد سنت هم نیت **فصل دویم** در بیان اینکه بر هر کسی واجبست
که زکوة فطره چه شخص باید بدهد بدانکه بر هر مرد بالغ عاقل آزاده توانگری واجبست
که زکوة فطره بدهد از برای خود و از برای هر که عیال اوست از زن و فرزند و
ملازم و خدمتکار و هر که را ضم بعیال خود کرده باشد و خرج اینها با او باشد
خواه واجب النفقه او باشند یا نه و خواه مهمان او باشد یا غیر مهمان و خواه
صغیر باشند یا کبیر و خواه فقیر باشند یا غنی و خواه عاقل باشند یا دیوانه و بالجمله
هر که عیال اوست و خرج او با اوست و در اینجا دوازده مسئلات که باید بیان شود
مسئله اول زکوة فطره کسانیکه مذکور شد در وقتی واجبست که اینها در شب
عید فطر عیال دیگری نشده باشند پس هرگاه فرزندی یا خدمتکاری او را
او یا غیر اینها خرج اینها با آن شخص نباشد و با شخص دیگر باشد بنحویکه در شب
عید فطر عیال آن دیگری باشند فطره اینها بر آن دیگری واجبست و بر آن
شخص واجب نیست **مسئله دویم** کسی مهمانی داشته باشد پس اگر پیش از غروب
آفتاب روز آخر رمضان آن مهمان داخل خانه او شود از جزو او افطار کند
بر آن شخص لازمست که فطره او را بدهد و اگر بعد از غروب داخل شود فطره او
بر صاحب خانه واجب نیست خواه از جزو او افطار کند یا نه و اگر پیش از غروب
داخل شود و از چیز خود افطار کند نه از چیز صاحب خانه یا مطلقا افطار نکند
پس اگر صاحب خانه او را داخل عیال خود کرده باشد فطره او بر صاحب خانه خواهد
بود و اگر داخل عیال خود نکرده باشد فطره او بر خود آن شخص خواهد اولی
و احوط در جمیع این صورتها بغیر صورتیکه پیش از شام داخل شود یا بعد از
شام از چیز صاحب خانه افطار بکند یا نه آنست که هرگاه مهمان توانگر باشد هم مهمان

و هم صاحب خانه هر دو فطره او بدهند یا یک کدام با اذن دیگری بدهند و اگر کسی
مهمان دیگری باشد و روز آخر رمضان پیش از غروب آفتاب از خانه او
برود فطره او بر صاحب خانه واجب نیست و اگرچه بعد از غروب افطار کرده
باز بخانه او آید و اگر بعد از غروب افطار نکرده بخانه او آید و در اینجا افطار
کند باز ظاهرا بر صاحب خانه واجب نیست و در این صورت نیز اولی و احوط
آنست که یا هر دو بدهند یا یک کدام با اذن دیگری بدهند و اگر کسی مهمان
دیگری باشد و بعد از غروب روز آخر رمضان از خانه او برود خواه افطار کند
و برود یا افطار نکند و برود ظاهر آنست که فطره او بر صاحب خانه واجبست
که بدهد و اگر در این صورت نیز هر دو بدهند یا یک کدام با اذن دیگری بدهند اولی
و احوط است **مسئله سیم** اگر کسی در شب عید فطر چیزی از برای همسایه یا
فقرا یا دیگران بفرستد که داخل عیال او نباشند فطره ایشان بر او واجب
نمیشود **مسئله چهارم** اگر کسی کارکن دیگری باشد مانند شبان و مکاری
و ساربان و برزیگر و نوکر و امثال اینها پس اگر اینها مزدکار باشند باین
معنی که اجرتی قرار شده باشد که بگیرند و نفقه و کسوه اینها با آن شخص نباشد
فطره اینها بر آن شخص واجب نیست و اگر نفقه و کسوه اینها با آن شخص باشد خواه
علاوه بر نفقه و کسوه اجرت هم بگیرند یا نه پس اگر در خانه آن شخص باشند شکی
نیست که فطره اینها بر آن شخص واجبست که بدهد و اگر در خانه آن شخص نباشند
مثل اینکه مکاری یا ساربان در سفری باشد و از مال آن شخص خرج کند یا شبان
نفقه را برده باشد بصحرا و در آنجا مصرف رساند در این صورت اظهر آنست
که فطره اینها بر آن شخص واجبست و باید بدهد و در این صورت هرگاه ساربان

باشند یا نوکر یا مانند اینها توانگر باشند اگر خود هم بدهند احوط است مسئله ششم
بعضی از علما گفته اند که اگر کسی عیال دیگری نباشد اما نفقه و کسوه او را دهد
و در خانه دیگر باشد زکوة او بر نفقه دهنده واجب نیست و این خالی از اشکال
نیست جهت اینکه با وجود آنکه قرار داده باشد که نفقه و کسوه او را بدهد دیگر
داخل عیال نبودن خلاف ظاهر است [illegible]
که آن شخص نفقه دهنده فطره را بدهد [illegible]
بدهد یا یک کدام باذن دیگری بد[illegible] شخص در شب عید
فطر مهمان شخص فقیری نبود بلکه اگر آن مهمان خود هم فقیر باشد فطره او بر هیچ
کدام لازم نیست و اگر مهمان توانگر باشد بر خود مهمان لازم است که فطره خود
بدهد بنا بر اقوی و هرگاه در این صورت آن صاحب خانه فقیر تبرعا فطره او را بدهد
کافی نیست بلکه باز بر مهمان لازم است که فطره خود را بدهد مگر هرگاه مهمان
اذن بصاحب خانه بدهد که فطره او را بدهد که در این صورت دادن صاحب خانه
کفایت میکند مسئله هفتم طفلی که در شکم است و هنوز متولد نشده است
فطره او واجب نیست مگر هرگاه پیش از غروب آفتاب شب عید فطر متولد شود
که در این صورت فطره او واجبست و هرگاه بعد از غروب و پیش از ظهر روز عید
متولد شود فطره او سنت است و هرگاه بعد از ظهر روز عید متولد شود فطره
او سنت هم نیست مسئله هشتم هرگاه زنی که عیال دیگری شده باشد
بر شوهر او واجب نیست فطره او بلکه بر آن شخصی که زن عیال او شده است فطره
او واجبست و هرگاه کسی زنی داشته باشد که واجب النفقه او نباشد مثل
اینکه ناشزه باشد یا صغیره باشد یا هنوز تمکین نداده باشد بلکه اگر با وجود

دار از اهل اسلام را نداشته باشد یعنی باید خمس او را بدهد و بقیه مال آن
شخص است که یافته است و این قول در نظر حقیر اقوی است سیم اینکه در دو
لایت اسلام بیابد و در زمینی او را بیابد که صاحب داشته باشد و صاحب آن
غیر از آن شخص باشد که یافته باشد در این صورت حکم لقطه دارد بنا بر اظهر
ولیکن احوط در این صورت آن است که اگر اثر اهل اسلام را نداشته باشد بعد
یک سال خمس او را بدهد چهارم آنکه در ملک خود بیابد لیکن اگر آن ملک
ملکی باشد که اول ارض موات بوده و بدون بلا مالک بوده و خود او را
احیا کرده باشد گنج مال اوست و باید خمس او را بدهد و اگر زمینی باشد
که ارث با او رسیده باشد از پدران خود باز گنج از اوست و احوط آن است
که خمس او را بدهد و اگر زمینی باشد که خریده باشد تعریف میکند ببایع
نزدیک و دور و اگر فانی معلوم شد میدهد بصاحب آن و الا از اوست
و باز احوط آن است که خمس او را بدهد و بدانکه واجب شدن خمس در گنجی
که بیابد موقوف است بر آنکه بحد نصاب برسد پس اگر گنجی بیابد که بحد
نصاب نرسیده باشد خمس بر او واجب نیست و حد نصاب آن اگر طلا باشد
آن است که پانزده مثقال صیرفی باشد و اگر نقره باشد صد و پنج مثقال
صیرفی و اگر غیر از این دو باشد نقدی باشد باید که قیمت آن یا بقدر پانزده
مثقال طلا یا صد و پنج مثقال نقره باشد پنجم چیزیکه بغوص از دریا
بیرون آورند مانند مروارید و مرجان پس بعد از آنکه بحد نصاب برسد
باید خمس او را داد و نصاب آن از آن است که بقدری باشد که قیمت آن یک مثقال
شرعی طلا باشد که سه ربع مثقال صیرفی است و اگر چند مرتبه در آورد هر

در نصاب با هم حساب میکنند هر چند در ما بین ترك عوض ... باشد
چند نفر شریك باشند باید حصه هر یك بحد نصاب برسد ششم ذمی
یهودی یا مجوسی از مسلمانی بخرد باید خمس ان زمین را یا خمس قیمتش
بدهد اینکه ایا این مخصوص زمینی است که زمین زراعت باشد یا مطلق
زمین حتی زمین خانه و باغ محل اشکال است اگرچه اظهر ... که مطلق
زمین چند باشد هفتم مال الحرامی است که [illegible]
باشد پس باید خمس ان مال را داد و تفصیل این مقا[illegible]
در نزد کیوان از چند قسم بیرون نیست اول ان است که اغنا الحرام داخل
مال انقص شده باشد در ینصورت اگر صاحب ان معلوم باشد باید بصاحب ان
داد و اگر معلوم نباشد باید تفحص نمود هر گاه پیدا نشود باید تصدق
کند و بفقرا داد خواه فقرا سادات و خواه غیر سادات دوم ان است
که ان مال الحرام با مال الحلال انقص داخل هم شده باشد و از هم جدا نشد
و قدر ان معلوم باشد و صاحب ان هم معلوم باشد در ینصورت باید همان
قدر را بصاحب ان رد کند و اگر صاحب ان نداند اما داند که از میان
چند نفر معین بیرون نیست باید بمصالحه همه را راضی کند سیم ان است
که ان مال با مال ان نفر مخلوط شده باشد و صاحب انرا داند اما
قدر ان مال الحرام را نداند در ینصورت احتیاط ان است که هر قدر که
یقین داند که از ان کمتر نیست بصاحب بدهد و بقیه را با صاحب مصالحه
کند و اگر بمصالحه راضی نشود احوط ان است که ان قدر را که یقین داند که
از ان بیشتر نیست بصاحب بدهد چهارم انکه قدر را نجا لرداده

اما صاحب انرا نداند اقل باید سعی کند تا صاحب انرا پیدا کند و باو
بدهد پس هر گاه صاحب ان پیدا نشود در ینصورت بعضی از علما گفته اند
که همان قدر را تصدق میکند و بعضی دیگر گفته اند که اگر ان قدر زیادتر
از پنج یك مجموع مال باشد پنج یك انرا بمصرف خمس میرسانند و زیادتی را
تصدق میکند و بعضی از متاخرین گفته اند که باید پنج یك انرا بمصرف
خمس رسانید و بقیه حلال است خواه مال الحرام از پنج یك مجموع زیادتر
باشد یا نه و احتیاط ان است که در ینصورت اگر ان مال الحرام بقدر پنج یك
[illegible] انرا بفقرا و سادات بدهد و بقیه حلال است
[illegible] باشد پنج یك انرا بفقرا سادات بدهد و قدر
زیادتر را تصدق کند بفقرا خواه سادات و خواه غیر سادات پنجم
اینکه قدر ان مال الحرام را نداند و صاحب انرا نیز نداند در ینصورت اظهر
ان است که هر گاه خمس مجموع اغنا را بیرون کند کفایت بکند و بقیه
حلال شود اما احتیاط ان است که اگر یقین داند که مال الحرام از پنج
یك مجموع بیشتر نیست پنج یك انرا بفقراء سادات بدهد اگرچه داند
که کمتر است و اگر احتمال بدهد که بیشتر از پنج یك باشد پنج یك انرا بفقرا
سادات بدهد و هر قدر دیگر را که بداند اغنا الحرام از ان بیشتر
نیست باز تصدق کند خواه بفقرا و سادات یا غیر ان ششم از چیزها که
خمس در ان واجب است نفعهایی است که ادمی حاصل میشود از تجارت و زراعت
و سایر کسبها مانند خیاطی و حدادی و نجاری و خبازی و خفافی و ما
اینها از صنعتها پس هر چه حاصل شود از انها باید بعد از وضع مؤنت

تفصیلیکه مذکور خواهد شد خمس از آن بدهد و همچنین هرگاه کسی اجیر
بود و خود را باجاره بدهد که شغلی از برای دیگری بکند مانند کتابت
کردن و سفر کردن یا عملی دیگر باید وجه اجاره که میگیرد بعد از وضع مؤنت
خمس از آن بدهد و همچنین هرگاه کسی باغی را غرس کند یا درختی بنشاند
باید هر چه آن درختها نمو میکند و قیمت آن زیاد میشود خمس از آن بدهد
و همچنین کسیکه گوسفندی داشته باشد باید هر چه از آن حاصل می
شود از پشم و شیر و اولاد بعد از وضع مؤنت خمس از آن بدهد و همچنین
هرگاه کسی گوساله یا کره اسبی یا امثال اینها بخرد بقصد اینکه بزرگ
شوند و قیمتشان زیاد شود و بفروشد باید هر قیمتشان زیاد میشود
خمس از آن بدهد و همچنین واجبست خمس هر چه عاید میشود از وجه
اجاره املاک و باغات و خانه و کاروانسرا و دکاکین و حمام و قنوات
بعد از وضع مؤنت و همچنین واجبست خمس در منافعی که هم میرسد
از ساربانی و چارواداری و شبانی و امثال اینها بعد از وضع مؤنت
و خلاصه کلام آنکه واجب میشود خمس در هر چه عاید بشود از تجارت هر
نوع که بوده باشد از مضاربه و شراکت و جعالتی و از صناعات هر نوع
و صنعتی که بوده باشد و از زراعات و حیوانات و املاک و رهنات
و درین فصل چند مسئلهات که باید بیان شود مسئلهٔ اول بدانکه
ابو الصلاح حلبی رحمه الله فرموده است که مالی که در میراث یا به بخشش
یا هدیه بکسی برسد واجبست که خمس از آن بدهد و شهید اول در بعضی
از کتب خود و بعضی دیگر از متأخرین باین قایل شده اند و واجب بودن

خمس

خمس درینها چندان معلوم نیست اگرچه احوط آنست که اگر جایزه عظیمی از
کسی بدیگری برسد یا میراثی که از جائیکه گمان نداشته باشد باو برسد
خمس از آن بدهد والله العالم مسئلهٔ دویم بر زن واجب نیست
که صداقی را که از شوهر میگیرد خمس از آن بدهد مسئلهٔ سیم هرگاه
کسی ملکی یا جنسی دیگر بخرد بقصد خمس و اصل قیمتش را داده باشد یا
نخواهی باشد که خمس نداشته باشد بعد قیمت آن ملک یا جنس زیاد شود
پس اگر آن ملک یا جنس را خود خریده باشد و بعد از زیاد شدن قیمت آن
آنرا بفروشد شکی درین نیست که باید خمس آن زیادتی قیمت را بدهد و
هرگاه نفروشد و آن ملک یا جنس را داشته باشد خلافست درینکه
پیش از فروختن آیا خمس قیمت آن بالا رفته است خمس از آن بدهد یا نه
علامه حلی در کتاب منتهی و تحریر فرموده است که واجب نیست بدهد
و شهید ثانی فرموده است که باید خمس از آن بدهد و اظهر در نظر حقیر
قول علامه است یعنی تا نفروخته است خمس زیادتی قیمت را نباید بدهد
و هرگاه ملکی یا جنسی دیگر را بخرد و خمس اصل قیمت را نداده باشد
و بعد قیمت آن زیاد شود آیا درینصورت باید خمس همان اصل قیمت
اولی را بدهد یا باید خمس آنچه در آنروز قیمت آنست بدهد ظاهر
آنست که باید خمس مجموع اصل قیمت و زیادتی قیمت را بدهد و هرگاه
درینصورت قیمت آن تنزل کند پس اگر از روزیکه اصل آن قیمت بدست او
آمده تا روز تنزل قیمت جنس یکسال گذشته باشد باید خمس اصل
قیمت را بدهد و هرگاه یکسال نگذشته باشد باید خمس آنچه قیمت آن

خیرات در آن روز بدهند و هرگاه ملکی یا جنس دیگر بغیر خریدن بدیگری
منتقل شود مثل اینکه بارث یا بخشش بکسی منتقل شود یا داخل صداق
زنی شود و بعد از آن قیمت آن زیاد شود لکن تا آن ملک آن جنس را دارد
و نفروخته است بنا بر اظهر آنست که خمس زیادی قیمت را نباید بدهد
و هرگاه آن ملک یا جنس را بفروشد لکن محل اشکال است و احوط بلکه
اظهر آنست که باید خمس زیادی قیمت داده شود **مسئله چهارم** هرگاه
حیوانی یا درختی بعنوان میراث یا صداق یا بخشش بکسی منتقل شود
و بعد از آن نمائی از آنها بهم رسد مثل اینکه درخت نمو کند یا حیوان
بزرگ شود یا اولادی یا شیری از آن بهم رسد باید خمس آن زیادتی را بدهد
مسئله پنجم بدانکه خمس که در نفع تجارات و زراعات و صناعات
و کسبها و امثال آنها واجب است در همان قدریست که فاضل از مؤنت
سالیانه باشد بآن معنی که آنچه عاید میشود خمس مجموع واجب نیست بلکه
واجب دادن خمس آن قدریست که از اخراجات سالیانه زیادی
آید پس آنچه فاضل آید از خرج سال باید خمس آن را داد پس کسیکه اهل
زراعت باشد باید از وقت رفع محصول آنچه حاصل برمیدارد حساب
از آنجا دارد تا رفع محصول دیگر آنچه زیاد آمده باشد از اخراجات آن
خمس آن را بدهد و همچنین تاجر یا کاسب آن روزیرا که نفع تجارت
یا حاصل کسب عاید او میشود اول سال قرار بدهد از آن روز آنچه عاید
او میشود از تجارت یا کسب خرج خود را میکند باید و بعد از گذشتن
یکسال آنچه فاضل آمد خمس آن را بدهد و همچنین صاحب حیوان از

روزیکه نتاج از آن حیوانات بهم میرسد یا شروع بشیر دادن میکند آن
روز را اول سال قرار میدهد و بعد از گذشتن یکسال آنچه زیاد
آمده خمس آنرا میدهد و همچنین در امثال آنها و هرگاه نفع در بین
سال بتدریج بهم رسد هر نفعی روزی که حاصل میشود اول سال آن
است و هر مدتیکه مشترک میان چند نفع باشد اخراجات آن مدت را
باید بر آن نفعها تقسیم نمود و اولی آنست که آن نفعی که اول بهم میرسد
روز بهم رسیدن آنرا اول سال قرار دهد و سایر نفعها که بهم میرسد
با آن حساب کند و بعد از گذشتن یکسال از آن روز مجموع نفعها را حساب
کند آنچه از خرج آن یکسال زیاد باشد خمس آنرا بدهد و بدانکه لازم نیست
که البته خمس را بعد از گذشتن یکسال بدهد بلکه میتواند که آنچه حاصل
میشود روز بروز یا ماه بماه ملاحظه کند آنچه از خرج زیاد آمده خمس آنرا
بدهد بلکه این نوع اولی و احوط است **مسئله ششم** بدانکه مؤنت
و خرج سالیانه که باید خمس را بعد از وضع آن داد عبارتست از خرج
آدمی خود و کسانیکه داخل عیال او هستند خواه واجب النفقه او باشند
یا نه از خوراک آنها و پوشاک و سایر ضروریات مانند خانه و اثاث
الدار ضروری و اخراجات تعمیر خانه و امثال آنها و خرج چاروا و
غلام و کنیز و قیمت چاروائی که از برای سواری خود بخرد و قیمت غلام
و کنیزیکه از جهت خدمت کردن بخرد و اجرت نوکر و ملازم و همچنین
داخل مؤنت است خرج زن گرفتن و جهاز زن دادن و دختر را شوهر
دادن و امثال آنها و همچنین داخلست خرج مهمانی که باید داد و بود

خواه از قبیل مالوجهات و مقاطعات دیوانی باشد که هر ساله بگیرند
یا چیزی باشد که بتعدی و خلاف حساب دیوانی بگیرند و جمعی از علما
بعضی امور دیگر را داخل مؤنت و اخراجات گرفته اند مثل هدیه و ارمغانی
که بجهة دوستان میفرستند و چیزها که بر ذمه او لازم شود که بدهد مانند
نذر و کفاره و مانند مطلق مهمانی کردن و احوط آنست که اینها را حساب
نکند مگر اینکه هدیه یا مهمانی باشد که ترک آن موجب اهانت و نقص آبروی
او باشد که در این صورت باید وضع کند و ظاهر آنست که اخراجات سفر هست
مانند زیارت معصومین و سفر بجهة اخذ مسائل و طلب علوم دینیه یا تردد اهل
مؤنت باشد و باید وضع نمود و اما اخراجات سفر حج واجب پس اگر در همان
سالی که میرود از منافع همان سال مستطیع شده باشد اخراجات
سفر حج وضع میشود و داخل مؤنت است مثل اینکه فرض کنیم که کسی
که بیست تومان مستطیع است و در این سال صد تومان منافع بجهة او
هم رسید و در همان سال سفر حج کرد پس باید اخراجات سفر را وضع
کند و هر گاه چیزی زیاد بیاید از آن بعد خمس بدهد و اگر از منافع همان
سال مستطیع نشده باشد بلکه از منافع چند ساله مستطیع شده باشد
مثل اینکه سالی ده تومان از اخراجات او فاضل آمده باشد و جمع شده
باشد تا سال دهم صد تومان شده باشد در این صورت باید خمس مجموع آنچه
در سالهای سابق زیاد آمده بدهد اما آنچه از منافع آن سالی که در این
آن حج میرود خرج میکند خمس ندارد مگر هر گاه در آخر آن سال برود
که در این صورت باید خمس آن را بدهد و اگر کسی مستطیع شود و در آن

سال نرود و در سال بعد برود در این صورت باید خمس مجموع آنچه در سال
سابق از خرج سالیانه زیاد آمده و بجهت آن مستطیع شده بدهد. مسئله هفتم
تفصیلی که در خصوص سفر حج مذکور شد در جمیع اخراجاتی که در بین
سال روی دهد هم جاری است و تفاوتی ندارد مثلا هر گاه کسی خانه
نداشته باشد که خانه بنا کند پس اگر اخراجات آنرا از منافع همان سال
باید بنا را وضع نمود اما هر گاه از منافع سالهای دیگر فاضل آمده
باشد و جمع شده باشد باید خمس آنرا بدهد هر گاه نداده باشد
و هم چنین است در جمیع اخراجات. مسئله هشتم بدانکه خرج سالیانه
که بیرون میکنند و همچنین سایر اخراجات همان قدر وسط مناسب
حال اشخاص است پس اگر اسراف کرده باشد و از قدر مناسب تجاوز کرده
باشد باید خمس آن زیادتی را بدهد چه در خوراک و پوشاک و چه در
سایر اخراجات از خرج کدخدائی و خانه ساختن و سفر حج و غیره و
هر گاه بر خود تنگ گرفته باشد اکثر علما گفته اند که بقدر وسط مناسب
حال را حساب میکند و وضع میکند و خمس بقیه را میدهد و احوط آنست
که در این صورت از هر چه فی الواقع زیاد آمده خمس بدهد. مسئله نهم
اگر کسی قرضی داشته باشد پس اگر در بین سال وعده او رسیده
باشد و بدهد شکی نیست که وضع میشود و از باقی آن خمس داده
میشود و اگر تا آخر سال وعده او نرسیده باشد و ندهد شکی نیست
که از منافع آن سال وضع نمیشود بلکه بدون وضع خمس فاضل مؤنت
سالیانه باید داده شود و اگر وعده او رسیده باشد اما تاخیر کند

وندهند تا سال تمام شود و احوط آنست که وضع نشود و خمس مجموع
انچه در آخر سال زیاد و املا بدهند **مسئله دهم** هرگاه منافعی عاید
کسی شود از تجارة یا زراعت یا کسب یا غیر اینها و در همان سال مالی دیگر
از او تلف شود مثل اینکه گلهٔ از او دزد ببرد یا بمیرند یا باغ او تلف
شود یا مالی از او دزد ببرد یا در دریا غرق شود یا مثل اینها
آیا باید بقدری از آن مال که تلف شده از آن منافع وضع کند
و آنچه باقی بماند بعد از خرج سالیانه خمس آنرا بدهد یا آنکه بعد از
خرج سالیانه خمس آن منافع را بدهد بدون وضع همان قدری
از مال که تلف شده جواب آنست که باید از مثل خرج سالیانه از آن
منافع خمس اداد و وضع آنچه از مال دیگر که تلف شده از آن منافع
نباید کرد **مسئله یازدهم** هرگاه کسی نقصان کند از تجارت یا زراعت
یا کسب دیگر و منفعتی هم عاید او شود آیا باید نفع و نقصان را از هم
در رود و آنچه زیاد بیاید خمس آنرا بدهد و بعد از وضع خرج سال
یا باید ملاحظه نقصان آنکند و همان منفعتی که عاید او شده بعد از
گذشتن خرج آنچه زیاد بیاید خمس آنرا بدهد حق در مسئله آنست
که اگر سال نقصان غیر از خرج سالیانه سال نفع باشد مثل اینکه
در یکسال از تجارة یا زراعت نفعی عاید او شود که از خرج سالیانه
زیاد بیاید و در سال دیگر نقصان کند یا آنکه در سال اول نقصان
کند و در سال دیگر نفع کند باید خمس منافع را بدهد بعد از وضع
خرج و ملاحظه نقصان را نباید کرد و اگر در یکسال نفع و نقصان از

ولی

برابر و هم رسد بلی هرگاه نفع و نقصان هر دو در یک عمل و یک معامله
باید نفع و نقصان را از هم در رود و آنچه زیاد بیاید بعد از خرج سالیانه
خمس آنرا بدهد مثل اینکه شخصی چند جا زراعت کند و از زراعت یکجا
ده تومان نفع کند و از زراعت جای دیگر پنج تومان نقصان کند لازم
نیست که خمس ده تومان نفع را بدهد بلکه پنج تومان نقصان را از آن
وضع میکند و خمس پنج تومان را میدهد و هم چنین هرگاه شخصی تجارت
کند و ده تومان سرمایه او باشد و از آن فروشد به پانزده تومان اما
پنج تومان آنرا بهشت تومان فروخته باشد و پنج تومان دیگر را بسه تومان
بدهد و دو تومان نقصان را وضع کند و خمس یکتومان را بدهد و هرگاه
در دو عمل یا دو معامله باشد مثل اینکه در یکسال دو دفعه از سرمایه
خرید و فروش نماید و در یک دفعه نقصان کند و در یک دفعه دیگر
انتفاع کند یا دو مال التجاره داشته باشد در یکی نقصان کند
و در یکی انتفاع یا در تجارت نقصان کند و در زراعت انتفاع
کند یا بالعکس در این صورت اظهر آنست که باید نقصان را ملاحظه نکرد
بلکه نفعی که عاید شده باید آنچه فاضل از اخراجات سالیانه باشد خمس
آنرا ادا بلی هرگاه در آن منافع هم عمل کند و خسارت کند در وقتی
که گفته شود که آنچه خسران کرده وضع کند مثل اینکه ده تومان از تجارتی
نفع کرده و بهمان ده تومان معامله کرده و سه تومان نقصان کرده
در این صورت سه تومان را وضع کند و هرگاه منافع اولرا برد و به سرمایه
برده باشد و معامله کرده باشد و نقصان کند در این صورت نقصان

بر روی سرمایه و منافع اول تقسیم کند **مسئله دوازدهم** هرگاه کسی مالی داشته
باشد که خمس بداشته باشد مثل صداق یا ارث یا مال لیکن خمس اینرا داده باشد
و منافعی از کسب یا زراعت یا تجارت یا غیر اینها داشته باشد آیا باید خرج
سالیانهٔ خود و سایر اخراجات ضروریه را از آن مال وضع کند و خمس
مجموع منافع را بدهد یا باید از منافع کسب و زراعت و تجارت آن سال وضع
کند اظهر آن است که میتواند مؤنت و اخراجات را از منافع وضع کند
و بقیه را خمس بدهد نه از آن مال و احوط آن است که مؤنت خود را
بر آن منافع و آن مال تقسیم کند و از هر یک بقدر الحصه حساب کند یعنی
نحوی که آن مال و منافع را بر روی هم حساب کند و اخراجات را ببیند
که چند یک مجموع است بهمان نسبت از منافع وضع کند مثلا آن مال
سی تومان است و منافع بیست تومان که مجموع پنجاه تومان است
و اخراجات ده تومان است که خمس یک مجموع است پنج یک مجموع را
که چهار تومان است وضع میکند و خمس شانزده تومان را میدهد
و نهایت احتیاط آن است که مجموع اخراجات را از آن مال وضع کند و
خمس مجموع منافع را بدهد **مسئله سیزدهم** اظهر مذکور شد که باید
وضع اخراجات سالیانه را نمود و خمس بقیه را داد مخصوص است بقسم هفتم
از چیزها که ذکر شد از خمسیات یعنی منافع تجارات و زراعات و کسبها
اما اقسام دیگر پس وضع چیزی نمیشود و نباید تاخیر انداخت دادن
خمس آنها را تا سال بگذرد بلکه باید اظهر عاید میشود از آنها بعد از وضع
خرج تحصیل آنها خمس آنرا داد پس در برداشتن معادن بعد از اخراج خرج

بیرون

بیرون آوردن از معدن میشود چیزی دیگر وضع نمیشود و هم چنین در غوص
مسئله چهاردهم بدانکه هر مالی را یکبار خمس آن داده شود دیگر نباید
خمس از آن داد مگر هرگاه زیادتی در آن هم برسد مثل اینکه درخت بزرگ شود
یا حیوان بزرگ شود و امثال اینها **فصل دویم** در بیان مستحق خمس و
طریق قسمت کردن آن و آداب دادن آن و در آن هشت مسئله است **مسئله اولی**
بدانکه خمس شش حصه میشود یک حصه از خداست و یک حصه از حضرت رسول ص
و یک حصه از ذوی القربی که عبارت است از امام ع و یک حصه از یتیمان سادات
و یک حصه از فقرا و مساکین سادات و یک حصه از ابناء سبیل سادات و حصهٔ خدا
از حضرت رسول است و بعد از آن از امام ع است که بعد از پیغمبر ص بخلافت
است و حصهٔ حضرت پیغمبر ص نیز بعد از آن از امام است پس بعد از حضرت
پیغمبر ص نصف خمس مال امام است و نصف دیگر مال یتیمان و مساکین
و ابناء السبیل سادات و این تقسیم در جمیع اقسام خمس است **مسئله دویم**
بدانکه در زمان حضور امام علیه الصلوة و السلام جمیع خمس را بخدمت آن
حضرت میبرده اند و مشهور آن است که حضرت نصف را خود بر میداشته
اند و نصف را بآن سه فرقه سادات که مذکور شد میداده اند و بهر یک
بقدر کفایت ایشان در یک سال میداده اند و اگر از نصف ایشان زیاد
می آمد خود بر میداشته اند و اگر وفا نمیکرده از حصهٔ خود تتمه را میداده اند
و ایشان بمنزلهٔ عیال امام بوده اند پس بر او واجب بوده که هرگاه حصهٔ
ایشان وفا نکند تتمه را از حصهٔ خود بدهد و هرگاه از حصهٔ ایشان
زیاد می آمد جایز بود از برای او که خود بر دارد و این ادله پس فرموده اند

که جایز نبوده از برای او که خود بر دارد و بر آنحضرت که زیاد در حصه ایشان از خود
بدهد و واجب بوده بر او که هر گاه حصه ایشان وفا بخرج ایشان نکند
از حصه خود بدهد و بعضی از این مسئله چندان فایده برای و مترتب نمیبود لکن
اینجا باید تحقیق آن نمود که در امثال این زمان که زمان غیبت امام است
خمس را چه باید کرد و چه نحو باید تقسیم نمود و باذن که باید داد و در این
مسئله خلاف بسیار در میان علما است و آنچه اقوی و اصح است که اکثر
متأخرین آن را اختیار کرده اند و والد ماجد حقیر طاب ثراه نیز آن را اختیار
فرموده اند آن است که نصف خمس که در زمان آنحضرت حصه سادات بود
با حصه ایشان است و باید بایشان رسیده شود و آن نصف دیگر که
مال آنحضرت بود یا از مال آنحضرت است اما در زمان که حضرت حاضر نیستند و
دست خدمت ایشان نیست باید باولاد و محبان آنحضرت که سادات اند
رسانید و میان ایشان باید تقسیم نمود و لیکن این نصف را بغیر از مجتهد
جامع الشرایط یا کسی که از جانب او مأذون باشد احدی دیگر نمیتواند
تقسیم کند و بسادات بدهد و هر که بدون اذن مجتهد در آن تصرف
کند و بسادات بدهد مشغول الذمه خواهد بود بلکه مرتکب فعل
حرام شده خواهد بود و هر گاه خمس دهنده خود این نصف را بسادات
بدهد بری الذمه نشده خواهد بود و باید یا آن را بمجتهد جامع
الشرایط بدهد که او بسادات تقسیم کند یا آنکه از مجتهد اذن بگیرد و
خود تقسیم نماید و ملا محمد باقر مجلسی طاب ثراه در زاد المعاد فرموده
است که مجموع خمس این حکم دارد یعنی آن نصف حصه سادات را هم باید با

مجتهد

مجتهد رسانید یا باذن او بسادات داد و هر گاه بدون اذن او داده شود
بری الذمه نمیشود و اظهر آن است که این نصف را صاحب مال خود میتواند
تقسیم کند بسادات بلی نظر باحادیث معتبره که رسیده است که در زمان
حضور امام مجموع خمس را آنحضرت میگرفته اند و تقسیم میفرموده اند و مجتهدان
عدول نیز نایب خاص امام هستند هر گاه نصف حصه سادات هم باطلاع
و اذن مجتهد تقسیم شود اولی و احوط است و خلاصه آنکه در زمان غیبت
امام باید مجموع خمس را بسادات داد اما نصف آن را باطلاع و اذن
مجتهد جامع الشرایط یقینا و نصف دیگر را باذن او احتیاطا و مخفی نماند
بعضی از اغنیاء بسبب اختلافی که در امر خمس در میان علما هست اهمال
در دادن خمس کما هو حقه میکنند و بعضی از ایشان بسبب ندادن آن
همال آن مشغول ذمه خمس میمانند و از این سبب اکثر سادات که اشرف
مردمانند و ذریه پیغمبر آخر الزمانند بعسرت و پریشانی میگذرانند
و چه بی مروتی و بی انصافی است که مال پیغمبر و اولاد آن داخل مال
[illegible] باشند و ببینند که اولاد او و عیال و خویشان او بعسرت و نهایت
[illegible] و سائل بکف شوند و از همه کس ذلیلتر باشند و در
[illegible] و با وجود این خود را از دوستان و
[illegible] و در قیامت امید شفاعت
[illegible] آنکه باید کسانی
[illegible]

اما بدو داد سید نباشد نمی‌تواند خمس بگیرد **مسئله چهارم** بدانکه شرط است
در سید یکه خمس با او داده میشود که فقیر باشد پس نمیتوان خمس را بسیدی
که غنی باشد داد و هرگاه بغنی داده شود صاحبان بری الذمه نمیشود
بلی در ابن السبیل شرط نیست که فقیر باشد بلکه باید در همان ولایت غربت
فقیر باشد اگرچه در ولایت خود غنی باشد و حکم ان بعینه بنوعی است که در
زکوة مذکور شد **مسئله پنجم** مشهور انست که جایز نیست نقل کردن
خمس از ولایتی که در انجا هست بولایت دیگر بلکه باید بسادات فقرا
همان ولایت داد و اظهر انست که میتوان نقل نمود اگرچه احوط انست
که با وجود مستحق در ان ولایت بولایت دیگر نقل ننمود **مسئله ششم**
مشهور انست که نصف خمس را که حصه یتیمان و مساکین و ابن السبیلست
میتوان مجموع را بیکی از این سه طایفه داد و لازم نیست که باین هر سه
طایفه تقسیم شود و احوط انست که بهر سه طایفه داده شود و بیکی از انها
تخصیص داده نشود **مسئله هفتم** لازم نیست که خمس را بجمیع اشخاص
این سه طایفه داد بلکه میتوان حصه هر طایفه را بیکی از ان طایفه داد
مسئله هشتم ابن السبیل سید را از خمس انقدر میتوان داد که بولایت
خود برسد و زیادتر دادن جایز نیست والله تعالی اعلم و بعضی مسائل
دیگر متعلق بخمس است که چندان قابل در ایراد ان نبود [illegible]
ذکر انها نشد و ختم رساله بدینجا شد [illegible]
که هر که ازین رساله منتفع [illegible]
بیاد عاید و کان [illegible]



ابتدا عادت مستقره داشته است و بعد از ان عدد و وقت هر دو را فراموش
کرده دویم مضطربه بحسب عدد نه وقت و ان زنی است که عدد را فراموش
اما اول وقت حیض یا وسط یا اخر ان یا وقت را فی الجمله داند **فصل سیوم**
در تعیین اوقات حیض سه صنف مذکور و در ان چند مسئله است **مسئله اول**
چونکه دانستی که ایام حیض کمتر از سه روز پی در پی و بیشتر از ده روز نمیباشد
و ایام پاکی و فاصله میان دو حیض است کمتر از ده روز نمیباشد **لهذا** هر
خونیکه زنی ببیند و سه روز پی در پی نباشد ان حیض نیست مثل اینکه
دو روز ببیند و منقطع شود و دیگر هیچ نبیند و سه روز پی در پی
نباشد ان حیض نیست مثل اینکه دو روز ببیند و منقطع شود و دیگر
هیچ نبیند تا روز چهارم یا پنجم یا زیادتر باز ببیند و هم چنین هر خونیکه
زیاده از ده روز باشد ان زیادتی حیض نیست و هم چنین هر خونیکه پس از
گذشتن ده روز از حیض ببیند حیض نیست **مسئله دویم** هر زنیکه از صنف
اول باشد از صنفهای [illegible] مذکوره یعنی مبتدئه باشد خواه بان معنیکه نوبت
اول خون دیدن او باشد یا انکه پیشتر خون دیده باشد اما از برای او
عادتی مستقر نشده باشد هرگاه خونی ببیند اگر خون او متصف بصفات
حیض باشد بمجرد خون دیدن ان را حیض قرار میدهد و عمل حایض میکند
و اگر استمرار نیابد و بعد از انکه پیش از سه روز خون او منقطع شود در [illegible]
معلوم میشود که حیض نبوده و عباداتیکه ترک کرده قضا میکند و اگر
متصف بصفت حیض نباشد عمل حایض نمیکند تا سه روز اگر پیش از سه روز خون او
منقطع گردید فبها و اگر از سه روز گذشت ان وقت را حیض قرار میدهد

و بر هر دو نقد بر کر سه روز خون دید عمل حایض میکند ما دامی که خون
می بیند و از ده روز نگذشته اگر چه بعضی اوقات در اثنای آن خون
بصفات حیض نباشد بلکه در اثنای ده روز بعضی اوقات خون نه بیند
و بعد از آن به بیند بشرطیکه از ده روز تجاوز نکرده باشد آن وقتی هم
که خون ندیده از حیض است و اگر بعد از سه روز یا بیشتر خون او قطع شود
و هیچ خون نه بیند تا ده روز از اول حیض او بگذرد همان قدر که ابتدا
خون دیده حیض قرار میدهد و در تتمه پاک است و آن خون که دوباره
دیده اگر پیش از گذشتن ده روز از روز قطع خون دیده البته حیض است و اگر
بعد از ده روز دیده اگر بصفت حیض بوده از او حیض دیگر قرار میدهد
و اگر بصفت حیض نباشد تا سه روز صبر میکند اگر سه روز مستمر شد باز
حیض ثانی قرار میدهد هم چنین و اگر در اول که قرار حیض داد خون او
منقطع نشد تا از ده روز گذشت و باز خون می بیند اگر در خون صاحب
تمیز باشد یعنی خون او مختلف باشد و بعضی مشابه حیض باشد و بعضی
نباشد بشرطیکه مذکور خواهد شد رجوع بتمیز میکند و هر خونیکه بصفت
حیض باشد از او حیض قرار میدهد و بمجرد دیدن آن نماز و روزه را
ترک میکند و هر خونیکه بصفت حیض نباشد از او حیض قرار نمیدهد و اگر
بیش از تجاوز از ده روز که بعد از ده روز خواهد گذشت ابتدا را
حیض قرار داده بود معلوم شد حال اینکه بصفت حیض نبود حال نماز و روزه را
قضا میکند و اگر صاحب تمیز نباشد یعنی خون او همیشه بیک طریق باشد
یعنی متصف بجمیع صفات حیض باشد اگر چه بعضی ایام از صفات شده

وصفت

و صفت هم رسانده باشد یا بصفت استحاضه یا متصف بصفت هیچکدام نباشد یا متصف
ببعضی از صفات یک کدام باشد رجوع به میکند بایام عادت زنانیکه از
اقوام و خویشان وی اند از جانب پدر یا مادر چون خواهر و عمه و خاله و
دختران ایشان و دختران خالو و عمو خواه مرده باشند یا زنده و خواه
اهل یک شهر باشند یا نه و خواه همسن باشند یا نه عادت ایشان عادت خود
قرار میدهد بشرطیکه بعد از فحص معلوم او باشد که همه در عادت متفق
هستند یا هر که از ایشان که میتواند از حال ایشان مطلع شود دیده اند که
متفقند و حال آنها را که نمیتواند بفهمد بر او معلوم نباشد که با متفقند
یا انها یا نه و اگر خویش نداشته باشد یا داشته باشد بعضی از آنها اگر چه
کم از آنها باشد و در ایام عادت مختلف باشند هفت روز از اول حیض قرار
میدهد و بعد از آن بیست و سه روز را پاکی خود قرار میدهد و نماز و روزه
میکند و باز هفت روز را حیض قرار میدهد و هم چنین تا خون او منقطع
شود و مخفی نماند که در تحقیق تمیز چند امر شرط است یکی اختلاف خون
یعنی بعضی از مشابه حیض باشد و بعضی نباشد چنانکه مذکور شد دوم آنکه
خون مشابه حیض از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد سیم آنکه خونی که
بصفت حیض نیست بتنهائی یا با ایام پاکی که در میان آن هم میرسد از ده
روز کمتر نباشد **مسئله سیم** هر زنیکه از صنف دوم باشد یعنی صاحب
عادة باشد پس اگر از قسم اول باشد یعنی صاحب عادت وقتی و عددی
هر گاه در وقت عادت یا اندکی سابق بر آن یا در اثنای ایام عادت خون
به بیند بمجرد دیدن از او حیض قرار میدهد و عادت را ترک میکند خواه خون

بصفت خون حیض باشد یا نه واگر در ایام عادت نه بیند و بعد از ان ببیند
اگر بصفت حیض باشد از احیض قرار میدهد واگر بصفت حیض نباشد حیض
قرار نمیدهد تا سه روز پی در پی ببیند اگر سه روز پی در پی ببیند از احیض
قرار میدهد و بهر تقدیر بعد از انکه خون را حیض قرار داد عمل حایض میکند
پس اگر خون او پیش از سه روز قطع شد معلوم میشود که حیض نبوده واگر پیش از
سه روز منقطع نشد و مستمر باشد پس اگر خون او از ایام عادت تجاوز نکند
مجموع ان حیض است خواه بقدر عادت باشد یا کمتر و خواه بعد از سه روز اول
خون او در سایر ایام متصل دیده باشد یا در اثناء گاهی پاکی بهم رسیده باشد
چه ان پاکی هم حکم حیض دارد واگر خون از ایام عادتش بگذرد پس اگر عادتش
ده روز بوده باشد زیاده از ده روز استحاضه خواهد بود و چیزی دیگر لازم
نیست واگر عادتش کمتر از ده روز باشد بعد از ایام عادة غسل میکند و عمل
استحاضه بجای اورد تا روز دهم پس اگر خون از ده تجاوز نمود هیچ چیز
بر او نیست و باز باستحاضه عمل میکند واگر از ده روز تجاوز کرد جمیع ایام
خون را جز ایام عادت و جز بعد از ان احیض قرار میدهد واگر بعد از
ایام عادة روزه گرفته باشد روزه ها را قضا کند وانچه گفته شد واجب است
ولیکن در صورتیکه ایام عادتش کمتر از ده روز باشد و خون از ایام عادة
تجاوز کند سنت است اولی اوکه بعد از ایام عادت استظهار و ترک
عبادة و عمل حایض کردن اگرچه خون بصفت حیض نباشد باین معنی که اگر عادتش
نه روز باشد یکروز دیگر ترک عبادة کند و عمل حایض کند واگر هشت روز
باشد یکروز یا دو روز بر سبیل تخییر یعنی مختار است هرکدام را خواهد بکند

واگر

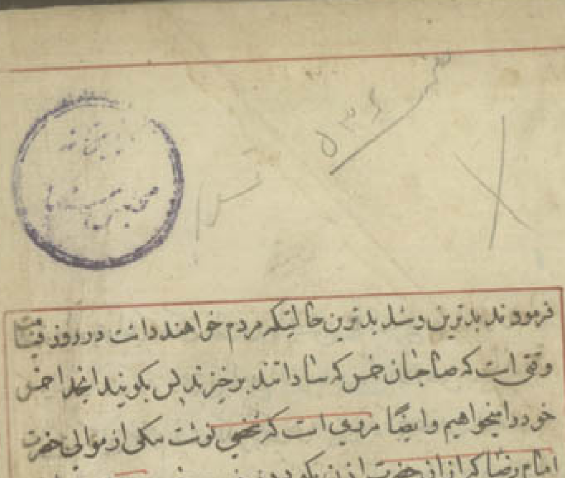
یا حاضر باشد میتواند قیمت انرا جدا کند که بعد بدهد ولیکن ولی واحوط
ان است که قیمت از نقد جدا کند نه جنسی دیگر از جنسه و پارچه و سرو غیر
انها و هرگاه پول حاضری نداشته باشد و از شخصی و اگر پولی طلب داشته
باشد میتواند قصد کند که بقدر قیمت فطره از ان طلب بجهت زکوة فطره بوده
باشد **فصل چهارم** در جنس زکوة فطره و مقدار ان اما جنس فطره پس
مشهور میان متاخرین ان است که هر چه که اغلب قوت غالب اوات میتواند
داد واحوط بلکه اقوی ان است که گندم یا جو یا خرما یا مویز یا کشک یا ذرت
بدهد و افضل ان است که خرما بدهد و بعد از ان هرکدام از اجناس مذکوره
که قوت غالب انشخص باشد و بدانکه جایز است دادن قیمت اجناس خواه اجناس
داشته باشد یا نه واحوط ان است که هرگاه قیمت انها را بدهد نقد بدهد
نه جنس دیگر واگر نقد یا جنس اف فطره را نداشته باشد جنسی دیگر بعوض
فطره حساب کند بلکه اگر نقد یا جنس فطره هم داشته باشد میتواند چنین کند
ولیکن باید پیش از گذشتن وقت فطره دادن چنین کند مثل پارچه یا مس
یا غیر انها و جایز است که شخصی که پیش از برای فطره چند نفر یا میدهد فطره
بعضی را جنسی بدهد و فطره بعضی دیگر را جنسی دیگر اما احوط ان است
که جایز نباشد که بعضی از فطره یکنفر را یک جنس بدهد و بعضی دیگر را جنس دیگر
واما مقدار فطره پس از برای فطره هر شخصی یک صاع از جنسهای مذکوره
باید داد و صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع است بمثقال صیرفی
که یمین بوزن شاهی قدیم و چهارده مثقال و ربع بوده باشد اما بوزن
شاهی که حال متعارف اکثر بلاد عجم است صاع تیم من شاه است بر بیست

بعضی بدهد و بعضی دیگر قیمت انرا

پنج مثقال و سه ربع که و احتیاط آن است که نیم من بوزن شاه از برای هر
شخص داده شود و این مقدار در قوت است که یکی از اجناس مذکوره را بدهند
و اگر قیمت را بدهند باید قیمت همین مقدار از جنس را بدهند بهر قیمتی که
در آن وقت خرید و فروش شود **فصل پنجم** در بیان مصرف زکوة فطره
و آداب دادن آن بدانکه مشهور میان علما آن است که مصرف زکوة مال
بتفصیلیکه مذکور شد و احوط آن است که بفقرا داده شود و بمصارف
دیگر رسانیده نشود و در تحت این مسئلات که باید بیان شود **مسئله اول**
اقوی آن است که نمیتوان فقیر را از فطره یکسر کمتر داد بلکه باید هر فقیر را فطره
یکنفر داد و اما در طرف زیادتی پس حدی ندارد بتفصیلیکه در زکوة
مال گذشت **مسئله دویم** شروطیکه از برای فقیریکه زکوة مال باو داده
میشد بود بعینه از برای فقیریکه زکوة فطره باو داده میشود باید باشد
پس باید شیعه اثنی عشری باشد و واجب النفقه نباشد و سید نباشد مگر
هرگاه زکوة فطره سید باشد که در صورت بسید میتوان داد و بغیر
سید نیز میتوان داد و مراد از فطره سید فطره شخصی است که آن شخص سید
باشد نه آن شخصیکه فطره میدهد پس بنا بر این هرگاه شخص سیدی عیال
غیر سیدی باشد فطره آن سید را بسید میتوان داد اما هرگاه شخص غیر
سیدی عیال سیدی باشد هم فطره غیر سید را بسید نمیتوان داد
مسئله سیم بهتر آن است که زکوة فطره را بخویشان غیر واجب النفقه
بدهند و بعد از آن بهمسایگان فقیر و بعد از آن بکسانیکه صالح تر و فاضل
و فقیرتر باشند و بهتر آن است که باهل یک فطره داده شود **مسئله چهارم**

هرگاه

هر کسی خود میتواند که زکوة فطره خود را بمستحق برساند و شیخ مفید فرموده است
که واجب است که نزد مجتهد جامع الشرایط برد که او بمستحق برساند و حق
آن است که آن لازم نیست بلکه هر کسی خود میتواند که بمستحقین بدهد **مسئله پنجم**
خوب آن است که میتوان بیرون برد که سنت باشد که نزد او برند که
بمستحق برساند زکوة فطره را بعد از جدا کردن بولایت دیگر نقل کرده
و بمستحقین آنجا رسانند و لیکن هرگاه ممکن باشد که در ولایتی که اهل
بوده بفقرا بدهند و نقل کند ضامن آن خواهد بود و هرگاه
تلف شود باید دوباره بدهد بلی اولی و افضل آن است که زکوة فطره
هر شخصی در همان ولایتی که شب و روز عید فطر در آنجا هست بفقرا داده
شود و نقل بولایت دیگر نشود **مسئله ششم** واجب است نیت کردن
در وقت دادن زکوة فطره و اگر جدا کند که بعد بدهد باید در
وقت جدا کردن نیت کند و نیت آن باین طریق است که قصد کند که
زکوة فطره خود را میدهم واجب قربة الی الله و هرگاه عیالی داشته
باشد اینها را نیز در نیت ضم کند باین نحو که زکوة فطره خود و عیال خود را
میدهم و در وقت جدا کردن قصد کند که فلان مال را بجهت زکوة
فطره معین میکنم و سایر متعلقات نیت فطره بنحوی است که در نیت زکوة
مال گذشت والله اعلم **باب سیم** در بیان خمس و احکام و مسائل
آن بدانکه خمس چون پروردگار عالم زکوة را بر محمد و اولاد آن سرور
حرام کرده اند بعوض آن خمس را از برای ایشان قرار داد پس بی انصاف
کسی است که کوتاهی کند در دادن حقوق ایشان مروی است از امام معصوم



فرمودند بدترین وقتی بدترین حالیکه مردم خواهند داشت در روز قیامت
وقتی است که صاحبان خمس که ستادانند برخیزند پس بگویند ای خدا خمس
خود را میخواهیم و ایضا مرویست که محمد بن زید نوشت یکی از موالی حضرت
امام رضا که از آن حضرت اذن بگیرد در خصوص خمس حضرت نوشتند
که حلال نمی‌شود هیچ مالی مگر از راهی که خدا آنرا حلال کرده و اینکه
بدرستیکه خمس یاوری ماست بر دین ما و بر عیالهای ما و بر دوستان ما
پس منع مکنید آنرا از ما و محروم مکنید خود را از دعای ما بقدر یکه
بآن دارید پس بدرستیکه بیرون کردن خمس کلید روزی شماست و محو
کردن گناهان شماست و ذخیره‌ایست که پس میفرستید از برای خود
برای روز احتیاج خود و احادیث در خصوص خمس زیاد وارد شده
و همین قدر که مذکور شد از برای طالبان هدایت کافی است و بدانکه
در این مقصد دو فصل است **فصل اول** در بیان چیزهائیکه خمس
در آنها واجب است و آن هفت چیز است **اول** مالیکه از کفار حربی
میگیرند در جنگ خواه در جنگگاه باشد یا در بیرون و هرگاه مالی
کافر حربی دزدیده شود یا بجبر و حیله از او اخذ شود ظاهر آنست
که باید خمس بدهند از آن و در وجوب خمس در غنایم نصاب شرط نیست
بلکه هر چه بدست بیاید واجبست خمس آن داده شود خواه اندک باشد
و خواه بسیار **دوم** معدنیات و مراد از معدنیات چیزهائی است
که از زمین متکون میشود و از خاک و سنگ بودن بیرون میرود
و خاصیتی و منفعتی در آن حاصل میشود و از برای آن قیمتی باشد

گر تو خواهی عزت دنیا و دین

